

جان بیور

نویسنده ی کتاب پرفروش « دام شیطان »



خارق العاده

زندگی ای که به آن خوانده شده اید!

جان بیور

خارق العاده

زندگی ای که به آن خوانده شده اید

Driven By Eternity Farsi by John Bevere © 2012 Messenger International

www.MessengerInternational.org

Originally published in English

Additional resources in Farsi are available for free download at :

www.CloudLibrary.org

To contact the author : JohnBevere@gmail.com

من این کتاب را به پسرم آستین مایکل بیور
تقدیم می‌کنم....



خداوند تو را مبارک سازد.
تو قابل اطمینان، امین و بی‌ریا هستی.
تو نیرومند، شوخ و مبتکری.
تو باعث شادی هستی.
دیدن زندگی خارق‌العاده‌ی تو مایه‌ی لذت و خوشی من است.
تو را تا ابد دوست خواهم داشت پسرم....

فهرست مطالب

۶.....	سپاس‌گزاری.....	
۷.....	خارق‌العاده.....	۱
۱۴.....	شما مورد محبت هستید.....	۲
۲۲.....	خشنودی خدا.....	۳
۳۵.....	هویدا، آن چنان که هستیم.....	۴
۵۱.....	قادر به انجامش هستید!.....	۵
۵۸.....	قدرت خشنود ساختن.....	۶
۷۳.....	فیض و راستی.....	۷
۹۱.....	تازگی زندگی.....	۸
۱۰۵.....	تقدس.....	۹
۱۱۹.....	به هدف نرسیدن، هرگز!.....	۱۰
۱۳۰.....	پادشاهی در میان ما.....	۱۱
۱۵۰.....	دسترسی.....	۱۲
۱۶۷.....	فرا‌تر از درک.....	۱۳
۱۸۹.....	ایمان سرسخت است.....	۱۴
۲۱۰.....	به چه چیزی گوش می‌دهید؟.....	۱۵
۲۳۵.....	جسم.....	۱۶
۲۶۰.....	حکومت شکوهمند خدا.....	۱۷
۲۷۳.....	پیوست.....	

سپاس‌گزاری

ژرف‌ترین سپاس‌هایم نثار....

لیزا. همسر زیبایم، بهترین دوستم، عشقم، مادری بی‌نظیر، وفادارترین حامی‌ام و شریکم در خدمت. تو حقیقتاً هدیه‌ی خدا به من و کلیسای محبوب او هستی. من تو را دوست داشته و گرامی می‌دارم.

چهار پسر؛ ادیسون، آستین، الکساندر و آردن. هر کدام از شما شادی بزرگی به زندگی من آورده‌اید. هر کدام از شما گنجی در زندگی‌ام هستید. از شما نه تنها برای تشویق‌هایتان بلکه برای همراهی‌تان نیز سپاس‌گزارم. کارکنان و اعضای موسسه‌ی بین‌المللی «پیام آور». از شما برای وفاداری و همراهی و حمایت‌هایی‌تان ناپذیرتان سپاس‌گزارم. کارکردن با شما مایه‌ی شادی من است و به خدمت خدا با یکدیگر افتخار می‌کنم. من و لیزا تک‌تک شما را دوست داریم.

دوستان هم خدمت من در سراسر دنیا، حیف که نمی‌توانم در این فضای اندک نام همه‌ی شما را بنویسم. برای دعوت‌هایتان ممنونم و به صحبت و خدمت در کلیساها و کنفرانس‌های شما افتخار می‌کنم. تام وینترز و استیو کاب. برای تشویق‌هایتان و باور کلام خدا که در قلب من مشتعل بوده، قدرانتان هستم.

بروس نیگرن. از تو برای تسلط و مهارتت در ویراستاری این پروژه سپاس‌گزارم. اما بیش از هر چیز برای حمایتت سپاس‌گزارم. همه‌ی پرسنل واتربروک مالتنوما. برای حمایت‌تان از این پیغام و برای کمک حرفه‌ای و دلسوزانه‌تان سپاس‌گزارم. شما گروهی بی‌نظیر برای همکاری هستید.

و بیشترین قدردانی و سپاسم نثار خداوند و سرورم. چگونه واژگان قادرند سپاس‌گزار آنچه در زندگی من و برای قوم خود انجام داده‌ای باشند. عمیقاً دوستت دارم، بیش از آنچه کلمات قادر به توصیفش باشند.

فصل اول

خارق العاده

"چنان که آمده است: «آنچه را هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده، و به هیچ اندیشه‌ای نرسیده، خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است.»"
(اول قرنتیان ۲: ۹)

این واژگان نقشی غیرقابل تصور و هستی‌ای فوق العاده را به تصویر می‌کشند؛ تصویری آن قدر دور که هیچ موجود فانی و میرایی آن را نشناخته و تجربه نکرده است. ممکن است این کلمات را قبلاً هم شنیده و آن را تنها به جلال آسمان ربط داده باشید. اما در حقیقت این واژه‌ها برای همین جا و همین زمان [زندگی در جسم] نوشته شده‌اند! چرا که نویسنده یعنی پولس رسول ادامه می‌دهد: "زیرا خدا آن را توسط روح خود بر ما آشکار ساخته، چراکه روح همه‌چیز، حتی اعماق خدا را نیز می‌کاود." (آیه ۱۰)

پولس که در دوران شروع کلیسا زندگی می‌کرد، انگیزه‌ای الهی داشت تا آنچه را که پیش‌تر در چشمان و گوش‌ها و تصور پنهان بود، روشن سازد. او در ادامه به شرح ماموریت زندگی‌اش می‌پردازد و می‌نویسد:

"و بر همگان طرح اجرای رازی را روشن سازم که طی اعصار گذشته نزد خدایی که همه چیز را آفرید، پوشیده نگاه داشته شده بود. تا اکنون از طریق کلیسا حکمت گوناگون خدا بر ریاستها و قدرتهای جایهای آسمانی

آشکار شود" (افسیان ۳: ۹-۱۰).

شخصی که بالاتر از همه چیز قرار دارد خواستار زندگی ای خارق العاده^{۱)} برای شماست. او پدری است که درست مانند هر پدر خوبی، از کامیابی و شادی فرزندان لذت می برد. نام او خداست! هیچ چیز بیش از این که شما را در بالاترین ظرفیت خود ببیند، او را خرسند نمی سازد. نقشه ی خارق العاده ی خدا وقتی آشکار می شود که ما به شکلی خارق العاده زندگی کنیم. چیزی که فرشتگان نیز درباره اش گفتگو می کنند.

خارق العاده

خارق العاده! تنها با شنیدن این واژه ی شگفت انگیز میل به فراتر رفتن از هنجارها و معیارها و عبور از وضع موجود بروز می یابد. این واژه به معنای "ماورای معمول، استثنایی و فراتر رفتن از معیارهای عادی" است. واژه های مترادفش: "جالب توجه، شگفت انگیز و غیر قابل تصور" می باشند. برای درک بهتر این واژه ی الهام بخش، متضادهایش را نیز باید لحاظ کرد: "عادی و معمولی".

لحظه ای در این باره تعمق کنید: واژه متضاد "خارق العاده"، "معمولی" است. اگر صادق باشیم همه ی ما می خواهیم زندگی مان معنادارتر و فراتر از چیزی که دیده و می دانیم باشد. در هر یک از ما خواستی درونی برای بالاتر رفتن از شرایط عادی وجود دارد، مگر آنکه مانعی بر سر راهش باشد. ما مشتاق زندگی ای خارق العاده هستیم.

بیشتر فیلم های پر فروش که قلب عموم را به تسخیر درآورده اند به قدرت های ماورایی و خارق العاده می پردازند. مرد عنکبوتی، سوپرمن، هالک شگفت انگیز، جنگ های ستاره ای، سه گانه ارباب حلقه ها، نارنیا، ماتریکس، چهار شگفت انگیز، مردان ایکس، هری پاتر، دزدان دریایی کاراییب و نمونه های بسیار دیگر. به این مجموعه، فیلم هایی با قهرمانان خارق العاده که کارهای حیرت انگیزی انجام داده و زندگی ای استثنایی دارند را نیز اضافه کنید؛ قهرمانانی همچون بت من، مرد آهنی، ایندیانا جونز، زورو، ویلیام والاس،

رایین هود، اسپارتاکوس، سرجوخه یورک و نام‌های بسیار دیگر. از سال ۲۰۰۹ هفده فیلم از بیست و پنج فیلم پر فروش در این مجموعه جا می‌گیرند؛ در واقع هفتاد درصد و اگر آن را به آمار پنجاه فیلم برتر تاریخ سینما بسط دهید تنها درصد اندکی تغییر خواهد کرد. جالب است که اکثریت فیلم‌های محبوب همه‌ی دوران، داستان‌های عاشقانه، جنایت‌های رمزآلود، تریلرهای جاسوسی، فیلم‌های جنگی، زندگی‌های واقعی، فیلم‌های ورزشی، وسترن، داستان‌های پلیسی و یا درام‌های خانوادگی و نوجوانانه نیستند. در جدول پرفروش‌ها فیلم‌هایی که بر محور شخصیت‌های خارق‌العاده می‌چرخند، شخصیت‌هایی که کارهای شگفت‌انگیز انجام می‌دهند و از توانایی‌ها و قدرت انسانی فراتر می‌روند، در صدر هستند. چرا؟ زیرا "خارق‌العاده" چگونگی زندگی‌ای است که برای آن خلق شده‌ایم. این نقشه‌ی خدا از همان آغاز بود.

تصویر مسیحیت

متاسفانه نقشه‌ی خدا و اجرای انسانی آن نقشه، اغلب یکسان نیستند. یکی از دلایل اصلی‌ای که من سال‌ها از مسیحیت دوری می‌کردم، تصویر آن بود. من نیز همانند بسیاری دیگر، مردان خدا را منتقدانی می‌دیدم که با چماق انجیل، عیب‌های دیگران را داوری می‌کنند. یا آدم‌هایی که منفعل، عقب افتاده و نادان بودند. این ایده که مسیحیان پیشگامانی بودند که تفکر و زندگی‌شان خارج از چارچوب‌ها بود و به شیوه‌ای خارق‌العاده سلوک می‌کردند، هرگز به ذهن من خطور هم نمی‌کرد. تصورم از زنان مسیحی حتا بدتر از این بود. تصور می‌کردم که آن‌ها درباره‌ی هیچ موضوع مهمی بحث نمی‌کنند، لباس‌های زشت و از مد افتاده می‌پوشند و از ظاهرشان غافل‌اند. به نظر من برای این زن‌های خداترس، فراتر رفتن از وظایف خانه‌داری، ناپسند و زشت می‌نمود و بی سابقه بود که به شیوه‌ای دیگر رفتار کنند. من به عنوان یک مرد جوان نمی‌خواستم همسرم از فکر کردن منع شده باشد و در همراهی من در مخاطرات و ریسک‌های زندگی پا پس بکشد. من یک زن سرکوب شده را نمی‌خواستم. زنی را می‌خواستم که پر از زندگی باشد.

من مسیحیت را بدون شور زندگی می‌دیدم. ایماندار شدن به معنای از دست دادن فردیت ام، چشم پوشی از خلاقیت، برتری، لذت، موفقیت در بازار کار، ورزش، سیاست، تحصیل و دیگر بخش‌های زندگی بود. من از این موضوع آگاه نبودم که دیدگاهم در تقابل با شیوه‌ای است که خدا ما را برای زندگی آفریده. او کسی است که خواست خارق العاده بودن را در ما دمیده است. ببینید خود خداوند چه می‌گوید:

"آنگاه خدا گفت: «انسان را به صورت خودمان و شبیه خودمان بسازیم، و او بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر چارپایان و بر همه زمین و همه خزندگان که بر زمین می‌خزند، فرمان براند.» پس خدا انسان را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید؛ ایشان را نر و ماده آفرید. خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان فرمود: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و بر آن تسلط یابید. بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر هر جانداری که بر زمین حرکت می‌کند، فرمان برانید.» (پیدایش ۱: ۲۶-۲۷).

ما ساخته شده‌ایم تا طبیعت الهی را باز بتابانیم. او خطاب به زن و مرد گفت: "بارور و کثیر شوید، زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید." آدم به عنوان انسان نخست، همه حیوانات زمین را نامگذاری کرد (من مطمئنم که زن نیز درگیر این کار می‌شد، اما هنوز آفریده نشده بود). خداوند حیوانات را نزد آدم آورد و مسئولیت نام گذاری آن‌ها را به او سپرد. بیش از یک میلیون گونه‌ی جانوری بر زمین وجود دارد. آدم نه تنها دارای قدرتی خلاقه برای نام گذاری آن‌ها بود بلکه این توانایی را نیز داشت که تک تک آن‌ها را به یاد آورد. این جا با فردی خارق العاده طرفیم که کاری عظیم و غیر قابل تصور را انجام داد!

شاید پرسید: "اما به محض این که آدم هبوط کرد، آیا این توانایی در اثر ناطاعتی اش از دست نرفت؟" خیر، عیسا، فساد و خرابی‌ای را که آدم برای نسل انسان به بار آورده بود، ترمیم کرد [و به حالت نخست بازگرداند]. پولس در این رابطه می‌نویسد:

"پس همان‌گونه که یک نافرمانی به محکومیت همه انسان‌ها انجامید، یک عمل پارسایانه نیز به پارسا شمرده شدن و حیات همه‌ی انسان‌ها منتهی می‌گردد." (رومیان ۵: ۱۸).

واژه‌ی حیات^[۲] صرفاً بیانگر زندگی ما در آسمان نیست، بلکه به زندگی

اکنون و حال ما در این جا نیز می پردازد. عیسا نه تنها آنچه آدم از دست داد را بازیابی نمود، بلکه چیزی به مراتب بیش تر را برای ما تدارک دید: توانایی بالقوه‌ی داشتن یک زندگی خارق العاده! حقیقت این است که خداوند نه تنها می خواهد ما زندگی ای خارق العاده داشته باشیم، بلکه ما را برای داشتن آن نیز تجهیز نموده است. هرگز این کلمات را فراموش نکنید، آن ها را بر روی تابلوی قلب تان حک کنید. یک زندگی شگفت انگیز، عالی و خارق العاده منحصر به برخی افراد خاص نیست. اصلاً اهمیت ندارد که شما چه کسی هستید یا در زندگی تان چه کاری انجام داده‌اید. اگر معلم مدرسه، تاجر، رهبر دولتی، زن خانه دار، ورزشکار، کارگر کارخانه، آرایش گر، شبان (این فهرست تمام ناشدنی است) هستید، مهم نیست، زیرا شما برای داشتن یک زندگی خارق العاده در آن نقشی که در زندگی برعهده دارید، خلق شده‌اید. قدرت انجام کارهای برجسته و شگفت انگیز و داشتن یک زندگی استثنایی به شغل ما بستگی ندارد، بلکه مربوط به خواست قلبی ماست. این نه تنها خواست خدا بلکه خوشی بزرگ او نیز هست که ما این گونه باشیم.

هالیوود، افراد مذهبی و فرهنگ ما، برای من یک تصویر محدود و کج و کوله از مردان خدا ترسیم کرده بودند. چرا من چنین تصویر اشتباهی را در ذهن خود داشتم؟ خدا، شما و من، دشمن مشترکی به نام شیطان داریم که "فرمانروای این جهان" "رئیس قدرت هوا" و "رئیس این جهان" نامیده شده است. او سیستم دنیا را کنترل می کند و بر افکار کسانی که به خدا تعلق ندارند نفوذ دارد. او میلیون ها فرشته‌ی سقوط کرده و دیو را برای اجرای حیل‌های بزرگش در اختیار دارد. حقیقت تاسف بار این است که اغلب کلیساها، حیل‌های شیطان را به برخی رفتارها نظیر کشاندن مردم به نوشیدن مشروبات الکلی و دیدن صحنه‌های مستهجن فیلم‌ها محدود کرده‌اند. اما او بسیار حیل‌گرتر از این حرف هاست و دامنه‌ی گسترده‌ای از دام‌ها و تحریف‌ها را به کار می برد. ما هدف نخستین او را از یاد برده‌ایم. او بیشتر از این می ترسد که مسیحیان دریابند که خدا آن ها را آفریده تا افرادی خارق العاده با توانایی انجام کارهای غیر معمول و شگفت انگیز باشند. چیزی که باید تصور جامعه از مسیحیان باشد [اما نیست].

برخلاف شهرت کنونی مسیحیان، یکی از بزرگترین چالش‌های کلیسای نخستین، مواجهه با مردم فریب خورده‌ای بود که ایمانداران را خدایان یا ابرقهرمانان می پنداشتند. کورنلیوس که افسر یکی از قدرتمندترین ارتش‌های

جهان بود، سجده کرد تا پطرس و همراهان او را پرستش کند. پطرس بلافاصله او را بلند کرد و گفت: "...برخیز؛ من نیز انسانی بیش نیستم" (اعمال رسولان ۱۰: ۲۶).

در شهری به نام لستره، جمعیت با دیدن پولس و برنابا، به زبان لیکاتونی فریاد برآوردند: "خدایان به صورت انسان بر ما فرود آمده اند! آنها خدایند!". پولس بدون معطلی به اصلاح آنها پرداخت: "پس با صدای بلند به او گفت: «بر پاهای خود راست بایست!» آن مرد از جا جست و به راه افتاد...» (اعمال رسولان ۱۴: ۱۱ و ۱۴). وقتی پولس در مالت در حال جمع کردن هیزم بود، ماری سمی او را نیش زد. او مار را به درون آتش انداخت و ساکنان انتظار داشتند که او بمیرد. "مردم انتظار داشتند بدن او ورم کند یا این که ناگهان بیفتد و بمیرد. اما پس از انتظار بسیار، چون دیدند هیچ آسیبی به او نرسید، فکرشان عوض شد و گفتند از خدایان است." (اعمال رسولان ۲۸: ۶).

بی ایمانان درباره‌ی کلیسای نخستین می‌گفتند: "اما چون ایشان را نیافتند، یاسون و برخی دیگر از برادران را نزد مقامات شهر کشاندند و فریاد برآوردند که «این مردان که همه دنیا را به آشوب کشیده‌اند، حال به اینجا آمده‌اند» (اعمال رسولان ۱۷: ۶). مسیحیان در نظر جامعه آن دوران بسیار محترم و ارزشمند بودند. در سرتاسر شهر اورشلیم "مردمان همگی ایشان را بسیار محترم می‌داشتند" (اعمال رسولان ۵: ۱۳). در نسل ما نیز هر یک از ما باید چنین روشی را دنبال کنیم تا برای کلیسا همین احترام را ایجاد نماییم.

یک سفر

در صفحات بعد، عازم سفری خواهیم شد تا به درکی کامل از راه خارق العاده‌ای که خدا برای زندگی مان می‌خواهد، برسیم. از شما می‌خواهم که از موضوعات سطحی نگذرید و از روی فصل‌ها به سادگی عبور نکنید، چرا که هر فصلی بر پایه‌ی فصل پیشین خود بنا شده است. نمی‌خواهم شما همان تجربه‌ی مرا در دوران بلوغ داشته باشید. من مرتباً برای دیدن فیلمی که همه‌ی خانواده با هم تماشا می‌کردیم، دیر می‌رسیدم. یک روز عصر

درست آخر فیلم داستان وست ساید، وارد اتاق نشیمن شدم. شخصیت اصلی مرد در حال مردن بود و حرف‌های آخرش را می‌زد- کلمات اوج قصه. من، پدرم، مادرم و خواهرانم با هم شاهد این صحنه بودیم. اما اثری که بر من داشت کاملاً با دیگران متفاوت بود. نمی‌فهمیدم که چرا مادرم و خواهرانم گریه می‌کنند. حتی پدرم نیز غمگین و محزون بود. فکر می‌کنم علتش دیر آمدن من بود- چشم بسته غیب گفتم! همان صحنه‌ای که والدین و خواهرانم را میخ کوب کرده بود بر من هیچ اثری نداشت، چرا که من تنها در انتهای فیلم به آن‌ها ملحق شده بودم.

من نمی‌خواهم این اتفاق در ارتباط با پیغام این کتاب برای شما بیفتد. این کتاب یک مکاشفه‌ی تدریجی است که این پتانسیل را دارد تا برای همیشه عادی بودن را از زندگی خود حذف کنید. من از روی تجربه حرف می‌زنم، زیرا از زمانی که خدا را جستم، تحقیق کردم، نوشتم و بر روی این کتاب دعا کردم، برای همیشه عوض شدم.

اگر این سفر را با من آغاز کنید نه تنها در خواهید یافت که برای خارق‌العاده زیستن و خارق‌العاده بودن خلق شده‌اید، بلکه حقیقتاً درک خواهید کرد که چگونه خارق‌العاده زندگی کنید. پیش از آغاز بیایید با هم دعا کنیم تا خدا خواستش را برای شما آشکار سازد.

"خدای عزیز، چنان که این کتاب را می‌خوانم، دعا می‌کنم روح القدس ات مرا تعلیم دهد. دعا می‌کنم تا عظمت و شکوه خواندگی و دعوتی را که بر من قرار گرفته دریابم. می‌خواهم قدرتی را که در من برای انجام دعوتم قرار داده‌ای، بشناسم و تو را با آن جلال داده و دلت را شاد سازم. تو مرا در این جا برای چنین لحظه‌ای قرار داده‌ای. دعا می‌کنم این پیغام مرا برای تمام کارهای شگفت‌انگیزی که می‌خواهی من در زمین انجام دهم تجهیز نماید. در نام عیسای مسیح می‌طلبم. آمین."

فصل دوم

شما مورد محبت هستید

من و همسر - لیزا - چهار پسر داریم که هنگام نوشتن این کتاب بین سنین ۱۴ تا ۲۲ سال هستند. چند سال پیش هنگامی که از خوردن غذا در کنار هم لذت می بردیم، رو به آن ها کردم و گفتم: "پسرها، شما نمی توانید هیچ کاری انجام دهید تا من و مادرتان، شما را بیش تر از آنچه که اکنون دوست تان داریم، دوست داشته باشیم و برعکس، کاری هم نمی توانید بکنید تا ما شما را کم تر از آنچه دوست داریم، دوست داشته باشیم!"

می توانستم ببینم که کلماتم تا چه اندازه آن ها را خوشحال کرد و به آن ها احساس امنیت بخشید. چه کسی هست که نخواهد پدر و مادرش دوستش داشته باشند؟! اما آنچه در ادامه به آن ها گفتم، باعث شد در برابرم جبهه بگیرند: "اما پسرها، شما موظف اید من و مادرتان را با کارهایتان خشنود سازید!" لبخندشان محو و حالت صورت شان جدی و متفکر شد. آن ها دریافتند که خشنودی ما مانند محبت مان غیرشرطی نیست و به رفتار آن ها بستگی دارد.

می دانم که امکان دارد این حرف شما را شوکه کند، اما همین موضوع در ارتباط ما با خدا هم صادق است. ما نمی توانیم کاری کنیم که او بیش تر از آنچه در گذشته دوستمان داشته، دوستمان داشته باشد، و برعکس

نمی‌توانیم کاری کنیم که محبت او کم‌تر شود. اما این که او تا چه اندازه نسبت به ما احساس خشنودی می‌کند، داستان دیگری است.

در سال‌های اخیر ما درباره‌ی محبت بدون شرط خداوند، بسیار شنیده‌ایم که البته موضوعی بسیار مفید و ضروری است؛ اما بسیاری از مردم ناخودآگاه از محبت خدا نسبت به خودشان چنین نتیجه می‌گیرند که خداوند از آن‌ها خشنود نیز هست. این مطلب به هیچ وجه درست نیست.

خب، پس چه چیزی به خشنودی خدا ارتباط دارد؟ من باور دارم که همه‌ی ما در ارتباط با خشنودی خدا در همان مسیری باید حرکت کنیم که فرزندان در تلاش‌اند تا پدر و مادرها را خشنود سازند. سال‌هاست که با شور و هیجان چنین دعا کرده‌ام: "پدر، می‌خواهم به بهترین شکلی که یک انسان می‌تواند، تو را خشنود سازم!" این دعا منطبق با همان مطلبی است که پولس رسول به همه‌ی ایمان‌داران نوشت:

"پس خواه در بدن منزل داشته باشیم و خواه در غربت از آن به سر بریم، این را هدف قرار داده‌ایم که او را خشنود سازیم." (دوم‌قرنتیان ۵: ۹)

عبارت کلیدی در این آیه "خشنود سازیم" است. چگونه می‌توان نه تنها باعث خشنودی او، بلکه "خشنودی کامل"^۱ او شد؟ و هنگامی که او را این چنین خشنود می‌سازیم، او چگونه پاسخ می‌دهد؟

من بخش زیادی از این کتاب را به پاسخ این پرسش پرداخته‌ام، اما ابتدا اجازه دهید مطمئن شویم که ژرفای حیرت‌انگیز محبت او را نسبت به خود درک کرده‌ایم. توضیح خواهیم داد.

محبت غیرشرطی خدا برای هر یک از ما

محبت خدا نسبت به ما غیرشرطی و تغییرناپذیر است. این مطلب به روشنی در واژگان دعای عیسا در شب پیش از مصلوب شدنش هویدا است:

"من در آنان و تو در من. چنان‌کن که آنان نیز کاملاً یک گردند تا جهان بدانند که تو مرا فرستاده‌ای، و ایشان را همان‌گونه دوست داشتی که مرا دوست داشتی." (یوحنا ۱۷: ۲۳)

۱ در متن انگلیسی آیه «Well pleasing» آمده که به معنای تأکید مضاعف بر خشنودی خدا یا بیش‌ترین حد خشنودی است. البته در ترجمه‌ی NIV، عبارت *please him* آمده که با ترجمه‌ی فارسی منطبق است.

آیا موضوع را گرفتید؟ او شما را به اندازه‌ی عیسا دوست دارد! این بیش تر از درک ماست. ممکن است با خود فکر کنید: "شاید منظور عیسا فقط شاگردانی است که با او دور میز شام آخر نشسته بودند، به هر حال آن‌ها انجیل را به سراسر دنیای آن زمان بردند و همه -جز یک نفرشان به خاطر ایمان شان شهید شدند."

اگر چنین می‌اندیشید، محبت بنیادی خدا را با فرد دیگری اشتباه گرفته‌اید. این طرز فکر درست نیست. محبت او جدا از کاری است که برای او انجام می‌دهیم.

یکی دیگر از ایرادات و مخالفت‌ها نسبت به محبت عمیق خدا، می‌تواند به این شکل بیان شود: "این موضوع مربوط به گروه خاصی از افراد است که در آن زمان به وسیله‌ی خدا بر زمین قرار گرفتند و او آن‌ها را بیش تر از مابقی نسل بشر دوست داشت." بدون شک این استدلال نادرست است، زیرا در همان دعا عیسا می‌گوید:

"درخواست من تنها برای آن‌ها نیست، بلکه همچنین برای کسانی است که به واسطه‌ی پیام آن‌ها به من ایمان خواهند آورد." (یوحنا ۱۷: ۲۰)

اگر شما به عیسای مسیح ایمان دارید، به طور مستقیم یا غیرمستقیم پیام این رسولان را شنیده‌اید. این مردان، بیش تر کلمات عهد جدید را نوشته‌اند که یا خودتان آن را خوانده‌اید یا به وسیله‌ی افراد دیگری که انجیل را با شما در میان نهاده‌اند، شنیده‌اید. شما نمی‌توانستید بدون شهادت و پیام آن‌ها به عیسای مسیح ایمان داشته باشید.

نمونه‌ی دیگر مخالفت‌ها به عظمت این محبت، معمولاً به این شکل نمود می‌یابد که: "بله، من می‌توانم به محبت غیرشرطی خدا نسبت به خودم باور داشته باشم، اما من به طرز وحشتناکی گند زده‌ام، پس یقیناً او نمی‌تواند مانند گذشته، مرا دوست داشته باشد!"

یک دروغ دیگر! در کتاب مقدس نوشته شده که محبت خدا: "با همه چیز مدارا می‌کند، همواره ایمان دارد، همیشه امیدوار است و در همه حال پایداری می‌کند." (اول قرنتیان ۱۳: ۷-۸)

محبت او نسبت به شما هرگز کاستی نمی‌یابد و کهنه نمی‌شود. این

غیرممکن است، زیرا محبت او نسبت به شما بر اساس رفتار شما نیست بلکه مبتنی بر شخصیت امین خداوند است. محبت خدا نسبت به ما آن قدر فراگیر است که نمی‌توانیم به سادگی وسعت آن را درک کنیم. بیایید اسناد حقیقی محبت او را بررسی کنیم. او عیسا را فرستاد تا برای ما بمیرد، در حالی که ما هنوز دشمن او بودیم (رومیان ۵: ۱۰). یوحنا رسول نوشت:

"زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه‌ی خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد." (یوحنا ۳: ۱۶)

چرا خدا عیسا را به ما داد؟ پاسخ ساده است: تا ما را بازخرید نماید. جد ما -آدم- وقتی به کلام شیطان در باغ عدن گوش سپرد، خود و همه‌ی نسل خود را (که شامل من و شما هم می‌شود) به اربابی جدید [شیطان] سپرد. آدم به شکلی گستاخانه نسبت به خدا ناطاعتی کرد و خود و نسل اش را از آفریدگارش جدا ساخت. اما از آن جایی که خدا انسان‌ها را بسیار دوست داشت، ما را به حال خود رها نکرد تا همان سرنوشت شیطان و فرشتگان همراهش را داشته باشیم (جهنم یا دریاچه‌ی آتش ابدی). خداوند به نقشه‌ای خلاقانه نیاز داشت تا ما را بازخرید نماید. او این کار را با فرستادن عیسا‌ی مسیح کرد. نفر دوم در الوهیت - کسی که به وسیله‌ی روح القدس و از باکره زاده شد، عیسا، خدای کامل و انسان کامل بود و به شکلی کامل و بی‌نقص زندگی کرد. (تنها انسانی که بدون گناه، قدم به زمین نهاد [و در آن زیست]. او را به صلیب کشیدند و به این ترتیب بهای ناطاعتی ما نسبت به خدا را پرداخت. او داوری و حکم ما را بر خود گرفت تا ما را برهاند. هیچ چیز دیگری نمی‌توانست ما را باز خریداری نماید، چرا که خداوند می‌گوید:

"همان‌ها که بر اموال خود توکل دارند و به ثروت بسیار خویش می‌بالند؟ به یقین کسی فدیه‌ی جان برادر خویش نتواند داد و خون بهای او را به خدا نتواند پرداخت؛ زیرا فدیه‌ی جان انسان گران بهاست، و هیچ بهایی کافی نخواهد بود." (مزمور ۴۹: ۶-۸)

بهای جان ما آن قدر گران است که هیچ کس جز عیسا قادر نبود آن را بازپرداخت نماید. در کتاب مقدس می‌خوانیم: "به بهایی گران خریده شده‌اید"

(اول قرن‌تیان ۶: ۲۰) در جایی دیگر می‌خوانیم که: "در او، ما به واسطه‌ی خون وی رهایی یافته‌ایم، که این همان آمرزش گناهان است، که آن را به اندازه‌ی غنای فیض خود، همراه با حکمت و فهم کامل، به فراوانی به ما بخشیده است." (افسیسیان ۱: ۷-۸)

هیچ کسی یا چیزی برای خدا با ارزش تر از عیسا نیست. اما خدا می‌دید که ارزش ما با آنچه برای او دارای بالاترین ارزش بود، برابر است. و حال یک حقیقت شگفت‌انگیز: اگر ارزش من و شما نزد خدا حتی یک ریال کم تر بود، او هرگز ما را باز خرید نمی‌کرد، چراکه خدا هرگز یک معامله‌ی بی‌منفعت انجام نمی‌دهد. خدا خرید بدی انجام نداد (دوباره آیه را یادآوری می‌کنم که می‌گوید: "به بهایی گران خریداری شده‌اید")، یک خرید بد، خریدی است که شما چیز با ارزشی بدهید و چیزی کم ارزش تر را به دست آورید. در چشمان خداوند، ارزش عیسا با ارزش شما برابر است!

حال می‌فهمید که تا چه اندازه برای خدا مهم هستید. به همین دلیل است که عیسا دعا می‌کند: "... و ایشان را همان گونه دوست داشتی که مرا دوست داشتی!" (یوحنا ۱۷: ۲۳) این یک محبت خارق العاده است!

محبت عیسا نسبت به شما

مدت زیادی از ایمان آوردنم نگذشته بود که گفت‌وگویی شگفت‌آور و جذاب با خداوند داشتم. هیچ صدای قابل شنیدنی نبود، اما پیغامی که از درون قلبم می‌آمد، مرا در بر گرفته بود: "آیا می‌دانی که تو را ارزشمندتر از خود می‌شمرم؟!"

می‌توانید تصور کنید که این واژگان تا چه اندازه مرا به وحشت انداخت؟ آیا این دشمن بود که تلاش می‌کرد تا دانه‌ای کفرآمیز یا فکری مغرورانه را در ذهنم بکاردهد؟ چه طور ممکن است کسی که خود آفریدگار تمام جهان و هستی است، به من که غلامی بیش نیستم بگوید که مرا ارزشمندتر از خود می‌شمرد؟ در جواب گفتم: "از من دور شو ای شیطان! تو قصد داری مرا به گناه بکشانی." در اعماق روحم می‌دانستم که این صدای عیسا است [نه شیطان] اما هنوز مطمئن نبودم. با وجود این که نوایمان بودم اما می‌دانستم

که به ما فرمان داده شده: "هر روحی را بیازمایید" (اول یوحنا ۴: ۱) با این طرز فکر پاسخ دادم: "خداوندا، من هنوز نمی‌توانم این گفته را باور کنم، مگر آن که سه نمونه‌ی محکم از عهد جدید در اثبات آن برایم بیاوری!" گفتن این جمله به خدا مرا به وحشت می‌انداخت، اما می‌دانستم که کار درستی است، و خیلی زود در قلبم حس کردم که خداوند با درخواست من مشکلی ندارد. در حقیقت حس می‌کردم او از خواسته‌ی من خشنود است. خدا تقریباً بلافاصله به درخواستم پاسخ داد: "فیلیپیان ۲: ۳ چه می‌گوید؟" من این آیه را قبلاً می‌دانستم بنابراین از حفظ آن را برای او تکرار کردم: "هیچ کاری را از سرِ جاه طلبی یا تکبر نکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید."

خداوند گفت: "این اولین گواه کتاب مقدسی!" به سرعت در جواب گفتم: "نه خداوندا، پولس درباره‌ی تو حرف نمی‌زند! او به ایمان داران فیلیپی تعلیم می‌دهد که دیگران را بهتر از خود بدانند. او در این باره که تو چگونه با من رفتار می‌کنی و برایم ارزش قائلی، حرفی نمی‌زند."

خداوند بلافاصله پاسخ داد: "من از فرزندانم کاری که قرار نیست خودم انجام دهم، نمی‌خواهم."

غافلگیر شده بودم. خداوند ادامه داد: "این مشکل اکثر خانواده‌هاست. پدران و مادران از فرزندان‌شان کاری را می‌خواهند که خود آن را انجام نمی‌دهند، یا از کاری منع‌شان می‌کنند که خود آن را انجام می‌دهند. خیلی از والدین به فرزندان‌شان می‌گویند: دعوا نکنند، در حالی که خودشان جلوی آن‌ها دعوا می‌کنند و بعد متعجب می‌شوند که چرا فرزندان‌شان دعوا می‌کنند. من هرگز چنین نمی‌کنم. من همان کاری را که به فرزندانم می‌گویم، انجام می‌دهم!"

من هنوز اندکی بدگمان بودم، بنابراین گفتم: "این فقط یک نمونه بود، من دو مدرک دیگر هم می‌خواهم." آن‌گاه درونم پرسش او را شنیدم: "چه کسی را بر صلیب آویختند؟ تو را یا مرا؟" گیج شده بودم. او ادامه داد: "مرا بر صلیب آویختند تا گناهان، ضعف‌ها، مرض‌ها، بیماری‌ها، فقر و داوری تو را بر خود گیرم و دست آخر به خاطر تو مردم، چون تو را ارزشمندتر از خود می‌دانستم."

در آن لحظه کلمات پطرس به یادم آمد: "او گناهان ما را در بدن خویش

بر دار حمل کرد." (اول پطرس ۲: ۲۴)

اکنون مطمئن بودم که صدای خداوند را شنیده‌ام. او مرا ارزشمندتر از خود می‌شمرد. او نه تنها گناهان و داوری مرا بر خود گرفت، بلکه به جای من نیز مرد.

می‌دانستم که مدرک بعدی نیز در راه است و بدون هیچ پرسشی در این باره در درونم شنیدم که خداوند می‌گوید: "سومین آیه این است: "با محبت برادرانه سرسپرده‌ی هم باشید. در احترام گذاشتن به یکدیگر، از هم پیشی بگیرید." (رومیان ۱۲: ۱۰) من فرزند ارشد از برادران بسیارم (به رومیان ۸: ۲۱ نگاه کنید) و من ترجیح دادم که برادران و خواهرانم را بیش تر از خود محبت نمایم" البته این اطلاعاتی که من دریافت کردم، به همه‌ی فرزندان خدا مربوط می‌شود و همه‌ی این‌ها برای شما نیز صادق است. او به معنای واقعی کلمه برای هر یک از ما بیش از خودش ارزش قائل است! این محبتی خارق العاده است و آن قدر شگفت‌انگیز که قادر به درکش نیستم. بنابراین نه فقط خدای پدر شما را به همان اندازه‌ی عیسا دوست دارد، بلکه عیسا نیز شما را به همان اندازه و بلکه بیش تر دوست دارد.

روح القدس

روح القدس به عنوان سومین شخصیت در تثلیث و الوهیت نیز شما را به همان اندازه دوست دارد، زیرا محبت خدا را به محض ایمان آوردن به عیسا مسیح، در دل‌های ما می‌ریزد. (رومیان ۵: ۵ را نگاه کنید) به همین دلیل پولس می‌گوید: "ای برادران، به خاطر خداوند ما عیسا مسیح و محبت روح، از شما استدعا دارم که برای من به درگاه خدا دعا کنید، و با این کار در مجاهده‌ی من شریک باشید." (رومیان ۱۵: ۳۰) توجه داشته باشید در آیه، محبت روح القدس نسبت به ما مشخص شده است. به همین دلیل است که او همواره با ما و در ما می‌ماند. این محبت او به ماست که باعث ماندنش می‌شود. او روح محبت است، زیرا خدا محبت است. محبت خدا برای من و شما به راستی غیرشرطی است و تا به ابد باقی می‌ماند. او فرد فرد ما را به همان اندازه‌ی عیسا مسیح دوست دارد. آن قدر این

محبت شگفت انگیز است که قادر به درکش نیستیم، اما حقیقت دارد، زیرا خدا نمی تواند دروغ بگوید. هر وقت احساس کمبود محبت و طردشدگی کردید، بدانید که این فکر و احساس دروغ است، آن را رد کنید و بهای عظیمی را که برای بازگرداندن تان به آغوش پدر پرداخته شده، به خود یادآوری کنید. او با محبتی تمام نشدنی و جاودانی مشتاق شماست.

نمی خواهم هرگز در مورد محبت خدا شک کنید یا آن را از یاد ببرید. این محبت شرطی نیست و به رفتار و کارهای خوب شما ربطی ندارد. این محبتی ثابت و دائمی است که هرگز محو نمی شود و پایان نمی پذیرد. این محبت و باور به آن، باید اساس زندگی شما در مسیح باشد.



تاملاتی برای یک سفر خارق العاده

آیا حقیقتاً باور دارید که خدا شما را به شکلی غیرشرطی دوست دارد؟
چرا بله و یا چرا نه؟

اگر باور ندارید، آیا ایمان تان بر اساس احساس تان است یا آنچه خداوند گفته است؟ اگر بر اساس احساس تان است، آیا باور دارید که می تواند نادرست باشد؟

تصمیم قاطعی بگیرید تا کلام خدا را فراتر از احساسات تان دوست داشته باشید. سپاس و ستایش بر خداوند به خاطر محبت غیرقابل وصف اش!

فصل سوم

خشنودی خدا

با آگاهی از محبت خدا به عنوان یک بنیاد و اصل، بیایید کمی جلوتر برویم و درباره‌ی خشنودی او بحث کنیم. اگر بخواهم آنچه را که قبلاً نوشته بودم، تکرار کنم باید بگویم ما نمی‌توانیم کاری کنیم که محبت خدا نسبت به ما از آنچه قبلاً داشت، کم‌تر یا برعکس بیش‌تر شود. اما همان‌طور که من به چهار پسرم گفتم، ما در برابر خشنودی خدا از خودمان کاملاً مسئولیم. خشنودی او نسبت به ما براساس انتخاب ما در زندگی است. به همین دلیل است که پولس بدون تردید می‌نویسد: "این را هدف قرار داده‌ایم که او را خشنود سازیم." (دوم قرنتیان ۵: ۹)

بیایید کلمات پولس را دقیق‌تر بررسی کنیم. کلمه‌ی هدف^[۱] به سادگی به معنای هدف است. در ترجمه‌ی NIV دقیقاً واژه‌ی "هدف"^[۲] آمده نه "قصد و منظور"^[۳]. هدف زندگی ما به عنوان فرزندان باید شادی پدر باشد. واژه‌ی "خشنود ساختن"^[۴] از واژه‌ی euarestos می‌آید. کشف الایات

۱ aim: در انگلیسی این واژه معانی دیگری غیر از «هدف» را نیز در بر دارد.
goal ۲

۳ در ترجمه‌ی قدیمی «حریص بودن» آمده است.
pleasing ۴

استرانگ^[۵] ترجمه‌ی دقیق این واژه را "خشنودی کامل"^[۶] ترجمه می‌کند. بنابراین واژه‌ی به کار رفته توسط پولس خشنودی نیست بلکه خشنودی کامل است. حد متوسط، هدف ما در خشنودی خدا نیست. ما باید با اشتیاق در تمام کارهایمان به دنبال خشنودی کامل او باشیم. اجازه دهید منظور پولس از این آیه را توضیح دهم: "خشنودی خدا مهم‌ترین چیز است، و هدف ما انجام آن است، آن هم بی توجه به شرایط". من عاشق واژه‌ی "مهم‌ترین" هستم. این باید انگیزه‌ی همه‌ی ما در زندگی باشد. هیچ چیز دیگری نمی‌تواند از این هدف بالاتر باشد. اگر با این هدف عالی به عنوان استانداردمان زندگی کنیم، دو چیز اتفاق خواهد افتاد: شادی فراوان و رضایت کامل.

ما به عنوان نسل بشر، به طور ذاتی به دنبال خشنودی پدر و مادرمان هستیم. این تنها بازتابی از حقیقی‌ترین خواسته‌ی ماست که همانا خشنود ساختن خدای پدر است. انگیزه‌ی نخستین، برای خشنودی خداوند به وسیله‌ی محبت او هدایت و برانگیخته می‌شود. ما عاشق او هستیم زیرا نخست او ما را دوست داشت و قلب ما را با محبت خود پر ساخت! به عنوان فرزندان راستین خدا، بالاترین رضایت خاطر شما وقتی است که می‌دانید خدا از شما خشنود است. اگر در این آگاهی گام برداریم، هیچ چیز نمی‌تواند این خوشی را از ما بگیرد.

دومین منفعت تعاقب این هدف عالی این است که ما پاداش عظیمی خواهیم یافت. آیا این صدای پرسشگر را در ذهن تان می‌شنوید که شاید [این طرز فکر] خودخواهانه باشد؟ به دست آوردن پاداش عظیم دقیقاً همان دلیلی است که پولس ما را با آن تشویق می‌کند تا خدا را خشنود سازیم، و با جزئیات در آیه‌ی بعدی آن را تشریح می‌کند. اما پیش از بررسی آن، اجازه دهید به آیه‌ی پیشین بازگردیم و ببینیم این آیه خطاب به کیست؟

"آری، ما چنین دلگرمیم و ترجیح می‌دهیم از بدن غربت جسته، نزد خداوند منزل گیریم." (دوم قرنتیان ۵: ۱)

از این آیه می‌دانیم که پولس با همه‌ی انسان‌ها صحبت نمی‌کند، بلکه مخاطبش ایمان داران به عیسای مسیح هستند. زیرا وقتی فردی خود را به خداوندی عیسای مسیح نمی‌سپرد، در مرگ فیزیکی از این جهان جدا می‌شود و هرگز در حضور خداوند حاضر نخواهد بود، بلکه وارد جهنم

concordance defines ۵
well pleasing ۶

می شود. کلام خدا این مطلب را به روشنی نشان می دهد: تنها دو مکان پس از مرگ برای افراد وجود دارد؛ جهنم و بهشت. هیچ بهشت باکره ها، برزخ^[۷]، عالم میانی^[۸]، تناسخ^[۹]، عالم بالا^[۱۰] یا مانند آن وجود ندارد. تنها یک ملکوت یا بهشت بسیار واقعی و یک جهنم بسیار واقعی وجود دارد. با گفتن این حرف ها قصد توهین یا قضاوت ندارم، فقط حقیقت را می گویم. ما باید به یاد داشته باشیم که عیسا گفت:

" زیرا خدا پسر را به جهان نفرستاد تا جهانیان را محکوم کند، بلکه فرستاد تا به واسطه او نجات یابند. هر که به او ایمان دارد محکوم نمی شود، اما هر که به او ایمان ندارد، هم نیک محکوم شده است، زیرا به نام پسر یگانه خدا ایمان نیاورده است." (یوحنا ۳: ۱۷-۱۸)

متشکرم خدایا! عیسا ما را از محکومیتی که بر خودمان آورده بودیم، نجات داد. من می دانم که بسیاری با این پرسش مشکل دارند: "چرا خدای محبت می بایست مردان و زنانی را به جهنم بفرستد؟ از چند منظر می توان به این پرسش پاسخ داد. نخست، به یاد داشته باشید که جهنم برای آدمیان چه مرد و چه زن آفریده نشده بلکه برای شیطان و پیروانش است. عیسا وقتی خطاب به کسانی که با او زندگی نکرده اند حرف می زند، این موضوع را به روشنی آشکار می سازد: "آنگاه به آنان که در سمت چپ او هستند خواهد گفت: "ای ملعونان، از من دور شوید و به آتش جاودانی روید که برای ابلیس و فرشتگان او آماده شده است" (متا ۲۵: ۴۱) این حقیقت مهم آشکار می کند که چرا خدا ما را باز خرید نمود. خداوند حقیقتا محبت است، اما او عادل نیز هست. او هرگز دروغ نمی گوید و از شریعت و قانونی که خود وضع کرده، منحرف نمی شود. اگر دروغ می گفت، دیگر خدا نبود، زیرا خدا "منزه از دروغ است." (تیتوس ۱: ۲)

انسان قانونا محکوم به جهنم بود، زیرا در باغ عدن خود را به شیطان تسلیم کرد. به محض این کار، او برده ی گناه شد و در اثر پیامد این عمل

Purgatory ۷: از دید کاتولیک رومی مکانی که جان (soul) افراد در آن زجر می کشد تا پیش از رفتن به ملکوت (heaven) پاک شوند.
Limbo ۸: به اعتقاد برخی از مسیحیان مکان ماندن کسانی که قبل از آمدن مسیح مرده اند و کسانی که تعمید نیافته اند.

Reincarnation ۹
 Higher State ۱۰

محکوم شد تا همان سرنوشت سرور جدیدش [ابلیس] را داشته باشد. اگر خدا مجازات خفیف تری را برای انسان قائل می‌شد، دیگر نسبت به ابلیس عادل و با انصاف نبود. در آن صورت شیطان می‌توانست به درستی به خاطر همان یک رفتار ناعادلانه، خدا را به انحراف از قوانین اش برای بشر محکوم کند. خداوند نمی‌تواند در داوری اش جانبداری کند، زیرا شخصیت او بر پایه‌ی آنچه که او هست، استوار شده است. در نتیجه نسل بشر نیز می‌بایست دقیقاً همان داوری و محکومیت شیطان و فرشتگانش را دریافت می‌کردند.

به این دلیل خدا می‌بایست با نقشه‌ی دیگری بازمی‌گشت تا بتواند انسان را از آنچه بر خود و نسل اش تحمیل کرده بود، نجات دهد. به همین دلیل است که عیسا می‌بایست به خاطر ما می‌مرد. عیسا صد در صد خدا زاده شد، بنابراین او از نعمت گناه آزاد بود. همچنین او صد در صد انسان زاده شد و بنابراین می‌توانست بهای گناه سنگین انسان علیه خدا را بپردازد. تنها یک انسان می‌توانست ما را از حکمی که بر خود آورده بودیم، برهاند. به همین دلیل وقتی عیسا بر صلیب برای ما گناه شد، فریاد برآورد: "خدای من، خدای من، چرا مرا واگذاشتی؟" (متا ۲۷: ۴۶) او جریمه‌ی ما را بر خود گرفت. او جای ما را در محکمه‌ی داوری گرفت. بنابراین همان طور که گناه به وسیله‌ی یک انسان یعنی آدم وارد همه‌ی انسان‌ها شد، یک انسان یعنی عیسا مسیح، نجات از مرگ را برایمان میسر ساخت. کتاب مقدس این مطلب را به روشنی بیان می‌دارد: "پس همان‌گونه که یک نافرمانی به محکومیت همه‌ی انسانها انجامید، یک عمل پارسایانه نیز به پارسا شمرده شدن و حیات همه‌ی انسانها منتهی می‌گردد." (رومیان ۵: ۱۸) بنابراین وقتی مردان و زنان قلب و زندگی شان را به خداوندی عیسا مسیح می‌سپرنند، قانونا مالکیت شیطان بر آن‌ها شکسته می‌شود، و در اثر رضایت و خشنودی خداوند، داوری و محکومیت شان برداشته می‌شود. خدای پدر می‌تواند عادلانه اجازه‌ی ورود به پادشاهی اش را بدون شکستن امانت و درستی اش به ما عطا کند. خداوند چه نقشه‌ی خارق العاده‌ای را طرح کرد!

آیا زندگی خود را به عیسا مسیح به عنوان خداوندتان تسلیم کرده‌اید؟ اگر نه، و می‌خواهید این را هم اکنون انجام دهید، لطفاً به بخش پیوست در انتهای کتاب بروید و آن را به منظور راهنمایی چگونگی عملی ساختن این تصمیم باز کنید- این مهم‌ترین تعهدی است که در زندگی داده‌اید.

داوری ایمان داران

اجازه دهید به بحث خودمان بازگردیم که چرا ما به عنوان ایمان داران باید به دنبال خشنودی خدا باشیم. از کلمات پولس درمی یابیم که او خطابش فرزندان یا ایمان داران به مسیح است نه همه ی انسان ها.

"پس خواه در بدن منزل داشته باشیم و خواه در غربت از آن به سر بریم، این را هدف قرار داده ایم که او را خشنود سازیم. زیرا همه ما باید در برابر مسند داوری مسیح حاضر شویم، تا هر کس بنا بر اعمال خوب یا بدی که در ایام سکونت در بدن خود کرده است، سزا یابد." (دوم قرن تیان ۵: ۹-۱۰)

به ما توصیه شده تا به دنبال خشنودی خداوند باشیم، چرا که او ما را داوری خواهد کرد. ممکن است بپرسید: "اما من فکر می کردم که عیسا ما را از داوری نجات بخشیده؟" بله، اگر او را به عنوان خداوند پذیرفته باشید، او منجی شماست، اما روزی در پیشگاه او برای داوری خواهید ایستاد.

ایمانداران در برابر تخت داوری عیسا خواهند ایستاد و بر طبق آنچه که در طول زندگی کوتاه شان در زمین انجام داده اند، جزا خواهند یافت. در یکی از ترجمه های کتاب مقدس آمده: "آنچه را که سزاوارش هستیم، دریافت خواهیم کرد." (آیه ۱۰)^(۱۱)

گناهان ما داوری نخواهد شد، زیرا خون عیسا مسیح جریمه ی ابدی منسوب به گناه را برداشته است. اما همه ی ما به خاطر کاری که به عنوان ایمان داران به عیسا مسیح می کنیم، یا پاداش خواهیم یافت و یا به خاطر آنچه از دست می دهیم، دچار عذاب خواهیم شد. پولس این نکته را در نامه ی اولش به کلیسای قرنتس روشن می سازد: "زیرا هیچ کس نمی تواند جز آن پی که [قبلاً]^(۱۲) نهاده شده است، پی دیگری بگذارد، و آن پی همانا خود عیسا مسیح است." (اول قرن تیان ۳: ۱۱) به خاطر داشته باشید که در این جا نیز روی سخن پولس تنها با فرزندان خداست، زیرا تمام پی و بنیاد زندگی ایمان داران عیسا مسیح است. او در نامه ی دیگرش می نویسد: "پس همان گونه که مسیح عیسا خداوند را پذیرفتید، در او سلوک کنید: در او ریشه گیرید و بنا شوید، و همان گونه که تعلیم یافتید، در ایمان استوار

شده، لبریز از شکرگزاری باشید." (کولسیان ۲: ۶-۷) ما کسانی هستیم که در او بنا شده ایم. با به خاطر داشتن این حقیقت مابقی نامه ی اول به قرنتیان را با هم می خوانیم:

"اگر کسی بر این پی ساختمانی از طلا یا نقره یا سنگ های گران بها یا چوب و علف و گاه بسازد..." (اول قرنتیان ۳: ۱۲)

طلا، نقره، یا سنگ های گران بها، بیانگر ارزش های جاودانی هستند. چوب، علف و گاه بیانگر چیزهای دنیوی و غیر ابدی هستند. هر روز، هر ساعت و هر لحظه با انتخابی روبه رو هستید؛ می توانید زندگی خود را بر ابدیت بنا کنید، یا بر مادیات و چیزهای فانی، به شما بستگی دارد. در ادامه ی آیه می خوانیم:

"آشکار خواهد شد که چه کرده است، چرا که آن روز همه چیز را ظاهر خواهد ساخت، زیرا آتش نتیجه ی کار را آشکار کرده، کیفیت کار هر کس را خواهد آزمود." (آیه ۱۳)

هنگامی که زیر چوب، علف و یا گاه آتشی برافروزد، می سوزند و دیگر وجود نخواهند داشت. اما اگر زیر طلا، نقره یا سنگ های گران بها، آتشی بیافروزم، آتش را متحمل می شوند و خالص می گردند. در آیه ی بعدی می خوانیم:

"اگر آنچه بنا کرده است باقی بماند، پاداش خود را خواهد یافت. اما اگر بسوزد زیان خواهد دید، و هر چند خود نجات خواهد یافت، اما همچون کسی خواهد بود که از میان شعله های آتش جان به در برده باشد." (اول قرنتیان ۳: ۱۴-۱۵)

به واژه های پاداش و زیان دقت کنید. نخستین باری که این بخش از کلام را خواندم، به یاد دارم. این آیه ها با چیزهای دیگری که به من مرتبط می شد، منطبق نبودند. من خیال می کردم که همه ی ما [به عنوان ایمان داران] به آسمان خواهیم رفت و پاداشی برابر می یابیم، زیرا که عیسا برای ما مرد. هرگز نشنیده بودم که پاداش ایمان داران بر اساس کار و نقش آن هاست. من در مذهبی بار آمده بدم که در آن بسیاری فکر می کردند کارهای خوب مان، ما را نجات خواهد داد. پس از سپردن زندگی ام به عیسا، از این که آموختم قرار نیست برای پاک شدن گناهانم به برزخ بروم، بسیار شادمان

بودم. من فقط به خاطر خون ریخته‌ی عیسیای مسیح نجات یافته بودم. نجات هدیه‌ی خدا بود و ربطی به کارهای من یا نگاه داشتن شریعت نداشت. اما من نجات را با پاداش یا زیان ابدی قاطی کرده بودم. من هر دو موضوع را با هم یک کاسه کرده بودم در حالی که کتاب مقدس چیزی کاملاً متفاوت را نشان می‌دهد. توجه کنید که پولس می‌نویسد افرادی هستند که حقیقتاً به واسطه‌ی فیض خداوند و پذیرش عیسیای مسیح به عنوان خداوند و منجی خود، نجات یافته‌اند، اما در پیشگاه تخت داوری می‌ایستند و تمام پاداشی را که خداوند برایشان در نظر داشته، را از دست می‌دهند. چرا؟ کتاب مقدس پاسخ می‌دهد که آن‌ها آنچه را که موجب خشنودی خدا بود، انجام ندادند. کتاب مقدس همچنین افرادی را به ما نشان می‌دهد که پاداشی عظیم می‌یابند، زیرا زندگی‌شان را بر عیسیای مسیح استوار ساختند و آنچه را موجب خشنودی خداست، انجام دادند. پاداش آن‌ها این است که تا ابد کنار عیسیای مسیح سلطنت کنند. چه شگفت‌انگیز! تصمیمات عیسا در مورد زندگی ما در روز داوری را مجازات ابدی می‌نامند. (عبرانیان ۶: ۱-۲ را بخوانید) و به این معناست که هرگز در آن تجدیدنظر، دگرگونی، اصلاح یا تغییری رخ نمی‌دهد. تصمیم او تا ابد پابرجاست! بازایستید و در این باره بیاندیشید. نتیجه‌ی واقعی و ساده‌ی این حقیقت این است که انتخابی که ما در ارتباط با صلیب می‌کنیم، مشخص‌کننده‌ی مکانی است که تا ابد در آن زندگی خواهیم کرد. اما روشی که به عنوان ایمان دار زندگی می‌کنیم، مشخص خواهد کرد که چگونه تا ابد در آن مکان زندگی خواهیم کرد.

در برخوردی که با کلیساهای تمام دنیا به ویژه جوامع غربی داشته‌ام، از این که مسیحیان تا چه اندازه از این حقیقت غافل‌اند، متعجب شده‌ام. آگاهی نسبت به این موضوع، جزو تعالیم ابتدایی درباره‌ی مسیح هستند. (عبرانیان ۶: ۱-۲)

توجه تان را به واژه‌ی ابتدایی^[۱۳] جلب می‌کنم. معنای این واژه "در بر داشتن و سر و کار داشتن با ساده‌ترین و یا بنیادی‌ترین اصول و حقایق" می‌باشد. معنای دیگری که در فرهنگ لغات با آن مواجه می‌شویم، "منسوب بودن به مدرسه‌ی ابتدایی" است. شما در مدرسه‌ی ابتدایی چه چیزی می‌آموزید؟ بنیادهایی برای ادامه تحصیل تان مانند نوشتن، خواندن، جمع و تفریق و مانند آن. آیا می‌توانید تصور کنید که تحصیلات عالی خود را بدون

دانستن خواندن و نوشتن و جمع و تفریق شروع کنید؟ غیرممکن است! اما بسیاری از ایمان داران در تلاش اند تا زندگی مسیحی خود را بدون تعالیم اولیه و بنیادی درباره‌ی عیسای مسیح بنا نهند. جای هیچ شگفتی نیست که می بینیم کلیساهای امروز از آنچه در کتاب اعمال رسولان مشاهده می کنیم، فاصله بسیار دارند. جای هیچ شگفتی نیست که زندگی مان خارق العاده نیست!

پاداش فرزندان مان

دریافته ام که بسیاری از ایمانداران، فروتنی کاذب و غلطی نسبت به پاداش ابدی دارند. رفتار آن ها لبریز از سپاس گزاری و حق شناسی برای نجات شان است که این درست و خوب است، اما معتقدند که تلاش برای پاداش یافتن از خدا، عملی مغرورانه است. این از حقیقت دور است. آنچه را یوحنا ی رسول در سر فصل نامه اش می گوید را بخوانیم و به یاد داشته باشیم که خداوند از طریق او با ما سخن می گوید: "بهوش باشید که ثمر کار خود را بر باد ندهید، بلکه پاداشی به کمال دریافت کنید." (دوم یوحنا ۸) خدا نمی خواهد که ما فقط پاداشی دریافت کنیم، بلکه خواسته ی او "پاداشی به کمال" است!

من و لیزا همیشه برای اول پاداش دادن به چهار پسرمان برای تلاش هایشان با هم در کشمکش بوده ایم. وقتی آن ها پیشرفت می کنند و خواسته های مرا انجام می دهند، واقعا خوشحال می شوم. در آن هنگام اشتیاق فراوانی دارم تا هرچه زودتر پاداش تلاش شان را بدهم. برخی اوقات هم مایوسم می کنند، چراکه آنچه را که خواسته ام انجام نداده اند و من نمی توانم پاداش کارشان را بدهم. می خواهم اما نمی توانم، زیرا پدران و مادرانی که به فرزندان شان برای کاری که نکرده اند و سزاوارش نیستند، پاداش می دهند، انگیزه و مشوق را از آن ها می گیرند. باید به یاد داشته باشیم مشوق چیز خوبی است.

پسر بزرگ من - ادیسون - با افتخار از دبیرستان فانز تحصیل شد و به عنوان یکی از بهترین دانش آموزان آمریکا شناخته شد. او چند هفته پیش

از فارغ التحصیلی مرا با این پرسش غافلگیر کرد: "بابا، آیا من باید ماه بعد به کالج برم؟"

حقیقتاً نمی دانستم چه چیز دیگری بگویم، پس پرسیدم: "چرا نباید بروی؟" او پاسخ داد: "بابا، من واقعا می خوام که تمام وقت برای مینیستری کار کنم و به شما و مامان برای انتشار و پخش کلامی که خدا به شما بخشیده، کمک کنم!"

دیگر چه می توانستم بگویم، پس پاسخ دادم: "مطمئناً پسرم!" او در یک شغل پیش پا افتاده مشغول به کار شد. پس از شش ماه، مدیر پرسنلی مرا صدا کرد و از من خواست تا ادیسون را به مدیریت یک قسمت مهم ارتقا دهم. من کمی شک داشتم: "آیا او شایستگی اش را دارد یا چون پسر من است، می خواهی این کار را انجام دهی؟" او پاسخ داد: "جان، پسر تو یک رهبر است!"

ادیسون پس از به دست گرفتن مسئولیت با روش های جدید، انگیزه دادن به گروه اش و افزایش بازدهی و اثرگذاری آن ها، آن بخش را توسعه و رشد داد. یکی از روزهای ژانویه او مرا به دفترش کشاند و پرسید: "بابا، چه کار می کنی اگر ما سود و تولید خود را نسبت به پارسال دو برابر کنیم؟" کم مانده بود از طرز فکر آرمانی او خنده ام بگیرد، اما به سختی جلوی خودم را گرفتم. این قسمت در سال گذشته کاری شگفت آور انجام داده بود، بنابراین امیدواری ادیسون به قدری زیاد بود که مرا به تحسین واداشت، اما هدفش به نظر غیرواقعی می رسید. از آن جا که خواسته ی او دست نیافتنی بود، من هم پاداش قابل توجهی برای آن در نظر گرفتم، در حالی که می دانستم قرار نیست آن را عملی کنم. بنابراین با اطمینان خاطر پاسخ دادم: "پسرم، اگر به هدفت برسی، تو و تمام گروه ات را به یک سفر تفریحی یک هفته ای با کشتی خواهم برد."

ادیسون لبخندی زد و گفت: "عالیه بابا" این را گفت و دور شد. آنچه درنیافته بودم ایمان و رویای او بود که در این بخش از من فراتر می رفت. آن سال او بارها از من خواست تا دعا کنم که تیم اش همه ی اهداف ماه شان را به انجام برسانند. بنابراین او و من با هم دعا می کردیم و من متوجه پیشرفت و گسترش حوزه ی کاری او بودم. پس از شش ماه دریافتیم که آن ها توانسته اند آن کار را بکنند. من شوکه شده بودم (برای خودم متاسف بودم که این چه قولی بود که دادم!)

بعد از همه ی این حرف ها، دوازده ماه بعد گزارش قسمت ادیسون نشان می داد که آن ها سه برابر سال گذشته تولید و سود داشته اند. من در شگفتی بودم که خدا چه کاری انجام داده بود. نتیجه ی کار آن ها خارق العاده بود. من و لیزا، او و تمام گروهش را در پایان سال به سفر دریایی بردیم. نمی دانید دادن آن پاداش به ادیسون و گروهش برای تلاش پرشورشان چه قدر باعث شادی من بود. این شرایطی بود که همه در آن برنده بودند. نخستین و مهم ترین برد این بود که صدها هزار نفر بیش تر کلام خدا را می شنیدند. چه تعداد زندگی ها که نجات نمی یافت، زندگی های خانوادگی ای که احیا نمی شد، کلیساهایی که تقویت نمی شدند و مردمی که در اثر شنیدن کلام خدا و لمس قدرت او شفا نمی یافتند، اگر و فقط اگر، ادیسون و گروهش برای رسیدن به هدف خود تلاش نمی کردند. برد دوم، شادی و رضایت خاطری بود که ادیسون و گروهش با دیدن نتیجه ی تلاش شان و کمک آن به تغییرات نیکو و ثمره ی حیات جاودان در زندگی های بسیاری به دست آوردند. همچنین به عنوان یک گروه توانستند از شادی و لذت یک سفر دریایی پرخطر استفاده ببرند. برد سوم این بود که من از پاداش دادن به آن ها شادمان شدم. من و لیزا از این که می دیدیم آن ها از ثمره ی کارشان لذت می برند، حظ می کردیم. گروه مدام به هم یادآوری می کردند که: "می دانی چند نفر به خاطر ایمان ما به کارمان و حرکت به سوی آن، کلام خدا را شنیدند؟" من از بلوغ آن ها شگفت زده شدم. آن ها از سفر دریایی لذت می بردند اما تمرکزشان را بر هدف شان از دست نداده بودند. حال پس از گذشت چند سال، آن ها اشتیاق شان را از دست نداده اند و هنوز از من برای اهداف بزرگ ترشان درخواست می کنند و با تمام قلبشان به سوی آن اهداف گام برمی دارند. آن ها می دانند موفقیت بیش تر، تغییر زندگی افراد بیش تری به سوی حیات جاودان است. برای همه ی ما این بزرگ ترین پاداش است.

هدف خدا برای زندگی شما

چه طور این مطلب را به رابطه مان با پدر آسمانی مرتبط کنیم؟ خدا برای هر یک از ما هدفی در نظر گرفته است. در حقیقت، او آن را در یک کتاب پیش از آفرینش زمان نگاشته است. داود می نویسد:

"دیدگانت کالبد شکل ناگرفته مرا می دید. همه روزهایی که برایم رقم زده شد در کتاب تو ثبت گردید، پیش از آنکه هیچ یک هنوز پدید آمده باشد."
(مزمور ۱۳۹: ۱۶)

این شگفت انگیز است! آیا می دانستید که کتابی درباره ی شما نوشته شده است؟ فقط افراد معروف نیستند که زندگی نامه هایشان نوشته شده است. زندگی شما هم در کتابی هست و نویسنده ی آن هیچ کس دیگری جز خدا نیست. او این کتاب را پیش از شکل گرفتن شما در رحم مادرتان نوشته است. حقیقت غیرقابل درک این است که نه فقط هر روزتان بلکه لحظه به لحظه ی زندگی تان در آن نوشته شده است. درست همان طور که پسر بزرگ من ماموریت خاصی را که من به او واگذار کرده بودم، دنبال کرد، خدا نیز برای شما در کتاب تان کاری را برای به انجام رساندن در نظر گرفته است. خدا برای شما هدفی را قرار داده است. پولس رسول نشان می دهد که حتا کارهایی که باید انجام دهیم نیز از پیش نوشته شده است:

"زیرا ساخته دست خداییم، و در مسیح عیسی آفریده شده ایم تا کارهای نیک انجام دهیم، کارهایی که خدا از پیش مهیا کرد تا در آنها گام برداریم."
(افسیسیان ۲: ۱۰)

خدا مسیرهای گذرتان را از پیش طراحی کرده است، اما توجه کنید پولس چه می نویسد: "که باید در آنها گام برداریم." ^(۱۴) روح القدس از طریق پولس نمی گوید: "راه هایی که در آن گام برمی داریم." تفاوت این دو خیلی زیاد است. آزادی اراده در این جا به چشم می خورد زیرا به انجام رساندن این ماموریت به شکل خودکار اتفاق نمی افتد. ما باید با کار و تلاش مان در

۱۴ نویسنده از ترجمه ی AMP استفاده کرده است. و علاوه بر توضیحات تفسیری، این بخش کلام به این صورت آمده است: (we should walk in them) که معنای تاکیدی دارد، اما در ترجمه های دیگر این چنین نیامده است.

انجام آن همکاری کنیم. خدا اهدافی را مقرر کرده، اما به ما مربوط است تا از طریق دعا، خواندن کلام و دیگر ابزار روحانی کشف کنیم که چه چیزی برای زندگی ما نوشته شده است. سپس باید به وسیله ی فیض اش آن را به انجام برسانیم. به همین دلیل پولس می گوید:

"از همین‌رو، از روزی که این را شنیدیم، از دعا کردن برای شما باز نایستاده‌ایم، بلکه پیوسته از خدا می‌خواهیم که با عطای هرگونه حکمت و فهمی که از روح است، شما را از شناخت اراده خود آکنده سازد؛ تا رفتار شما شایسته‌ی خداوند باشد، و بتوانید او را از هر جهت خشنود سازید: یعنی در هر کار نیک ثمر آورید و در شناخت خدا رشد کنید" (کولسیان ۱: ۹-۱۰)

شناخت خواست خدا برای زندگی مان به ما این توانایی را می‌بخشد که او را همواره خشنود سازیم. اما این امری حتمی و اجتناب ناپذیر نیست. خدا هدفی خارق العاده برای ما مقرر کرده، اما بدون دعا، ایمان و تلاش فراوان نمی‌توان به آن رسید. به همین دلیل ما "همکاران خدا" خوانده شده‌ایم. (اول قرنتیان ۳: ۹) ما باید ماموریت خود را پیدا کنیم و به سوی آن گام برداریم؛ همان‌طور که ادیسون و گروهش این کار را کردند. اگر دعا نکرده بودند و به فراوانی تلاش نمی‌کردند، گروه نمی‌توانست به هدف تعیین شده‌اش برسد. برخی افراد وقتی به آن‌ها درباره‌ی اهداف خدا می‌گوئیم، خوشحال نمی‌شوند. تصور آن‌ها از زندگی مسیحی به جای تعاقب انجام اراده‌ی خدا برای زندگی‌شان این است که: "همانی را که داری، نگه دار و به بهترین شکلی که می‌توانی زندگی کن!" آن‌ها فکر می‌کنند: شما تولد دوباره می‌یابید، عضو کلیسا می‌شوید، با دیگران خوب رفتار می‌کنید، شغلی دارید و آن را انجام می‌دهید، بازنشسته می‌شوید، و در اثر بیماری یا پیری می‌میرید و به بهشت می‌روید.

این مقدسین عزیز با چنین ذهنیتی چه چیزی را نادیده می‌گیرند؟ چه قدر غم‌انگیز است که سرنوشتی الهی تعیین شده‌مان را با چنین زندگی خاکی‌ای تاق بزنینم!

کتاب مقدس می‌گوید که هر لحظه‌ی زندگی ما برنامه‌ریزی و طراحی شده است. اگر ادیسون و گروهش فقط همانی را که به آن‌ها سپرده شده بود، نگه می‌داشتند، چه می‌شد؟ آن‌ها هرگز شادی رسیدن به هدف عالی

خود را نمی‌پشیدند. پدر آسمانی به طور خاص می‌گوید: "زیرا خداوند می‌گوید: فکری را که برای شما دارم می‌دانم که فکری سلامتی می‌باشد و نه بدی تا شما را در آخرت امید بخشم." (ارمیا ۲۹: ۱۱) خداوند از ما انتظار دارد تا خواست و اراده‌ی او را برای زندگی خود بجوییم و بیابیم. پولس می‌نویسد: "پس نادان نباشید، بلکه دریابید که خواست خداوند چیست." (افسیان ۵: ۱۷)

آیا این عالی نیست که بدانیم خدا تنها برای بیلی گراهام، اورال رابرتز، آبراهام لینکلن، کوری تن بودم و دیگر افراد مشهور، برنامه و نقشه نداشته است؟ او برای زندگی شما هم برنامه‌ای دارد؛ هر روز، هر ساعت و هر لحظه‌ی زندگی شما در کتابی نوشته شده است. زندگی شما منحصر به فرد و ویژه است و به هیچ وجه تصادفی نیست و در بین هزاران زندگی دیگر حتا زره‌ای از آن گم و فراموش شده است. هیچ فردی عادی یا پست نیست. همه‌ی ما برای راه و هدفی خاص آفریده شده‌ایم که خارق العاده است.



تاملاتی برای یک سفر خارق العاده

اکنون در زندگی تان چگونه خدا را خشنود می‌سازید؟ چه طور می‌توانید او را بیش‌تر خشنود سازید؟
باور دارید که خدا چه برنامه‌ی خاصی برای شما دارد؟

فصل چهارم

هویدا (آشکار)، آن چنان که هستیم

در تخت داوری ایمان داران، عیسا تنها تلاش‌ها، اعمال و گفته‌های ما را نمی‌آزماید، بلکه او آنچه را که هسته‌ی درونی‌ترین افکار، انگیزه‌ها، مقاصد و نیات ما است را نیز می‌کاود. این بخش در ژرفای وجود ماست، مکانی که در درجه‌ی نخست می‌توانیم خدا را خشنود سازیم و همان‌طور که در فصل بعد خواهیم دید، درونی‌ترین بخش وجود ما جایی است که زندگی خارق‌العاده در آن شروع می‌شود.

در ارتباط با ایمان داران می‌خوانیم: "او آنچه را که اکنون در تاریکی نهان است، در روشنایی عیان خواهد کرد و نیت‌های دل ما را آشکار خواهد ساخت." (اول قرنتیان ۴: ۵) به واژه‌های "نهان در تاریکی" و "نیت‌های دل ما"^۱ دقت کنید. این مطلب نشان می‌دهد هیچ چیز مخفی‌ای وجود نخواهد داشت که آشکار نشود. با دانستن این مطلب بیایید بار دیگر کلام خدا را در

۱ نویسنده از ترجمه‌ی (NLT) استفاده کرده که در ترکیب (Deepest Secret) به معنای «درونی‌ترین اسرار» و (Private Motive) به معنای «نیات درونی یا فردی» به جای واژه‌های ترجمه شده در متن آیه به کار رفته است.

ارتباط با داوری ایمان داران بخوانیم:^[۲]

"ما پیوسته و مشتاقانه حریص هستیم که او را خشنود سازیم. زیرا همه‌ی ما باید در برابر تخت داوری مسیح آن چنان که هستیم [هویتا، آن چنان که هستیم] حاضر شویم، تا هرکس بنا بر اعمال خوب و بدی که در ایام سکونت در بدن خود کرده است، سزا یابد. [با در نظر گرفتن تمام مقاصد و نیات، کارهایی که انجام داده و با آن‌ها سرگرم بوده، و خود و توجه‌اش را برای به انجام رسانیدن آن‌ها وقف کرده است.] [دوم قرن‌تیاں ۵: ۹-۱۰] به عبارت "هویتا، آن چنان که هستیم"^[۳] دقت کنید. هر فردی دارای سه تصویر یا نگاره است: تصویر القا شده^[۴]، تصویر قابل دیدن^[۵] و تصویر یا نگاره‌ی واقعی^[۶]. تصویر القا شده، صورت یا تصویری است که می‌خواهید دیگران از شما داشته باشند. تصویر قابل دیدن، همان چیزی است که دیگران شما را می‌بینند. و تصویر واقعی، آن چیزی است که واقعا هستید.

عیسا را در نظر بگیرید - بسیاری او را رد کردند، افراد قدرتمند به او تهمت زدند، حاکمان به او حمله کردند، و کنیسه‌ی آن زمان او را مرتد و حتا هدایت شده توسط دیوها نامید. تصویر قابل دیدن او در چشم بسیاری چندان مطلوب و جالب توجه نیست. اما تصویر واقعی او کاملاً متفاوت است، زیرا کتاب مقدس بیان می‌دارد که او صورت خدای نادیده است. (عبرانیان ۱: ۳ را بخوانید) او با تاکید در شام آخر می‌گوید: "... کسی که مرا دیده، پدر را دیده است؛ پس چگونه است که می‌گویی "پدر را به ما بنما..." (یوحنا ۱۴: ۹) بسیاری از افراد مشهور و بانفوذ تمرکزشان بر صورت و تصویر ظاهری عیسا بود، در حالی که خدا تصویر واقعی او را می‌دید. به همین دلیل خدای قادر مطلق بیش از یک بار این جمله را با صدای بلند می‌گوید: "این است پسر محبوبم که از او خشنودم" (متا ۳: ۱۷، ۱۷: ۵ و دوم پطرس ۱: ۱۷)

۲ نویسنده از ترجمه‌ی (AMP) استفاده کرده و به واژه‌هایی استناد کرده که تنها در این ترجمه آمده و در ترجمه‌های دیگر انگلیسی نیز وجود ندارد. ایشان حتا نام این فصل را از همین آیه گرفته است. لذا مترجم در ترجمه‌ی بخش اول این فصل دچار مشکلاتی بوده و به ناچار آیه را از (AMP) ترجمه کرده است. خوانندگان محترم می‌توانند برای آگاهی بیش‌تر از ترجمه‌ی فارسی قدیمی و هزاره نو و ترجمه‌های (NIV, NKJV, NLT) استفاده نمایند. البته لازم به ذکر است در ترجمه‌های NIV و ASB واژه‌ی *Appear* به کار رفته است اما صد در صد معنای مورد نظر نویسنده را نمی‌رساند.

Revealed as we are ۳

Preobject images ۴

Persived images ۵

Actual images 6

خشنودی خدا نخست در جایی رخ می دهد که او هیچ عملی انجام نداده بود، زیرا هنوز خدمتش را آغاز نکرده بود (متا ۳: ۱۷ را ببینید) بیان خدای پدر از این حقیقت منشا می گیرد که عیسا در برابر وسوسه ی برای خود کسی شدن "ایستاده و ترجیح داده بود آنچه حقیقتا هست را برگزیند. فکرش را بکنید: "احتمالا خواهران و برادران او مدت ها پیش از آن که عیسا قدرتش در جریان تعمید آب آشکار شود، می دانستند او کیست. پدر و مادرش با فرشته ای ملاقات کرده بودند و به احتمال زیاد آن داستان را با دیگر اعضای خانواده مطرح کرده بودند. من مطمئنم که او از دست خانواده اش به ستوه آمده بود از بس که به او گفته بودند: "بجنب دیگه عیسا، یه کار عجیب بکن!"

حتا پس از تعمید آب، برادرانش او را تحت فشار قرار می دادند تا تصویری را که آن ها می خواستند و در ذهن شان القا شده بود، بروز دهد: "برادران عیسا به او گفتند: «اینجا را ترک کن و به یهودیه برو تا پیروان کارهایی را که می کنی ببینند، زیرا هر که بخواهد شناخته شود، در نهان کار نمی کند. تو که این کارها را می کنی، خود را به جهان بنما.»" (یوحنا ۷: ۳-۴) آن ها هم مانند هر انسانی او را به این مسیر ترغیب می کردند. آیا می توانید برخورد آن ها، همسایگان و دیگران را که او را با پذیرش ماموریت اش در سن سی سالگی پیشوای دینی خود می دانستند، تصور کنید؟

تصویر ظاهری و دیدنی عیسا، همان نیست که کتاب مقدس بر آن تاکید می کند، بلکه به آن چیزی اشاره می کند که او واقعا هست. اگر عیسا را ببینید، پدر را می بینید. به همین دلیل عیسا به فیلیپس می گوید:

"فیلیپس، دیری است با شما هستم و هنوز مرا نشناخته ای؟ کسی که مرا دیده، پدر را دیده است؛ پس چگونه است که می گویی "پدر را به ما بنما"؟" (یوحنا ۱۴: ۹)

عیسا فردی کامل و بی عیب بود، او در دیدار با مردم همان بود که در حضور پدر بود. او تلاش نمی کرد که اعتبار خود را بیافزاید و به دنبال تایید و جلب موافقت مردم نبود. فقط مراقب آن چیزهایی بود که برای پدر اهمیت داشت. ما هم نباید با او تفاوتی داشته باشیم! ما درست باید شبیه عیسا باشیم. این هدف خدا برای ماست، و باید به همان اندازه هدف ما نیز باشد. با این وجود برای بسیاری از مسیحیان صورت ظاهریشان مهم است. به زبان ساده، اعتبار و شهرت شان از انگیزه های راستین قلب شان مهم تر است. این امر موجب می شود که آن ها خودشان را به شکلی جلوه دهند که

می خواهند به نظر برسند. تلاش های آن ها بر ظاهر، مقام، عنوان، امتیاز و مانند آن متمرکز است. اما باید به خاطر داشته باشیم که صورت ظاهری یا القایی ما آن چیزی نیست که در حضور حضار ملکوت و آسمان، آشکار و هویدا می شود، بلکه صورت واقعی ما، یعنی انگیزه های واقعی قلب و نیت حقیقی مان است که دیده خواهد شد. بد نیست بار دیگر واژگان پولس را تکرار کنیم: "همه ی ما باید در برابر تخت داوری مسیح، آنچنان که هستیم حاضر شویم" (دوم قرنتیان ۵: ۱۰)^۷

شما به کسی که از او می ترسید، خدمت می کنید.

به همین دلیل، پولس رسول مستقیماً پس از آگاهاندن ما از تخت داوری می نویسد:

"پس چون معنی ترس خداوند را می دانیم، می کوشیم مردمان را مجاب کنیم. آنچه هستیم بر خدا آشکار است و امیدوارم بر وجدان شما نیز آشکار باشد." (دوم قرنتیان ۵: ۱۱)

به عبارت "ترس خداوند"^۸ توجه کنید. ترس خداوند ما را در ارتباط با صورت واقعی مان نگاه می دارد. برعکس آن نیز به همین اندازه صحت دارد: هرچه قدر بیش تر از ترس خداوند غافل شویم، بیش تر به دنبال صورت القایی خود پیش می رویم.

شما به کسی که از او می ترسید، خدمت می کنید. اگر از خدا می ترسید، از او اطاعت می کنید، اگر از انسان می ترسید، نهایتاً از خواست های انسانی اطاعت خواهید کرد. رنجاندن کسی که چشم در چشم ماست، به خصوص اگر عاشق اش باشیم یا دوست مان باشد، به مراتب سخت تر از کسی است که نمی بینیمش. پولس رسول از خداوند می ترسید. بنابراین او بیش تر نگران صورت واقعی اش بود، یعنی صورتی که خدا می بیند نه صورت القایی اش. این ترس او را مطیع مسیح نگاه می داشت، حتا هنگامی که با یاس، رد

AMP ۷

۸ واژه ی انگلیسی در ترجمه ی NLT که مورد نظر نویسنده است (solemn fear) می باشد که معنای ترس توأم با احترام را دارد

شدن، و عدم تایید دیگران روبه رو می شد. پولس می نویسد: "تا رفتار شما شایسته خداوند باشد، و بتوانید او را از هر جهت خشنود سازید: یعنی در هر کار نیک ثمر آورید و در شناخت خدا رشد کنید" (غلاطیان ۱: ۱۰) من مطمئنم آنچه که پولس را برای نوشتن این واژگان ترغیب می کرد، با آن چه که اخیرا با آن سرو کار داشت، درارتباط بوده است، زیرا در باب دوم همین نامه او از مواجهه اش با پطرس و دیگر رسولان می نویسد:

"در او ختنه نیز شده‌اید، به ختنه‌ای که با دست انجام نشده است. این ختنه همانا از تن به‌در آوردن شخصیت نفسانی است در ختنه مسیح. و در تعمید، با او مدفون گشتید و با ایمان به قدرت خدا که مسیح را از مریدان برخیزانید، با او زنده شدید. آن زمان که در گناهان و حالت ختنه‌ناشده نفس خود مرده بودید، خدا شما را با مسیح زنده کرد. او همه گناهان ما را آمرزید و آن سند قرضها را که به موجب قوانین بر ضد ما نوشته شده و علیه ما قد علم کرده بود، باطل کرد و بر صلیب میخکوبش کرده، از میان برداشت." (غلاطیان ۲: ۱۱-۱۴)

به خاطر داشته باشید شما به کسی خدمت می کنید، که از او می‌ترسید. پطرس نگران حفظ دوستان اورشلمی اش بود. پطرس شدیداً به دنبال تایید یعقوب و دیگر رهبران بود و همین او را به سمت این رفتار ریاکارانه سوق می داد. او متمرکز تصویر القاشده اش بود، زیرا با تمام وجود خواستار آن بود که تصویر ظاهری اش در نظر آنان مقبول باشد. به همین دلیل است که در امثال به ما گفته شده: "ترس از انسان دام می‌شود، اما آن که بر خداوند توکل کند، ایمن می‌ماند." (امثال ۲۹: ۲۵)

پولس مشکل را می‌دید و به همین دلیل پطرس و در همان راستا برنابا و دیگرانی که تحت فشار رفتار پطرس [بلندشدن از سر سفره ی غیریهودیان] همسوی او رفتار کرده بودند، رودر رو مورد ملامت قرار می‌دهد. پولس به پطرس می‌گوید تا زمانی که رهبران محافظه کار و سنتی یهود غایب بودند، او در راستی و صورت حقیقی اش زندگی و رفتار می‌کرد. بنابراین پطرس این اختیار را داشت تا با پذیرش، محبت و لذت بردن از مشارکت با این تازه‌ایمانان غیریهودی [امت‌ها] صورت واقعی عیسی مسیح را نشان دهد. اما به محض این که مردانی که پطرس می‌خواست آنان را با رفتارش تحت تاثیر قرار دهد [نمایندگان یعقوب] رفتارش را بر اساس صورت القایی و

نمایشی خود قرار داد. چنین رفتاری نمونه‌ی بدی برای نوایمانان غیریهودی بود، و خدا از آن راضی و خشنود نبود.

ما می‌دانیم که پطرس مقدس بود و می‌دانیم که اکنون در آسمان است. با این وجود، این نمونه‌ای از یک انگیزه و رفتار نادرست است که به همان شکل که همه‌ی ما باید برای زمان‌هایی که به دنبال تایید دیگران و نشان دادن خود به شکلی که می‌خواهیم ما را آن گونه ببینند، هستیم. اکنون به دقت این واژگان را از کتاب عبرانیان بخوانید:

"زیرا کلام خدا زنده و مؤثر است و بُرنده‌تر از هر شمشیر دو دم، و چنان نافذ که نفس و روح، و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا می‌کند، و سنجشگر افکار و نیت‌های دل است. هیچ چیز در تمام آفرینش از نظر خدا پنهان نیست، بلکه همه چیز در برابر چشمان او که حساب ما با اوست، عریان و آشکار است." (عبرانیان ۴: ۱۲-۱۳)

چه کلمات قدرتمند و و کوبنده‌ای! اگر این آیات به این علت که پیش‌تر خوانده‌اید، سرسری خواندید، دوباره بازگردید و با تامل و آهسته آن را بخوانید.

توجه داشته باشید که کلام خدا در عمق فکر و خواست ما رسوخ می‌کند. این کلام ما را آنچنان که هستیم، نشان می‌دهد نه آنچنان که می‌خواهیم خود را بنمایانیم. اگر به آن گوش کرده و اطاعت کنیم، این کلام ما را از فریب حفظ خواهد کرد.

رعایت کلام خدا، ترس خدا را در قلب ما فعال نگاه می‌دارد. کلام او ما را کاملاً آگاه می‌سازد که: "هیچ چیز در تمام آفرینش از نظر خدا پنهان نیست، بلکه همه چیز در برابر چشمان او که حساب ما با اوست، عریان و آشکار است." با شنیدن و فهم این آیه می‌توانید بهتر و کامل‌تر درک کنید که چرا روح القدس می‌گوید:

"پسرم، اگر سخنان مرا ببذیری و احکام مرا نزد خود بیندوزی؛ اگر گوش خود به حکمت بسپاری و دل خویش به فهم مایل گردانی؛ اگر بصیرت را فرا خوانی و فهم را به بانگ بلند ندا کنی؛ اگر همچون نقره در پی‌اش باشی و همچون گنج پنهان جستجویش کنی، آنگاه ترس از خداوند را درک خواهی کرد و به شناخت خدا دست خواهی یافت." (امثال ۲: ۱-۵)

اگر در درون خود به دنبال کلام او به عنوان بارزش‌ترین گنجینه‌ای که

یافت می‌شود، باشیم، و اگر به دنبال راه‌های او باشیم، گویی بالاتر از آن پاداش و رضایتی نیست، آن گاه ترس خداوند را درک خواهیم کرد. در چنین شرایطی خود را با صورتک نمایشی و القایی خویش، فریب نخواهیم داد و به جای آن، در راستی و حقیقت زندگی می‌کنیم.

ترس خداوند چیست؟

خوب، اما ترس خداوند چیست؟ نخستین و مهم‌ترین نکته این است که ترس خداوند، وحشت از خداوند نیست. چه طور می‌توان با فردی که از او وحشت داریم، رابطه‌ای صمیمانه داشته باشیم؟ درحالی که خواست و اشتیاق خداوند، داشتن رابطه‌ای دوستانه و صمیمانه با ماست. وقتی موسا فرزندان اسراییل را از مصر بیرون آورد، آن‌ها را مستقیماً به کوه سینا برد؛ جایی که خدا خود را در بوته‌ی آتش به موسا نمایانده بود. بسیاری فکر می‌کردند که مقصود و هدف آن‌ها سرزمین وعده است. اما این حقیقت نداشت. موسا چندین بار به فرعون کلام خدا را گفته بود: "قوم مرا رها کن، تا در صحرا مرا عبادت کنند" (خروج ۷: ۱۶) چرا موسا می‌بایست آن‌ها را به سرزمین وعده ببرد، پیش از آن که آن‌ها را با خود وعده دهنده آشنا بسازد؟

من تضادی جالب را بین موسا و قومی که او رهبری‌شان می‌کرد، می‌بینم. اسرایلیان در مصر مورد سواستفاده قرار می‌گرفتند، آن‌ها را می‌زدند، پسران‌شان را می‌کشتند، به سختی از آن‌ها برای ساختن مصر کار می‌کشیدند، در محله‌های پست و کثیف ساکن بودند، غذای فقیرانه می‌خوردند و لباس‌های مندرس می‌پوشیدند. اما پس از خروج از مصر، مدام شکایت می‌کردند و خواستار بازگشت بودند!

حال به موسا نگاه کنیم: او در خانه‌ی ثروتمندترین مرد آن سرزمین زندگی می‌کرد. بهترین غذاها را می‌خورد، بهترین لباس‌ها را می‌پوشید، ملازمینی دائمی داشت که به محض تکان دادن سرش او را خدمت می‌کردند، و دارای بهترین تحصیلات آن دوران بود. اما او از مصر بیرون آمد و دیگر هرگز نخواست که بازگردد. چرا چنین تفاوتی وجود دارد؟ موسا در بوته‌ی

آتش با خدا ملاقاتی نزدیک داشت، به اسرایلیان نیز همان ملاقات پیشنهاد شد، اما آن‌ها سرباز زدند. خدا به آن‌ها پیشنهاد کرد تا به دامنه‌ی کوه بیابند تا او خود را به آن‌ها بشناساند؛ کاری که سه روز بعد کرد. اما قوم به جای آن که با اشتیاق پذیرای حضور او شوند، از حضورش گریختند. موسا به محض دیدن این اتفاق به آن‌ها گفت:

"مترسید. خدا آمده است تا شما را بیازماید تا ترس او را به دل داشته باشید و گناه نکنید." (خروج ۲۰: ۲۰)

به عبارت دیگر: "مترسید، زیرا خدا آمده تا ببیند ترس او در دل شما هست" شاید به نظر برسد که موسا با حرف خودش مخالف است^[۹]، اما در حقیقت او تفاوت بین "وحشت کردن از خدا"^[۱۰] و "ترس احترام آمیز نسبت به خدا"^[۱۱] را می‌داند. فرق وحشت کردن با ترس در این است که فرد وحشت‌زده چیزی برای مخفی کردن دارد. به عنوان مثال می‌توان به عمل آدم و حوا پس از ناپااعتی‌شان در باغ اشاره کرد. آن‌ها خود را از حضور خدا مخفی ساختند، زیرا گناه کرده بودند و فکر می‌کردند که می‌توانند خدا را با مخفی ساختن خود فریب دهند.

کسی که از خدا می‌ترسد [ترس خداوند را دارد]، چیزی برای مخفی کردن ندارد. در واقع آن فرد از دور بودن خدا و فاصله گرفتن از او وحشت دارد. داود پادشاه ترسی مقدس نسبت به خدا داشت، اما به سوی او می‌دوید و می‌گفت: "خدایا مرا بیازما و دلم را بشناس؛ مرا امتحان کن و دغدغه‌هایم را بدان. ببین که آیا در من راه اندوهبار هست، و به راه جاودانی هدایتیم فرما." (مزمور ۱۳۹: ۲۳-۲۴)

همان طور که پیش‌تر دیدید، "ترس خداوند" بحث اصلی این کتاب نیست، بنابراین من به طور مختصر به آن می‌پردازم (من دو کتاب کامل در این باره نوشته‌ام: ترس خداوند و قلبی مشتعل. اگر خواهان آگاهی بیش‌تر در این باره هستید، می‌توانید به این دو کتاب رجوع کنید)^[۱۲] احترام به خداوند شامل ترس خداوند است اما بیش‌تر از آن است. ترس خداوند یعنی دادن جلال، احترام، عزت، سپاس، ستایش و تمام امتیازها به اوست. وقتی ما

۹ هر دو واژه‌ی به کار رفته برای ترس مشابه اند [fear]. بنابراین به نظر می‌رسد موسا با ترس دوم ترس نخست را رد می‌کند و جمله‌ی او دچار تناقض است.

Scared of God ۱۰

Reverential fear of the Lord ۱۱

۱۲ هر دو کتاب به فارسی ترجمه شده‌اند

او و خواسته هایش را ارج می نهیم، و آن را بالاتر از خود و دیگران قرار می دهیم، او این جایگاه [عزت و احترام و جلال و...] را خواهد داشت. ما از آنچه او از آن نفرت دارد، نفرت خواهیم داشت و آنچه را او دوست دارد، دوست خواهیم داشت. ما مشتاقانه در درون خود به دنبال حقیقت خواهیم بود. ترس مقدس با اطاعت غیرمشروط ما نسبت به او تجلی می یابد، چه درک کنیم او چه می گوید و چه درک نکنیم. هنگامی که به طور شایسته ترس خداوند را در دل خود داریم، می دانیم که نمی توانیم چیزی را از خالق مان مخفی سازیم و همان طور که حقیقتا هستیم در حضور او خواهیم ایستاد، نه آنچنان که می خواهیم باشیم. و نتیجه ی غافلگیرکننده ی آن: احساس امنیت می کنیم.

خطر یا فریب

خطر زندگی در تصویر نمایشی یا القایی به جای تصویر واقعی این است که می توانیم فریب بخوریم! و در ارتباط با فریب مشکل بزرگی وجود دارد: و آن فریب دادن است [فریب دادن خود]. کسانی که فریب خورده اند با تمام وجود باور دارند که در مسیر درست هستند، در حالی که کاملاً در مسیر اشتباه و گمراهی اند. این وحشتناک است! یعقوب به ما می گوید:

"به جای آورنده کلام باشید، نه فقط شنونده آن؛ خود را فریب مدهید! زیرا هر کس که کلام را می شنود اما به آن عمل نمی کند، به کسی ماند که در آینه به چهره خود می نگرد و خود را در آن می بیند، اما تا از برابر آن دور می شود، از یاد می برد که چگونه سیمایی داشته است. اما آن که به شریعت کامل که شریعت آزادی است چشم دوخته، آن را از نظر دور نمی دارد، و شنونده فراموشکار نیست بلکه به جای آورنده است، او در عمل خویش خجسته خواهد بود." (یعقوب ۱: ۲۲-۲۵)

وقتی به جای این که اجازه دهیم کلام خدا به اعماق قلب ما نفوذ کند تا افکار، رفتار، شخصیت، نیات و ... را در وجودمان تفتیش کند تا در نتیجه اش رفتارمان عوض شود، تنها به آن گوش می دهیم، در واقع خود را فریب داده ایم. اگر کلام خدا در درون ما نفوذ نکند، تنها دانش ذهنی از خدا و

راه‌های او خواهیم داشت، اما تنها در لحظه (زمانی که در آینه می‌نگریم) با این وجود، زمانی که ما از ایمان‌مان آگاهی نداریم، (به محض این که از جلوی آینه دور می‌شویم)، کاری که می‌کنیم در تضاد کامل با آن چیزی است که می‌گوییم. بگذارید مثالی بزنم: من و خانواده‌ام هر سال به مدت یک هفته برای تعطیلات در طی ۱۵ سال گذشته به هاوایی می‌رویم. ما می‌توانیم با هزینه‌ی اندکی به سفر برویم، چراکه سفرهای فراوان و مکرری که من و لیزا داریم، به ما این امکان را می‌دهد که از بلیط و هتل با تخفیف خیلی زیاد استفاده کنیم.

یکی از مزایای این سفر، تغییر ساعت خواب بدنم می‌باشد، به این شکل که صبح‌ها زودتر از خواب برمی‌خیزم و پیش از این که روز آغاز شود، وقت بیش تری برای دعا دارم. عاشق راه رفتن در ساحل و مشارکت با روح‌القدس در آن ساعت روز هستم.

در یکی از سفرها به یاد دارم که در حال قدم زدن در طول ساحل بودم، با مردی مواجه شدم که او هم به خاطر تغییر ساعت، دچار بی‌خوابی شده بود. او با صمیمیت و هیجان درباره‌ی هاوایی و علاقه‌اش به آن صحبت کرد. او با افتخار درباره‌ی دخترانی که در آن جا ملاقات کرده بود، مهمانی‌های بزرگی که در آنجا وجود داشت و مانند آن حرف زد. هر جمله‌ی او لبریز از کلمات کفرآمیز بود و من متأسفانه دریافتم که او ازدواج کرده و صاحب دو دختر است.

از آن جایی که خلوت من با خداوند به کلی خراب شده بود، تصمیم گرفتم که درباره‌ی عیسا با او صحبت کنم. به همین دلیل دنبال فرصت مناسبی می‌گشتم. او پرسید که چه کاره هستم؛ به او گفتم که در خدمت انجیل هستم و برای خداوند کار می‌کنم. به محض گفتن این جمله، چشمانش برق زد و با هیجان بیش تری از قبل گفت: "واقعا جالبه! من یک مسیحی دارای تولد تازه و عضو کلیسای بزرگی در نیویورک هستم." او درباره‌ی شبانش حرف زد و گفت که در یکی از بخش‌های کلیسا خدمت می‌کند. او از دیدن یک خادم انجیل خوشحال بود و نمی‌توانست از حرف زدن درباره‌ی ایمانش بازایستد."

همچنان که حرف می‌زد، من متحیر بودم که این فرد تا چه حد می‌تواند فریب خورده باشد! هنوز زمان زیادی از صحبت‌های او درباره‌ی مهمانی‌ها و دختران زیبا نگذشته بود، اما اکنون داشت در آینه می‌نگریست. او زبان

و گویش خاص مسیحیت^(۱۳) را می دانست، می توانست از کلام نقل قول کند، و با هیجان و شور درباره ی خدا حرف بزند. اما اگر من آینه را با اشاره به این که خادم هستم، در برابر او نگرفته بودم، می توانستم به سهولت درباره ی هرزگی و عیاشی حرف بزنم. می توانستم همراه او فحش بدهم و یاوه گویی کنم و احتمالاً این کار من هیچ تاثیری بر او نمی گذاشت. درحقیقت، این حرف ها برای خواسته ها و اشتیاق جسمانی او منبع انرژی و سوخت بودند. او هیچ احساس محکومیت و الزامی نمی کرد و کلام خدا نیات درونی، خواسته ها و افکار او را تفتیش نمی کرد [چون او اجازه نمی داد و نمی خواست].

تا زمانی که در "آینه ی مسیحیت" با بحث درباره ی "ایمان" و کلیسایش خود را می نگریست، می دانست که چگونه خود را نمایش دهد. اما به محض دور شدن از مقابل آینه، صورت واقعی اش خود را نشان می داد. می شد از روی میوه اش دانست که در حقیقت عیسیای مسیح را نمی شناسد. (متا ۷: ۲۰-۲۳ را بخوانید) هنگامی که اطراف مسیحیان دیگر بود، به جای صورت واقعی اش، صورت القایی و نمایشی اش را نشان می داد.

این یک مورد حاد بود، اما به طور کامل آنچه را که یعقوب درباره اش حرف می زند، روشن می سازد. همین اصل در مورد سطوح دیگر نیز کاربرد دارد. چه تعداد از مردم که مکرراً جنگ و دعوا دارند، با اعضای خانواده اش با پرخاش و درشتی صحبت می کنند، در بخش هایی از زندگی شان مسایل غیراخلاقی وجود دارد و برای لذت و منفعت زندگی می کنند، سپس به کلیسا می روند و تصویر پرمحبت، مهربان، صبور، صادق و عابد، دیندار و باایمان را از خود به نمایش می گذارند؟ فردی متفاوت در کلیسا (وقتی که در برابر آینه ایستاده اند) با تعطیلات آخر هفته [وقتی دیگر در برابر آینه نیستند]! شاید آن ها مقدس به نظر برسند، اما بیش تر در ارتباط با تصویر نمایشی و القایی خود تا تصویر حقیقی شان مقدس اند. آن ها فریب خورده اند و در پیشگاه تخت داوری مسیح، حیران و گیج خواهند شد.

تصمیم قاطعانه ی قلبی

حقیقت تلخ این است که اگر بر روی تصویر القایمان متمرکز شویم، برکت شبیه مسیح شدن را از دست می دهیم. در چنین وضعی فریب خواهیم خورد و قادر نیستیم رضایت خدا را جلب کنیم و یک زندگی خارق العاده را داشته باشیم. باید از خود پرسیم: آیا زندگی من موجب خشنودی و رضایت خداست یا مردم؟ ما باید صادقانه تصمیم بگیریم. ما نمی توانیم خدا را با یک آگاهی سطحی از اهمیت رضامندی خدا دست بیاندازیم و وقتی رسیدن به آن راحت نیست، رهاش کنیم. ما باید تصمیمی قاطعانه و غیرقابل برگشت بگیریم که می خواهیم به شباهت مسیح درآییم و در این مسیر رشد کنیم یا شماییلی به ظاهر مسیحی داشته باشیم که از قلب خدا جدا و دور است. خیلی ساده است. می توانید کتاب های مسیحی زیادی بخوانید، به پیغام های بی شماری را بر روی CD گوش کنید، در جلسه ی کلیسای محلی خود شرکت کنید. ولی اگر ترس خدا در شما نباشد و بیش تر متمرکز بر تصویری باشید که می خواهید از خود به نمایش بگذارید، دور از او رشد خواهید کرد. به همین علت است که به ما گفته شده:

"ترس از خداوند آغاز حکمت است، آنان را که به احکام او عمل می کنند
فهم نیکوست. ستایش او تا به ابد پایدار است!" (مزمور ۱۱۱: ۱۰)

و همچنین

"محرم اسرار خداوند، ترسندگان اویند؛ او عهد خویش را بدیشان می نماید."
(مزمور ۲۵: ۱۴)

خدا هرگز خود و حکمت راستین اش را بر کسانی که فاقد ترس مقدس اند، مکشوف نخواهد ساخت. او باید عالی ترین جایگاه را در زندگی فردی ما داشته باشد. ما نباید فقط با یک کلمه یا یک شکل، بلکه باید از صمیم دل تصمیم بگیریم که: "زندگی ام مال خودم نیست، بلکه به خداوند عیسی مسیح تعلق دارد."

یکی از تراژدی های بزرگ در کلیسای غرب این است که ما به مردم وعده ی قدرت رستاخیز را می دهیم، بدون این که اطاعت و شراکت در صلیب را توضیح دهیم. بسیاری از رهبران به سختی در تلاش اند تا عیسایی

را که که منجی است عرضه کنند ولی اشاره‌ای به خداوندی او در زندگی فرد نمی‌کنند. بسیاری از پیغام‌ها هر یکشنبه پشت یکشنبه در کلیساها در ارتباط با "زندگی خوب" مبتنی بر اصول کتاب مقدسی گفته می‌شود، اما آن‌ها هیچ چیز درباره‌ی انکار نفس که ضرورت ترقی و پیشرفت انجیل است نمی‌گویند.

بسیاری از شبانان به جای تمرکز بر پنج رکن خدمت، بر زندگی مریبان و معلمان متمرکزند. پیغام آن‌ها بر اساس اصول رهبران بی‌دیدن یا روان‌شناسان و استفاده از بنیادهای کتاب مقدسی‌ای که با این دیدگاه‌ها هم‌نوایی کند، تنظیم شده است. به جای آن که با قوت و سادگی آنچه را کتاب مقدس می‌گوید باور داشته باشند، این اطلاعات دیگر را به عنوان بنیادهای ایمانی خود می‌خوانند. بار دیگر این واژگان قدرتمند را بخوانید:

"زیرا کلام خدا زنده و مؤثر است و بُرنده‌تر از هر شمشیر بودم، و چنان نافذ که نفس و روح، و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا می‌کند، و سنجشگر افکار و نیت‌های دل است." (عبرانیان ۴: ۱۲)

درست همانند یک جراح ماهر، کلام راستین خدا، لایه‌های رویی را شکافته و به درونی‌ترین افکار و خواسته‌های ما وارد می‌شود و وضعیت قلب ما را افشا می‌سازد تا بتوانیم حقیقتا در سلامت کامل در حضورش جای بگیریم. آیا ما کلام خدا را در کلیسای غرب با این استاندارد می‌شنویم؟ اگر این گونه نیست، آیا کلام راستین خدا را گوش می‌دهیم؟ آیا حکمت راستین خدا از بالای منبرها موعظه می‌شود؟

آیا می‌توانیم صادقانه از خود بپرسیم چرا تا این حد خودخواهی و دشمنی در کلیساهایمان وجود دارد؟ آیا این نشانه‌ی عدم ترس خداوند نیست؟ یعقوب از اعضای کلیسا می‌پرسد: "کیست حکیم و خردمند در میان شما؟" (یعقوب ۳: ۱۳)

این سوال در اصل این است: "چه کسی در میان شما حقیقتا از خدا می‌ترسد؟" (حکمت بیرون از ترس خدا وجود ندارد.) او ادامه می‌دهد:

"کیست حکیم و خردمند در میان شما؟ بگذارید آن را با شیوه زندگی پسندیده خود نشان دهد، با اعمالی توأم با حلم که از حکمت برمی‌خیزد. اما اگر در دل خود حسد تلخ و جاه‌طلبی دارید، به خود مبالید و خلاف حقیقت سخن مگویید. چنین حکمتی از بالا نازل نمی‌شود، بلکه زمینی و

نفسانی و شیطانی است." (یعقوب ۳: ۱۳-۱۵)

کلام خدا ما را از دام فریب یعنی پیغام‌های دیگری که از انسان‌ها ناشی می‌شود و باعث خارش گوش هاست، می‌رهاند. به ما گفته شده: "ترس از انسان دام می‌شود" (امثال ۲۹: ۲۵) نکته‌ی وحشتناک درباره‌ی دام این است که شما نمی‌دانید در آن هستید، تنها زمانی می‌فهمید که دیگر دیر شده است. هیچ پرنده و حیوانی اگر از قبل می‌دانستن چه چیز در انتظارش است، وارد یک دام نمی‌شد. امثال به روشنی نشان می‌دهد که تمرکز بر تصویر نمایشی و القایمان یک دام است، و شما نمی‌فهمید که در آن هستید تا زمانی که دیر شده است.

اخیرا در روزه بودم که روح القدس با قلبم سخن گفت: "کجا هستند مردمانی که در روی زمین برای حقیقت شجاعت دارند؟" (ارمیا ۹: ۳ را ببینید) من غم و اندوه خداوند را حس کردم؛ اندوهی برای بسیاری از کلیساهای ما در غرب که در دام ترس از انسان گرفتار آمده بودند و دیگر برای کلام خدا اشتیاقی نداشتند.

من اندوه خداوند را برای رهبران مسیحی‌ای که با این گمراهی برخورد نمی‌کنند، درک می‌کنم. آن‌ها جعبه‌هایی پشت ساختمان‌های میلیون دلاری‌شان گذاشته و در آن بروشورهایی را به جویندگان ارائه می‌دهند تا مسیحیت را برایشان جذاب سازند. بله، با این کار دیگر کسی با مسیحی شدن مشکلی نخواهد داشت. ما می‌خواهیم به آرامی آن‌ها را به سوی ایمان سوق دهیم. درست، اما آیا گفته‌های خداوندمان را فراموش کرده ایم:

"... زیرا هر که از من و سخنانم عار داشته باشد، پسرانسان نیز آنگاه که در جلال خود و جلال پدر و فرشتگان مقدّس آید، از او عار خواهد داشت." (لوقا ۹: ۲۶)

آیا این نوع خدمت مخالف آنچه عیسا کرد، نیست؟ به عنوان مثال به آن جوان ثروتمند نگاه کنید. (مرقس ۱۰: ۱۷ را بخوانید) او با اشتیاق زیاد برای نجات و به دست آوردن حیات جاودان به نزد عیسا آمد. عیسا به او گفت هر آنچه را دارد، بفروشد و به فقرا ببخشد، صلیب‌اش را برداشته و او را پیروی کند. چه کلمات سختی برای یک جوینده! پیامدش چه بود؟ این مرد ثروتمند که اشتیاق زیادی برای نجات داشت، با اندوه از حضور عیسا رفت! او پس از شنیدن "کلام خدا" اندوهگین شد "آیه ۲۲ را بخوانید) کلام خدا قلب

او را شکافت و به افکار و نیت او را پی برد. او نتوانست از پس این امتحان زندگی اش برآید.

به این نکته با دقت فکر کنید: "مردی با اشتیاق برای شنیدن می آید، اما پس از صحبت عیسا با سرخوردگی از آنجا می رود. چه طور می توانیم این را با روش های مدرن مینیستری های غربی مقایسه کنیم؟ به او هیچ پیشنهاد جذابی نشد. بله، او با حقیقت روبه رو شد و حقیقت وقتی با نتیجه ی منفی روبه رو می شود، جا نمی زند و کوتاه نمی آید.

سپس عیسا به دیگران گفت که ورود به پادشاهی خدا چه قدر دشوار است: "گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از راهیابی شخص ثروتمند به پادشاهی خدا" (مرقس ۱۰: ۲۵) می توانیم این جمله را این گونه نیز بگوییم: "ورود به پادشاهی خدا برای کسی که توجه و اعتمادش بر چهره ی القایی و نمایشی خود است، بسیار دشوار است." فرد ثروتمند ضرورتاً اتکا و اعتمادش بر پول نیست، او نگران دید دیگران نسبت به خودش است.

چه قدر عیسا با واعظان مهمان کلیسای امروزمان که جعبه هایی با کارت های جذاب در انتهای سالن گذاشته اند، تفاوت دارد؟ چه قدر او از کلیساهای ما که فقط جملات جذاب و تشویق آمیز می گویند تا به مردم در سفر زندگی شان کمک کنند، فاصله دارد؟ اگر بسیاری با اندوه و غم پس از برخورد عیسا با روش زندگی خودخواهانه شان و دعوت آن ها به یک زندگی تسلیم شده، کلیسای این رهبران را ترک می کردند، آن ها چه واکنشی نشان می دادند؟

خبر خوب این است که هنوز خیلی دیر نشده و ما می توانیم عوض بشویم. برخیزای رهبر! برخیزای مسیحی! خدایمان ما را خوانده است تا تغییری عظیم در نسل خود ایجاد کنیم. ما خوانده شده ایم تا در برابر روح این دوران، روحی که در پسران ناطاعتی عمل می کند، روح این جهان، بایستیم. ما خوانده شده ایم تا آسمان و ملکوت را به زمین بیاوریم!



تاملاتی برای یک سفر خارق العاده

در چه بخش‌هایی بین تصویر القایی و تصویر واقعی خود تنشی جزئی را حس می‌کنید؟
درک صحیح از ترس خداوند، چگونه می‌تواند رابطه‌ی شما را با خدا اصلاح کند؟

قادر به انجامش هستید!

وقتی مساله‌ی خشنودی خداوند پیش می‌آید، با پرسش‌هایی مهم روبه‌رو می‌شویم: "آیا می‌توانیم این کار را انجام دهیم [خدارا خشنود سازیم]؟" آیا می‌توانیم کاری کنیم که بر لبانش لبخندی از رضایت بنشانیم؟ آیا مایی که در جهانی ناکامل زیست می‌کنیم، می‌توانیم خدایی کامل را خشنود سازیم؟

سال‌های نخستین خدمتم، بر نوجوانان متمرکز شده بود. من به عنوان شبان جوانان، بیش‌تر درباره‌ی خانواده و روابط موجود در آن آموختم. چیزی که به دفعات می‌دیدم و قلبم را می‌شکست، ناتوانی بعضی افراد جوان در خشنود ساختن پدر و مادرشان بود. مهم نبود که این بچه‌ها چه قدر سخت تلاش می‌کردند، اما نمی‌توانستند انتظارات پدران و مادرشان (به ویژه پدران) را برآورده سازند.

به زودی موضوعی را کشف کردم. این جوانان سرخورده، مدام برای خشنودی پدران و مادران‌شان تلاش می‌کردند اما سرانجام پس از شکست‌های پیاپی ناامید می‌شدند و با شتاب به سوی بی‌توجهی و زندگی بی‌ثمر سقوط می‌کردند. آن‌ها دلسرد بودند و احساس ناامیدی می‌کردند. اگر پدران و مادران کمی بیش‌تر واکنش و اظهارنظرهای مثبت نسبت به

فرزندان شان داشتند، می توانستند جلوی بسیاری از بحران ها را بگیرند. پدر آسمانی چگونه است؟ آیا می توانیم کسی را که کامل و بی عیب است، خشنود سازیم؟ ببینید پطرس در این باره چه می گوید:

”قدرت الهی او هر آنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است. این از طریق شناخت او میسر شده که ما را به واسطه جلال و نیکویی خویش فراخوانده است.“ (دوم پطرس ۱: ۳)

این پاسخ ماست، ما هر آنچه را که برای خشنودی او در زندگی لازم است، در اختیار داریم. پس از همین ابتدا، این حقیقت را در قلب خود بنشانید و هرگز این معرفت را از دست ندهید. این خداست که این کلمات را از طریق پطرس بیان می کند. کلام او راستی است و هیچ تغییری در آن نیست. هرگز در هیچ زمانی این دروغ را که نمی توانید خدا را خشنود سازید، باور نکنید. حقیقت این است که شما می توانید او را خشنود سازید!

بسیاری از ایمان داران به برخی از مسیحیان به خصوص رهبران بزرگ نگاه می کنند و با خود فکر می کنند که هرگز نمی توانند در چشم خداوند همچون یوحنا ی رسول، پولس رسول، بیلی گراهام، اورال رابرتز، مادر ترزا یا دیگران مطلوب و دلپسند باشند و به هیچ رو با آنان قابل قیاس نیستند. اما حقیقت این است که هیچ کس بیش تر از شما قادر نیست خدا را خشنود سازد!

علاوه بر آنچه گفتیم، می خواهم هرگز این موضوع را فراموش نکنید که در واقع شما توانایی خشنود ساختن خدا را دارید، اما این به شما بستگی دارد که این قدرت را به کار ببرید و بر اساس آن زندگی کنید.

من و لیزا چهار پسر داریم. پسر سوم ما الکساندر با تحصیلات رایج و سنتی دچار چالش است. در حقیقت او چند سال تحت آموزش و تحصیلات خاصی قرار داشت. او یک جوان درخشان است که یقیناً ظرفیت فراتر رفتن از سطح والدین اش را داراست. الکساندر، بسیار خلاق است، فراتر از چارچوب ها فکر میکند، ایده های حیرت آوری دارد و قادر است یک مکالمه ی هوشمندانه را با بهترین و هوشمندترین افراد به خوبی پیش ببرد. با این وجود در مدرسه با خواندن مشکل دارد زیرا در روند یادگیری و فکر، بیش تر یک فرد دیداری است. برادر بزرگ تر او ادیسون، کاملاً منطبق با تحصیلات متداول و سنتی است. او می تواند پانصد صفحه کتاب را چهار

برابر سریع تر از من بخواند و بعد به درستی اطلاعات کتاب را پاسخ دهد. هر دوی این پسرها در زندگی خود بسیار پیش رفته اند و من به هر دوی آن‌ها افتخار می‌کنم.

وقتی هر دوی آن‌ها در مدرسه بودند، من و لیزا یاد گرفته بودیم که باید از آن‌ها توقع متفاوتی داشته باشیم. من بسیاری از امتحانات او را به یاد می‌آورم که ادیسون با سربلندی کارنامه‌اش را نشان می‌داد و من و لیزا به ندرت لازم بود که به او در تکالیف یا مطالعه‌اش کمک کنیم. او به طور طبیعی سخت کار می‌کرد تا بتواند موضوع درس‌اش را بفهمد و در امتحانات نیز بهترین نمرات را می‌آورد. ما بسیار خرسند بودیم.

الکساندر در مدرسه‌ی متوسطه بود و ما در طول امتحانات نیمه ترم با او مشکلات زیادی داشتیم. او مرتباً فراموش می‌کرد تکالیف‌اش را انجام دهد و اگر هم انجام می‌داد، واقعا در سطح متوسطی بودند. نمرات او در آن نیمه ترم، ۸ تا ۱۲ بودند. ما از نتیجه‌ی امتحانات نیم ترم او بسیار ناراضی بودیم.

چند نیم ترم بعد، الکساندر رویه‌اش را تغییر داد و سخت کار کرد. من هیچ وقت از یاد نمی‌برم وقتی کارنامه‌اش را باز کردم، به جای نمرات ۸ تا ۱۲، نمرات ۱۴ تا ۱۶ را دیدم. ما خیلی خوشحال شدیم. اگرچه او اصلا در سطح ادیسون نبود، اما من و لیزا می‌دانستیم که او سخت تلاش کرده است. ما بارها او را برای کار سختی که انجام داده بود، ستودیم. او دیگر شکی نداشت که والدین‌اش از او راضی هستند. و بالاخره با کار سخت نمرات او به ۱۷-۱۸ رسید.

در امتحانات بعدی ادیسون نمره‌ی ۱۸ و ۱۹ گرفت. ما خشنود نبودیم، نه به خاطر این که او معدل ۱۹ گرفته بلکه ما روش مطالعه‌ی او را در آن امتحانات دیده بودیم و می‌دانستیم که تمرکزش بیش تر بر دوستانش بود تا کارمدرسه. گویی که او در همان زمان رتبه‌ای بهتر نسبت به الکساندر کسب کرده بود، اما می‌دانستیم که او همه‌ی تلاش‌اش را نکرده است. (البته این موضوع فقط یک بار اتفاق افتاد و او با بالاترین رتبه‌ی فارغ التحصیل شد و همواره در بخش‌های زندگی‌اش به سختی کار می‌کند.)

نکته در این جاست که خدا از ما توقع دارد در آنچه به ما داده، امین باشیم، و او به همه‌ی فرزندان‌ش قدرتی برابر بخشیده است. چه قدر عالی می‌شد اگر همه‌ی ایمان داران این حقیقت را درک می‌کردند. این موضوع در

مثل قنطارها به خوبی روشن می شود. یکی از خادمان پنج قنطار گرفته بود، به دیگری دو قنطار داده شده بود و به سومی فقط یک قنطار. نویسنده ی انجیل به طور مشخص بیان می کند که "به فراخور قابلیت هر خادم" به آن ها هدیه ای داده شده بود. (متا ۲۵: ۱۵) درست همانند پسران مان، هر خادم در این مثل سطح توانایی و قابلیت متفاوتی داشت. با در نظر گرفتن این موضوع باید همیشه کلمات پولس را به یاد داشته باشیم:

"زیرا چه کسی تو را متفاوت انگاشته است؟ چه داری که به تو بخشیده نشده باشد؟ و اگر به تو بخشیده شده است، پس چرا چنان فخر می کنی که گویی چنین نیست؟" (اول قرنتیان ۴: ۷)

ما همواره باید توجه داشته باشیم که آنچه را داریم، خدا به ما بخشیده است. یک نفر توانایی نوشتن دارد، دیگری تعلیم، موعظه، خواندن، آهنگسازی، طراحی، مدیریت، برنامه ریزی، رهبری، برخورد خوب با مردم، و مانند آن؛ همه ی این ها هدیه و عطایی است که خدا به افراد می بخشد. اگر این نکته را به یاد داشته باشیم می تواند مرا در برابر دام های غرور و حسادت محافظت کند؛ غرور در این که من از دیگران بهتر هستم و حسادت به آنچه که دیگران دارند.

بازگردیم به مثل قنطارها، مردی که پنج قنطار داشت با سخت کوشی کار کرد و پنج قنطارش را ده قنطار کرد. مردی که دو قنطار داشت، درست به همان اندازه تلاش کرد ولی در آخر فقط چهار قنطار داشت. اما با وجود این که نفر اول با شش قنطار بیش تر کارش را تمام کرده بود و نتیجه ای به مراتب بهتر داشت، هر دو به طور یکسان پاداش گرفتند. شما می توانید رضایت و خشنودی را در صدای سرورشان بشنوید:

"سرورزش پاسخ داد: "آفرین، ای خادم نیکو و امین! در چیزهای کم امین بودی، پس تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت. بیا و در شادی ارباب خود شریک شو!" (متا ۲۵: ۲۱ یا ۲۳)

توجه کنید که در این جا با ارجاع غیرمعمولی روبه رو هستیم. یعنی نوشته ایم آیه ی ۲۱ یا ۲۳. دو آیه عینا یکی هستند. من نمی توانم باور کنم که این اتفاقی باشد. خدا بر روی نکته ی بسیار مهمی تاکید می کند؛ به عبارتی آیه ی ۲۱ خطاب به مردی است که ده قنطار به دست آورده بود و آیه ی ۲۳ درباره ی کسی که کارش را با چهار قنطار به پایان رسانیده بود؛ یعنی کم تر

از نصف نفر اول. اما سرورشان نسبت به کار هر دو خادمش به یک اندازه خشنود و شادمان بود. عیسا میگوید:

“اما آن که خواست اربابش را نمی‌داند و کاری می‌کند که سزاوار تنبیه است، تازیانۀ کمتر خواهد خورد. هر که به او بیشتر داده شود، از او بیشتر نیز مطالبه خواهد شد؛ و هر که مسئولیتش بیشتر باشد، پاسخگویی‌اش نیز بیشتر خواهد بود.” (لوقا ۱۲: ۴۸)

اگر خودتان را با یکی از رهبران بی نظیر، اعضای خانواده یا دوستان‌تان مقایسه کنید، کم می‌آورد. حقیقت این است که شاید خدا به فردی نسبت به شما قابلیت‌ها و قطارهای بیش تری ببخشد، به واژه‌های پولس دقت کنید:

“زیرا به واسطۀ فیضی که به من عطا شده است، هر یک از شما را می‌گویم که خود را بیش از آنچه می‌باید، میندازید، بلکه هر یک به فراخور میزان ایمانی که خدا به شما بخشیده است، واقع‌بینانه درباره‌ی خود قضاوت کنید. زیرا همان‌گونه که هر یک از ما را بدنی واحد است که از اعضای بسیار تشکیل شده و کار همه‌ی این اعضا یکسان نیست، ما نیز که بسیاریم، در مسیح یک بدن را تشکیل می‌دهیم و هر یک، اعضای یکدیگریم. بر حسب فیضی که به ما بخشیده شده است، دارای عطایای گوناگونیم. اگر عطای کسی نبوت است، آن را متناسب با ایمانش به کار گیرد.” (رومیان ۱۲: ۳-۶)

شما به کمال توسط خدا برای انجام وظیفه‌ای در پادشاهی او خلق شده‌اید و به شما عطایا و قابلیت‌هایی بخشیده شده تا ماموریت خاص خود را انجام دهید. بنابراین با توجه به آنچه داریم، نمی‌توانیم نتایج خود را با دیگران مقایسه کنیم. با این وجود بر اساس آن کاری که بر پایه‌ی آنچه که داریم، انجام می‌دهیم، قضاوت خواهیم شد و با آن می‌توانیم باعث خشنودی یا عدم خشنودی پدر آسمانی مان شویم.

بگذارید این موضوع را از زاویه‌ی دیگری مطرح کنم. اگر خادمی که دو قطار داشت، دو عطای خودش را با کسی که پنج قطار داشت، مقایسه می‌کرد، حتما کم می‌آورد. اما هر دو خادم آنچه را که در آغاز داشتند، دو برابر کردند. آن‌ها به طور برابر نسبت به آنچه به آن‌ها سپرده شده بود، امین بودند و به همین دلیل به طور برابر باعث خشنودی سرورشان شدند.

مثلی مشابه با تاکیدی متفاوت

پس از اتمام این صحبت ها، بیایید به مثلی با زمینه ای مشابه اما تاکیدی متفاوت نگاه کنیم. عیسا در مثل ده مینا^۱ (لوقا ۱۱-۲۶) عیسا به جای سه خادم به ده خادم اشاره می کند. به هر یک یک مینا داده می شود. در این مثل اشاره به سطوح متفاوت خواندگی یا عطایای خاص ما همان طور که در مثل قنطارها دیدیم، نیست. مینا، اشاره به فیض، ایمان بنیادی، محبت خدا و دیگر عطایایی است که او به همه ی ما به طور یکسان بخشیده است.

بگذارید با مثالی روشن اش کنیم. اگر خدا فردی را به طور خاص خوانده تا افراد بی شماری را از طریق پرستش به حضور خدا وارد سازند، به این فرد استعداد یا قنطار موسیقی داده است. با این وجود، این عطایا تا فراسوی مرزهای قلمرو مادی پیش می روند. چراکه این استعداد رهبران پرستش را به حضور خدا نیز رهنمون می شود. [و صرفاً یک استعداد موسیقی نیست] من صادقانه می توانم بگویم که چنین استعداد خاصی به من داده نشده است. هر بار که تلاش می کنم جلوی خانواده ام بخوانم، نتیجه فاجعه بار است. آن ها می خندند، اتاق را ترک می کنند و یا به شوخی چیزی به سمت من پرتاب می کنند، و البته کاملاً هم حق دارند. بنابراین کاملاً دور از عقل است که بخواهم نقش رهبر پرستش را در کلیسایم داشته باشم. اما خدا استعدادهای دیگری به من بخشیده تا آنچه را که من به طور خاص برای انجامش در بخش های دیگری خوانده شده ام، به انجام برسانم؛ مانند موعظه، نوشتن و رهبری. هر یک از ما استعدادهایی داریم که منطبق با ماموریت ماست.

با این وجود در بخش های عمومی زندگی، ما به طور مساوی دریافت کرده ایم. نویسنده ی کلام می گوید که هر یک از ما ذهن عیسا، اسلحه ی خداوند [زره]، نام عیسا، مسیح، بنیاد ایمان، وعده ی خدا، محبت خدا و ... را داریم (این فهرست همچنان ادامه دارد) این آن چیزی است که در مثل میناها عنوان شده است. در مثل، خادم اول مینایش را ده برابر می کند. در روز داوری پاداشی نیکو می گیرد و حکمران ده شهر می شود. دومی مینایش را پنج برابر می کند. او به بزرگی نفر نخست پاداش نمی یابد، به او حکمرانی بر ۵ شهر سپرده می شود. پاداش او کم تر بود زیرا آنچه را که به او سپرده

۱ *Mina*: معادل سه ماه دستمزد یک کارگر بود. در ترجمه ی هزاره ی نو سکه ی طلا آمده و در ترجمه ی قدیمی به اشتباه قنطار آمده است.

شده بود، به اندازه‌ی نصف نفر نخست افزایش داده بود. نفر سوم، مینایش را دفن کرد و به سختی به خاطر تنبلی‌اش تادیب شد و هیچ پاداشی دریافت نکرد.

این دو مثل روشن می‌سازند که خدا ما را به طور یکسان در شرایط عمومی زندگی تجهیز کرده است (مثل ده مینا)، و در جاهایی که به ماموریت و خواندگی خاص ما برمی‌گردد ما را به شکلی متفاوت تجهیز نموده است (مانند قنطارها).

جان کلام این که هرگز نمی‌توانید بدون آنچه که درباره‌اش بحث کردیم، به حداکثر ظرفیت خود یعنی خارق العادگی برسید.



تاملاتی برای سفری خارق العاده

باور دارید که خدا برای انجام کار پادشاهی‌اش [ملکوتش] چه عطایا و استعدادهایی به شما بخشیده است؟

چه چیزی مانع شما از استفاده‌ی کامل از عطایا و استعدادهای تان برای پیشبرد ملکوت خدا بوده است؟

فصل ششم

قدرت خشنود ساختن

اگرچه امکان دارد متهم به تکرار و اضافه گویی شوم، اما می خواهم بار دیگر بر نکته ی اصلی فصل پیشین تاکید کنم، زیرا اگر من و شما به طور کامل این حقیقت را درنیابیم، زندگی مان درگیر شک، تقلای بیهوده و ناامیدی خواهد شد.

من و شما آنچه را که برای خشنودی پدر آسمانی لازم است در اختیار داریم. در دوم پطرس خواندیم که: "قدرت الهی او، هر آنچه را که ما برای حیات و دینداری نیاز داریم به ما ارزانی داشته است."^[1] (دوم پطرس ۱: ۳) می دانم که سوال بعدی چیست. این چه "قدرتی" است که به شکلی معجزآسا به ما توانایی خشنودی خدا را بخشیده است؟^[2] پاسخ، "فیض" است.

فیض. امروزه خیلی درباره ی فیض صحبت می شود، اما بسیاری هنوز معنای کامل آن را نفهمیده اند. فیض اگر نگوئیم مهم ترین اما بدون شک یکی از مهم ترین حقایق عهد جدید است که هر ایمان داری باید آن را درک کند زیرا در نجات و زندگی در مسیح نقشی بسیار بنیادی دارد.

۱ در این جا نیز نویسنده با استناد به آیه، جمله ی سوالی خود را مطرح کرده که تنها در مفهوم قدرت یا قدرت خدا با ترجمه ی فارسی هم راستاست.
۲ همچنان که پیش تر عنوان شد، نویسنده از ترجمه هایی استفاده کرده که در واژه ی خشنودی (please) آمده، اما در ترجمه های موجود فارسی این مفهوم دیده نمی شود.

در ارتباط با نجات باید گفت که صد البته ما به واسطه ی فیض نجات می یابیم. این بزرگ ترین هدیه است که در اختیار نسل بشر قرار دارد. ما نمی توانیم با حفظ شریعت وارد رابطه ای با خدا شویم، هم چنین نمی توانیم مدعی باشیم که نجات کسب کردنی است و ما می توانیم شایسته ی دریافت آن گردیم. فیض در واقع مرحمت خداست در حالی که شایسته اش نیستیم. به ما گفته شده که:

”زیرا به فیض و از راه ایمان نجات یافته‌اید - و این از خودتان نیست، بلکه عطای خداست - و نه از اعمال، تا هیچ‌کس نتواند به خود ببالد.“
(افسسیان ۲: ۸-۹)

این کل اتفاق نجات ماست. نجات ما به وسیله ی فیض مسیح است که گناهان ما را نابود کرد و آن‌ها را چنان که شرف از غرب دور است، دور ساخت. هنگامی که در مقابل تخت داوری می ایستیم، اگر خدا از ما بپرسد چرا وارد پادشاهی او شده ایم، مطمئناً به علت رفتار و اعمال نیک، هر هفته به کلیسا رفتن، زندگی خدمتی، خدمت وفادارانه یا هیچ کدام از نیکویی‌ها و خوبی‌های ما نبوده است. خدا ما را می پذیرد زیرا دو هزار سال عیسا خون شاهانه اش را ریخت، به شکلی مخوف و وحشتناک مرد، و سه روز بعد برای آزادی ما از مردگان برخاست. او بهای الاهی است که برای آزادی ما پرداخت شد. هیچ چیز دیگری نمی توانست و نمی تواند ما را آزاد سازد! در باور به قربانی عیسا و تسلیم زندگی خود به او به عنوان خداوند، می توانیم با اطمینان در حضور خداوند بایستیم.

فیض برای زندگی

اما فیض در طی فرآیندی که ما نجات را دریافت می کنیم تا زمانی که در حضور شاهمان می ایستیم، چه نقشی را ایفا می کند؟ پیش از هر چیز هرگز نباید فراموش کنیم که فیض برای زندگی نیز همچنان رحمت خداست و به دست آوردنی نیست. این فیض زمانی که وارد رابطه با خدا می شویم، تغییری نمی کند.

متأسفانه بسیاری زندگی خود در مسیح را پس از ایمان از دریچه ی

شریعت می نگرند. آن ها به جای وابستگی به فیض خدا برای دریافت رحمت و برکت، به تلاش های شخصی خود دل می بندند. پولس رسول می پرسد: "آیا تا این حد نادانید که با روح آغاز کردید و اکنون می خواهید با تلاش انسانی به مقصد برسید؟" (غلاطیان ۳: ۳)

در ادامه پولس به همین کلیسا نکات بیش تری را مورد تاکید قرار می دهد: "شما که می کوشید با اجرای شریعت پارسا شمرده شوید، از مسیح بیگانه شده و از فیض به دور افتاده اید." (۵: ۴) اگر ما تلاش کنیم تا پارسایی خود را با نگاه داشتن قوانین، دستورات و خواسته های شریعت عهد عتیق، به دست آوریم، به واقع در خطر از دست دادن رابطه با مسیح و منفعت فیض قرار می گیریم! این بسیار شدید و سخت است. ما باید همیشه به خود یادآوری کنیم که به واسطه ی فیض نجات یافته ایم، و به وسیله ی فیض است که می توانیم از منافع نجات بهره مند گردیم.

به همین دلیل، پولس در بیش تر نامه های خود در عهد جدید می نویسد: "فیض خداوند ما عیسای مسیح با شما باشد." به خاطر داشته باشید که نامه های او به مردان و زنانی نوشته شده که نجات یافته اند، نه به کسانی که گم شده اند و به فیض نجات بخش نیاز دارند.

یعقوب رسول خطاب به ایمان داران می نویسد: "اما فیضی که او می بخشد، بس فزونتر است. از همین رو کتاب می گوید: «خدا در برابر متکبران می ایستد، اما فروتنان را فیض می بخشد.»" (یعقوب ۴: ۶) به عبارت دیگر، فیض بیش تری نسبت به آنچه قبلا داشتیم، در اختیار ماست!

پطرس به شکل دیگری این موضوع را مطرح می کند: "فیض و آرامش به واسطه شناخت خدا و خداوند ما عیسی، به فزونی بر شما باد." (دوم پطرس ۱: ۲)

این حتی خبر بهتری است؛ نه فقط فیض می تواند به زندگی ما افزوده شود، بلکه می تواند فزونی نیز بیابد! اگر رسولان مکررا و به فراوانی برای فیض بیش تر دعا می کردند، این کار باید در زندگی ما در مسیح نیز به همان جدیت انجام پذیرد.

بنابراین در ارتباط با زندگی در مسیح باید گفت که ما نه تنها نخست به وسیله ی فیض او نجات یافته ایم، بلکه این فیض نجات ما را نیز حفظ می کند. مطلع هستیم که بسیاری از ایمان داران درگیر این طرز فکرنند که اگر پس از پذیرش عیسای مسیح به شدت خراب کنند، خدا نجات را از آن ها برمی دارد. این حقیقت ندارد! به ما گفته شده:

" ولی اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمزد و از هر نادرستی پاکمان می‌سازد." (اول یوحنا ۱: ۹)

توجه کنید که آیه نمی‌گوید بیش تر نادرستی‌ها و خطاها. خون عیسا ما را از هر نادرستی پاک می‌سازد. او ما را می‌بخشد و از هر آنچه که ما را از حضورش بازمی‌دارد، پاک می‌سازد. او امین و عادل است و گناهان مان را می‌بخشد و پاک مان می‌سازد. "امین بودن" مفهوم همیشگی را در خود دارد، یعنی در همه حال، و "عادل" به این معناست که او همیشه در وعده‌اش باقی می‌ماند. او هرگز نخواهد گفت: "من گناهان بقیه را می‌بخشم، اما این گناه تو را نه".

آیا هنوز قانع نشده‌اید؟ آیا فکر می‌کنید: "من گناهانم بیش تر از آن است که بخشیده شوم. در رحمت خدا دیگر بر روی من بسته است؟" خیر، کلام می‌گوید: "خداوند را سپاس گوئید زیرا که نیکوست و محبت [رحمت]^۳ او جاودانه است." (مزمور ۱۳۶: ۱) رحمت او تا ابد ادامه دارد و تمام نمی‌شود. در حقیقت عبارت رحمت او جاودانه است [رحمت او تا ابدالابد]، بیست و شش بار در همین یک مزمور تکرار شده است!

اگر به عظمت بخشش خدا باور دارید، وضع تان خیلی خوب است و در جای درستی قرار دارید. حتا پطرس نیز با این موضوع مشکل داشت، بنابراین یک روز از عیسا پرسید: "سرور من، تا چند بار اگر برادرم به من گناه ورزد، باید او را ببخشم؟ آیا تا هفت بار؟" (متا ۱۸: ۲۱) پطرس پیش خود فکر می‌کرد این هفت بار خیلی زیاد است، زیرا قانون عهد عتیق "چشم در برابر چشم" را تصریح می‌کرد (خروج ۲۱: ۲۳-۲۴ را بخوانید). پطرس عادت کرده بود که مردم باید جریمه‌ی خطاها و گناهان شان را بپردازند.

پاسخ عیسا او را شوکه کرد: "عیسی پاسخ داد: «به تو می‌گویم نه هفت بار، بلکه هفتاد هفت بار.» (متا ۱۸: ۲۲) این یعنی چهارصد و نود بار! با این وجود اشاره‌ی عیسا به بخشش محدود به ۴۹۰ بار نیست زیرا در انجیل لوقا او بیان می‌کند که: "پس مراقب خود باشید. اگر برادرت گناه کند، او را توبیخ کن، و اگر توبه کرد، ببخشایش. اگر هفت بار در روز به تو گناه ورزد، و هفت بار نزد تو بازآید و گوید: «توبه می‌کنم،» او را ببخشا." (لوقا ۱۷: ۳-۴)

به ما دستور داده شده که هفت بار در روز ببخشاییم. با این وجود

۳ در ترجمه‌ی هزاره نو «محبت» آمده، اما در ترجمه‌ی قدیمی «رحمت» که مورد دوم بیش تر مورد نظر نویسنده بوده است.

اگر کسی هفت بار در روز برای بیش از هفتاد روز گناه کرد، از ۴۹۰ بار تجاوز می‌کند. بنابراین اگر قرار بود فقط ۴۹۰ بار فردی گناه کند و بخشیده شود، در انجیل لوقا عیسا می‌بایست می‌گفت: "تا ۴۹۰ مرتبه"، ولی او چنین نمی‌گوید. او می‌گوید هفت بار در روز برای آن محدودیتی قائل نمی‌شود. بنابراین اگر فردی در میانگین ۸۰ سال زندگی اش، هر روز هفت بار گناه کند، جمع گناهان او می‌شود ۲۰۴۴۰۰ مرتبه! این خیلی بیش‌تر از ۴۹۰ مرتبه است. در واقع عیسا می‌گوید که بخشیدن ما هرگز متوقف نمی‌شود! چرا این بخشش می‌بایست تمام ناشدنی باشد؟ چراکه بیانگر بخشش خدا نسبت به ماست و به ما فرمان داده شده: "با یکدیگر مهربان و دلسوز باشید و همان‌گونه که خدا شما را در مسیح بخشوده است، شما نیز یکدیگر را ببخشایید." (افسیان ۴: ۳۲)

بنابراین اگر به نوعی احساس کنید که بخشش خدا نسبت به شما پایان یافته، در حال گوش دادن به احساسات خود یا دروغ‌هایی هستید که منطبق با کلام خدا نیستند. اگر گناه کنید و به خاطرش متاسف باشید و توبه کنید، بخشیده می‌شوید. همین و بس!

در راستای این خبر خوش لازم است که به شما هشدار بدهم که از گناه غرور اجتناب کنید. اگر چنین می‌پندارید که: "من به واسطه ی فیض او نجات یافته‌ام، پس مهم نیست چگونه زندگی می‌کنم و دیگر لازم نیست نفس خود را کنترل کنم و می‌توانم برای لذت و خوشی زندگی کنم"، باید بگویم که بازایستید!

این نگرش بسیار خطرناک است. شما فریب خورده‌اید! اگر چنین نگرشی دارید! دلخور نشوید، اما لازم است که از خود بپرسید: "آیا من واقعا نجات یافته‌ام؟" پولس به این موضوع در میان خود اشاره می‌کند: "پس چه گوئیم؟ آیا به گناه کردن ادامه دهیم تا فیض افزون شود؟ هرگز! ما که نسبت به گناه مردیم، چگونه می‌توانیم به زندگی در آن ادامه دهیم؟" (رومیان ۶: ۱-۲) در واقع پولس به مسیحیان هشدار می‌دهد که:

"اعمال نفس روشن است: بی‌عفتی، ناپاکی، و هرزگی؛ بت‌پرستی و جادوگری؛ دشمنی، ستیزه‌جویی، رشک، خشم؛ جاه‌طلبی، نفاق، دسته‌بندی، حسد؛ مستی، عیاشی و مانند اینها. چنانکه پیشتر به شما هشدار دادم، باز می‌گویم که کنندگان چنین کارها پادشاهی خدا را به میراث نخواهند برد." (غلاطیان ۵: ۱۹-۲۱)

واضح است که ما به واسطه ی فیض مسیح آزادی داریم. اما این آزادی به این معنا نیست که می توانیم با وقاحت تمام گناه کنیم. کسی که به راستی نجات یافته، قلب خدا را دارد و با خود نمی گوید: "تا چند بار می توانم گناه کنم و قسر در بروم؟" خیر، ایمان داری که حقیقتا دارای تولد تازه است می گوید: "من نمی خواهم گناه کنم زیرا قلب او را که برای من مرد و مرا دوست داشت، می رنجانم." و یک بار دیگر تاکید می کنم که اگر هر فردی گناه کرد، مهم نیست که هفت مرتبه در روز باشد، اگر حقیقتا توبه کند، خدا او را می بخشد.

فراسوی بخشش

چه شگفت انگیز، ما به وسیله ی فیض نجات یافته ایم و نجات مان را حفظ می کنیم. اما قضیه به همین جا ختم نمی شود! فیض از بخشش فراتر می رود. فیض قدرت و اختیار الهی است. فیض همان قدرتی است که می توانیم با اتکا به آن همچون مسیح زندگی کنیم.

این کلمات را با دقت بخوانید: "اگر بگوییم با او رفاقت داریم، حال آنکه در تاریکی گام می زنیم، دروغ گفته ایم و به راستی عمل نکرده ایم." (اول یوحنا ۲: ۶) توجه کنید که یوحنا نمی گوید "بهتر است"^[۴]، بلکه می گوید "می بایست"^[۵] ما "می بایست" آن گونه که عیسا رفتار می کرد، رفتار کنیم! این یک توصیه یا هدف گذاری نیست، بلکه توقع خدا از ماست. خبر خوش این که خدا در عهد جدید هرگز فرمانی نمی دهد، مگر قدرت انجام و نگاه داشتن آن را نیز داده باشد. بنابراین ما می توانیم از طریق قدرت فیض همانند عیسا رفتار کنیم.

به شهادت پولس درباره ی خودش در راستای این موضوع گوش کنید:
"شما شاهدید و خدا خود نیز گواه است که با چه پاکی و درستی و بی عیبی با شما ایمانداران رفتار کردیم. چنانکه می دانید، رفتار ما با یک یک شما چون رفتار پدری با فرزندانش بود. شما را تشویق کرده، دلداری می دادیم و سفارش می کردیم که شیوه"

ε Should دلالت به حالت توصیه ای دارد.

ο Must دلالت بر امر قطعی دارد.

رفتارتان شایسته‌ی خدایی باشد که شما را به پادشاهی و جلال
خود فرامی‌خواند." (اول تسالونیکیان ۲: ۱۰-۱۲)

پولس به ایمان داران فرمان می‌دهد که همانند او رفتار کنند، یعنی
"شایسته‌ی خدا!" این برای او و من و شما ممکن است، و ما قادریم از طریق
فیض، "شایسته‌ی خدا" زندگی کنیم.

این نمود و جنبه‌ای از فیض است که بسیاری آن را نادیده گرفته‌اند،
زیرا با همان تاکید جنبه‌ی نخست فیض [بخشش] به آن نپرداخته‌ایم. به
همین دلیل بسیاری از ایمان داران با نحوه‌ی زندگی مسیحی خود درگیرند
و نمی‌توانند به شکلی خارق العاده زندگی کنند.

بیاید نخست به معنای یونانی واژه‌ی فیض^[۷] بپردازیم، یعنی معنای آن
در زبان اصلی اش. واژه‌ی یونانی‌ای که به فراوانی در عهد جدید برای فیض
به کار رفته، یعنی حدود ۱۵۰ مرتبه، charis است، معنای واژه‌ی charis،
"انجام یک کار نیک بدون توقع بازپرداخت و جبران آن" می‌باشد. این کاملاً
بیانگر محبت و رحمت خدا نسبت به ماست. این محبت به هیچ وجه به دست
آوردنی نیست و کسی نمی‌تواند مدعی شود که شایسته‌ی آن است.

اگر ما این معنای اولیه از فیض را برداریم و آن را با بخش‌های منتخبی از
رساله‌های پولس به افسسیان، غلاطیان، رومیان و دیگر رساله‌های مرتبط
با نجات از گناه و زندگی ابدی ترکیب کنیم، به تعریفی از فیض می‌رسیم که
اکثریت جامعه‌ی مسیحیان با آن آشنا هستند. اما این درک و تعریف تنها
انگیزه و نتیجه‌ی واپسین این هدیه [فیض] را پوشش می‌دهد و نمی‌تواند
طبیعت کنونی فیض را تعریف نماید. به عبارت دیگر، این تعریف فیض را
همچون هدیه‌ای رایگان نشان می‌دهد که برای نجات ما در راستای حیات
داده شده اما قدرت آن در این حیات را تعریف نمی‌کند.

نجات یافته به وسیله‌ی تفنگ

اجازه دهید معنای حقیقی فیض را با تمثیلی درباره‌ی تفنگ روشن سازم.
بیاید چند صد سالی به عقب یعنی سال ۱۷۱۷ بازگردیم، سال پیش از اختراع

نخستین سلاح گرم. پس از غرق شدن یک کشتی، مردی که من او را "مرد جزیره"^{۱۷} می‌نامم به ساحل جزیره‌ای متروک در وسط اقیانوس رسید. جزیره آب و هوای استوایی داشت، اما با توجه به شرایط نامعمول، خط ساحلی همواره به وسیله‌ی مه غلیظی پنهان بود. جزیره در مسیر تردد کشتی‌ها نبود، اما اگر کشتی‌ای به نزدیک جزیره می‌رسید، هیچ فردی نمی‌توانست به واسطه‌ی آن مه غلیظ جزیره را ببیند. در جزیره آب فراوان گوارایی جاری بود و گونه‌های مختلف حیات وحش آن را آکنده بودند، از جمله گوزن و گراز. در جزیره نارگیل فراوانی وجود داشت اما همه در نوک درختان نخل آویزان بودند. مرد جزیره چند روز است که به این جا رسیده و اکنون بسیار گرسنه است. زیرا تمام تلاش او به دام انداختن و گرفتن یک حیوان با شکست روبه رو شده است. او سعی کرده با شاخه‌ی درختان نیزه بسازد اما قادر نیست به قدر کافی محکم پرتاب‌شان کند تا جانوری گریزان را مجروح سازد. "مرد جزیره" به فکر ساختن یک تیر و کمان بزرگ است اما هیچ ماده‌ی ارتجاعی‌ای را پیدا نمی‌کند. در آخرین تلاش او یک گوزن و گراز را همزمان تعقیب کرد و سنگی بزرگ را به سمت آن‌ها پرتاب کرد اما هیچ فایده‌ای نداشت.

او همچنین تلاش کرد با بالا رفتن از نخل‌های بلند، نارگیل بچیند، اما تنها چیزی که عایدش شد، پاهای و بازوان زخمی بود. این بازمانده‌ی تنها می‌بایست در همه حال بیش‌ترین احتیاط را در ارتباط با دیگر ساکنان جزیره مانند خرس‌های وحشی و درندگان می‌کرد و این اوضاع را پیچیده‌تر می‌ساخت. او هیچ وقت از مخفیگاه این درندگان آگاه نبود و می‌بایست پیوسته در موضع دفاعی قرار داشته باشد، چرا که به نظر می‌رسید این درندگان وحشی هر لحظه در کمین اویند. خدا را شکر که هنوز عاقل بود. لذا تخته سنگی به بزرگی یک خانه‌ی کوچک پیدا کرد که خرس به احتمال قوی نمی‌توانست از آن بالا بیاید. او یک نردبان موقتی ساخت و از آن بالا رفت و خود را به نوک تخته سنگ رساند و سپس نردبان را پشت سر خود بالا کشید. او به این ترتیب کاملاً احساس امنیت می‌کرد و در عین حال زندانی شده بود. او بیش‌تر روز و تمام شب را برای حفاظت خود از جانوران درنده، محبوس این صخره کرده بود. او دیگر تنها گرسنه

نبود، بلکه به خاطر کسری خواب احساس خستگی نیز می‌کرد، چرا که سطح صخره ناصاف بود و برای دراز کشیدن بسیار نامناسب بود.

در این شرایط، این مرد بیچاره به نهایت خستگی و ضعف درآمده، اما بدتر از همه ناامید شده است. در این ناامیدی می‌دانست که ناگزیر خواهد مرد، چه از گرسنگی و چه توسط خرسی درنده و گرسنه.

ناگهان مردی از ناکجا آباد پدیدار می‌شود. او یک مسافر زمان از اواخر قرن بیست و یکم است. او با کمک تکنولوژی امکان برگشتن به زمان و مکان "مرد جزیره" را داشت. با همین تکنولوژی او دریافت که "مرد جزیره" در وضعیت دشواری است، بنابراین او اطلاعات و تجهیزاتی را که برای نجات "مرد جزیره" نیاز بود، جمع کرد و با ماشین زمان برای نجات او آمد. نام او "پیام آور"^۸ است.

"پیام آور" به مرد جزیره که شگفت زده بود گفت یک کشتی دقیقا ۶۱ روز دیگر به نزدیکی جزیره می‌آید. پیام آور در ادامه به او گفت که این تنها شانس او برای رسیدن به خانه است، زیرا "پیام آور" به گذشته سفر کرده بود و می‌دانست تا دهه‌ها کشتی دیگری از آن جا نخواهد گذشت. "پیام آور" ساعت و روز دقیقی که کشتی از آن جا عبور می‌کرد، را گفت و به مرد جزیره کمک کرد تا یک ساعت خورشیدی که زمان دقیق را مشخص می‌کرد، بسازد. سپس به او گفت: "وقتی کشتی به جزیره نزدیک می‌شود، صدای شیپور بلندی خواهی شنید." سپس در جعبه‌ی عجیبی را که با خود آورده بود، و درونش چیزهای ناآشنایی وجود داشت، گشود. یکی از آن‌ها اسلحه بود که البته "مرد جزیره" هرگز پیش‌تر آن را ندیده بود. او کاملا از کاری که یک تفنگ هفت میلی متری می‌توانست بکند، ناآگاه بود.

پیام آور مشتاقانه به او گفت: "اسم این وسیله تفنگ است و زندگی تو را نجات خواهد داد!"

پس از کمی مکث برای دیدن واکنش مرد، ادامه داد: "وقتی تفنگ پر می‌شود و تو ماشه را می‌کشی، صدای بلندی ایجاد خواهد کرد." پیام آور برای این که به او نشان دهد، از درون جعبه یکی دیگر از اشیا عجیب را که یک گلوله بود، برداشت، درون تفنگ گذاشت، لوله‌ی تفنگ را به سوی آسمان نشانه رفت و ماشه را چکاند. "مرد جزیره" با صدای "بنگ" از جای خود

۸ Messenger واژه‌ی پیامبر، زیباتر است اما به دلیل ارجاعاتی خاص از واژه‌ی «پیام آور» استفاده شده است. (مترجم)

پريد. پيام آور گفت: "صدای اسلحه تا كيلومترها آن سوی جزيره و درون اقيانوس شنیده می شود، وقتی ناخدای کشتی صدای "بنگ" را بشنود، او جرات ورود به درون حلقه ی مه را پیدا خواهد کرد و به این ترتیب ساحل جزيره را کشف می کند. تو باید به محض دیدن کشتی، چند بار شلیک کنی. تو را پیدا خواهند کرد و سوار کشتی می کنند و به سلامت به خانه ات می رسی!"

مرد جزيره به وجد آمده بود و مدام از پيام آور تشکر می کرد. پيام آور پاسخ داد: "خواهش می کنم، اما چیزهای دیگری هم هست که باید بدانی. تفنگ تنها صدای بلند ندارد، بلکه گلوله ای که لوله ی آن خارج می شود، سرعت بسیار زیادی دارد و می تواند هر خرس، گوزن یا گراز وحشی ای را در این جزيره بکشد. پس دیگر لازم نیست در ترس از دریده شدن توسط خرس زندگی کنی. مهم تر از همه تو تا رسیدن کشتی غذا برای خوردن خواهی داشت. نه تنها می توانی گراز و گوزن شکار کنی بلکه می توانی با شلیک کردن به نارگیل های بالای درخت آن ها را پایین بیاندازی و از آن نیز بخوری.

سپس "پيام آور" نحوه ی استفاده از تفنگ را که بسیار قوی بود، به "مرد جزيره" نشان داد. پس از شلیک چند گلوله به هدف هایی در دل جنگل، توانایی هدف گیری مرد بالا رفت. پيام آور با لبخندی به او گفت: "بالاخره یاد گرفتی. حالا چند موضوع دیگر!"

او مرد جزيره را در عقب ساحل به غاری برد که کف شنی داشت. مرد جزيره مدتی پیش این غار را کشف کرده بود اما به دلیل ترس از حمله ی خرس در طول شب هرگز آن جا نخواستید بود.

پيام آور به او گفت: "تو می توانی با پوست گوزن، ورودی غار را بپوشانی. حال می توانی در جای نرمی بخوابی و اگر یکی دو خرس را بکشی، می توانی از پوست شان به عنوان تشک و لحاف استفاده کنی. به این ترتیب می توانی در طول سرمای شب، گرم بمانی در عین حال غار سرپناهی مناسب برای حفاظت از باران های موسمی و شدید است.

پيام آور در جعبه را مجددا باز کرد تا ذخيره ی گلوله ها را به او نشان دهد. صدها گلوله وجود داشت. او هشدار داد: "از مهمات با درایت استفاده کن. اما بیش از نیازت برای شصت و یک روز مهمات داری." مرد جزيره لبریز از سپاس بود. ناگهان فکری به ذهنش رسید و با احتیاط پرسید: "آیا

لازم است چیزی بابت تفنگ به شما بدهم؟" پیام آور با لبخندی پاسخ داد: "می دانم که هیچ پولی نداری، بنابراین نمی توانی این تفنگ را بخری، حتی اگر هم می توانستی، نیازی به این کار نبود، چون من برای تو این کار را کرده ام. من تو را از طریق ماشین زمان دیدم و خواستم کمکت کنم. اسلحه، فروشی نیست؛ فقط آن را بگیر. به علاوه، صاحب کار من فردی بسیار ثروتمند است و در واقع صاحب ماشین زمان است، او به من این تفنگ را داد تا به تو بدهم. من از رساندن هدیه ی او بسیار شادمانم."

"سپاس گزارم، سپاس گزارم!" مرد جزیره بیش از حد سپاس گزار بود و از توجه و سخاوت پیام آور و صاحب کارش شوکه شده بود. او اسلحه را گرفت و غریبه ی سخاوتمند در یک چشم بر هم زدن ناپدید شد. مرد جزیره با اسلحه ای در دست باقی ماند که می توانست زندگی اش را در دو ماه بعدی در جزیره راحت و تحمل پذیر بسازد. او نجات یافته بود!

همان طور که احتمالاً متوجه شدید، در این مثل، پیام آور نمایانگر خادمان عیسای مسیح است که به مرد جزیره درباره ی راه رستگاری و نجات می گویند. پیام آور می تواند یک مبشر، شبان، اعضای خانواده، دوستان یا هر فرد دیگری باشد. صاحب کار پیام آور، نمایانگر خداوند است که پیام آور را برای مأموریت نجات می فرستد. اسلحه بیانگر فیض خداوند یعنی هدیه ی اوست. نجات از یک مرگ وحشتناک در جزیره با تلاش های مرد جزیره به دست نمی آید، بلکه نتیجه هدیه ی صاحب کار پیام آور است. شصت و یک روز باقی مانده در جزیره، بیانگر مابقی زندگی مرد جزیره در روی زمین است و کشتی ای که او را می برد، نمایانگر عزیمت از زمین به آسمان است.

یک حقیقت مهم باقی است

اکنون می خواهم داستان را از زاویه ی دیگر دوباره تعریف کنم تا ببینم در صورت تغییر کردن یکی از عناصر مهم چه اتفاقی می افتاد. در نسخه ی دوم پیام آور ظاهر می شود و اسلحه که زندگی مرد جزیره

را نجات می‌دهد به او نشان می‌دهد. همانند دفعه‌ی نخست، او می‌گوید که شلیک اسلحه تنها راهی است که ناخدا درمی‌یابد که کسی در درون مه می‌باشد. پیام آور، اسلحه را به سمت آسمان می‌گیرد و شلیک می‌کند، سپس اجازه می‌دهد که مرد جزیره اسلحه را پر کند و چند گلوله به سمت آسمان شلیک می‌کند. همانند نسخه‌ی پیشین این تنها راه خروج از جزیره است.

با این وجود این بار پیام آور فراموش می‌کند درباره‌ی قابلیت‌های دیگر اسلحه به مرد جزیره بگوید. او شرح نمی‌دهد که اسلحه علاوه بر صدای بلند، جسمی فولادی را به سرعت به بیرون پرتاب می‌کند که می‌تواند حیوانات را بکشد و به او غذا، امنیت و گرما بدهد. پیام آور به اشتباه فکر می‌کند مرد جزیره می‌تواند از تفنگ استفاده کند. او این موضوع را فراموش می‌کند که این مرد تنها در دورانی پیش از اختراع تفنگ زندگی می‌کند. مانند دفعه‌ی قبل، مرد از پیام آور برای هدیه‌اش تشکر می‌کند و پیام آور در یک چشم بر هم زدن به دوران خود بازمی‌گردد. مرد جزیره با راه خلاصی در دستانش بدون اطلاعات لازم برای زندگی و موفقیت در شصت و یک روز باقی مانده در جزیره، باقی می‌ماند.

در این سناریو، مرد جزیره پس از ناپدید شدن پیام آور احساسی سر در گم و دوگانه دارد. قهرمان ما از طرفی از داشتن راه‌هایی از جزیره خوشحال است اما درمی‌یابد که هنوز باید با مشکلاتش همچون سابق دست و پنجه نرم کند. برای شصت و یک روز باقی مانده چه باید بخورد؟ آیا می‌تواند این مدت طولانی بدون غذا زنده بماند. مرد جزیره علی‌الرغم همه‌ی تلاش‌هایش حتا موفق به کشتن یک حیوان هم نشده بود. شانس او صفر بود چراکه پیش از پایان شصت و یک روز یا از گرسنگی تلف می‌شد یا به وسیله‌ی خرس خورده می‌شد و هنوز هم جای مناسبی برای خوابیدن در طول شب نداشت، هیچ حفاظی هم برای در امان ماندن از رگبار باران و سرمای شب برایش متصور نبود. آیا مرد جزیره می‌تواند از پس این دوره بربیاید؟ فکر او پر بود از ترس این حقیقت که آیا تا رسیدن کشتی در دو ماه آینده، دوام خواهد آورد.

ناامیدی دوباره برمی‌گردد. مرد جزیره از توانایی‌های خود که در اختیار دارد، غافل است. چه طور ممکن است مردی که آن قدر مهربان بود که راه فرار از جزیره را فراهم کرد، اطلاعات مورد نیاز برای زندگی موفق در طول

زمان باقی مانده در این جزیره را نداده باشد؟
حال می‌توانیم به دو سناریوی متفاوت از این مثل نگاه کنیم، اما منظور من چیست؟ به بسیاری از ما تعلیم داده‌اند که فیض هدیه‌ای است که می‌توانیم به وسیله‌ی آن حیات جاودان در آسمان را به دست آوریم. اما این حقیقت که فیض قدرت لازم برای زندگی "فوق العاده" یا زندگی موفقی که "پیش از ابدیت" باعث خشنودی خدا می‌گردد را فراهم می‌کند، مورد غفلت بسیاری از تعالیم بشارتی است. به عبارتی به ما گفته نشده پیش از رسیدن کشتی از تفنگ چه استفاده‌ای می‌توان کرد. زیرا در اثر نبود این آگاهی درباره‌ی فیض، بسیاری از اعضای کلیسا به همان شکل گذشته و پیش از نجات زندگی می‌کنند و در بسیاری از بخش‌های زندگی شکست می‌خورند.

قدرت خدا برای زندگی

پس بیایید بازگردیم و نگاهی دوباره به واژه‌ی فیض بیاندازیم. فرهنگ واژگان یونانی استرانگ^[۴] تا حدی مفهوم قدرت را در واژه‌ی فیض (charis) روشن می‌سازد. در این فرهنگ آمده: "[فیض] تاثیر الهی بر قلب و بازتاب آن در زندگی است." به عبارت "بازتاب آن در زندگی" دقت کنید. روشن است که معنای افزوده‌ای بر مفهوم و تعریف صرفاً آسمانی آن وجود دارد. از این تعریف می‌توان این‌گونه برداشت کرد که تفاوتی ظاهری بین فردی که فیض را دارد و کسی که آن را ندارد وجود دارد. به عبارت دیگر، فیض در زندگی ایمان دار بازتاب دارد، یا دیده می‌شود. ما این حقیقت را در کتاب اعمال می‌بینیم.

"چون این خبر به کلیسای اورشلیم رسید، برنابا را به آنطاکیه فرستادند.
وقتی او به آنجا رسید و فیض خدا را دید، شادمان شد و همه را ترغیب کرد تا با تمام دل به خداوند وفادار باشند" (اعمال ۱۱: ۲۲-۲۳)

برنابا نمود خارجی فیض خدا را در زندگی ایمان داران آنطاکیه مشاهده کرد. در ترجمه‌ای دیگر از این آیه^[۱] موضوع را روشن تر می‌کند:

Strong's Greek Dictionary ۹

NLT ۱۰، از آن جا که ترجمه‌ی مذکور در فارسی وجود ندارد، مترجم عیناً آیه‌ی مورد نظر را از *NLT* ترجمه کرده است.

"هنگامی که او رسید و این مستندات^[۱۱] را دید ... " فیض عیسای مسیح در قلب آن‌ها قرار گرفته بود. برنابا می‌توانست مستندات و گواه آن فیض یا بازتاب آن را مشاهده کند.

دایره المعارف واژگان کتاب مقدسی زوندروان^[۱۲] می‌نویسد: "این فیض نیروی محرکه^[۱۳] است که با پذیرش و تایید پارسایی ما موجب می‌شود در حضور خدا بایستیم [و با او زندگی کنیم]. فیض بر تجربیات ما نیز به همان اندازه تاثیر می‌گذارد. فیض همیشه به عنوان کار خدا در ما شناخته می‌شود که ما را قادر می‌سازد بر عجز و ناتوانی خود فائق آییم." این تعریف با آیه‌ای از عهد جدید به شکلی قطعی تایید می‌شود:

"پس چون پادشاهی‌ای را می‌یابیم که تزلزل ناپذیر است، بیایید فیضی را داشته باشیم که با آن می‌توان خدا را عبادت و خدمتی پسندیده نماییم." (عبرانیان ۱۲: ۲۸)^[۱۴]

این آیه روشن می‌سازد که فیض قدرت خدمت پسندیده‌ی خدا را به ما می‌بخشد. ترجمه‌ی AMP فراتر رفته و می‌گوید: "... خدا را خدمتی نمایم که او را شادمان می‌سازد."^[۱۵]

زندگی‌ای خوشایند پسندیده‌ی خداوند با نیروی انسانی ما غیرممکن بود، اما اکنون به وسیله‌ی قدرت فیض ممکن شده است. ما قدرت یافته‌ایم تا بر کاستی‌های خود فائق آییم.

واژه‌ی یونانی به کار رفته در عبرانیان ۱۲: ۲۸، charis (خاریس) است و دقیقاً همان واژه‌ای است که در افسسیان ۲: ۸ آمده: "زیرا به فیض [charis] و از راه ایمان نجات یافته‌اید، و این از خودتان نیست، بلکه عطای خداست." واژه‌ی یونانی به کار رفته در این آیه که بیش‌تر به عنوان هدیه‌ی مجانی نجات شناخته می‌شود، مجدداً به کار می‌رود تا نشان دهد که فیض ما را قدرت می‌بخشد تا به شکلی پسندیده زندگی کرده و خدا را خشنود سازیم.

11 Proof: مفهوم گواه، شاهد و مستندات را دارد. به نوعی «گواه» آن فیض را دید.

The Zondervan Encyclopedia Of Bible Words ۱۲

Dynamic Force ۱۳

14 ترجمه‌های فارسی هیچ‌کدام به واژه‌ی «فیض» (grace) نپرداخته‌اند. حتا عموم ترجمه‌های انگلیسی از واژه‌ی thankful و مانند آن که مفهوم شکرگزاری و سپاس‌گزاری را دارند استفاده کرده‌اند. تنها ترجمه‌های یونانی و King James version از واژه‌ی grace استفاده کرده‌اند. با توجه به تاکید نویسنده بر واژه‌ی فیض و استفاده‌ی تعلیمی از آن مترجم متن آیه را منطبق با نسخه‌ی KJV ترجمه کرده است.

15 ترجمه از متن AMP

فیض، تنها رحمت خدا نیست که نتوانیم به دستش بیاوریم، بلکه قدرت خداست که به ما داده می‌شود تا توانایی انجام کاری را داشته باشیم که او را خشنود ساخته و به هیجان می‌آورد. فیض به ما این امکان را می‌دهد تا از توانایی‌های خود فراتر برویم. فیض به ما توانایی داشتن یک زندگی خارق‌العاده را می‌بخشد.

من هیجان زده‌ام! خدا نه تنها ما را نجات داد، بلکه ما را قدرت بخشید تا بتوانیم زندگی موفق‌تری در این دنیا داشته باشیم. او فرزندان را نمی‌خواهد که عنوان پارسا را یدک می‌کشند اما توانایی غلبه بر گناهان و ضعف‌هایی را که در همان آغاز ما را به دام می‌اندازند، ندارند. خیر، او نجاتی را طراحی کرد که ما را در این جهان نیز، همانند زندگی بعدی پیروزمند می‌گرداند.



تاملاتی برای سفری خارق العاده

آیا تا به حال فکر کرده‌اید اگر از فیض خدا دور می‌شدید، چه اتفاقی می‌افتاد؟ چرا این طرز فکر [زندگی بدون فیض] تا این حد خطرناک است؟ چه بخش از مثل پیام آور بیش‌تر به شما کمک کرد تا مفهوم فیض را درک کنید؟

فیض و راستی

پطرس رسول در رساله‌ی پایانی‌اش اشاره‌ی آگاهانه دارد که سال‌ها به آن توجه نمی‌کردم. من بارها این رساله را خوانده بودم اما هرگز به اندیشه و تدبیر او توجهی نکرده بودم. ببینم او چه می‌گوید:

"پس این امور را همواره به شما یادآوری خواهم کرد، هر چند آنها را می‌دانید و در آن حقیقت که یافته‌اید، استوارید." (دوم پطرس ۱: ۱۲)

به واژه‌ی "یادآوری" دقت کنید. پطرس متذکر شده که خوانندگانش پیش‌تر آنچه را که در حال نوشتن آن است، می‌دانند و در آن حقیقت استوارند، اما قصد دارد باز به آن‌ها یادآوری کند. بنابراین دوباره می‌گوید: "آری، مصلحت چنین می‌دانم تا آنگاه که در این خیمه ساکنم، شما را از طریق یادآوری برانگیزانم." (آیه‌ی ۱۳) پطرس بیان می‌کند که او هرگز دست از سر آن‌ها برنخواهد داشت!

اما پطرس هنوز به این ایده‌ای که قرار است یادآوری کند نمی‌پردازد:

"از این‌رو هر چه در توان دارم خواهم کرد تا بتوانید پس از رحلت همواره این امور را به یاد آورید." (آیه‌ی ۱۵)^[۱]

۱ نویسنده دو آیه‌ی اول را از NLT آورده، اما آیه‌ی سوم (۱۵) را از ترجمه‌ی دیگری آورده که ترجمه‌ی آن به این شکل است: «به هر حال مراقب خواهم بود تا مطمئن شوم...»

باز هم واژه‌ی "به یاد آورید!" این جا پطرس بیان می‌کند که او هرچه در توان دارد می‌کند تا همیشه - بله همیشه- آنچه را که او نوشته به یاد داشته باشند، حتا پس از رحلت او از این جهان. در ترجمه‌ی دیگری (NLT) می‌خوانیم: "سخت تلاش خواهیم کرد تا این چیزها را برای شما روشن سازم."

در آن روز، من کشف بزرگ تری از اهمیت کلام نوشته شده‌ی خداوند داشتم. به نظر می‌رسد که بسیاری از واعظان امروزی فاقد مکاشفه و درک کلام هستند. من بسیاری از کتاب‌های مسیحی امروزی را پیدا کرده‌ام که اشاره‌ی کمی نسبت به کتاب مقدس در آن‌ها یافت می‌شود. وقتی نوشته‌های پدران نخستین کلیسا را می‌خوانم، می‌بینم که صدها و گاه هزاران ارجاع و حاشیه نویسی نسبت به کتاب مقدس در متن نوشته‌های آن‌ها وجود دارد. یکی از این پدران نخستین، کلمنت اسکندریه بود که حدود ۱۵۰-۲۱۵ پس از میلاد می‌زیست. او رهبر کلیسای اسکندریه‌ی مصر و رییس مدرسه‌ی آموزش نوایمانان بود. جاش مک داول^۲ در کتاب خود به نام "مدارکی برای یک قضاوت"^۳، به حقایقی حیرت آور اشاره می‌کند. او در کتابش می‌نویسد، کلمنت بیش از ۲۴۰۰ نقل قول فقط از سه کتاب عهد جدید آورده است. چرا چنین تضادی در تاکید بر انجیل بین دو قرن نخست و امروز وجود دارد؟ پدران نخستین اهمیت یادآوری کلام خدا را می‌دانستند.

من به مدت ۱۹ سال عضو یک کلیسای مذهبی بودم که به من تعلیم داده بودند برای مردگان دعا کنم، برای بیرون آوردن مردم از برزخ شمع روشن کنم؛ و باور داشته باشم که مریم کسی است که کمک می‌کند تا دعای ما توسط عیسا پذیرفته شود، و بسیاری از ایده‌های عجیب و غریب را که در انجیل یافت نمی‌شد، پذیرفته بودم. در حالی که عضو این کلیسا بودم برای کسان دیگری که عضو مذاهب دیگر بودند، احساس تاسف می‌کردم زیرا به نظر خودم ما حقیقت را داشتیم و آن‌ها از آن غافل بودند.

اگر در آن دوران می‌مردم، به آسمان نمی‌رفتم، زیرا نجات را درک نکرده بودم. مدت کمی پس از پذیرش سروری و خداوندی عیسا مسیح، دریافتم که دروغ‌های زیادی را به عنوان حقیقت باور داشتم. به من آگاهی و راهنمایی غلط شده بود. من به جای وفادار ماندن به آنچه که خدا در کلامش

Josh Macdowell ۲

Evidence that Demands a Verdict ۲

گفته بود، زندگی خود را بر روی تعالیمی که انسان‌ها بر مبنای احساسات و ادراک خود می‌دادند، بنا کرده بودم. آیا فکر می‌کنید که مذهب پیشین من همین جور الله بختکی بر مبنای برخی از اصول ظاهری انجیل شکل گرفته بود؟ مطمئناً خیر، تمام تعالیم ساخت انسان معمولاً با انحرافی تدریجی شروع می‌شوند که در نهایت به فاصله گرفتن زیاد از حقیقت می‌انجامد. مدت کوتاهی پس از ایمان و آزاد شدن از اشتباهات، شیفته‌ی این واژگان شدم:

"تمامی کتب مقدّس الهام خداست و برای تعلیم و تأدیب و اصلاح و تربیت در پارسایی سودمند است..." (دوم تیموتائوس ۳: ۱۶)

تمام کتب مقدس الهام خداست. دوباره به این واژگان دقت کنید: "همه‌ی کتب مقدس"، نه برخی از تعالیم انجیل، نه برخی از نکات انجیل، بلکه همه‌ی کتب مقدس، به وسیله‌ی خدا الهام شده است.

اندکی بعد دریافتم که عیسا چه می‌گفت: "آسمان و زمین زایل خواهد شد، اما سخنان من هرگز زوال نخواهد پذیرفت" (مرقس ۱۳: ۳۱) چرا باید آسمان و زمین از بین برود اما نقطه و همزه‌ای از کلام خدا از میان نرود. (متا ۵: ۱۸ را بخوانید)؟ زیرا "او همه چیز را با کلام نیرومند خود نگاه می‌دارد" (عبرانیان ۱: ۳)

خدا با دقتی بسیار زیاد کلامش را به ما سپرده، پس چرا ما این قدر موضوع را سبک می‌گیریم و بر آن تاکید نمی‌کنیم؟ چرا به جای آن که اجازه دهیم کلام لغزش ناپذیر او زندگی ما را شکل دهد، تلاش می‌کنیم آن را با روش زندگی خود تطبیق دهیم [و از آن برای تایید خود بهره بجوییم]. به همین دلیل پطرس می‌گوید: "مجدداً به شما یادآوری می‌کنم، و همواره تا زمانی که زنده هستم به شما یادآوری می‌کنم و تا زمانی که از این جهان رحلت بجویم به شما یادآوری خواهم کرد." (برداشت آزاد از دوم پطرس ۲: ۱۲-۱۵). اگر در این بیانات تأمل کنید، اهمیت کلام برایتان روشن خواهد شد، به ویژه نکات پیشینی که او بیان کرده بود.

بیاید با کلام نوشته شده‌ی خدا باقی بمانیم. این کلام انحراف ناپذیر، جاودانی و تغییرناپذیر است. کلام خدا صخره‌ای است که می‌توانیم استوار و محکم بر آن بایستیم و زندگی خود را بر آن بنا کنیم.

پس بار دیگر آنچه را که پطرس نوشت، به شما یادآوری می‌کنم. من این کلمات را قبلاً نقل قول کردم، اما جالب است که این‌ها کلمات خاصی

هستند که او از یادآوری آن‌ها به مسیحیان اولیه بازنایستاد. بی بیاید نگاهی دقیق‌تر بیاندازیم:

"قدرت الهی او هر آنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است. این از طریق شناخت او میسر شده که ما را به واسطه جلال و نیکویی خویش فراخوانده است. پس این امور را همواره به شما یادآوری خواهم کرد، هر چند آنها را می‌دانید و در آن حقیقت که یافته‌اید، استوارید. آری، مصلحت چنین می‌دانم تا آنگاه که در این خیمه ساکنم، شما را از طریق یادآوری برانگیزانم، از این‌رو هر چه در توان دارم خواهم کرد تا بتوانید پس از رحلت همواره این امور را به یاد آورید." (دوم پطرس ۱: ۳ و ۱۲، ۱۳ و ۱۵)^[۴]

مهم است آنچه را که او نوشت، در افکار خود حفظ کنیم و محکم به آن باور داشته باشیم. اگر آگاهی نسبت به این حقیقت را از دست بدهیم می‌تواند برای زندگی ما در مسیح زیان بار باشد. این حقیقت باید در مسیر پیشرفت ما همواره واضح و روشن باشد. بار دیگر می‌گویم که ما هر آنچه را که برای خشنودی خدا در این زندگی نیاز است در اختیار داریم. این توانایی به وسیله قدرت او به ما بخشیده شده، و قدرت او چیزی نیست جز همان فیض شگفت‌انگیز او!

تفاوت اساسی

قرن‌ها پیش از آمدن عیسا بر زمین، مردنش بر صلیب و قیامش از مرگ، کسانی بودند که مشتاق رابطه‌ی با خدا بودند، اما فقط می‌توانستند از طریق شریعت به آن برسند. نخستین قصد شریعتی که خدا از طریق موسا بخشید، نشان دادن عدم توانایی انسان‌ها در خشنودی خدا با قابلیت‌ها و تلاش‌های خودشان بود. شریعت نشان داد که بشر ضعیف و ناقص است.

با این وجود، گرچه شریعت نمی‌توانست ما را قادر سازد تا خدا را خشنود سازیم، اکنون برای ما از طریق فیض‌اش ممکن است. به خاطر بیاورید که به ما گفته شده: "آن که می‌گوید در او می‌ماند، باید همان‌گونه رفتار کند که عیسی رفتار می‌کرد." (اول یوحنا ۲: ۶) این یک فرمان است،

۴ نویسنده‌ی این آیات را خلاصه کرده تا به شکلی پیوسته درآید. اما در این جا کل آیات آمده است.

نه یک پیشنهاد یا حتی یک توصیه ی جدی! تنها از طریق فیض می توانیم این فرمان را نگاه داریم. یوحنا در انجیل خود می نویسد:

"از پری او ما همه بهره مند شدیم، فیض از پی فیض. زیرا شریعت به واسطه موسی داده شد، و فیض و راستی به واسطه عیسی مسیح آمد." (یوحنا ۱: ۱۶-۱۷)

نکات بسیار مهمی در این دو آیه وجود دارد که لازم است آن ها را باز کنم. لطفا چند صفحه ای مرا تحمل کنید- آگاهی و درک بالایی که به دست خواهیم آورد، ارزش این وقت گذاشتن را دارد. در ابتدای آیه می خوانیم:

"از پری او ما همه بهره مند شدیم"

لحظه ای مکث کنید و به معنایی که در ژرفای آن وجود دارد، بیاندیشید. به عبارت "از پری او" توجه کنید. ^[۵]تمامیت عیسا به ما بخشیده شده است! نه کمال یک نخست وزیر، رئیس جمهور، فرد مشهور، ستاره ی راک، ورزشکار یا یک محقق بزرگ، بلکه کاملیت ^[۶]خود عیسا ی مسیح. اگر واقعا این مطلب را گوش دهید، هرگز به هیچ زن و مرد دیگری در جهان حسادت نخواهید کرد. همه ی طبیعت عیسا مسیح [کاملیت او] در شماست! بیایید به واژگان پطرس نگاه کنیم:

"قدرت الهی او هر آنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است. این از طریق شناخت او میسر شده که ما را به واسطه جلال و نیکویی خویش فراخوانده است. او به واسطه اینها وعده های عظیم و گرانبهای خود را به ما بخشیده، تا از طریق آنها شریک طبیعت الهی شوید و از فساد که در نتیجه امیال نفسانی در دنیا وجود دارد، برهید." (دوم پطرس ۱: ۳-۴)

طبیعت الاهی! ^[۷]چه شگفت انگیز، هدیه ای غیرقابل تصور، طبیعت الاهی او. واژه ی "طبیعت" ^[۸]این گونه تعریف شده: "خصوصیات و کیفیت درونی، ذاتی و اساسی یک فرد." با این نگرش، نوشته ی دیگر پطرس را بخوانیم:

Completteness ۵

Comprehensiveness ۶

۷ در این بخش نویسنده ابتدا از ترجمه ی CEV استفاده کرده که در آن *his nature* (طبیعت او) آمده و سپس از NKJ برای تاکید بیش تر استفاده کرده که *divine nature* آمده است اما در ترجمه ی هزاره این موضوع روشن است و ضرورتی به ترجمه ی کامل متن کتاب نبود.

Nature ۸

"زیرا تولد تازه یافته‌اید، نه از تخم فانی بلکه تخم غیرفانی، یعنی کلام خدا زنده و باقی است." (اول پطرس ۱: ۲۳)

یک دانه تمام کیفیت‌های درونی گیاه اصلی را در خود دارد. در واقع گیاهی کامل درون یک پوسته است، و ساخته شده به شباهت آنچه که آن را شکل داده است. با استناد به نوشته‌ی پطرس، دانه‌ای که در شما کاشته شده، کلام خداست.

مهم است که به خاطر داشته باشیم عیسی‌ای مسیح، کلام زنده‌ی خداست. او "کلمه" یا "کلام" نامیده شده است. یوحنا درباره‌ی او می‌نویسد: "در آغاز کلام بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود؛ و کلام، انسان خاکی شد و در میان ما مسکن گزید. و ما بر جلال او نگرستیم، جلالی درخور آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی." (یوحنا ۱: ۱ و ۱۴) او در اول یوحنا ۱: ۱ "کلام حیات" خوانده شده است. نویسنده به عبرانیان می‌نویسد:

"زیرا کلام خدا زنده و مؤثر است و بُرنده‌تر از هر شمشیر دو دم، و چنان نافذ که نفس و روح، و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا می‌کند، و سنجشگر افکار و نیت‌های دل است. هیچ چیز در تمام آفرینش از نظر خدا پنهان نیست، بلکه همه چیز در برابر چشمان او که حساب ما با اوست، عریان و آشکار است." (عبرانیان ۴: ۱۲-۱۳)

اگر این واژگان را به این شکل در کلاس انگلیسی می‌نوشتند، معلم روی کاغذتان به نشانه‌ی غلط بودن ضربدر می‌کشید، روش درست نگارش این جمله به این صورت است^(۹): زیرا کلام خدا همه چیز در برابر چشمان آن کلام (نه او) عریان و آشکار است. "اما این شیوه‌ای نیست که نویسنده آن را نوشته. نویسنده‌ی عبرانیان به طور مشخص می‌نویسد: "چشمان او" عیسا کلام (کلمه‌ی) زنده‌ی خداست.

دانه‌ای که در شما کاشته شده و از طریق آن دوباره خلق شده‌اید، چیز دیگری غیر از خود عیسا نیست. این دانه حقیقتاً فسادناپذیر است. ما در مسیح هستیم، او در ماست و ما طبیعت کامل او را داریم. وقتی تولد تازه می‌یابیم، دانه‌ای در ما کاشته می‌شود که طبیعت کامل عیسا را در خود دارد. چه شگفت‌انگیز! ما در این جهان طبیعت کامل عیسا را داریم! آیا تا به

۹ در ترجمه‌ی انگلیسی NLT آمده: «همه چیز در برابر چشمان او عریان و آشکار است. این خداست که باید برای همه چیز به او حساب پس بدهیم.»

حال به این حقیقت توجه کرده بودید؟

یوحنا چیزی مشابه می‌گوید: "زیرا ما در این دنیا همان گونه‌ایم که او هست." (اول یوحنا ۴: ۱۷) بسیاری از ایمان داران فکر می‌کنند که ما روزی در آسمان آن چنان که او هست، خواهیم شد، اما اکنون در زمین افرادی در کشمکش با گناهان هستیم و او صرفاً ما را بخشیده است. این یک دروغ بزرگ است و مردم را در اسارت نگاه می‌دارد و قدرت فیض را در زندگی‌شان بی‌اثر می‌سازد.

به همان اندازه که این حقیقت شگفت‌آور است، کاملاً منطقی نیز هست. کتاب مقدس می‌گوید که ما فرزندان هستیم: "عزیزان! اینک فرزندان خدا هستیم." (اول یوحنا ۳: ۲) نه در آینده، بلکه اکنون. اگر "اکنون" از خدا تولد می‌یابیم، "اکنون" فرزندان^(۱۰) او هستیم و به همین دلیل است که ما اکنون خصوصیات اصلی او را داریم. درست همان گونه که از یک اسب، کرم به دنیا نمی‌آید و شیر، خر نمی‌زاید ما هم اگر از خدا مولود شده‌ایم، نمی‌توانیم خصوصیات درونی پستی داشته باشیم. ساختار و کمال او اکنون جزوی از ماست!

اما حتا از این هم بهتر است! اگر اجازه دهیم، او در ما زندگی می‌کند! همان طور که دیدیم، این قدرت فیض است. یک ماده شیر نمی‌تواند در درون بچه شیرها زندگی کند، اما عیسا در ما زندگی می‌کند. پولس می‌نویسد: "دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند." (غلاطیان ۲: ۲۰) و در جای دیگر: "زیرا مردید و زندگی شما اکنون با مسیح در خدا پنهان است." (کولسیان ۳: ۳) چه نجات کاملی خدا به ما بخشیده است! خوب بیایید به بررسی جزئیات آنچه یوحنا رسول نوشته، ادامه دهیم: "از پری او ما همه بهره مند شدیم، فیض از پی فیض" (یوحنا ۱: ۱۶) این جا آن نکته‌ای است که بسیاری امروزه از تعلیم کامل آن غافل‌اند؛ یوحنا بهره مند از پری او را به فیض ربط می‌دهد. این هدیه‌ی خداست، هدیه‌ای که نه فقط ما را از لعنت ابدی نجات داد، بلکه به ما خصوصیات خود را نیز بخشیده است. یک جنبه‌ی فیض درست به همان اندازه‌ی جنبه‌ی دیگر حقیقت دارد و این جنبه تدارک لازم را برای تمام لحظاتی که نجات یافته‌ایم، فراهم دیده است.

توجه کنید که یوحنا از عبارت "فیض از پی فیض" استفاده می‌کند. من

دوستی یونانی دارم که در آتن زندگی می‌کند. او خادمی است که نه فقط زبان مادری اش یونانی است بلکه در زمینه‌ی یونانی باستان نیز مطالعه کرده است. او به من گفت که در واقع یوحنا نوشته که خدا به ما "فیض را به نهایت فراوانی" بخشیده است. در این رابطه مطمئن باشید!

اغلب با خود فکر کرده‌ام که: "خوب می‌شد خدا یا ما را شبیه یکی از فرشتگانش می‌ساخت یا به عنوان یک گناهکار رهایمان می‌کرد، اما گناهکاران بخشیده شده‌ای که تا ابد با او زندگی می‌کردند. هر یک از این دو امکان به مراتب بهتر از جایی است که از آن آمده‌ایم. با این وجود نه تنها ما را بخشیده بلکه پسران و دختران خود ساخته و به ما طبیعت کامل الاهی خود را عطا کرده است. چنین رحمتی خارق العاده است!

من باور دارم به همین علت است که یوحنا از عبارت "فیض را به نهایت فراوانی" استفاده کرده است. او تحت شریعت موسا زندگی کرده بود و محدودیت‌های آن را می‌دانست. او می‌دانست که شریعت قدرت تبدیل طبیعت و ذات او را ندارد؛ بلکه تنها ضعف و نقص‌های او را آشکار می‌ساخت. او آگاه بود که شریعت تنها او را ملزم می‌سازد و در فشار قرار می‌دهد، اما نمی‌تواند انسان درونی او را تغییر دهد. او به این دلیل بلافاصله موضوع طبیعت الاهی به وسیله‌ی فیض را با این حقیقت دنبال می‌کند که شریعت به وسیله‌ی موسا داده شد ولی آن فیض و راستی به وسیله‌ی عیسی مسیح آمد. یک بار دیگر به گفته‌های او دقت کنید:

"از پُری او ما همه بهره‌مند شدیم، فیض از پی فیض. زیرا شریعت به واسطه‌ی موسا داده شد، و فیض و راستی به واسطه‌ی عیسا مسیح آمد."
(یوحنا ۱: ۱۶-۱۷)

بباید نگاهی دقیق‌تر به این اختلاف بیان‌دازیم.

مقایسه‌های عیسا

برای درک عظمت حقیقت کامل فیض، بباید مقایسه‌های عیسا در متا باب ۵ را بخوانیم جایی که مکررا می‌گوید:

"شنیده‌اید که به پیشینیان گفته شد ... اما من به شما می‌گویم" (آیات ۲۱-۲۲)

"شنیده‌اید که گفته شد ... اما من به شما می‌گویم" (آیات ۲۷-۲۸)

"همچنین گفته شد ... اما من به شما می‌گویم" (آیات ۳۱-۳۲)

"و باز شنیده‌اید که به پیشینیان گفته شده ... اما من به شما می‌گویم"
(آیات ۳۳-۳۴)

"نیز شنیده‌اید که گفته شده ... اما من به شما می‌گویم" (آیات ۳۸-۳۹)

"شنیده‌اید که گفته شده ... اما من به شما می‌گویم" (آیات ۴۳-۴۴)

عیسا زندگی تحت شریعت (زندگی پیش از شریک طبیعت الاهی او شدن) را با زندگی زیر قدرت فیض قیاس می‌کند. او به الزام‌های شریعت موسا با گفتن "شنیده‌اید که گفته شد..." اشاره می‌کند سپس روش خود مثل یعنی راستی را در زیر قدرت فیض با گفتن "اما من به شما می‌گویم ..." معرفی می‌کند.

در این جا عیسا ابعاد و گستره‌ی فیض را معرفی می‌کند که قرار گرفتن قدرت و توانایی خدا در ماست و ما را از عجز قانون‌های شریعت می‌رهاند. یکی از آن‌ها نوعی محدودیت بیرونی است^(۱) اما باقی بازتاب تغییری درونی هستند.

اغلب شنیده‌ام که خادمان و دیگر ایمان داران از الزامات سخت شریعت می‌نالند و سپس خلاص شدن شان را [از دست شریعت] ابراز می‌کنند و می‌گویند که اکنون به جای زندگی سخت و مقرراتی، در زیر فیض هستند. من هم به نوبه‌ی خود بسیار شادمانم که دیگر زیر شریعت نیستم، اما نه به این دلیل که توقع خدا از ما بسیار کم تر و ساده گیرانه شده است. در واقع درست خلاف این موضوع صادق است، توقع او در زیر قدرت فیض بسیار سخت تر شده است! بیایید مساله را عمیق تر بررسی کنیم:

"«شنیده‌اید که به پیشینیان گفته شده، "قتل مکن، و هر که قتل کند، سزاوار محاکمه خواهد بود. اما من به شما می‌گویم، هر که بر برادر خود خشم گیرد، سزاوار محاکمه است؛ و هر که به برادر خود "راقا" گوید، سزاوار محاکمه در حضور شورا است؛ و هر که به برادر خود احمق گوید، سزاوار آتش جهنم بود." (متا ۵: ۲۱-۲۲)

۱۱ / احتمالا منظور نویسنده طلاق است.

عیسا می گوید اگر خشم ما به نقطه ای برسد که برادر خود را احمق خطاب کنیم، سزاوار آتش جهنم است. واژه ی احمق^[۱۲] نشانه ی بی خدایی^[۱۳] است (ابله [احمق] در دل خود می گوید خدایی نیست) (مزمور ۱: ۱۴)

کسی را احمق خطاب کردن، توهین بزرگی محسوب می شود. هیچ کس نمی توانست چنین چیزی بگوید، مگر آن که خشمش به مرحله ی تنفر برسد. در عهد عتیق شما تنها در صورتی که جان کسی را می گرفتید، به عنوان قاتل، مجرم و گناهکار شناخته می شدید. خدا اکنون در زیر قدرت فیض، استاندارد واقعی اش را آشکار می سازد، یعنی "راستی"^[۱۴]، طریقی که همیشه وجود داشته اما نه به خاطر سخت بودنش، بلکه به خاطر ضعف ما مطرح نشده بود. خدا روشن می سازد که در نظر او تنفر از برادرت با قتل برابر است! این همان اندیشه ای است که در اول یوحنا ۳: ۱۵ دیده می شود: «کسی که از برادر خود نفرت دارد، قاتل است و شما می دانید که هیچ قاتلی از سکونت حیات جاویدان در خود برخوردار نیست.»

در عهد عتیق باید یک چاقو را در شکم کسی فرو می کردید تا قاتل محسوب شوید. اما اکنون در عهد جدید، در حالی که قدرت فیض را در اختیار داریم، اگر از بخشیدن کسی خودداری کنید یا کینه از کسی به دل بگیرید یا هر شکل دیگری از تنفر در وجودتان باشد، این گواهی است که حیات ابدی الهی یا فیض در شما نیست. شما یک قاتلید! بله این "راستی" است [و حقیقت دارد].

امروزه بسیاری در کلیسا فیض را به عنوان "سرپوش بزرگ" می بینند زیرا آن ها این گونه تعلیم یافته اند و دچار سوتفاهم اند. مقصود من از "سرپوش بزرگ" چیست؟ آیا تا به حال شنیده اید کسی بگوید: "می دانم به آن شکلی که باید زندگی نمی کنم، اما خدا را شکر برای فیض اش!" این کاملاً در تناقض با تعلیم عهد جدید درباره ی فیض است. بله، فیض می پوشاند، اما قدرت الهی را در قلب ما می گذارد که قدرت خودش را در زندگی ما بازمی تاباند. فیض به ما قدرت می بخشد تا در "راستی" زندگی کنیم. پس من می پرسم آیا فیض به عنوان یک سرپوش بزرگ ما را قادر می سازد تا به هر شکلی زندگی می کنیم خدا را خشنود می سازیم، یا فیض به عنوان قدرت

Fool ۱۲

Godless ۱۳

Truth ۱۴

طبیعت اوست که این امکان را به ما می‌دهد؟
بیایید یک مقایسه‌ی دیگر را واریسی کنیم:

"شنیده‌اید که گفته شده، "زنا مکن. اما من به شما می‌گویم، هر که با شهوت
به زنی بنگرد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است." (متا ۵: ۲۷-۲۸)

فردی را در قانون عهد عتیق گناهکار می‌شمردند که عمل زنا را به صورت فیزیکی مرتکب می‌شد، اما در عهد جدید و بر اساس تعلیم عیسا، اگر فردی صرفاً به زنی نگاه کند و در دلش بخواهد که با او مقاربت داشته باشد، زناکار شناخته می‌شود. به زبان ساده در زیر شریعت باید آن کار را می‌کردید اما در زیر عهد جدید فیض، اگر صرفاً بخواهید آن را انجام بدهید، مرتکب آن عمل شده‌اید! آیا این معنای سخت از زنا با تعالیم و زندگی خارج از فیض ما در غرب سازگار است؟ آیا ما به فیض همچون "پوششی بزرگ" می‌نگریم یا در حال درک آن به عنوان توانایی بخشیده شده‌ی الاهی برای زندگی کردن همچون عیسا هستیم؟

فیض و راستی

پیش از آن که به مقایسه‌ی یکی دیگر از قوانین عهد عتیق در تقابل با عهد جدید بپردازیم، بیایید یک بار دیگر به یوحنا ۱: ۱۶-۱۷ نگاه کنیم:

"از پُری او ما همه بهره‌مند شدیم، فیض از پی فیض. زیرا شریعت
به واسطه‌ی موسا داده شد، و فیض و راستی به واسطه‌ی عیسا مسیح آمد."

حقیقت این است که "راستی" با "فیض" می‌آید. چرا یوحنا به این نکته اشاره می‌کند؟ چرا راستی را با شریعت نیز همراه نمی‌سازد؟ در این سوال‌ها کلید مهم دیگری است که در دو آیه‌ی بعدی وجود دارد، مقایسه‌ی بعدی کلید را به ما می‌دهد.

عیسا گفت: "همچنین گفته شده که هر که زن خود را طلاق دهد باید به او طلاق‌نامه‌ای بدهد؛ اما من به شما می‌گویم ... " (متا ۵: ۳۱-۳۲) برای دیدن جواب عیسا می‌خواهم کمی در کتاب متا جلوتر بروم، جایی که او تفسیر کامل تری ارائه می‌دهد. رهبران به دیدار عیسا آمدند و از او پرسیدند آیا

جایز است که یک مرد به هر دلیلی زنش را طلاق دهد. عیسا پاسخ داد:

"عیسا در پاسخ گفت: «مگر نخوانده‌اید که آفریننده جهان در آغاز "ایشان را مرد و زن آفرید"، و گفت "از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک گفته، به زن خویش خواهد پیوست و آن دو یک تن خواهند شد؟" بنابراین، از آن پس دیگر دو نیستند بلکه یک تن می‌باشند. پس آنچه را خدا پیوست، انسان جدا نسازد.» (متا ۱۹: ۴-۶)

سپس رهبران پاسخ می‌دهند: "گفتند: «پس چرا موسی امر فرمود که مرد به زن خویش طلاقنامه بدهد و او را رها کند؟" (آیه ی ۷) در این جا عیسا در پاسخ شان می‌گوید:

"گفت: «موسا به سبب سختدلی شما اجازه داد که زن خود را طلاق دهید، اما در آغاز چنین نبود. به شما می‌گویم، هر که زن خود را به علتی غیر از خیانت در زناشویی طلاق دهد و زنی دیگر اختیار کند، زنا کرده است.» (آیات ۸-۹)

به عبارت "اما در آغاز چنین نبود" توجه کنید. عیسا حقیقت را بیان می‌کند، زیرا حقیقت عوض نمی‌شود. حقیقت یا راستی، دیروز، امروز و تا ابد الابد همان است. اما در زیر فشار شریعت، در حالی که آن‌ها قلب شان با طبیعت الاهی پر نشده بود، نمی‌توانستند در این بخش، همانند بخش‌های دیگر با "راستی" سر و کار داشته باشند. بنابراین خدا به موسا اجازه داد تا چیزهایی را بنویسد که از نظر خدا بهترین نبود.

با این وجود به محض آمدن فیض، به محض آن که طبیعت الاهی رایگان به ما داده شد. به محض آن که قلب‌های سخت شده‌ی ما با دانه‌ی خصوصیات ذاتی الاهی جایگزین گردید، ما اکنون قادریم آن چنان که او از ابتدا قصد داشت انسان زندگی کند، زندگی کنیم، یعنی خارق العاده. ما که توانایی او را از طریق فیض یافته ایم می‌توانیم این گونه زندگی کنیم، یعنی همچون پسران و دختران خدا، به صورت او و به شباهت او.

بنابراین در زیر شریعت می‌توانستید علاوه بر زنا یا گناه اخلاقی به دلایل دیگری نیز همسرتان را طلاق دهید؛ اما در زیر فیض، خواست خدا از آغاز که حقیقت و راستی است، مجدداً واقعیت می‌یابد. فیض و راستی با هم می‌آیند تا مردان و زنان بتوانند همچون نور برای نسل گمراه و منحرف گام بردارند. ما طبیعت الاهی را درون خود داریم؛ ما می‌توانیم به شیوه‌ای گام

برداریم که او را خشنود سازد.

جایگزینی سوگند با درستی

مقایسه ی بعدی پیوند فیض و راستی را بیش تر روشن می سازد. عیسا می گوید:

"او باز شنیده‌اید که به پیشینیان گفته شده، "سوگند خود را مشکن، بلکه به سوگندهای خود به خدا وفا کن اما من به شما می‌گویم، هرگز سوگند مخورید، نه به آسمان، زیرا که تخت پادشاهی خداست... پس "بله" شما همان "بله" باشد و "نه" شما "نه"، زیرا افزون بر این، شیطانی است." (متا ۵: ۳۳-۳۴ و ۳۷)

در زیر شریعت افراد برای این که نشان دهند وقتی چیزی را می‌گویند قصد انجام آن را دارند، پیمانی می‌بستند یا سوگند می‌خورند. در این جا نیز خدا از آن جایی که زنان و مردان طبیعت عیسای مسیح را نداشتند و قلب هایشان سخت بود، این را به موسا نوشته بود. پس دوباره قانون در این مورد به صورت محدود وضع شد، و بین فرمان جدی و فرمان غیرجدی فرقی وجود داشت.

با این وجود اکنون که زیر فیض خداوند، طبیعت عیسای مسیح را داریم، قادریم در همه حال در راستی زندگی کنیم. اکنون ذاتا درستی و کمال در وجود ماست. ما اکنون قادریم مردان و زنانی به شباهت خداوند باشیم، قادریم آنچه می‌گوییم همان هدف و مقصودمان باشد و مقصودمان دقیقا همان چیزی باشد که می‌گوییم، و با آن درستی و کمال به کلام خود پایبند باشیم، چراکه قلب ما به واسطه ی دانه ی فسادناپذیر طبیعت او تازه و پاک شده است. به همین دلیل به ما تعلیم داده شده: "پس همچون فرزندان عزیز، از خدا سرمشق بگیرد." (افسیسیان ۵: ۱)

کسی که با آن درستی و کمال زندگی نمی‌کند، بر خلاف طبیعت خدا در درونش زندگی می‌کند. چرا باید کسی که چنین فیض شگفت انگیزی را یافته متضاد از شخصیت خدا رفتار و زندگی کند؟ در فردی که پیوسته عدم درستی را نشان می‌دهد این موضوع قابل پرسش است و حقا ما را به

شک می اندازد که آیا حقیقتا به وسیله ی فیض نجات یافته، زیرا میوه های زندگی اش نشان از آن دارد که طبیعت خدا در او نیست. عیسا این موضوع را در این آیه به خوبی روشن می سازد: " بنابراین، آنان را از میوه هایشان خواهید شناخت" (متا ۷: ۲۰) این راه شناختن یک فرد است که آیا حقیقتا به وسیله ی فیض نجات یافته، بیایید اکنون به آخرین مقایسه پردازیم.^[۱۵]

" شما با این شریعت عهد عتیق آشنا هستید: "همسایه ات را محبت نما" و در فرمان غیرمکتوب که همواره با آن می آید، می خوانیم: " و با دشمنان دشمنی کن". من آن را به چالش می کشانم. من به شما می گویم که دشمنان تان را محبت نمایید. بگذارید از شما بهترین را دریافت کنند، نه بدترین ها را. وقتی کسی به شما آزار می رساند با حرارت برایش دعای خیر کنید، زیرا به این ترتیب آن کار برآمده از خود راستین تان است؛ یعنی آن وجودی که خدا آفریده. این همان کاری است که خدا می کند، او بهترین خود را می دهد، او آفتاب خود را بر بدان و نیکان می تاباند و باران خود را بر پارسایان و بدکاران می باراند." (متا ۵: ۴۳-۴۵)

در این قیاس، عبارت کلیدی " زیرا آن کار برآمده از خود راستین تان است، یعنی آن وجودی که خدا آفریده" می باشد. خود راستین ما پس از تولد تازه، به محض دریافت فیض، طبیعت و خصوصیات خود خدا را دریافت می کنیم. باید تکرار کنم که ما گناهکارانی نیستیم که تنها به واسطه ی فیض بخشیده شده باشیم. ما پسران و دختران خدا هستیم که طبیعت او را به دست آورده ایم و تشویق شده ایم تا از او تقلید نماییم. در واقع عیسا مقایسه ی خود را با یک جمله ی نهایی به پایان می رساند و همه را به آن محدود می سازد:

" پس شما کامل باشید چنانکه پدر آسمانی شما کامل است" (متا ۵: ۴۸)

ما باید کامل باشیم، درست به همان شکل که خدای پدر کامل است! من سعی می کردم به آهستگی از روی عبارت کامل سُر بخورم و رد شوم و خود را این طور توجیه می کردم که عیسا تنها هدفی را برای ما قائل شده که مطمئنا نمی توانیم به آن برسیم. ما صرفا باید بهترین کاری را که می توانیم انجام دهیم.

۱۵ نویسنده از ترجمه ی MSG، یا The Message استفاده کرده و به همین دلیل ترجمه عینا از متن مورد نظر نویسنده آمده است

بعدها با خود فکر کردم: "خب، شاید او درباره‌ی روشی از زندگی صحبت می‌کند که هنگام رسیدن به ملکوت آن را به دست خواهیم آورد". به نظر بهتر می‌رسید، چه طور حتماً می‌توانستیم رویای کامل شدن همچون شخصیت خدا را در سر پرورانیم. این فکر آن قدر عجیب است که قادر به درکش نیستیم. با این وجود اگر صادقانه آنچه را او می‌گوید بررسی کنیم، واقعا حیرت خواهیم کرد. در همین جا واژه‌ی کامل^[17] برگرفته از واژه‌ی یونانی teleios است. جوزف اچ ثایر^[18] این واژه را این گونه تعریف می‌کند: "تا آخر رفتن، تمام کردن، بدون نیاز به تکمیل کردن، کامل". در ترجمه‌ی AMP می‌خوانیم: "پس شما باید کامل باشید [به بلوغ کامل و فکر الاهی و خداگونه برسید و به شکلی شایسته به بلندای پرهیزکاری و کمال و بی‌عیبی دست یابید]، چنانکه پدر آسمانی شما کامل است."^[19]

به عبارت "باید... باشید" دقت کنید. هم عبارت "خوب است... که"^[19] در انجیل وجود دارد، هم عبارت "باید... باشید"^[20] پیروی از "خوب است... که" یا اینگونه بودن نشانه‌ی خردمندی ماست و باید عاقل باشیم و به دنبال آن برویم، اما باید احمق باشیم اگر "باید... باشید" را سبک بگیریم.

بررسی ترجمه‌های دیگر کتاب نیز چیزی متفاوت نیست^[21]. ما نمی‌توانیم این فرمان او را نادیده بگیریم. بار دیگر تاکید می‌کنم که این یک پیشنهاد یا سفارش یا حتی هدفی دست نیافتنی نیست؛ این یک فرمان است.

به همین دلیل پولس می‌نویسد:

"زیرا فیض خدا به‌ظهور رسیده است، فیضی که همگان را نجات‌بخش است و به ما می‌آموزد که بی‌دینی و امیال دنیوی را ترک گفته، با خویشنداری و پارسایی و دینداری در این عصر زیست کنیم" (تیتوس ۲: ۱۱-۱۲)

فیض نه تنها مارا راهنمایی و هدایت می‌کند، بلکه به ما قوت می‌بخشد تا فراتر از ظرفیت‌های انسانی مان یعنی به شکلی خارق العاده زیست کنیم. ما تولد تازه یافته ایم؛ ما اکنون افرادی تازه گشته‌ایم، ما دختران و پسران خداییم.

perfect ۱۶
Joseph H. Thayer ۱۷
Amplified Bible ۱۸
Should be ۱۹
Must be ۲۰

۲۱ در ترجمه‌ی فارسی مفهوم تاکیدی و «باید» در دل جمله مستتر است. گرچه از نظر دستوری تا حدی مفهوم تاکیدی دارد و فعل اجبار و امری است.

چرا ما هدف را فراموش کرده ایم؟

خود را برای شرکت در یک مصاحبه ی تلویزیونی به عنوان مهمان آماده می کردم. در حالی که پیش از شروع برنامه در اتاق هتل در حال دعا بودم، ا با صدای بلند از خدا پرسیدم که چرا این همه شکست اخلاقی در کلیسا وجود دارد و گفتم: "چرا، خدایا چرا بسیاری - حتی رهبران - به دام گناهان فاحش و آشکار می افتند؟"

شنیدم که روح القدس می گوید: "علتش تعالیم شماسست" (حس کردم که اشاره ی او به شما، محدود به من نیست بلکه به همه ی رهبران کلیسا اشاره دارد). او ادامه داد که کلماتی که ما تعلیم می دهیم، مثل دانه ها هستند و دانه ها همیشه گونه ی مشابه خود را تولید می کنند. این یک قانون بدیهی است، اگر دانه ی سیب را بکارید یک درخت افرا نخواهد روید. اگر دانه ی انبه را بکارید، بوته ی پنبه از آن به وجود خواهد آمد. دانه طبیعت خود را تولید خواهد کرد.

اگر ما تعالیم و موعظه هایی در تضاد با کلام خدا داشته باشیم، همان طور که به مردم می گوییم: "ما تفاوتی با گناهکاران نداریم. تنها تفاوت مان این است که بخشیده شده ایم" بنابراین آن ها نیز توانایی راه رفتن در قدرت طبیعت برآمده از قدرت فیض را نخواهند داشت. به یاد آورید که این قدرت از طریق آن وعده های ارزشمند و عظیم (دانه ها) است که شریک طبیعت الهی می شویم. قدرت رایگان فیض از طریق "واژگان" انتقال می یابد. عکس آن نیز صحیح است، عدم انتقال قدرت نیز از طریق "واژگان" رخ می دهد (دانه ها). واژه ها از طریق منبرها، کتاب ها، CD و مکالمات شخصی جاری می شود و گونه ی خودش را تولید می کند و در نتیجه با افراد بسیاری روبه رو هستیم که در ضعف جسم خود زندگی می کنند. در اصل ما آنها را از دانه ی فسادناپذیر قدرت الهی محروم کرده ایم.

شاید فکر کنید: "خوب جان، دیگه داری زیاده روی می کنی! چطور ممکنه تو باور داشته باشی که تعالیم انسانی قدرت کار خدا را زندگی مشخص بی اثر کنه؟"

ما جواب را در واژه های عیسا یافته ایم. او به رهبران زمان چیزی گفت که شبیه همان گفته اش به من در اتاق هتل بود:

"شما این چنین با سنتهای خود، که آنها را به دیگران نیز منتقل می‌کنید، کلام خدا را باطل می‌شمارید و از این گونه کارها بسیار انجام می‌دهید،" (مرقس ۱۳:۷)

"اقتدار کلام خدا" با توجه به صحبت عیسا، بیانگر قدرت تغییر دادن زندگی یک فرد است. این قدرت می‌تواند خنثا و بی اثر شود! وقتی به آن فکر می‌کنید واقعا حیرت آور است!

ستارگانی که طی نسل‌ها، ملوانان مسیرشان را بر اساس آن‌ها ردیابی می‌کردند، خورشید که هزاران هزار سال است که نور و گرمایش را به جو ما می‌بخشد، و صور فلکی‌ای که بسیار پیش از آنکه انسان بتواند به خاطر بسپارد، وجود داشته‌اند، محو می‌شوند و می‌میرند، اما کلام خدا محو نمی‌شود. کلام خدا بسیار قدرتمند است و می‌تواند همه‌ی این مخلوقات را در کنار هم نگاه دارد! و آن قدر قدرتمند است که خدا کلامش را حتا بالاتر از نام خود برمی‌افزاند (مزمور ۱۳۸: ۲ را ببینید). کلام او بسیار قدرتمند است، اما هنوز یک چیز وجود دارد که می‌تواند کلام او را بی اثر سازد؛ و آن تعالیمی است که در قلب هاست و در تضاد با راستی است!

قدرت کلام خدا در زندگی بسیاری به واسطه‌ی تعالیم و عقاید کاشته شده در ذهن‌شان که در تضاد با کلام خداست، بی اثر می‌گردد. این تعالیم آن‌ها را از بالغ شدن بازمی‌دارند و نمی‌توانند همانند پدرشان در آسمان کامل شوند. سنت‌های ما، تعالیم انسانی که در تضاد با انجیل‌اند، مانع فرآیند رشد روحانی می‌شوند. عیسا بهایی عظیم برای نجات کامل ما پرداخت، اما سنت‌های کلیسایی و انجیلی می‌تواند آن را بی اثر سازد.

آیا شما نیز یکی از بی‌شمار افرادی هستید که در گام برداشتن با خدا احساس ناامیدی، بی‌انگیزی و دلسردی می‌کنید؟ آیا احساس می‌کنید که دیگر با او ارتباط صمیمانه ندارید؟ آیا عمیقا فکر می‌کنید: "اوه، این دیگه واقعا زیاده؟" ممکن است این فرصت را داشته‌اید که به درستی به شما گفته باشند که بخشیده شده‌اید و از مرگ ابدی نجات یافته‌اید، اما در حال درو کردن محصول دانه‌ی فساد پذیر کاشته شده‌ی انسانی در درون قلب و ذهن‌تان هستید. اقتدار و قدرت کلام خدا در زندگی شما خنثا شده است! اگر این وضعیت شماست، خبر بزرگی برایتان دارم، زندگی شما می‌تواند به وسیله‌ی فیض او کاملا متحول شود. محصول شما می‌تواند عوض شود،

زیرا با کلام خدا تغذیه می شوید نه با سنت های انسانی. زندگی نیکو بر طبق انجیل با اصلاح باورها آغاز می شود. اگر بنیادتان غلط است، نباید چیزی بر آن بسازید. کلام او برای عوض کردن آن بنیاد است. خود را برای یک زندگی و تغییر خارق العاده آماده سازید!



تاملاتی برای یک سفر خارق العاده

آیا فکر می کنید که به واسطه ی تعالیم اشتباه یا هر چیز دیگری دانه های فاسدی دریافت کرده اید؟ اگر پاسخ تان مثبت است، دانه ی فسادناپذیر یعنی کلام خدا چیست که ضروری است با دانه های بد جابه جایش کنید؟ چه کار می توانید بکنید که مطمئن شوید از حالا به بعد زندگی تان هر روز بیش تر و بیش تر از دانه ی نیکو پر می شود؟

فصل هشتم

تازگی زندگی

به محض آن که دریافتم فیض نه تنها بخشش حیرت آور خدا و وعده ی آسمان بلکه قدرت او نیز هست، زندگی ام به شکلی مهیج عوض شد. پیش از آن با گناه در کشمکش بودم. بسیاری از تعالیم خدا را سخت تر از آن می دیدم که به انجام برسانم، درگیر نزاع با ضعف و تصویر حقیرانه ی خودم بودم و در حیرت بودم که چرا کوچک ترین میوه ی جاودانی ای در زندگی ام یافت نمی شود. اما به محض آن که دریافتم اکنون صاحب طبیعت او هستم، زندگی ام ثبات یافت. برکات جاری شدند و تاثیر من بر دیگران برای پادشاهی خدا افزایش یافت. اولین مثال از چگونگی تغییر من می تواند مشابه تجربه من با نخستین لپ تابم باشد. به خاطر می آورم که کامپیوتر را روشن کردم و روی چند برنامه کلیک کردم، اما کوچکترین کاری نتوانستم بکنم. مدتی بعد، با یک متخصص کامپیوتر نشستیم و او به من امکانات این وسیله را نشان داد. غرق آن چه که می دیدم او را متوقف کرده و پرسیدم: "یعنی می گویی می توانم این کارها را بکنم؟" او پاسخ داد: "تو همیشه می توانستی این کارها را بکنی!"

سپس یک شاهکار دیگر را روی یک برنامه ی دیگر به من نشان داد و من دوباره پرسیدم: "این کار را هم می توانم انجام بدهم؟"

او با لبخندی پاسخ داد: "همیشه می توانستی این کار را بکنی." چه چیزی رخ داده بود؟ این مرد فقط ظرفیت های کامپیوترم را که از قبل وجود داشته برایم مکشوف ساخته بود؛ ظرفیت هایی که به خاطر فقدان آگاهی، از من مخفی بودند. خدا می گوید: "بنابراین قوم من به سبب عدم معرفت اسیر شده اند و شریفان ایشان گرسنه و عوام ایشان از تشنگی خشک گردیده." (اشعیا ۵: ۱۳) بسیاری اسیرند، همانند من در گذشته از شکست هایشان رنج می برند، چرا که فاقد آگاهی و معرفت نسبت به قدرت فیض در زندگی شان هستند. این موضوع هیچ تفاوتی با مرد جدا افتاده ی ما در آن جزیره ی متروک ندارد. او هر آنچه را که برای زندگی موفق در آن دو ماه باقی مانده لازم بود، در اختیار داشت اما نسبت به کارکرد اصلی تفنگ فاقد معرفت و آگاهی بود. جهل و بی خبری نسبت به کلام خدا می تواند از اسارت به چیزهای بدتری بیانجامد: "قوم من از عدم معرفت هلاک شده اند." (هوشع ۴: ۶) چه تعداد از ایمان داران پس از تلاش برای خشنودی خدا با قدرت و توانایی خودشان در ایمانشان دچار شکست و ناکامی شده اند؟ جان کلام - مسیحیان نمی شکفند و بار نمی آورند و حتا در حال نابودی و هلاک شدن هستند زیرا به جای جستجوی آنچه در کلام خدا نوشته شده، آنچه را که انسان بر اساس سنت ها، احساسات خودسرانه یا مسیحیت روشنفکرانه تعلیم داده اند، باور کرده اند. به ایمان داران نخستین در بیریه گفته شد: "اهل بیریه از مردمان تسالونیکي نجیب تر بودند، زیرا کلام را با اشتیاق پذیرفتند و هر روز کتب مقدس را بررسی می کردند تا صحت گفته های پولس را دریابند." (اعمال ۱۷: ۱۱) پولس مکاشفات از خدایافته ی خدا را با آن ها در میان می گذاشت، اما آن را به محض مواجهه نمی پذیرفتند. آن ها با اشتیاق کلام را مطالعه می کردند تا صحت تعلیمات پولس را دریابند و خدا می گوید: "آن ها نجیب تر بودند." دریافته ام که خدا مکاشفات خود را به معلمان با عطیه ای می بخشد که مشتاقانه او را می جویند. با این وجود، مهم نیست که یک تعلیم چه قدر عالی و هیجان انگیز است، در هر حال ما باید خودمان آن را مطالعه کنیم و ببینیم با کتاب مقدس مطابقت دارد. من در جلسات بزرگ و کلیساهای پرجمعیت بوده ام و شنیده ام که افراد اظهارنظرهای عجیبی کرده اند، مثلا: "زیاد نگران انتخاب های زندگی نباشید؛ بسیاری از جاده های اشتباه در نهایت به اراده ی خدا در زندگی مان می انجامند زیرا او همواره ما را می یابد"، یا "ما مسیحیان هنوز گناهکار هستیم، اما به وسیله ی فیض

بخشیده شده ایم". بسیاری از حضار لیخند می زنند و سرشان را به نشانه ی تایید تکان می دهند. آن ها آنچه را که گفته شده تصدیق می کنند، چرا که به نظرشان منطقی می رسد، اما بعد در حیرت می شوند که چرا این همه در زندگی شان تقلای بیهوده می کنند و درگیری دارند. آیا آن ها تا به حال این توصیه ی خداوند را خوانده اند: "بر عقل خویش تکیه منما" (امثال ۳: ۵)؟

دانه هایی فاسد در قلب آن ها کاشته می شود، زیرا آن واژه ها با آنچه خدا در کتاب مقدس گفته، در تضادند. اما آن ها این واژه ها را به عنوان کلماتی از انجیل می پذیرند. آن ها هرگز کلام خدا به خصوص عهد جدید را بررسی نمی کنند، تا دریابند ایمان داران، گناهکاران در تقلا نیستند که از مسیری اشتباه بروند و به خاطر فیض همه چیز در زندگی شان ختم به خیر شود. آن ها به یاد نمی آورند که خدا چه گفته: "انسان هر چه را بکارد، همان را خواهد دروید" (غلاطیان ۶: ۷). آن ها در اشتباه هستند و این حقیقت را دریافته اند که ما اکنون فرزندان خدا هستیم و ما نیز باید در جهان چنان که او هست باشیم.

بیباید شبیه ایمان داران بیریه باشیم؛ چه موعظه کنیم و چه به موعظه گوش دهیم. هر بار پیش از موعظه اطمینان حاصل می کنم که به طور کامل روی پیام ام تامل کرده ام تا همه ی بخش های آن مطابق کلام خدا باشد. من معمولا انجیل های زیادی دارم، اما همیشه حداقل از دو یا سه انجیل برای تایید گفته هایم بهره می جویم. چرا باید خواستار آن باشم که خدا را به اشتباه معرفی کنم و بعد در برابر تخت داوری حساب پس بدهم که قوم او را به غلط رهبری کرده ام و مانع قوت یافتن شان شده ام؟

اگر در حال خواندن کتابی هستید یا به تعلیمی گوش می دهید به آنچه می آموزید فکر کنید. آیا بیانات کتاب یا تعلیم تان با کلام همراه است، آن هم نه فقط یک یا دو آیه ی پراکنده بلکه همه تعلیم؟! تنها به این دلیل که شبانی چیزی را گفته، آن را نپذیرید! به محض آن که حقیقت و راستی آن را دریافتید، محکم به آن بچسبید و به آن شک نکنید. زندگی خود را به آن بسپارید. خدا می گوید که چنین افرادی نجیب تر هستند.

فرمانروایی گناه درهم شکسته است

یک بار دیگر آنچه را که نویسنده به عبرانیان نوشته با هم بخوانیم:
"پس چون پادشاهی‌ای را می‌یابیم که تزلزل‌ناپذیر است، بیایید شکرگزار باشیم و خدا را با ترس و هیبت عبادتی پسندیده نماییم..." (عبرانیان ۱۲: ۲۸).
فیض، هدیه‌ای رایگان است که ما را قدرت می‌بخشد تا خدا را خدمتی شایسته کنیم و او را خشنود سازیم. فیض ما را وارد یک زندگی خارق‌العاده می‌کند.

این قدرتمند شدن، اولین و بیش‌ترین چیزی است که وقتی شخصیت درونی عیسا را دریافت می‌کنیم، دیده می‌شود. کتاب مقدس تصریح می‌کند که خدا ما را دوباره خلق کرده "تا به شکل پسرش درآیند [از درون شبیه او گردند]" (رومیان ۲۸: ۲۹)^۱ در ترجمه‌ی دیگر می‌خوانیم: "تا شبیه پسرش شوند و آن پسر فرزند ارشد از برادران بسیار باشد"^۲. ما دوباره متولد می‌شویم تا از درون دقیقا به شباهت و صورت عیسا می‌شویم؛ به همین دلیل او نخست زاده [فرزند ارشد] برادران و خواهران بسیار خوانده شده است.

اخیرا به مدت چند روز در کوه کلرادو دعا و روزه داشتم. برخی از دوستان اجازه دادند در کلبه‌ی آن‌ها بمانم؛ جایی در وسط ناکجاآباد! اطراف من تا چشم کار می‌کرد طبیعت وحشی و زیبا بود.
در آن روزه در روح شنیدم که به رومیان ۶ نگاه کن! از گفتن این حرف غمگین می‌شوم، اما چند بار همین واژه‌ها را در قلبم شنیدم تا بالاخره نشستم و شروع به خواندن کردم. به محض خواندن، این آیه توجه مرا جلب کرد:

"زیرا گناه بر شما فرمان نخواهد راند، چون زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیضید." (رومیان ۶: ۱۴)

چرا نباید گناه بر ما فرمان براند؟ زیرا دیگر طبیعت گناه آلود نداریم که زیر فشار گناه زندگی کنیم، بلکه قدرت خداوند را به دست آورده‌ایم و صاحب طبیعت خود عیسا شده‌ایم.

AMP ۱

CEV ۲

ما از قدرت گناه آزاد هستیم! آیه ی بالا را بار دیگر بخوانید، چراکه خبری شگفت انگیز است! پیام به ما می گوید: "گناه نمی تواند به شما بگوید چگونه زندگی کنید". کلام خدا که همان "راستی" است، بیان می کند که شایعات، تهمت ها و دروغ ها دیگر بر شما فرمان نمی رانند. زنا، گناه جنسی، هم جنس بازی، پورنوگرافی و انواع ناپاکی ها، بر شما فرمان نمی رانند. کینه، تلخی، نبخشیدن، تبعیض و هر گونه دشمنی کنترلی بر شما ندارد. خشم غیرقابل کنترل، طغیان خشم و عصبانیت، اقتدارشان را در زندگی شما از دست داده اند. دزدی، مواد مخدر و اعتیاد به الکل دیگر سرور زندگی شما نیستند. ناطاعتی از قدرت ها [اقتدارها]^۳، خودسری و سرکشی، نمی توانند بر شما فرمان برانند. و این فهرست می تواند همچنان ادامه داشته باشد. شما دیگر نباید تسلیم این گناهان باشید، زیرا اکنون زیر قدرت فیض قرار دارید!

این گونه به آن نگاه کنید: زمانی اسیر طبیعت خود بودید که شما را به انجام برخی از این گناهان می کشاند و قادر نبودید زندگی خدایسپندانه ای داشته باشید.

عیسا آمد و زندان را گشود. او کلید فرمانروایی قدرت گناه را گرفت و اکنون می توانید خارج از زندان گام بردارید و دیگر برده ی گناه نیستید. شما آزادید و فرزند خدا هستید!

چرا هنوز برخی در کشمکش با گناه اند؟

پس چرا هنوز بسیاری از ایمانداران با گناه درگیرند و حتا به وسیله برخی از گناهان کنترل می شوند؟ چرا آن ها آزاد نیستند؟ همچنان که در این کتاب پیش می رویم، به این پرسش های مهم پاسخ می دهیم. اما بیایید بار دیگر رومیان ۶ را مروری نماییم:

"پس چه گوییم؟ آیا به گناه کردن ادامه دهیم تا فیض افزون شود؟ هرگز! ما که نسبت به گناه مردیم، چگونه می توانیم به زندگی در آن ادامه دهیم؟ آیا نمی دانید همه ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در مرگ او تعمید یافتیم؟" (آیات ۱-۳)

۳ این مبحث به طور کامل در کتاب «در پناه» اثر همین نویسنده مورد بررسی قرار گرفته است

وقتی عبارت "تعمید یافتیم" را می خوانید، فکر نکنید که تنها به تعمید آب اشاره دارد. واژه ی تعمید^[۴] از واژه ی یونانی baptizo گرفته شده است. این واژه را می توان به این شکل تعریف کرد: "زیر آب فرو بردن"^[۵]، غوطه ور ساختن^[۶]، غرق کردن [پوشاندن]^[۷]."

واژه ی baptizo در اناجیل اغلب به عنوان نشانه ی تعمید آب به کار رفته است. با این وجود، اتفاقاتی را می بینیم که به نشانه ی غوطه ور شدن و غرق شدن در چیز دیگری به کار رفته است. در این مورد (۲:۶) بدیهی است که باید بیش از یک تعمید [یا غرق شدن] وجود داشته باشد. به عنوان مثال تعمید روح القدس وجود دارد (لوقا ۳:۱۶ را بخوانید)، تعمید در بدن عیسا مسیح (اول قرنیتیان ۱۲:۱۳ را بخوانید)، تعمید رنج ها. عیسا به یعقوب و یوحنا گفت: "شما نمی دانید چه می خواهید. آیا می توانید از جامی که من می نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می گیرم، بگیرید؟" (مرقس ۱۰: ۳۸). در اینجا عیسا به تعمید آب اشاره نمی کند، چرا که پیشتر انجام داده شده بود، او به تعمید (غرق شدن) دادن زندگی اش به منظور پادشاهی خدا اشاره می کند. با دانستن این که تعمید مفاهیم متعدد دارد، بار دیگر آیات بالا را بخوانید و به جای واژه ی تعمید، واژه ی غرق شدن را بگذارید. ما با غرق شدن، [وارد بدن عیسا شدن] با او یکی شده ایم. عیسا این یگانگی را در یوحنا ۱۷: ۲۳ این گونه توضیح می دهد: "من در آنان و تو در من. چنان کن که آنان نیز کاملاً یک گردند تا جهان بداند که تو مرا فرستاده ای، و ایشان را همان گونه دوست داشتی که مرا دوست داشتی." ما و عیسا دو نیستیم. بلکه یک هستیم. همانطور که نمی توانید یک تاک را از شاخه هایش جدا کنید، ما را نمی توان از یکی بودنمان با عیسا جدا ساخت. ما اکنون نسبت به گناه مرده ایم، زیرا در مسیح هستیم و طبیعت او را داریم. به خواندن ادامه دهیم:

"پس با تعمید یافتن در مرگ، با او دفن شدیم تا همان گونه که مسیح به وسیله جلال پدر، از مردگان برخیزانیده شد، ما نیز در زندگی نوینی گام برداریم" (رومیان ۶: ۴)

ما قدرت گام برداشتن در زندگی نوینی را دارا هستیم! در ترجمه AMP

Baptize	۴
Immerse	۵
Submerge	۶
To make whelmed	۷

آمده: "پس همچنان که زندگی می‌کنیم در زندگی نوینی گام بر می‌داریم". فکرش را بکنید به محض سپردن زندگیتان به عیسا، از نظر روحانی با او می‌میرید، و با او دفن می‌شوید، و درست همانطور که او با قدرت خداوند از مردگان قیام می‌کند [قیام می‌کنید] و همان قدرت، طبیعت رستاخیز مسیح را در شما می‌ریزد.

همه‌ی این‌ها به وسیله‌ی قدرت معجزه‌آسای خدا انجام شد! اگر بخواهید با عقل خود آن را دریابید، به همان اندازه سخت است که بخواهید دریابید چگونه زن و مرد به محض اینکه ازدواج می‌کنند در اصل یک تن می‌شوند. این برای درک انسانی ما یک راز است. اما به هر حال حقیقت است. شما در اصل در مسیح غسل داده می‌شوید [غوطه‌ور می‌شوید/غرق می‌شوید/فرو برده می‌شوید]. شما دیگر طبیعت گناه‌آلود ندارید، بلکه طبیعت او را دارا هستید. به همین دلیل است که می‌توانیم در زندگی نوینی زندگی کنیم و گام برداریم. به این آیات خوش آیند و مبارک گوش کنید:

"زیرا می‌دانیم آن انسان قدیمی که ما بودیم، با او بر صلیب شد تا پیکر گناه درگذرد و دیگر گناه را بندگی نکنیم. چون آن که مرده است، از گناه آزاد شده است." (رومیان ۶: ۶-۷)

ما از قدرت گناه آزاد شده ایم! گناه دیگر سفت و محکم به ما نچسبیده است. ما دیگر طبیعت گناه‌آلود نداریم؛ ما صاحب طبیعت الاهی هستیم. من این بیان را بارها و به فراوانی تکرار می‌کنم تا اینکه از یک تفکر و عقیده‌ی صرف فراتر برود و در ضمیر شما جای بگیرد. گناه کنترل و تسلط خود را بر زندگی ما از دست داده است!

"به همین‌سان، شما نیز خود را نسبت به گناه مرده انگارید، اما در مسیح عیسا نسبت به خدا، زنده. پس مگذارید گناه در بدنهای فانی شما فرمان براند تا امیال آن را اطاعت کنید. اعضای بدن خود را تسلیم گناه نکنید تا ابزار شرارت باشند، بلکه همچون کسانی که از مرگ به زندگی بازگشته‌اند، خود را تسلیم خدا کنید. و اعضای بدن خود را به او بسپارید تا ابزار پارسایی باشند. زیرا گناه بر شما فرمان نخواهد راند، چون زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیضید." (آیات ۱۱-۱۴)

گناه دیگر سرور ما نیست، زیرا به ما زندگی دیگری داده شده است! عیسا درهای زندان را گشود. ما آزادیم تا در زندگی خارق‌العاده‌ی او

زیست کنیم زیرا فیض ما را با طبیعت او قدرت بخشیده.
آیا ظرفیت و پتانسیل فیض را می بینید؟

انتخاب هنوز با ماست

پیش از آن که در مسیح باشیم، برده ی گناه بودیم و قدرتی بر آن نداشتیم، اما اکنون داریم. می توانیم انتخاب کنیم که هنوز تسلیم گناه باشیم یا در فیض، آزاد از گناه گام برداریم. به همین دلیل، گناه کردن یک مسیحی غیرعادی است، در حالیکه برای کسی که هنوز عیسای مسیح را دریافت نکرده و نپذیرفته، غیر عادی نیست. مسیحیان به خاطر داشتن طبیعت عیسا، قدرت غالب آمدن بر گناه را دارند. فرد نجات نیافته براساس طبیعت گناه آلودش عمل می کند. به همین علت خدا از طریق پولس به مسیحیان می گوید:

"پس چه گوییم؟ آیا گناه کنیم چون زیر شریعت نیستیم، بلکه زیر فیضیم؟ هرگز! آیا نمی دانید که وقتی خود را همچون بندگان فرمانبردار تسلیم کسی می کنید، بندگان آن کس خواهید بود که او را فرمان می برید، خواه بنده گناه، که منجر به مرگ می شود، خواه بنده اطاعت، که به پارسایی می انجامد؟" (رومیان ۶: ۱۵-۱۷)

خدا شما را از گناه آزاد نساخته تا بتوانید گناه کنید و بخشوده شوید و تکرار کنید و پیامدی برایتان نداشته باشد. خیر و باز هزار مرتبه می گویم خیر! خدا شما را از گناه آزاد ساخت تا بتوانید حقیقتا از آن آزاد شوید، و به این ترتیب می توانید در تقدس گام بردارید، همان طوری که عیسا گام برداشت. هدف ایمان داران راستین، گناه نیست. با این وجود اگر مرتکب گناه شویم (توجه کنید می گوییم اگر گناه کرد)، بخشش هنوز در فیض برای او حاضر است. یوحنا می نویسد: "فرزندانم، این را به شما می نویسم تا گناه نکنید. اما اگر کسی گناهی کرد، شفיעی نزد پدر داریم، یعنی عیسا مسیح پارسا." (اول یوحنا ۲: ۱). پیش از تولد تازه، می توانستید هدفتان این باشد که گناه نکنید، اما این غیر ممکن بود، زیرا گناه در شخصیت شما تعریف شده بود. اما اکنون به واسطه ی شخصیت و طبیعت او قدرت یافته اید تا آزاد

از گناه زندگی کنید. با این وجود اگر گناه را برگزینید، عواقب از دست دادن آزادیتان را خواهید چشید. بار دیگر ببینیم پولس بر ایمانداران چه می گوید:

"آیا نمی دانید که وقتی خود را همچون بندگانی فرمانبردار تسلیم کسی می کنید، بندگان آن کس خواهید بود که او را فرمان می برید، خواه بنده گناه، که منجر به مرگ می شود، خواه بنده اطاعت، که به پارسایی می انجامد؟ اما خدا را شکر که هر چند پیشتر بندگان گناه بودید، لیکن به تمامی دل مطیع آن تعلیم گشتید که بدان سپرده شدید. شما با آزاد شدن از گناه، بندگان پارسایی شده اید." (رومیان ۶: ۱۶-۱۸)

فیض ما را نیرو می بخشد تا خدا را خشنود سازیم، تا زندگی ای خارق العاده داشته باشیم! با این وجود اگر انتخاب کنیم که در طبیعت تازه گام برداریم و تسلیم گناه بمانیم، آزادی مان از ما گرفته می شود و بار دیگر اسیر می شویم. پس در اصل فیض خدا را بیهوده یافته ایم. پولس درخواست می کند: "در مقام همکاران خدا، از شما استدعا داریم که فیض خدا را بیهوده نیافته باشید." (دوم قرنتیان ۱: ۶) بیهوده یافتن چیزی یعنی استفاده نکردن از ظرفیت های آن چیز. اگر فیض تنها یک پوشش بود، آنچه را که پولس نوشته، کلا بی معنا بود. اما، وقتی درمی یابیم فیض حقیقتا یعنی قدرت خدا [که ما شایستگی اش را نداریم اما به ما بخشیده شده] که به ما توانایی انجام "راستی ای" را که از ما مطالبه شده، می بخشد، آن گاه می توانیم درک کنیم چگونه فیض اگر هیچ میوه و برآیندی نداشته باشد، آن را بیهوده یافته ایم. بار دیگر آنچه را که پولس به رومیان می گوید با هم بخوانیم: "آیا نمی دانید که وقتی خود را همچون بندگانی فرمانبردار تسلیم کسی می کنید، بندگان آن کس خواهید بود که او را فرمان می برید، خواه بنده گناه، که منجر به مرگ می شود، خواه بنده اطاعت، که به پارسایی می انجامد؟" (۶: ۱۶) این ها واژگانی محکم و نیرومند برای ایمان داران هستند. آیا این جمله ای غلوآمیز است؟ مطلقا نه، زیرا کمی بعد در همان رساله می نویسد:

پس ای برادران، ما مدیونیم، اما نه به نفس، تا بر طبق آن زندگی کنیم. زیرا اگر بر طبق نفس زندگی کنید، خواهید مرد؛ اما اگر به واسطه روح، اعمال گناه آلود بدن را بکشید، خواهید زیست. (رومیان ۸: ۱۲-۱۳)

بار دیگر هیچ شکی نیست که خطاب به مسیحیان می نویسد (به واژه ی

برادران^[۸] دقت کنید) پس منظور پولس از عبارت "خواهید مرد" چیست؟ من این مورد را بعدا با دقت شرح می‌دهم، اما در حال حاضر اجازه بدهید هشدار بدهم که مطابق آنچه خواندیم، این امکان هست که به بندگی گناه بازگردیم. چه کسی آن را می‌خواهد؟

توجه

در این لحظه ممکن است احساس ترس کنید و با خودتان بگویید: "اوه بله، اما من این کارها را کردم! من مکررا گناه کرده‌ام!" به خبر خوشی که در یکی از فصول قبل با شما مطرح کردم، فکر کنید: "ولی اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمرزد و از هر نادرستی پاکمان می‌سازد." (اول یوحنا ۱: ۹) اعتراف کردن به گناهان مان به معنای یک اعتراف زبانی نصفه و نیمه‌ی ساده نیست که فعلا بگوییم: "من گناه کردم. متأسفم. لطفا منو ببخش." خیر، اگر کتاب مقدس را مطالعه کنید، با کلید دیگری مواجه می‌شوید: "توبه".

توبه در عهد جدید با مفهوم آن در عتیق متفاوت است. در عهد عتیق افراد کرباس یا گونی بر تن خود می‌کردند و خاکستر بر خود می‌ریختند تا خلوص خودشان را نشان دهند. در این جا نیز به دلیل سخت‌دلی‌شان، این کار تنها یک نمود خارجی کم ارزش بود [از آنچه باید واقعا می‌بود]. توبه‌ی عهد جدید درباره‌ی راستی و ابراز یک تغییر کامل ذهنی و قلبی است. توبه وقتی است که ما عمیقا متاثر و متأسفیم، چراکه قلب خدا را شکسته‌ایم و اکنون مطیعانه تسلیم خواست او در آن ناحیه می‌شویم.

پولس مجبور بود تا ایمان داران قرن‌تس را با تندی توبیخ کند و با این کار آن‌ها عمیقا متاثر و غمگین ساخت. او خود درباره‌ی آنچه در نامه‌ی پیشین‌اش نوشته بود، چنین می‌نویسد:

"اما اکنون شادمانم، نه از آن‌رو که اندوهگین شدید، بلکه چون اندوهتان به توبه انجامید. زیرا اندوه شما برای خدا بود، تا هیچ زیانی از ما به شما نرسد." (دوم قرنتیان ۷: ۹)

پولس بسیار محکم بود و اجازه نمی‌داد آن‌ها نسبت به خطایشان اصلاح

۸ brether: این واژه به مسیحیان گفته می‌شد.

نشده باقی بمانند. با این وجود، به اندوه و پشیمانی عمیقی که به ندامت و تغییر راه‌شان انجامید، توجه کنید. این توبه‌ی حقیقی است؛ یعنی قلبی تغییر کرده و عزمی جدی برای پیروی از خواسته‌های جسم و پیروی از طبیعت تازه‌ی عیسی مسیح. اکنون ببینید پولس به این ایمان داران چه می‌گوید:

"اما اکنون شادمانم، نه از آن‌رو که اندوهگین شدید، بلکه چون اندوهتان به توبه انجامید. زیرا اندوه شما برای خدا بود، تا هیچ زیانی از ما به شما نرسد. چون اندوهی که برای خدا باشد، موجب توبه می‌شود، که به نجات می‌انجامد و پشیمانی ندارد. اما اندوهی که برای دنیاست، مرگ به بار می‌آورد." (آیات ۹-۱۰)

توجه کنید که پولس می‌گوید: "اندوه بدون توبه مرگ به بار می‌آورد." می‌بینیم که او بار دیگر برای مسیحیانی به جای پیروی از طبیعت درونی، تسلیم جسم‌شان می‌شوند، از واژه‌ی مرگ^[۹] استفاده می‌کند. پولس خاطر نشان می‌سازد که پس از اعتراف راستین از گناهان، کلید دیگر برای ایمان داری که می‌خواهد از بردگی گناهان آزاد شود، توبه است؛ یعنی قلبی که حقیقتاً عوض می‌شود.

حال ممکن است بپرسید که اگر پولس خطاب به مسیحیان می‌نویسد، پس چرا می‌گوید: "اندوهی که برای خدا باشد، موجب توبه می‌شود که به نجات می‌انجامد"^[۱۰]. واژه‌ی نجات^[۱۱] در این جا به معنای "تولد دوباره" نیست. واژه‌ی یونانی‌ای که در این جا به کار رفته Soteria است که به معنای "نجات"^[۱۲]، آزاد کردن^[۱۳]، ایمنی^[۱۴] و سلامتی^[۱۵] است. بیابید روی معنای "آزاد کردن"^[۱۶] تمرکز کنیم؛ این معنا روشن می‌سازد که پولس به این مسیحیان نمی‌خواست بگوید که یک بلیط تازه به آسمان یافته‌اند. او می‌گوید که اندوه عمیق‌شان به توبه‌ای اصیل می‌انجامد (عوض شدن قلب و فکر) که آن‌ها

death ۹

۱۰ در ترجمه‌ی NLT مورد نظر نویسنده، آیه به این شکل آمده: «خدا می‌تواند از اندوه ما استفاده کند تا باری مان دهد از گناه بازگردیم و نجات یابیم.»

salvation ۱۱

rescue ۱۲

deliver ۱۳

safety ۱۴

health ۱۵

deliver ۱۶

را از اسارت گناه "آزاد" سازد. اعتراف و توبه، ایمان دار را از اسارت گناه رها می سازد.

رحمت در تقابل فیض

نویسنده ی امثال این نکته را تصدیق می کند که:

"هر که گناه خود را ببوشاند، کامیاب نخواهد شد، اما هر که آن را اعتراف کند و ترک نماید، رحمت خواهد یافت." (امثال ۲۸: ۱۳)

پس بار دیگر می بینیم که نه اعتراف شما، بلکه اعتراف و ترک کردن (توبه ی اصیل و واقعی) است که آزادی و کامیابی را به همراه دارد. توجه کنید که در این جا واژه ی "رحمت" به کار رفته، نه "فیض". به تفاوت معنای این دو واژه به سهولت قابل توضیح است. فیض یعنی چیزی را به دست می آوریم که شایسته اش نیستیم. رحمت، یعنی چیزی را نمی یابیم در حالی که سزاوارش هستیم. رحمت، خود را در عدم داوری ما به خاطر گناهان مان متجلی می سازد. از سوی دیگر، فیض به ما قدرتی را می بخشد تا از حکومت و سلطه ی گناه آزاد شویم، در حالی که شایسته ی این قدرت نیستیم. یک نمونه ی خوب برای این موضوع در انجیل در ارتباط با زنی است که به خاطر زنا دستگیر شده بود. مذهب یون متعصب او را در محوطه ی معبد به نزد عیسا کشاندند. تا به این ترتیب عیسا را گیر بیاندازند. شریعت می گفت که این زن باید سنگسار شود. آن ها می دانستند که او بخشش را تعلیم می دهد و امیدوار بودند عیب و کاستی تعلیم او را افشا کنند.

عیسا گفت: "ولی چون آنها همچنان از او سؤال می کردند، عیسی سر بلند کرد و بدیشان گفت: «از میان شما، هر آن کس که بی گناه است، نخستین سنگ را به او بزند.»" (یوحنا ۸: ۷) آرزو می کردم آن جا بودم و می دیدم که این رهبران به آرامی آن جا را ترک کردند، یکی بعد از دیگری، از بزرگ ترین شان هم شروع شد؛ همه رفتند تا فقط عیسا ماند و آن زن. عیسا پرسید: "کجایند متهم کنندگانت؟ هیچ کس تو را محکوم نکرد؟"

زن پاسخ داد: "هیچ کس ای سرورم"

چرا آن زن عیسا را "سرورم" نامید؟ شخصا باور دارم که وقتی عیسا

کنار او بود، آن زن چشمان خالقش را که که در جسم متجلی شده بود، دید و قلب او شدیداً منقلب شد و زن به او ایمان آورد.

عیسا گفت: "من هم تو را محکوم نمی‌کنم"^{۱۷}

زیرا عیسا بدون گناه بود، او قدرت داشت که زن را محکوم کند و با پرتاب کردن سنگ حکم داوری را به جای آورد. اما رحمت پیروز شد: "من هم تو را محکوم نمی‌کنم."

سسپس عیسا گفت: "برو و دیگر گناه مکن" (آیه ی ۱۱) این جمله ی آخر نمایانگر "فیض" اوست که اکنون به زن قدرت می‌بخشید [دیگر گناه مکن]. برای همین می‌خوانیم: "زیرا نزد خدا هیچ امری ناممکن نیست" (لوقا ۱: ۳۷) کلام او: "برو و دیگر گناه مکن"، قدرت لازم برای انجام آن را در خود داشت. کلام او به زن قدرت انجام فرامین آن‌ها را می‌داد. فیض به زن چیزی را بخشید که شایسته اش نبود.

بار دیگر مرور می‌کنیم: فیض چیزی را به ما می‌دهد که شایسته اش نیستیم در حالی که رحمت، مانع گرفتن چیزی که سزاوارش هستیم [جریمه و تنبیه] می‌شود. بسیاری از مسیحیان این دو واژه را با هم می‌آمیزند و گمان می‌کنند که هر دو معنای یکسانی دارند. آیا من مته به خشخاش می‌گذارم و سفسطه می‌کنم؟ به هیچ وجه! این طور می‌توان در موردش فکر کرد: تصور کنید که هم فوتبال و هم بسکتبال را با قوانین فوتبال بازی کنید. خب، فوتبال خوب پیش خواهد رفت، اما در ارتباط با بسکتبال، نه تنها ویژگی‌های آن ورزش را از دست دادید، کلی هم زخمی روی دست تان می‌ماند. ما قدرت هویت فیض را از دست می‌دهیم زیرا بسیاری آن را با رحمت ترکیب کرده‌اند. همچنین زخمی‌های فراوان روی دست مان می‌ماند، چرا که فیض را با قوانین رحمت بازی کرده‌ایم.

به همین دلیل، نویسندگان رساله‌های عهد جدید مکرراً در شروع رساله هایشان نوشته‌اند که: "فیض و رحمت و آرامش از جانب خدای پدر و خداوندمان عیسیای مسیح بر شما باد ... " (اول تیموتائوس ۱: ۲، دوم تیموتائوس ۱: ۲، تیتوس ۱: ۴، دوم یوحنا ۱: ۳)

این نویسندگان و دیگران، فیض را از رحمت متمایز می‌سازند تا حقیقت شگفت‌انگیز هیچ کدامشان از دست نرود. به این ترتیب است که می‌توانیم زندگی‌ای قدرتمند و آزاد از محکومیت داشته باشیم. فیض قدرت زندگی

کردن را به ما می بخشد و رحمت، ما را از تقصیر، محکومیت و شرم و هر آنچه سعی می کنی ما را دوباره به گناه بچسباند، دور می سازد. بگذارید این گفته را با خود کلام تحکیم کنیم، عیسا در ارتباط با رحمت می گوید: "اگر مفهوم این کلام را درک می کردید که می گوید "طالب رحمت، نه قربانی،" دیگر بی گناهان را محکوم نمی کردید." (متی ۱۲: ۷). می توانید ببینید که رحمت، ما را از محکومیت آزاد می سازد و ضمیر و وجدان ما را از داوری ای که سزاوارش بودیم، پاک می سازد. به ما گفته شده: "پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی نیست" (رومان ۸: ۱). خداوند چه رحمت شگفت انگیزی را به ما نشان داده است! از طرف دیگر، ببینید فیض چگونه متفاوت تعریف شده :

"پس آزادانه به تخت فیض نزدیک شویم تا رحمت بیابیم و فیضی را حاصل کنیم که به هنگام نیاز یاریمان دهد" (عبرانیان ۴: ۱۶).

رحمت برای شکست های ماست؛ برای گناهایی که از آن ها توبه کرده ایم. اما فیض برای کمک به ما داده شده، فیض ما را نیرو می بخشد. خدای پدر چه نجات عظیمی را برای ما فراهم کرده، کامل و بدون کوچک ترین کاستی!



تاملاتی برای یک سفر خارق العاده

با زبان خودتان تفاوت رحمت و فیض را بیان کنید. اعتراف و توبه با هم ما را از اسارت و بستگی گناه آزاد می سازند. آیا در زندگیتان جایی وجود دارد که گرفتارید و نیاز به اعترافی صادقانه و اندوهی عمیق و [اندوه الهی] توبه ای دارید که موجب تغییر درونی و قلبی در آن بخش می شود؟

فصل نهم

تقدس

این فیض خداست که همه ی گناهان ما را می بخشد؛ ما را از مرگ ابدی نجات می دهد، ارثی در آسمان به ما می دهد، ما را با مسیح یک می سازد، طبیعت الاهی او را در ما می ریزد، روحش را به ما می بخشد و با برکات روحانی ما را مبارک می سازد:

"متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسا مسیح، که ما را در مسیح به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی مبارک ساخته است... متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح، که ما را در مسیح به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی مبارک ساخته است." (افسسیان ۱: ۳ و ۶)

هر برکتی نتیجه ی محبت و رحمت اوست؛ جلال بر فیض اش! نجات ما کامل است! او هیچ کاری را انجام نشده نگذاشته است. کاملاً روشن است که فیض هدیه ی خداوند است که ریشه در فراوانی محبت و رحمت او دارد. در مورد فیض می توان کتاب ها نوشت، اما این کتاب متمرکز بر اثر قدرت بخشی فیض است. بیایید بیش تر در موردش بیاموزیم.

تقدس اهمیت دارد

یکی از ثمرات فیض، تقدس است که در کلیساهای امروز زیاد در موردش صحبت نمی‌شود. از نظر من دو دلیل برای این کار وجود دارد: نخست واعظان قانون زده^[۱] و پستی را محکوم می‌کنم که از بسیاری که می‌خواهند حقیقتا خدا را خشنود سازند، سواستفاده می‌کنند. این متعصبان، تقدس را به روش عقب افتاده‌ای از زندگی تنزل می‌دهند و شادی را از زندگی می‌گیرند. صد البته اینان از قلب خدا دور هستند. خدا را شکر که بسیاری از سلطه‌ی این ستمگران آزاد شده‌اند، اما این آزادی بدون بها نیز نبوده است. یکی از نتایج ویرانگر این است که اکنون وقتی به تقدس اشاره می‌شود، همه پس می‌زنند. ضرب المثل "مار گزیده، از ریسمان سفید و سیاه می‌ترسد"^[۲] نشان می‌دهد که وقتی مردم از چیزی آسیب می‌بینند، از هر چیز مشابه دیگری که می‌تواند به ظن آن‌ها صدمه بزند، می‌هراسند. چه غم انگیز! اما این دقیقا همان چیزی است که در مورد بسیاری که با تقدس شریعت زده گزیده شده‌اند، اتفاق می‌افتد. آن‌ها اکنون از تقدس حقیقی که سودی عظیم دارد، می‌هراسند.

دوما در جنبه‌ای کاملا متفاوت، فیض حقیقی از طرف ما مستلزم تلاشی جدی است که بسیاری حاضر به انجامش نیستند. از آن جایی که ما باید با فیض خدا برای تولید میوه‌ی تقدس در زندگی مان همکاری کنیم، بسیاری از خادمان، ناآگاهانه یا آگاهانه از موعظه در این باره به منظور از دست ندادن جذابیت انجیل، خودداری می‌کنند. بسیاری از غربیان داشتن انجیلی راحت که مستلزم تلاش زیادی نباشد را به انجیل راستین ترجیح می‌دهند. نباید زندگی شبیه مسیح شدن را سفر دریایی ساده انگارانه‌ای پنداشت. پولس می‌گوید: "باید با تحمل سختی‌های بسیار به پادشاهی خدا راه یابیم." (اعمال ۲۲: ۱۴)

تقدس واقعی مبحثی جذاب و مهم است. عیسا برای کلیسای آلوده‌ی دنیوی باز نمی‌گردد، بلکه کلیسایی که "هیچ لک و چین و نقصی نداشته

1 legalistic

۲ A scalded cat fears cold water: این ضرب المثل تا حدی مشابه ضرب المثل فارسی است. نویسنده در ادامه ضرب المثل را توضیح داده است.

باشد، " کلیسایی که "مقدس و بی عیب باشد" (افسیان ۵: ۲۷). بنابراین اگر کلیسایی مقدس است، عیسا برای آن بازمی گردد، پس من قاطعانه می خواهم که همه چیز را درباره ی تقدس بدانم.

همچنین به ما گفته شده بدون تقدس خداوند را نمی توان دید (عبرانیان ۱۲: ۱۴ را بخوانید). چرا این موضوع نه فقط در زندگی ای که در پیش است [در آسمان] بلکه در این زندگی نیز مهم است؟ یکی از وعده های محبوب برای من در کلام جایی است که خدا می گوید غالب آمدگان^[۴] "روی خدا را خواهند دید". (مکاشفه ۲۲: ۴-۵ را بخوانید) چه باشکوه! به ما این امتیاز داده شده تا چیزی را که حتا برای موسا ممنوع بود، در برابر تخت خداوند ببینیم. در ارتباط با این زندگی نیز اگر او را ببینیم به شباهت عیسا ی مسیح از جلال به جلال تبدیل خواهیم شد (دوم قرنتیان ۳: ۱۸ را بخوانید). اگر او را اکنون در قلب خود نبینیم، نمی توانیم به شباهت او درآییم و وقتی دانش و آگاهی مان بالاتر می رود، هر چه بیش تر مذهبی و خشکه مقدس می شویم. آگاهی یافتن بدون تغییر شکل یافتن، ترکیبی خطرناک است. من نمی خواهم جزوی از آن ها باشم.

پاکی جنسی^[۴]

به نصیحت قوی و محکم پولس توجه کنید:

"دیگر اینکه، ای برادران، شما از ما آموختید که چگونه باید رفتار کنید تا خدا را خشنود سازید، همان گونه که چنین نیز می کنید. اکنون به نام عیسا ی خداوند از شما استدعا داریم و اندرزتان می دهیم که در این باره هر چه بیشتر تلاش کنید. زیرا آگاهید که از جانب عیسا ی خداوند، چه احکامی به شما داده ایم. خواست خدا این است که مقدس باشید: خود را از بی عفتی دور نگاه دارید." (اول تسالونیکیان ۴: ۱-۳)

وقتی مقدس زندگی می‌کنیم، خدا را خشنود می‌سازیم به خصوص در زمینه‌ی روابط جنسی^[۵]. این ناحیه‌ای است که معمولا اگر یک مشکل عمیق‌تر درونی وجود داشته باشد، علی‌الظاهر غیرقابل کنترل می‌شود. اگر بتوانید به قلب فردی که می‌گوید مسیحی است و بنده‌ی زنا، روابط با فاحشه‌ها، همجنس‌بازی، پورنوگرافی یا هر ناپاکی جنسی دیگری است، نگاهی بیاندازید، احتمالا یک مسئله‌ی ژرف‌تر را پیدا می‌کنید. این مساله می‌تواند غرور، سرپیچی، میل قدرت، خشم، حسد یا شرارت‌های دیگر باشد، اما مسئله این نیست که چیست، ریشه همیشه فقدان ترس حقیقی خداوند است.

نظریه‌ی پاک‌ی جنسی، تعریف کامل تقدس نیست، اما ناپاکی جنسی یقینا نشانه‌ی فقدان تقدس است. به همین دلیل پولس بیان می‌کند که هر چه بیش‌تر برای پاک‌ی جنسی [پرهیز از بی‌عفتی] تلاش کنید. ما باید از هر شکل گناه و ناپاکی جنسی پرهیز کنیم و به هیچ‌رو به آن نزدیک و وابسته نشویم. در حقیقت آن قدر جدی است که پولس به رومیان می‌نویسد: "ایشان از هر گونه نادرستی، شرارت، طمع و خباثت آکنده‌اند. مملو از حسد، قتل، جدال، فریب و بدخواهی‌اند. شایعه‌ساز... هر چند از حکم عادلانه‌ی خدا آگاهند که مکافات مرتکبان چنین اعمالی مرگ است، نه تنها خود آنها را انجام می‌دهند، بلکه کسانی را نیز که مرتکب آنها می‌شوند، تأیید می‌کنند" (رومیان ۱: ۲۹ و ۳۲) این هشدار محکم و نیرومند تنها خطاب به کسانی نیست که این رفتارهای غیراخلاقی را مرتکب می‌شوند. بلکه در مورد کسانی که آن‌ها را تأیید می‌کنند نیز می‌باشد.

رهبران وقتی تصمیماتی می‌گیرند، قوانین مدنی وضع می‌کنند یا رهنمودهایی به کسانی که تحت رهبری آن‌ها هستند، می‌دهند باید این موضوع را به خاطر داشته باشند که: تصویب و چشم‌پوشی از رفتارهای غیراخلاقی و بی‌عفتی، توهین جدی نسبت به خداست (به اول سموئیل ۳ و اول قرنتیان ۵ نگاه کنید). از طرف دیگر باید سریعا کسانی را که به صورت ریشه‌ای از بی‌عفتی توبه می‌کنند، ببخشند و نسبت به احیای آن‌ها صبور باشند.

ایمان داری که در برابر عطیه‌ی طبیعت مسیح می‌ایستد و برده‌ی

^۵ Sexuality: در ترجمه‌ی فارسی آیه، واژه‌ی «بی‌عفتی» به کار رفته است. در ترجمه‌ی قدیمی «زنا» آمده است.

گناهان جنسی می شود، مرتکب گناهی جدی شده است. پولس در رساله به تسالونیکیان با بیان این که خدا با مسیحیانی که مرتکب بی عفتی می شوند چه برخوردی دارد، بیش تر به موضوع پاکی جنسی می پردازد:

"خواست خدا این است که مقدّس باشید: خود را از بی عفتی دور نگاه دارید... هیچ کس نباید در این امر دست تجاوز یا طمع به حریم برادر خود دراز کند. چنانکه پیشتر به شما گفتیم و هشدار دادیم، خداوند همه این کارها را کيفر خواهد داد. زیرا خدا ما را نه به ناپاکی، بلکه به قدّوسیت فراخوانده است. پس، هر که این تعلیم را رد کند، نه انسان، بلکه خدایی را رد کرده که روح قدّوس خود را به شما عطا می فرماید." (اول تسالونیکیان ۴: ۳ و ۶-۸)

چرا به این هشدار جدی از روی منبرهایمان تاکید نمی کنیم؟ دوستی دارم که شبان کلیسای عظیمی است که بیش از ۲۵۰ کلیسای دیگر را در سراسر جهان بنا نموده است. در دوره ای که این کتاب را می نوشتم، قرار ناهاری با هم داشتیم و در حین صرف غذا در این رابطه بحث می کردیم که چه طور کلیسای امروز نسبت به پاکی جنسی بی تفاوت شده است. او نمونه های بسیاری از این رفتارهای ناشایسته را مطرح کرد که خودش و رهبران کلیسا با آن برخورد کرده بودند، اما یک داستان از همه شاخص تر بود. اخیرا همسر آن شبان کنفرانسی درباره ی زنان در کلیسا داشت که درباره ی روابط زن و شوهری تعلیم می داد. پس از جلسه یکی از حاضران در جلسه جلو آمد و صادقانه توضیح داد که: "دوست پسرمدتی است این اواخر با من رابطه ی جنسی نداشته، پس از شنیدن حرف های شما فهمیدم که حتما اشتباهی در رابطه ی ما وجود داشته. من می خواهم تغییراتی که فکر می کنم ضروری است، بدهم و مطمئن هستم او دوباره با من رابطه ی جنسی خواهد داشت. من به خاطر آنچه شما با من در میان گذاشتید، خداوند را سپاس می گویم!"

این خانم "مسیحی" می پنداشت که این تعالیم در ارتباط نامشروع او با دوست پسرش کاربرد دارد. او به خاطر این رابطه ی نامشروع محکوم نشده بود چرا که از دید جامعه این یک رفتار عادی محسوب می شد. مورد دیگر، برای یکی از دوستان من که زنی خادم است، اتفاق افتاد. او از خانه ی خانمی دیدن کرد که وفادار کلیسایی بزرگ در آن ایالت بود. وقتی آن ها به اتاق خواب اصلی رفتند، آن زن کمد لباس های خودش و دوست

پسرش را به دوست من نشان داد. او هیچ گونه شرم و خجالتی در نشان دادن جزییات زندگی اش نداشت. حتا توضیح داد که چه قدر دلش برای خوابیدن با دوست پسرش وقتی در سفر کاری بود، تنگ می شد. برای او ازدواج نکردن و زندگی با آن مرد، امری پذیرفته شده و قابل قبول بود. آن ها هر دو سال ها عضو آن کلیسای عظیم انجیلی بودند و هیچ الزامی نسبت به این رابطه ی جنسی غیراخلاقی شان حس نمی کردند. در این کلیساهای بزرگ چه تعلیم می دهند؟

موارد بی شماری از خادمانی که در بی بند و باری جنسی زندگی می کنند، وجود دارد. این ناپاکی اغلب بر بیش از یک خانواده اثر می گذارد. آن ها با گرایش به روسپیان، زنا یا روابط همجنس گرایانه از خدا دور می شوند و در نتیجه ی آن روح شان به سردی می گراید. به همین علت پولس در همین رساله می نویسد: "هیچ کس نباید در این امر دست تجاوز یا طمع به حریم برادر خود دراز کند. چنانکه پیشتر به شما گفتیم و هشدار دادیم، خداوند همه این کارها را کیفر خواهد داد." (اول تسالونیکیان ۴: ۶) ما در حال دور شدن از قلب خداوند هستیم زیرا به شدت تحت نفوذ و تاثیر جامعه قرار داریم، به جای آن که ما را جریان فرهنگی^[۱] بنامند، کلیساهای به شکل های گوناگون تبدیل به خرده فرهنگ^[۲] شده اند. انجیل ناکامل بخشش و به ارث بردن آسمان موعظه می شود اما انجیل کاملی که ما را از سلطه و حکومت گناه آزاد می سازد، موعظه نمی شود. ما به سادگی خود را با این دنیا وفق داده ایم، جایی که در آن زندگی زن و مرد با هم، داشتن رابطه ی جنسی خارج از ازدواج، طلاق و دوباره ازدواج کردن با دلایلی غیر از خیانت و عدم وفاداری، امری عادی تلقی می شود. و این تکرار باعث شده تا برای مسیحیان نیز امری عادی باشد. زیرا کلیسا اعلام نمی کند که عیسا ما را از این شیوه ی گناه آلود آزاد ساخته است.

پولس هشدار جدی خطاب به قرنیتیان نوشت که از بسیاری جهات، وضع شان مشابه کلیساهای امروزی غرب بود. برخی از اعضای کلیسای قرنتس درگیر بی بند و باری جنسی بودند، و پولس چکش را فرود می آورد. او نخست از تشابه اسراییلیانی که به دنبال موسا بودند و مسیحیان عهد جدید می گوید. سپس هشدار می دهد:

۶ *Counterculture*: فرهنگی که بر خلاف روش های معمول جامعه حرکت می کند.
۷ *Subculture*: فرهنگی که تحت نفوذ فرهنگ بالاتری [جامعه] قرار دارد.

"با این همه، خدا از بیشتر آنان خرسند نبود، پس اجسادشان در سرتاسر بیابان پراکنده شد. حال، این رویدادها به وقوع پیوست تا نمونه‌هایی باشد برای ما، تا ما همچون آنان در پی بدی نباشیم. پس بت پرست مشوید، چنانکه بعضی از ایشان شدند؛ به گونه‌ای که نوشته شده است: «قوم برای خورد و نوش نشستند و برای عیاشی به پاخاستند» و نه به بی‌عفتی دست‌یازیم، چنانکه بعضی از ایشان کردند، و در یک روز بیست و سه هزار تن به هلاکت رسیدند. و نه مسیح را بیازماییم، چنانکه بعضی از آنان کردند و به وسیلهٔ مارها کشته شدند. و نه شکوه و شکایت کنید، چنانکه بعضی از ایشان کردند و هلاک‌کننده هلاکشان ساخت. این امور چون نمونه بر آنان واقع گردید و نوشته شد تا عبرتی باشد برای ما که در زمانی به سر می‌بریم که غایت همهٔ اعصار تحقق یافته است. پس اگر گمان می‌کنید استوارید، بهوش باشید که نیتید!" (اول قرن‌تیان ۱۰: ۵-۱۲)

نکته‌ای که می‌خواهم در این کلام الهام شده‌ی خدا مورد تاکید قرار دهم، ناخشنودی خدا از بی‌عفتی و بی‌بند و باری جنسی است. از آن جمعیت کوچک در یک روز، بیست و سه هزار نفر مردند. این یک نشانه‌ی هشداردهنده است تا ما آن انحطاط را تکرار نکنیم. زیرا ما به واسطه‌ی فیض پوشاننده از قصوری که آنان مرتکب شدند و نتیجه‌اش، آزاد و معاف نیستیم و بر طبق گفته‌ی عیسا، در حقیقت از ما انتظار می‌رود تا در یک استاندارد بالاتر زندگی کنیم (متا ۵). چرا ما قدرت فیض حقیقی را با کشیده شدن به سوی این رفتارها، بی‌اثر ساخته‌ایم؟ ما این حقیقت را که فیض به ما قدرت بخشیده، نیافته‌ایم تا در قلب و فکر و جسم مان ناپاک باشیم! همه‌ی ما باید با طبیعت تازه‌ی خود همکاری کنیم.

رسولان در هماهنگی کامل با یکدیگر و یک صدا به همه‌ی ایمان داران درباره‌ی پرهیز از چهار چیز که نباید به آن‌ها پرداخت، نوشتند. سه مورد از این چهار نکته، به پرهیز غذایی شریعت موسا مربوط می‌شد، اما آن‌ها یک چیز دیگر را به سفارش شان به ایمان داران غیریهودی افزودند. رسولان در آن نامه نوشتند: "روح القدس و ما مصلحت چنین دیدیم که باری بر دوش شما ننهیم، جز این ضروریات که از خوراک تقدیمی به بتها و خون و گوشت حیوانات خفه شده و بی‌عفتی بپرهیزید. هر گاه از اینها دوری کنید، کاری پسندیده انجام داده‌اید. والسلام." (اعمال ۱۵: ۲۸-۲۹)

چه قدر عجیب است که آن‌ها به دزدی، دروغ، قتل، طمع یا هیچ یک از

موارد دیگری که در شریعت پیدا می‌شد، اشاره‌ای نکردند. آنچه مورد تاکید آن‌ها بود، بی‌عفتی [بی‌بند و باری جنسی] بود.

مقدس باشید چنان که خدا قدوس است!

اکنون با دقت کلمات پطرس را بخوانید و به خاطر داشته باشید که او تنها با مسیحیان صحبت می‌کند نه همه‌ی انسان‌ها:

"پس اندیشه خود را آماده عمل ساخته، با خویشنداری امید خود را یکسره بر فیضی بنهید که عیسی مسیح به‌هنگام ظهور خود به شما خواهد بخشید. چون فرزندان مطیع، دیگر مگذارید امیال دوران جهالت به زندگیتان شکل دهد. بلکه همچون آن قدوس که شما را فراخوانده است، شما نیز در همه رفتار خویش مقدس باشید؛ چرا که نوشته شده است: «مقدس باشید، زیرا که من قدوسم» اگر او را که بر عمل هر کس بی‌غرض دآوری می‌کند پدر می‌خوانید، پس دوران غربت خویش را با ترسی آمیخته با احترام بگذرانید" (اول پطرس ۱: ۱۳-۱۷)

به آیه‌ی "شما نیز در همه‌ی رفتار خویش مقدس باشید، چراکه نوشته شده: "مقدس باشید زیرا که من قدوسم"، توجه کنید. در این جا نیز حالت فعل تاکیدی است نه اختیاری یا به صورت توصیه‌ای^[۸]. ما باید مقدس باشیم، چنان که خدا قدوس است. در این جا هیچ گزینه‌ی دیگری وجود ندارد و بر اساس گفته‌ی پطرس، ما در ارتباط با این فرمان یا پاداش می‌یابیم یا مجازات می‌شویم. همان طور که خود عیسا می‌گوید، به ما گفته شده که کامل باشیم، چنان که پدر ما کامل است.

بیایید به واژه‌ی "مقدس"^[۹] نگاهی بیاندازیم. این واژه ترجمه‌ی کلمه‌ی یونانی (hagios) است. واژگانی که می‌توان برای تعریفش به کاربرد عبارتند از: "جدا شده، تقدیس کردن، پاک کردن، وقف کردم، تخصیص دادن" که همراه با "پاکی و بی‌عیبی و اخلاق" کاربرد دارند. ویژگی بنیادی تقدس عبارت است از جدا شدن، تخصیص دادن و وقف خود برای خدمت خداوند،

۸ در این جا نیز در متن انگلیسی فعل *must be* که جنبه‌ی امری و تاکیدی دارد، به جای *should be* به کار رفته، که جنبه‌ی انتخابی [بهتر است] آن بیش تر است.

Holy ۹

سهیم شدن در پاکی او و پرهیز از بی عفتی های دنیوی. در عهد عتیق، قوم خدا به صورت شفاهی به عنوان یک قوم جدا شده بود. یهودیان اجازه نداشتند در هیچ بخشی از زندگی با غیر یهود مشارکتی داشته باشند. با این وجود در عهد جدید ما خود را از شریر جدا ساخته ایم، در حالی که در میان کسانی که با خدا رابطه ای ندارند زندگی کرده و با آن ها در ارتباط ایم. ما باید به عنوان نور به درون جهان برویم اما نباید به وسیله ی دنیا آلوده شویم. ما نباید خودمان را با روش های این دنیا تطبیق دهیم، بلکه باید در استاندارد بالاتری زندگی کنیم، در غیر این صورت دیگر نور نیستیم. خداوند می گوید: "زیرا خداوند می گوید که افکار من افکار شما نیست و طریق های شما طریق های من نی. زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است همچنان طریق های من از طریق های شما و افکار من از افکار شما بلندتر می باشد." (اشعیا ۵۵: ۸-۹) وقتی خدا می گوید: "مقدس باشید چنان که من قدوس هستم"، در واقع می گوید: "من شبیه شما زندگی نمی کنم، حرف نمی زنم و فکر نمی کنم، پس به سطح زندگی من خود را بالا بکشید." اگر بخواهیم بی پرده تر بگوییم، او می گوید: "چرا می خواهید در اطراف حیاط بچرخید و مثل بوقلمون زندگی کنید، در حالی که من شما را خوانده ام تا همچون عقاب اوج بگیرید؟ من شما را برای یک زندگی خارق العاده فراخوانده ام؟"

بنابراین تقدس او بیش از جداشدن و پاکی است. اگر تقدس تنها با پاکی سر و کار داشت، آن گاه فریسیان مقدس بودند چرا که روش زندگی آن ها در ظاهر بی عیب و نقص بود. اما عیسا آن ها را به داشتن روش های خودخواهانه محکوم می کند. اگر تقدس تنها با جداشدن و وقف مرتبط بود، پس هیپی های دهه ی ۶۰ باید مقدس باشند. تقدس، فقط پاکی یا فقط وقف شدن نیست بلکه هر دوی این ها با هم است. تقدس وقف و پاکی ای متعال و برتر است. تقدس را "زندگی برتر" می نامند. می توان آن را زیستن در قلمرو خارق العاده نامید! تقدس، زیستن آن گونه است که او زندگی می کند، و پیروی و تقلید از اوست به عنوان فرزندان عزیزش.

وقتی مانند خدا فکر می کنیم، شبیه عیسا حرف می زنیم (گفتن آنچه که پدر می گوید) و از روش زندگی عیسا سرمشق می گیریم. دیگر شبیه مردم دنیا زندگی نمی کنیم. هوس ها و خواسته های جسم نیز ما را هدایت نمی کند. ما در روش های زندگی خود خلاق، مبتکر، پاک در اخلاقیات، از خودگذشته

خواهیم بود. ما تاثیرگذار خواهیم بود و اغلب دنیا به خاطر موفقیت هایمان به ما حسادت خواهد کرد زیرا در سطحی بالاتر فکر و عمل می کنیم. کسانی که برای مستی، لذات جنسی، طمع، شهوت، مقام، حسرت، انتقام، غرور و مانند آن زندگی می کنند، در سطح پایین تری از زندگی یعنی سطح شریر یا زمینی هستند و هرگز نمی توانند هیچ یک از کارهای مقدسان را انجام دهند. آن ها از طریق فیض خداوند زندگی خارق العاده ای ندارند. گناهان شان شاید لذاتی زودگذر برایشان به همراه داشته باشد، اما اندکی بعد ویرانگر و آزاردهنده خواهد شد. نتیجه یا "نیش"^{۱۰} آن، درد و مرگ است. کسانی که در تقدس واقعی گام برمی دارند، آزادی و آزادگی را در بالاترین سطح اش تجربه می کنند. این سلامتی است و اثرات مثبت خودش را در تمام شئونات زندگی پخش می کند.

پاک ساختن خود

پولس به کلیسای قرنتس می نویسد:

"پس ای عزیزان، حال که این وعده ها از آن ما است، بیایید خود را از هر ناپاکی جسم و روح بزداییم و با ترس از خدا، تقدس را به کمال رسانیم."
(دوم قرنتیان ۷: ۱)

آیا به ما تعلیم داده شده تا خود را از برخی آلودگی ها پاک سازیم؟ درباره ی پاک شدن از ۹۵٪ آلودگی ها چه طور؟ خیر، ما باید خود را از هر گونه و هر ذره ی آلودگی پاک سازیم. در غیر این صورت بر طبق استاندارد الهی ناپاکیم، این پاکی باید هم داخلی باشد و هم خارجی. ناپاکی های درونی می تواند تلخی، حسد، دشمنی، نزاع، نبخشیدن، طمع، حرص، شهوت و مانند آن باشد. ناپاکی های بیرونی اعمالی همچون دزدی، دروغ، سخن چینی، تهمت، بی عفتی، فریب، مستی، مواد مخدر، وحشیگری^{۱۱}، خشونت جسمی و ... هستند.

یک روز وقتی این آیه را می خواندم، روح القدس توجه مرا به واژه ی

sting ۱۰
vandalism ۱۱

"بزداييم"^{۱۲} جلب کرد.

لطفاً نسبت به من دچار سوتفاهم نشوید؛ خون عیسا ما را از هر گناه پاک می سازد. اما تفاوتی عظیم بین پارسایی [عادل شمردگی]^{۱۳} (نجات از مرگ ابدی) و تقدیس^{۱۴} (تقدس) است. ما زمانی که عیسا را به عنوان منجی و خداوند خود می پذیریم پارسا [عادل] شمرده می شویم. در آن لحظه، انسان قدیم ما می میرد و ما مخلوقاتی جدید می شویم، و باطنا طبیعت عیسا را به دست می آوریم. ما فوراً در چشم خداوند عادل و پارسا شمرده می شویم و تمام ناراستی های ما در روح از بین می رود. ما در این ارتباط قرار نیست کاری کنیم. ما کوششی نکردیم. یا به خاطر نیکویی و خوبی شایسته ی آن نبودیم. این پارسایی به واسطه ی فیض خدا رایگان به ما داده می شود.

اما به محض آن که تولد تازه می یابیم، فرایند تقدیس آغاز می شود. این فرایند از درون ما یعنی روح مان آغاز می شود؛ چیزی از درون روح مان شروع به تغییر می کند و به سوی بیرون می آید؛ یعنی رفتارمان؛ پولس نیز چنین چیزی می گوید: "نجات خود را ترسان و لرزان به عمل آورید" (فیلیپیان ۲: ۱۲) آنچه را که نباید فراموش کنیم، این است که تقدس نیز هدیه ای از جانب فیض خداست. اما در این جا ما نیز در این فرآیند سهمی داریم و لازم است که در پیوستگی با فیض همکاری کنیم. هدیه ی فیض خداوند قدرتی را که برای پاکی نیاز داریم فراهم می کند و ما باید شروع کنیم به ساییدن و شستن! بار دیگر کلمات نویسنده به عرانیان را بخوانیم:

"پس چون پادشاهی ای را می یابیم که تزلزل ناپذیر است، بیایید شکرگزار

باشیم و خدا را با ترس و هیبت عبادتی پسندیده نماییم" (عبرانیان ۱۲: ۲۸)

فیض نه تنها ما را عادل می سازد، بلکه قدرت مان می بخشد که خدا را با ترسی مقدس خدمتی شایسته نماییم. ما در ترس خداوند خود را از هر آلودگی درونی و بیرونی پاک می سازیم و به تقدسی کامل دست می یابیم. هر چند که فیض هدیه ای رایگان است اما ما باید با قدرت آن همکاری کنیم تا میوه ی تقدس در زندگی مان تولید شود. به همین دلیل بگذارید آنچه را که پولس درست پیش از فرمان "بزداييم" می گوید، بار دیگر بررسی نماییم: "از

۱۲ Cleanse ourselves: این عبارت به عنوان تیتیر هم آمده، اما در ترجمه ی تیتیرترجیحا «پاک

ساختن خود» آمده است.

justification ۱۳

sanctification ۱۴

شما استدعا داریم که فیض خدا را بیهوده نیافته باشید" (دوم قرن تیان ۶: ۱) همان طور که پیش تر گفتیم، اگر به فیض به عنوان یک "سروش عظیم" نگاه کنیم، هرگز نمی توانیم این گفته های پولس رسول را درک کنیم. چه طور می توانید فیض را بیهوده یافته باشید [آن را تلف کنید]؟^{۱۰} یا از ظرفیت آن استفاده نکنید، در حالی که فقط فیضی که می بخشد به بسیاری تعلیم داده شده است؟

اما اگر فیض را همچنان که به راستی هست - یعنی قدرت بخشیده ای الهی که به ما توانی می دهد تا آنچه را که حقیقت و راستی از ما می طلبد. انجام دهیم و میوه ای تقدس بیاوریم - آن وقت می توانیم درک کنیم که چگونه می توان فیض را به بیهودگی تلف نمود. یک بار دیگر داستان مرد جزیره را در نظر بگیرید، که در جزیره ای متروک تنها به جای مانده بود. پیام آور به طور کامل چگونگی کارکرد تفنگ را شرح داده و گفته که او را نجات می دهد و در نهایت صدای اسلحه توجه کاپیتان کشتی را جلب کرده و به جزیره می کشاند. همچنین به مرد جزیره این آگاهی را داده که تفنگ می تواند هر حیوانی را بکشد؛ چه برای غذا و چه برای حفاظت و همچنین می تواند نارگیل هایی از بالای درخت به پایین بیاندازد. همچنین به مرد، محل غار را نشان داده و گفته که می تواند گوزنی را بکشد و از پوستش به عنوان در ورودی غار به عنوان حفاظی در برابر حمله ای خرس استفاده کند. و پوست خرس هم می تواند زیرانداز و پتوی گرم و راحتی در طول سرمای غروب و شب باشد.

پیام آور به زمان خود در اواخر قرن بیست و یکم بازمی گردد. روز بعد، او و کارفرمایش تصمیم می گیرند که از طریق ماشین زمان نگاهی به مرد بیاندازند. در کمال تعجب می بینند که هیچ چیزی در زندگی مرد عوض نشده است. او حتی یک شلیک هم به سوی گوزن ها و گرازهای وحشی نکرده و هنوز سعی می کند با تله گذاری یا پرتاب سنگ و نیزه ای که از چوب ساخته، شکار کند. مرد جزیره هنوز ناامید و بدبخت است. پیام آور در سردرگمی از کارفرما می پرسد: "چرا او از اسلحه استفاده نمی کند؟" با ماشین زمان به سرعت جلو می روند تا ببینند مرد جزیره یازده روز پس از ملاقات پیام آور چه می کند. آن ها متأسفانه و با اندوه می بینند که او هنوز به شکلی ناراحت روی صخره ها می خوابد و چند تا تخته سنگ را دور خود جمع کرده تا از

۱۰ در متن انگلیسی واژه ی waste آمده است.

خرس ها محافظتش کنند. مرد جزیره لاغر شده، او به خاطر نخوردن غذا طی این هفته، وزن زیادی را از دست داده است. بارانی سرد شروع به باریدن می کند، نگرانی پیام آور و کارفرمایش به خاطر تب و لرزی که گریبان مرد جزیره را گرفته، بالا می گیرد. می شنوند که او شرایط و زندگی تیره بختانه ی خود را لعنت می کند.

ماشین زمان به روز سی ام می رود. با دیدن اسلحه ای در دستان مرد که برای گوزنی در کمین است، پیام آور و کارفرمایش تهییج می شوند تا نتیجه ی کار را ببینند. کارفرما می گوید: "فکر می کنم بالاخره دارد از آن استفاده می کند" اما با وحشت سر جای خود می نشیند، چراکه مرد جزیره ناآگاهانه به سمت لانه ی یک خرس رفته است. خرس مادر و بچه خرس داخل غار هستند، به محض آن که مرد جزیره سر و صدا می کند، مادر عصبانی با سرعت به سمت او حمله ور می شود. او گیج می شود. اما به جای شلیک به سمت ماده خرس، لوله ی تفنگ را بالا می گیرد و چند شلیک به سمت آسمان می کند به امید آن که خرس خشمگین را به وحشت انداخته و فراری دهد. اما وقتی خرس مادر به صدای بلند توجهی نمی کند و به سمت مرد جزیره می رود، مرد جزیره سنگی را بلند می کند و به سوی خرس پرتاب می کند. خرس پا پس نمی کشد و به مبارزه اش ادامه می دهد. مرد جزیره تفنگ را می اندازد، برمی گردد و با وحشت پا به فرار می گذارد. پس از تلاش زیاد، بالاخره خرس او را می گیرد و می کشد.

پیام آور و کارفرمایش چه واکنشی می بایست به آنچه شاهدش بودند، نشان می دادند؟ چه قدر زیاد وقت و منابع خود را برای این مرد تلف کرده بودند. پیام آور روزهای بسیاری را صرف جمع آوری اطلاعات دقیق و تجهیزات برای مرد جزیره کرده بود. و میلیون ها دلار برای ماشین زمان هزینه شده بود. چه طور ممکن بود مرد جزیره همه ی این ها را تلف کند؟ چه طور ممکن بود چنین هدیه ی باارزشی را دور بیندازد؟ تمام قربانی و محبت آن ها بیهوده بود. واکنش نخستین آن ها به انتخاب مرد جزیره، پیش از هر چیز غم و اندوهی می باشد که ناشی از تلف شدن زندگی او به خاطر ناامیدی و بیهودگی است. آن ها با درماندگی به یکدیگر نگاهی می کنند و با تاجر می گویند: "ما وقت و پول و انرژی زیادی صرف کردیم، اما برای هیچ! او از آنچه که می توانست زندگی اش را نجات بخشد، استفاده نکرد؛ او هدیه ی ما را بیهوده تلف کرد!"

جان کلام: مرد جزیره نتوانست به طور کامل از هدیه‌ی شگفت‌انگیزی که به صورت رایگان دریافت کرده بود، استفاده کند. او به هدفش نرسید. "او به هدفش نرسید" این چه سنگ‌نوشته‌ی سوگناکی می‌تواند بر روی قبر یک فرد باشد! اما به واسطه‌ی فیض خداوند چنین بیان سیاهی برای توصیف زندگی یک فرد مقدس هرگز رخ نخواهد داد. در فصل بعد علت را خواهیم دید.



تاملاتی برای سفری خارق العاده

آیا تا به حال درکی مثبت از تقدس داشته‌اید؟ چرا بلی و چرا خیر؟
دوست دارید بر سنگ قبرتان چه بنویسند؟

فصل دهم

به هدف نرسیدن، هرگز!^[۱]

خبر شگفت انگیز این است که خدا منابعی را که برای یک زندگی مقدس که او را خشنود می‌سازد، در اختیارمان قرار داده است! پس دیگر قرار نیست محروم شویم و به هدف نرسیم. ببینید نویسنده‌ی رساله به عبرانیان چه می‌گوید:

"سخت بکوشید...مقدس باشید، زیرا بدون قدوسیت هیچ کس خداوند را نخواهد دید. مواظب باشید کسی از فیض خدا محروم نشود." (عبرانیان ۱۲: ۱۴-۱۵)

نکته‌ی اصلی در این آیه روشن است: ما به فیض خداوند برای گام برداشتن در تقدس نیاز داریم. بار دیگر باید بپرسم: "اگر همان طور که من آموخته بودم فیض تنها مربوط به بخشش است، پس "محروم شدن" در این آیه چه مفهومی دارد؟" واژه‌ی یونانی به کار رفته در این آیه *hustereo* می‌باشد. فرهنگ تطبیقی استرانگ^[۲] آن را این گونه معنا می‌کند: "پست و درجه‌ی دو بودن، ناکارآیی، محروم شدن، عقب ماندن، بیچاره بودن، تهی بودن، شکست خوردن، عقیم ماندن". فرهنگ واژگان ثایر^[۳] پیش‌تر می‌رود

۱ *Never fall short*: می‌توان هرگز محروم نشدن نیز ترجمه شود که با متن عبرانیان ۱۲: ۱۵

مطابقت بیش‌تری دارد.

۲ *Strong's concordance*

۳ *Thayer's lexicon*

و این واژه را عمیق تر معنا می کند: "در مسابقه عقب ماندن و شکست در رسیدن به هدف؛ محروم شدن در آخر کار."
 مرد جزیره عقب ماند و به مقصود و هدفش یعنی آزادی ای که توسط کارفرمای پیام آور به صورت رایگان تدارک دیده شده بود، نرسید. او به سادگی می توانست به هدفش برسد، اما آنچه را که به او بخشیده بودند، به بیهودگی تلف کرد و از رسیدن به خط پایان محروم شد. برای این که مسابقه را به خوبی به پایان برسانیم، تقدس اهمیت بسیار بالایی دارد. ببینید اشعای نبی چه می گوید:

"و در آنجا شاهراهی و طریقی خواهد بود و به طریق مقدّس نامیده خواهد شد و نجسان از آن عبور نخواهند کرد بلکه آن به جهت ایشان خواهد بود. و هرکه در آن راه سالک شود اگرچه هم جاهل باشد گمراه نخواهد گردید. شیری در آن نخواهد بود و حیوان درنده ای بر آن برنخواهد آمد و در آنجا یافت نخواهد شد بلکه ناجیان بر آن سالک خواهند گشت. و فدیة شدگان خداوند بازگشت نموده، با ترّتم به صهیون خواهند آمد و خوشی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود. و شادمانی و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد." (اشعیا ۳۵: ۸-۱۰)

پیش از آن که ادامه بدهم، لازم است به کاستی ای در مثل مرد جزیره اشاره کنم. اگر این داستان حقیقتاً در دنیای ما اتفاق می افتاد، هنوز این امکان بود که با وجود استفاده از تفنگ توسط مرد جزیره باز هم خرس او را بکشد. سناریوهای محتمل بسیاری وجود دارد، مثلاً خرس می توانست او را غافلگیر کند و او نمی توانست در لحظه تفنگ را برداشته، نشانه گیری و شلیک کند. یا شاید هم شلیک می کرد و تیر به خطا می رفت. شاید هم گلوله خرس را زخمی می کرد اما او را نمی کشت و باعث خشم بیش تر خرس می شد و مرد جزیره را تکه پاره می کرد و می بلعید.

اما خدا می گوید وقتی ما در قدرت فیض گام برمی داریم، میوه ی تقدس می آوریم و به واسطه ی او شکست ناپذیر می شویم. اشعیا می گوید که هیچ حیوان درنده ای همچون شیر و خرس نمی توانند ما را بکشند! (این شامل دشمن اصلی ما، ابلیس هم می شود که همچون شیری غران در گردش است و کسی را می جوید تا بلعد. "اول پطرس ۵: ۸") پس ما همچون مرد جزیره نیستیم، و وقتی می توانیم از طریق قدرت فیض خداوند و نه به واسطه ی

خود بلکه به واسطه ی او، میوه ی تقدس را تولید نماییم، هیچ دلیلی برای شکست و ناکامی نداریم. با این وجود این وعده در مورد ایمان دارانی که در تقدس حقیقی گام بر نمی دارند، کاربردی ندارد. ببینید پطرس در این باره چه می گوید:

"اما آن که عاری از اینهاست، کور است و کوتاه بین، و از یاد برده که از گناهان گذشته خویش پاک شده است. پس ای برادران، هر چه بیشتر بکوشید تا فراخواندگی و برگزیدگی خویش را تحکیم بخشید، چرا که اگر چنین کنید هرگز سقوط نخواهید کرد. زیرا این چنین، دخول به پادشاهی جاودان خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح به فراوانی به شما عطا خواهد شد." (دوم پطرس ۱: ۹-۱۱)

پطرس می گوید هرگز سقوط نخواهید کرد [لغزید^[۴]]. ما شکست ناپذیریم، نه به خاطر توانایی های خودمان، بلکه به واسطه ی توانایی ای که فیض برایمان فراهم نموده است. پس در اصل، قیض قدرت گام برداشتن در شاهراه تقدس را می بخشد؛ جایی که در آن وعده داده شده با امنیت دور خود را به کمال خواهیم رساند. تقدس ما را از شکست خوردن در ایمان یا محروم شدن حفظ می کند.

پطرس زاویه ی مخالف را نیز به خوبی پوشش می دهد. کسانی که در قدرت فیض گام بر نمی دارند، در گسترش فضایل تقدس شکست می خورند. نتیجه، کوری است و از یاد می برند که خدا آن ها را از گناهان گذشته شان پاک ساخته. آن ها به سادگی به زندگی گذشته ی خود در اسارت گناه بازمی گردند (و بسیاری از آن ها هنوز باور دارند که توسط فیض خدا پوشانده و محافظت می شوند). پطرس در ادامه ی رساله اش بر انتخاب و تصمیم این افراد تاسف می خورد.

"زیرا اگر آنان که با شناخت خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح، از فساد دنیا رستند، باز بدان گرفتار و مغلوب آیند، سرانجامشان بدتر از آغاز خواهد بود. بهتر آن می بود که از آغاز راه پارسایی را نمی شناختند، تا اینکه پس از شناختن، از حکم مقدّسی که بدیشان سپرده شد، روی برتابند. پس آنان مصداق این مثل راستین اند که: «سگ به قی خود باز می گردد»،" (دوم پطرس ۲: ۲۰-۲۲)

۴ در ترجمه ی NLT که نویسنده استفاده کرده، آمده: *we will never stumble or fall away*

چه قدر جدی و سخت! این موضوع مرا مجدداً به یاد کلمات پولس در انتقاد به مسیحیان می‌اندازد: "آیا نمی‌دانید که وقتی خود را همچون بندگان فرمانبردار تسلیم کسی می‌کنید، بندگان آن کس خواهید بود که او را فرمان می‌برید، خواه بنده یگانه که منجر به مرگ می‌شود، خواه بنده‌ی اطاعت، که به پارسایی می‌انجامد؟" (رومیان ۶: ۱۶) وقتی ما آگاهانه و مکرراً در پی خواسته‌های گناه‌آلود خود می‌رویم، گرفتار آن شده و دوباره اسیرش می‌گردیم. یک ایمان دار هم می‌تواند درست همانند مرد جزیره هلاک شود. به همین دلیل پولس هشدار می‌دهد: "پس ای برادران، ما مدیونیم، اما نه به نفس، تا بر طبق آن زندگی کنیم. زیرا اگر بر طبق نفس زندگی کنید، خواهید مرد؛ اما اگر به واسطه روح، اعمال گناه‌آلود بدن را بکشید، خواهید زیست." (رومیان ۸: ۱۲-۱۳)

حال ممکن است متعجب شوید که چرا پولس می‌تواند خطاب به مسیحیان بنویسد که آن‌ها خواهند مرد. یوحنا‌ی رسول نیز به همین روش تعلیم می‌دهد: "اگر کسی ببیند برادرش گناهی می‌کند که به مرگ نمی‌انجامد، دعا کند و خدا به او حیات خواهد بخشید. این را درباره کسی می‌گویم که گناهش به مرگ نمی‌انجامد. گناهی وجود دارد که به مرگ می‌انجامد. درباره چنین گناهی نمی‌گویم که باید دعا کرد." (اول یوحنا ۵: ۱۶) یوحنا از چه نوع مرگی در مورد یک برادر و یا خواهر مسیحی صحبت می‌کند؟ آیا این همان مرگی است که پولس درباره اش حرف می‌زند؟ آیا این همان مرگی است که به آدم هشدار داده شده بود [اگر گناه کند، خواهد مرد]؟ آیا صحبت تنها از مرگ جسمانی است؟

یهودا درباره‌ی کسانی صحبت می‌کند که فیض خداوند را تبدیل به جوازی برای انجام کارهای خلاف اخلاق خود بدل ساخته‌اند، اگرچه مرتباً در جلسات کلیسایی شرکت می‌کنند. یهودا هشدار می‌دهد:

"اینان صخره‌های دریایی خطرناک در ضیافت‌های محبتانه شمایند که بدون کمترین پروا با شما بر یک سفره می‌نشینند؛ شبانانی هستند که تنها خود را می‌پرورند؛ ابرهای بی‌باران رانده از باد و درختان پاییزی بی‌برگی هستند که دو بار مرده و از ریشه به‌در آمده‌اند." (۱۲)

در این جا با مردمانی روبه رو هستیم که اگرچه از نظر جسمانی زنده‌اند و در جلسات کلیسا شرکت می‌کنند، اما نه فقط "مرده‌اند" بلکه "دو بار مرده‌اند". او از چه نوع مرگی صحبت می‌کند؟

بحث های الهیاتی زیادی پیرامون معنا و تفسیر این آیه وجود دارد، اما من می خواهم بپرسم: "چرا در این رابطه بحث می کنیم؟" مساله این است که شما نمی خواهید خودتان را به هیچ شکل مرده ببینید. نتیجه ی مرگ هیچ وقت نیکو و موعود نیست. بیایید رک و بی پرده حرف بزنیم، شما نمی خواهید بمیرید. مقصودم این است که ما تا جایی که ممکن است از مرده بودن فاصله می گیریم و با فیض خداوند از آن اجتناب می کنیم تا زندگی ای خارق العاده داشته باشیم.

بار دیگر خبری خوش و شگفت انگیز؛ خدا به راستی فیض خودش را به ما داده است. به ما طبیعت الاهی عیسیای مسیح بخشیده شده و از سلطنت و حکومت گناه رها شده ایم! چرا کسی که از سلطه ی گناه رهانیده شده دوباره باید خواستار بازگشت به اسارت آن باشد و با مرگ دست و پنجه نرم کند؟ پس دوست من، این قدر برای این که به خودت حق بدهی عادتا در گناه زندگی کنی و هنوز توقع رفتن به آسمان را داشته باشی، نجنگ. این نقطه نظر اشتباهی از زندگی است. در عوض، دریاب که خدا به تو هدیه ی رایگان شگفت انگیزی بخشیده، یعنی آزادی! دیگر نباید گناه کنی؛ گرچه قبلا نمی توانستی از گناه آزاد شوی، اما اکنون از طریق قدرت فیض شگفت انگیز خداوند، می توان در آزادی از آن زندگی کنی!

فیض حقیقتا کار می کند

من در سال ۱۹۷۹ عیسیای مسیح را به عنوان خداوند زندگی خود پذیرفتم و واقعیت طبیعت تازه ی او را که زندگی مرا عوض کرد، چشیدم. من بلافاصله میلیم به الكل را از دست دادم و اگرچه زمانی مثل ملوانی مست دشنام می دادم، گفتار و زبانم کاملا پاک شد. روش های گناه آلود دیگر نیز به تدریج با مطالعه ی بیش تر، تمرکز و سخن گفتن درباره ی کلام خداوند، از زندگی من محو شدند. با این وجود، بخشی در زندگیم وجود داشت که به سادگی اصلاح نمی شد. من به شدت درگیر شهوت و به پورنوگرافی معتاد بودم. اگر تصویر برهنه ای را می دیدم، مغلوبش شده و در آن غرق می شدم. دوره هایی از آزادی را داشتم اما پس از گذشت مدت زمانی، دوباره به

سمتش کشیده می شدم. شهوت بدون شک محکم در جان من چسبیده بود. در سال ۱۹۸۵ مردی ملک خودش را در اختیار من قرار داد، بنابراین توانستم دعای طولانی‌ای در آن جا داشته باشم. پس از پایان چهار روز روزه، در ۶ می ۱۹۸۵، پس از جنگی شدید در دعا، از اسارت پورنوگرافی و شهوت، آزاد شدم. سپاس خدا را، چرا که با فیض اش تا به امروز نیز آزادم. با این وجود زمانی که از اسارت پورنوگرافی آزاد شدم، هنوز می بایست در برابر میل و کشش مجدد نسبت به آن مقاومت می کردم. پیش از ۶ می، به نظر می رسید نمی توانم در مقاومتم در برابر این کشش موفق شوم. اما پس از ۶ می توانستم در برابرش مقاومت کنم، با این وجود می بایست با فیض همکاری می کردم تا در برابر وسوسه و تحریک نگاه کردن به تصاویر برهنه و پورنوگرافی بجنم. پس از دعا و روزه، قدرت شهوت بر من شکسته شده بود، اما هنوز می بایست پیوسته و استوار در برابر کشش آن مقاومت می کردم.

با گذشت زمان، همچنان که در دعا ادامه داده و اجازه می دادم کلام خدا ذهن مرا پر سازد، روزی دریافتم که خواسته و تمایل من تغییر کرده است. دیگر لازم نبود روی خود را از تصاویر پورنوگرافی برگردانم، بلکه ناخودآگاه آن را پس می زدم. اگر یک تصویر برهنه به نحوی در برابر چشمانم قرار می گرفت، آن زن در معرض نمایش را همچون دختری کوچک می دیدم. از این که می دیدم این زندگی ارزشمند برای فردی که به تصویر و شباهت خدا خلق شده، به تکه‌ای از گوشت تنزل یافته، غمگین می شدم. فیض خدا مرا از درون به بیرون عوض کرده بود. من در روح و ذهنم تازه شده بودم و حقیقتاً احساس آزادی می کردم. حس من به وسیله‌ی قدرت فیض او عوض شده بود. نویسنده به عبرانیان این رستگاری را شرح می دهد:

"هر که شیرخوار است، با تعالیم پارسایی چندان آشنا نیست، زیرا هنوز کودک است. اما غذای سنگین از آن بالغان است که با تمرین مداوم، خود را تربیت کرده‌اند که خوب را از بد تشخیص دهند." (عبرانیان ۵: ۱۳-۱۴)

من دریافتم کلام خدا که پیوسته می خواندمش، از آن نقل قول می کردم، در آن تامل می کردم، مطالعه و تحقیق می کردم، ذهن و حس مرا به سوی همنوایی با خواسته‌ها و افکار او کشانده است. به یاد داشته باشید که تقدس، حرف زدن و زندگی کردن به سان اوست. تقدس بالا رفتن و رسیدن به

سطح زندگی اوست.

به همین دلایل است که اشتیاقی سوزان در قلبم برای نوشتن این کتاب دارم، چراکه بسیاری از فرزندان خدا هنوز در شیرخوارگی اند. به آن‌ها گفته نشده که طبیعت الاهی خدا در دورن آن‌ها قرار گرفته است، یکشنبه در پی یکشنبه به آن‌ها گفته شده که گناهان شان بخشیده شده و همه‌ی ما ضعیف و ناتوانیم، اما به شکلی از آن عبور می‌کنیم و به پایان خط زندگی می‌رسیم. این انجیل قابل قبول از نظر جامعه، به زندگی آن‌ها قدرت نمی‌بخشد. این احساسات و حواس آن‌هاست که زندگی شان را کنترل می‌کند، نه ایمان‌شان. ما باید به خاطر داشته باشیم که جسم می‌تواند در ممارست تعلیم بیابد، اما موضوعاتی را که به آن عادت دارد، دوست دارد. به همین دلیل مردم اغلب دوست ندارند عوض شوند. خبر خوش این است که همان‌طور که جسم تان در ناپارسایی تعلیم یافته، می‌تواند در پارسایی نیز تعلیم بیابد. نویسنده به عبرانیان این موضوع را تایید می‌کند: "اما غذای سنگین از آن بالغان است که با تمرین مداوم، خود را تربیت کرده‌اند که خوب را از بد تشخیص دهند." (عبرانیان ۵: ۱۴) ما می‌توانیم بر ذهن و جسم خود از طریق قدرت فیض تسلط یابیم و قوه‌ی ذهنی و احساسات خود را با کلام او دوباره تعلیم دهیم، جسم ما به آنچه با آن تغذیه می‌شود، واکنش نشان می‌دهد.

اگرچه فیض خدا مرا آزاد ساخته، می‌توانم دوباره به نظاره‌ی پورنوگرافی بازگردم. اگر مکرراً آن را انجام دهم، بدون هیچ توبه راستین قلبی، یکبار دیگر به دامش افتاد و معتادش می‌شوم. و این بار سخت‌تر از قبل خواهد بود. من این را انتخاب نمی‌کنم، زیرا عاشق خدا هستم و ترس او در دل من است.

فیض او کافی‌تر از حد نیاز ماست! این شگفت‌انگیز است!

باز شدن چشمی در مصاحبه

چند سال پیش با یک شبکه رادیویی در یکی از شهرهای بزرگ ایالات جنوبی مصاحبه‌ای داشتم. من درباره‌ی پارسایی و تعلیم و تربیت جسم حرف می‌زدم. من هیچ چیز درباره‌ی آزادی خودم از پورنوگرافی نگفته

بودم، اما بر اهمیت تقدس راستین در زندگی یک ایمان دار تاکید می‌کردم. پس از سی دقیقه یا بیش تر، مجری خط تلفن را باز کرد. اولین تماس از جانب مردی خشمگین بود که حمله کنان به من گفت: "چه طور می‌توانی درباره‌ی چیزی که می‌گویی این قدر مطمئن باشی؟ درباره‌ی کسی که در زندگی‌اش در اسارت و اعتیاد است، چه می‌توانی بگویی؟ آیا به من می‌گویی او دارد با سر به سمت مرگ می‌رود؟"

پاسخ دادم: "من این را نمی‌گویم آقا، کلام خدا می‌گوید. "آن گاه پرسیدم: "آیا می‌توانم چند نکته را در حرف‌های شما روشن کنم؟" او با خشمی زیاد پاسخ داد: "بله!"

گفتم: "بگذارید صریح و بی‌پرده در این ارتباط صحبت کنم. آیا شما می‌گویید که گناهایی هست که فیض خدا و خون عیسا می‌تواند ما را از آن‌ها آزاد سازد، اما گناهان خاصی هم وجود دارند که از فیض خدا به مراتب قوی‌تر و زورآورترند؟ درست می‌گویم؟" مرد کاملاً ساکت شد. او ناگهان متوجه حماقت بحث و استدلالش شده بود.

در نهایت سکوت را شکستم و گفتم: "آقا، من اسیر شهوت بودم، اما فیض خداوند در سال ۱۹۸۵ مرا آزاد کرد. شما نمی‌توانید به من بگویید که اعتیادها یا اسارت‌هایی وجود دارند که برای فیض خدا زیادی نیرومندند. من کاملاً اسیر بودم و اکنون آزادم."

زمان‌های سخت

پولس رسول خطاب به تیموتائوس درباره‌ی زمان‌هایی می‌نویسد که ما اکنون در آن زندگی می‌کنیم: "در روزهای آخر، زمان‌هایی سخت [برای مسیحیان] پیش خواهد آمد." (دوم تیموتائوس ۳: ۱)^[۵] ما در روزهای آخر زندگی می‌کنیم. جای هیچ سوالی در این باره نیست، زیرا تمام نبوت‌های کتاب مقدس نشان می‌دهند که عیسا به زودی بازمی‌گردد. پولس پیشگویی می‌کند که زمان‌های آخر برای ما مسیحیان، دوران سختی خواهد بود؛ چرا

^۵ ترجمه‌ی الحاقی از متن TLB می‌باشد.

این چنین است؟

در دوران پولس، او با مخالفت‌ها و ضدیت‌های سنگین و بزرگی روبه‌رو بود. در پنج مورد متفاوت به شکلی وحشیانه سی و پنج ضربه‌ی شلاق خورد. سه بار او را با ترکه‌ی چوبی زدند. یک بار سنگسار شد و سال‌ها در زندان بود. پولس به هر سو که رویش را برمی‌گرداند، با جفاهایی وحشتناک رو به‌رو می‌شد. اما او می‌نویسد که دوران ما به مراتب برای مسیحیان سخت‌تر است! اما دلیلش چیست؟ زیرا:

"مردمان خودپرست، پولدوست، لاف‌زن، متکبر، ناسزاگو، نافرمان به والدین، ناسپاس، ناپاک، بی‌عاطفه، بی‌گذشت، غیبت‌گو، بی‌بندوبار و وحشی، دشمن نیکویی، خیانتکار، عجول و خودپسند خواهند بود. لذت را بیش از خدا دوست خواهند داشت" (دوم تیموتائوس ۳: ۲-۴)

با خواندن این آیات شاید هنوز متحیر باشید که چرا پولس فکر می‌کرد زمانه‌ی ما با او متفاوت است. مردم در جامعه‌ی او نیز همین رفتارها را داشتند، آن‌ها خودشان و پول را دوست داشتند، ناپاک بودند و بی‌گذشت و پطرس در روز پنتیکاست گفت: "خود را از این نسل منحرف برهانید" (اعمال ۲: ۴۰) پس چرا پولس دوران ما را در تاریخ، عصری سخت‌تر برای مسیحیان می‌داند؟ او در جمله‌ی بعدی پاسخ ما را می‌دهد:

"و هر چند صورت ظاهر دینداری را دارند، منکر قدرت آن خواهند بود. از چنین‌کسان دوری‌گزین." (دوم تیموتائوس ۳: ۵)

پس این‌طور؛ ما در عصری زندگی می‌کنیم که بسیاری مدعی‌اند که به واسطه‌ی فیض، نجات و تولد تازه یافته‌اند، اما با فیض خدا در تولید ویژگی‌های مسیح در زندگی‌شان همکاری نمی‌کنند. آن‌ها قدرت فیض را که می‌تواند پاک و مقدس‌شان بسازد، رد می‌کنند در حالی که ایمان دارند که به وسیله‌ی فیض نجات یافته‌اند. آن‌ها هنوز زندگی خودشان را دارند و بر اساس لذات خودشان زندگی می‌کنند و خود را تسلیم خداوندی و پادشاهی او نکرده‌اند. این ایمان داران خطرناک‌اند، زیرا از طریق روش زندگی‌شان، انجیل جعلی عیسای مسیح را عرضه می‌کنند. به همین دلیل است که پولس می‌گوید: "از چنین‌کسان دوری‌گزین" (دوم تیموتائوس ۳: ۵)

باور دارم که سخت‌ترین جنگ پدران نخستین کلیسا، نبرد علیه شریعت

گرایی^[7] بود، بسیاری تلاش می کردند ایمان داران جدید را به جای اعتماد به فیض نجات بخش، زیر شریعت قرار می دهند. امروزه، پس از بیست و پنج سال خدمت متمم وقت، به این نتیجه رسیده ام که بزرگ ترین جنگ دنیای ما، نبرد علیه بی قانونی^[8] است. مردم در کلیساها باور دارند که نجات یافته اند، اما زندگی شان با مردم دنیا فرقی ندارد. آن ها تسلیم قدرت و اقتدار خداوند نیستند.

عیسا در ارتباط با روزهای آخر هشدار می دهد:

"در نتیجه افزونی شرارت، محبت بسیاری به سردی خواهد گرایید. اما هر که تا به پایان پایدار بماند، نجات خواهد یافت." (متا ۲۴: ۱۲-۱۳)

از آن جایی که گناه در عصر عیسا به فراوانی گسترش یافته بود، دوران ما چه تفاوت عمده ای با آن زمان دارد؟ نکته ی شوک آور این است که در ارتباط با زمان ما عیسا درباره ی جامعه در مفهوم عمده ی آن حرف نمی زند، بلکه درباره ی کسانی صحبت می کند که مدعی پیروی از او هستند. او می گوید در دوران ما گناه در میان مسیحیان گسترش و فزونی می یابد. در غیر این صورت چرا می بایست جمله اش را این گونه به پایان برساند: "اما هر که تا به پایان پایدار بماند، نجات خواهد یافت"؟ شما در مورد بی ایمانان نمی گوئید که: "اگر مسابقه را به پایان برسانی [تا به آخر پایدار بمانی]، نجات خواهی یافت."

زیرا او اصلا شروع نکرده [تا بخواهد به پایان برساند]. اما به کسی که ایمان دار است می توانید چنین چیزی را بگوئید، زیرا او قبلا مسابقه را شروع کرده است.

خلاصه ی مطلب این است که گام برداشتن در تقدس راستین حتا از قبل هم مهم تر است زیرا طبیعت فریبکار گناه آن چنان که عیسا می گوید، در عصر ما افزون گردیده است. اما یک خبر بزرگ؛ خداوند به ما از طریق فیض اش قدرت بخشیده تا در میان فساد نیز، مقدس زندگی کنیم.

به دو دلیل ما باید در این عصر تاریکی نور باشیم: نخست، برای نجات خودمان و دوم برای نجات گمشدگان. بسیاری در این جهان، فریاد می کشند تا خدا را ببینند. ما از استخوان ها و از گوشت او هستیم، بنابراین بیاید با پیروی از خدا به عنوان فرزندان عزیزش، بگذاریم جهان نور او را ببیند.

به هدف نرسیدن، هرگز!

به ما هر آنچه را که برای انجام این کار نیاز داریم، داده شده و آن فیض
نامیده می‌شود. پس بیایید در قدرت خارق العاده‌اش گام برداریم!



تاملاتی برای سفری خارق العاده

آیا قسمت‌هایی از زندگی شما نیازمند پاک شدن است؟ چه بخش‌هایی؟
چرا زندگی مقدس بدون فیض خدا محال است؟

پادشاهی در میان ما

فیض ما را قادر می‌سازد تا خداوند را به شیوه‌ای که خشنودش می‌سازد، خدمت کنیم. در درجه‌ی نخست، قدرت می‌یابیم تا در قدوسیت زندگی کنیم. قدوسیت واقعی شامل پاکی جنسی می‌شود، اما بسیار بیش‌تر از آن است. مقدس بودن چنان که خداوند قدوس است، یعنی زندگی کردن همانند عیسا، قدم برداشتن همچنان که او بر روی زمین گام برمی‌داشت و همان میوه‌ها را آوردن. عیسا این موضوع را روشن می‌سازد.

"شما نبودید که مرا برگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و مقرر داشتم تا بروید و میوه آورید و میوه شما بماند، تا هر چه از پدر به نام من درخواست کنید به شما عطا کند." (یوحنا ۱۵: ۱۶)

عیسا به چه میوه‌های ماندگاری اشاره دارد؟ او طبیعت این میوه‌ها را در مکالمه‌اش در شام آخر اشکار می‌کند:

"«آمین، آمین، به شما می‌گویم، آن که به من ایمان داشته باشد، او نیز کارهایی را که من می‌کنم، خواهد کرد، و حتی کارهایی بزرگتر از آن خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم»" (یوحنا ۱۴: ۱۲)

کارهای بزرگ‌تر؟ عیسا نمی‌گوید: "شما رسولان، اگر ایمان داشته

باشید... بلکه به طور مشخص بیان می کند که "آن که ایمان داشته باشد...". اگر غیر از عیسا کسی این کلمات را گفته بود، باورش برایم سخت بود. با این وجود این بیانات جالب مستقیماً از لبان خود عیسا بیرون آمده و کلام او لغزش ناپذیر است! ما، کسانی هستیم که وارد خانواده ی او شده ایم، با او یک گشته ایم و به ما طبیعت و روح او داده شده تا نه فقط معجزاتی که او کرد را انجام دهیم بلکه از آن فراتر نیز برویم! چه طور چنین چیزی ممکن است؟ حال دیگر جواب را می دانید؛ از طریق فیض او.

فیض به ما قدرت می بخشد تا از توانایی های خود فراتر برویم. فیض ما را وارد قلمرو خارق العاده می سازد. به کلمات پولس در این آیه دقت کنید:

"و خدا قادر است هر نعمت را برای شما بس فزونی بخشد تا در همه چیز همواره همه نیازهایتان برآورده شود و برای انجام هر کار نیکو، به فراوانی داشته باشید." (دوم قرنتیان ۹: ۸)

پولس در این آیه به طور خاص در حال بحث درباره ی مسایل مالی و هدیه دادن است، اما این اصل در همه ی بخش های زندگی کاربرد دارد. چند واژه ی کلیدی هست که باید به آن بپردازیم. نخست: پولس می گوید: "هر نعمت را بر شما فزونی^[۱] بخشد"، نه یک ذره کوچک، بلکه همه را. هر برکت روحانی در ما، در عیسا ی مسیح است (افسیسیان ۱: ۳ را بخوانید). به همین دلیل روح القدس از طریق پولس می گوید: "پس دیگر کسی به انسانها فخر نکند. زیرا همه چیز متعلق به شماست... و شما از آن مسیح اید و مسیح از آن خداست." (اول قرنتیان ۳: ۲۱ و ۲۳) سپس پولس در ادامه ی آیه می گوید (۹: ۸)، که "ما همواره"، نه فقط برحسب اتفاق، بلکه همواره، همه ی نیازهایمان را (به طور کامل) به فراوانی در انجام هر کار نیکو داریم. عیسا خاطر نشان می سازد که هر یک از ما کارهای بزرگ تر خواهیم کرد. پس در فراوانی، قدرت فیض نیازهای ما را تمام و کمال برای انجام هر آنچه که ممکن است با آن روبه رو شویم - و فرقی ندارد چه باشد - برآورده می سازد. هیچ چیزی نمی تواند مانع آوردن تدارک آسمان بر زمین شود، زیرا فیض همه چیز را به طور کامل فراهم کرده است.

۱ در ترجمه ی NIV که مورد نظر نویسنده است *All grace* آمده، اما در اصل تفاوت زیادی ایجاد نمی کند.

پادشاهی در میان ماست

عیسا هنگامی به شاگردانش نحوه ی دعا کردن را تعلیم می داد، مطلبی فوق العاده را بیان کرد: " به ایشان گفت: «چون دعا می کنید، بگویید: "ای پدر، نام تو مقدّس باد، پادشاهی تو بیاید،" (لوقا ۱۱: ۲)^[۲]. این دعایی پیشرو^[۳] برای شاگردان بود، اما نه برای عیسا. برای ما نیز دعایی پیشرو نیست زیرا این دعا اکنون کاربرد دارد. اجازه دهید توضیح دهم. می خواهم اصرار کنم که با دقت چند صفحه ی بعدی را بخوانید، زیرا اگر متوجه ی حرف های من بشوید، زندگی تان به طور کامل دگرگون خواهد شد.

فریسیان با عیسا از این جهت مشکل داشتند که او به آن روشی که آن ها انتظار داشتند بر روی صحنه [زمین و مسیر خدمتش] نیامده بود. زیرا بر اساس نبوت های عهد عتیق، آن ها منتظر یک ماشیح پادشاه بودند. اشعیا نوشته بود:

" زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد. ترقّی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داود و بر مملکت وی انتها نخواهد بود تا آن را به انصاف و عدالت از الان تا ابدالابد ثابت و استوار نماید. غیرت یهوه صبایوت این را بجا خواهد آورد" (اشعیا ۹: ۶-۷)

این رهبران [فریسیان] می دانستند که در دوران آمدن ماشیح هستند. به یاد بیاورید که مردان حکیمی از شرق آمدند. کاتبان با وجود خواسته ی هرود، اجازه ندادند او محل تولد پادشاه را دریابد.

فریسیان بر طبق گفته ی اشعیا باور داشتند که ماشیح همچون یک جنگاور خواهد آمد؛ پادشاهی ظفرمند که آن ها را از اسارت و ستم رومیان می رهند. آن ها انتظار داشتند او بلافاصله تخت داود را در اورشلیم برپا سازد و برای ابد سلطنت کند.

اما وقتی عیسا به عنوان یک ناصری، یک فرد معمولی، نجاری از یک خانواده ی فقیر و دوست مافیا (باجگیران، مافیای آن زمان بودند) و

^۲ نویسنده به لوقا ۱۱: ۱۲ اشاره کرده، در حالی که مستقیماً از متا ۶: ۱۰ نقل قول نموده است.
futuristic ۳

فاحشه‌ها، پدیدار شد، نتوانستند او را به عنوان ماشیح هضم کنند. گرچه بسیاری از مردم عادی اعلام می‌کردند که عیسا همان مسیح موعود است، اما رهبران این موضوع را رد می‌کردند زیرا عیسا ویژگی‌های متفاوتی با آنچه انتظارش را می‌کشیدند، داشت.

بنابراین فریسیان گفتند: "بسیار خب، اگر تو ماشیح [مسیح] هستی، پادشاهی ای که اشعیا گفته بر آن حکم می‌رانی، کجاست؟ چرا ما هنوز زیر سلطه‌ی رومیان هستیم؟" عیسا پاسخ داد:

"عیسی در پاسخ فریسیان که پرسیده بودند پادشاهی خدا کی خواهد آمد، گفت: «آمدن پادشاهی خدا را نمی‌توان با مشاهده دریافت، و کسی نخواهد گفت اینجا یا آنجاست، زیرا پادشاهی خدا در میان شماست.»" (لوقا ۱۷: ۲۰-۲۱)

"پادشاهی در میان شماست؟" می‌دانیم که "شما" اشاره به فریسیان ندارد زیرا عیسا به آن‌ها گفته بود: "شما به پدرتان ابلیس تعلق دارید" (یوحنا ۸: ۴۴) عیسا از کسانی حرف می‌زند که تولد تازه خواهند داشت و با روح‌القدس پر شده‌اند. او پیش‌تر به کسانی که او را دوست دارند، وعده داده بود: "ای گله کوچک، ترسان مباشید، زیرا خشنودی پدر شما این است که پادشاهی را به شما عطا کند" (لوقا ۱۲: ۳۲)

خب، چه وقت این پادشاهی برقرار می‌شود؟ شاگردانش پس از رستاخیز او از مردگان این سوال را پرسیدند. خودتان را جای آن‌ها بگذارید. بالاخره همه چیز روشن شد. عیسا، زنده و سلامت، جلوی پیروان وفادارش ایستاده بود، پس او حقیقتاً پادشاهی بود که اشعیا وعده داده بود بر تخت داود حکم خواهد راند، اما پادشاهی کجا بود؟ آن‌ها تا لحظه‌ی پیش از صعود عیسا هم گیج و سردرگم بودند:

"«ای گله کوچک، ترسان مباشید، زیرا خشنودی پدر شما این است که پادشاهی را به شما عطا کند» (اعمال ۱: ۶)

آن‌ها هنوز هم در جست و جوی یک پادشاهی مادی بودند که خودش را نشان دهد. البته روزی خواهد آمد که عیسا با اسبی سفید و ده هزار تن از مقدسان به زمین بازخواهد گشت. (یهودا ۱: ۱۴-۱۵ و مکاشفه ۱۹: ۱۱-۱۶ را بخوانید). در حالی که دنبال یک تخت واقعی در زمین می‌گشتند، کلام او را

فراموش کردند: "پادشاهی در میان شماست". بنابراین عیسا همان طور که با فریسیان سخن گفت، فکر شاگردان را نیز اصلاح کرد:

"عیسی پاسخ داد: «بر شما نیست که ایام و زمانهایی را که پدر در اختیار خود نگاه داشته است بدانید؛ اما چون روح القدس بر شما آید، قدرت خواهید یافت و در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا دورترین نقاط جهان، شاهدان من خواهید بود.»" (اعمال ۱: ۷-۸)

"پر شده با قدرت" از روح القدس، تا چه کاری را انجام دهند؟ پادشاهی را پیش برده و گسترش دهند! این نه فقط به عهده‌ی آن‌ها بود، وظیفه‌ی ما نیز هست، زیرا پطرس به جمعیت کثیری گفت: "زیرا این وعده برای شما و فرزندان‌تان و همه‌ی کسانی است که دورند، یعنی هر که خداوند خدای ما او را فراخواند." (اعمال ۲: ۳۹) من و شما نیز به یقین جزو آن افرادیم. پس به همین دلیل پولس خطاب به همه‌ی ما می‌نویسد: "زیرا پادشاهی خدا به حرف نیست، بلکه در قدرت است" (اول قرنتیان ۴: ۲۰) به محض آمدن روح القدس و سکونت او در انسان، پادشاهی و همه‌ی قدرتش در بین ما [و در ما] خواهد بود! اما اکنون قدرت داریم تا پادشاهی را در قلب‌ها و زندگی دیگران گسترش دهیم. به همین دلیل کلام خدا می‌گوید: "زیرا پادشاهی خدا خوردن و نوشیدن نیست، بلکه پارسایی، آرامش و شادی در روح القدس است" (رومیان ۱۴: ۱۷)

بنابراین در اصل عیسا به سوال شاگردان پاسخ داد که این پادشاهی در ظاهر و بیرون برقرار نمی‌شود، بلکه در درون برقرار خواهد شد، که البته بر زندگی بیرونی مردم اثر می‌گذارد، حقیقت شگفت‌انگیز این است که ما اکنون می‌توانیم کار عیسا را برای پیشبرد پادشاهی انجام دهیم و حتی کارهای بزرگ‌تر از او انجام دهیم. یک بار دیگر کلام او را یادآوری می‌کنم: "پادشاهی تو بیاید [که اکنون آمده است]، اراده‌ی تو چنان که در آسمان انجام می‌شود، بر زمین نیز به انجام رسد" (متا ۶: ۱۰)

بر زمین همچنان که در آسمان است

اجازه دهید روش‌هایی را که در آن عیسا راه‌های آسمان را به زمین آورد، بررسی نماییم. ماموریت او را در آشکار ساختن پادشاهی خداوند

می توان در یک کلمه معنا کرد: "پارسایی". به ما گفته شده: "زیرا پادشاهی خدا ... پارسایی است" (رومیان ۱۴: ۱۷) عیسا به ما می گوید: "نخست در پی پادشاهی خدا و انجام اراده ی او باشید"^[۴] (متا ۶: ۳۳). عیسا پس از مرگش به شاگردانش گفت که روح القدس خواهد آمد و "جهان را مجاب خواهد کرد که به لحاظ عدالت [پارسایی] و داوری، تقصیرکار است... زیرا من نزد پدر می روم..." (یوحنا ۱۶: ۸ و ۱۰)

واژه ی یونانی که در عهد جدید اغلب برای مفهوم پارسایی به کار رفته، dikaiosyne است. فرهنگ واژگان کتاب مقدسی اکسپوزیتوری^[۵] روشن می سازد که هیچ نقطه ی خاکستری و نامفهومی در معنای این واژه وجود ندارد [معنای آن بسیار دقیق و واضح است]: "مورد پذیرش خدا بودن در همه ی جنبه ها". به بیان ساده، پارسایی یعنی "پارسا و درست بودن در چشم خداوند".

کتاب مقدس این موضوع را بسیار شفاف می سازد: "هیچ کس پارسا نیست، حتا یک نفر" (رومیان ۳: ۱۰) غیرممکن است در نظر خدا پارسا یا مورد قبول باشیم، مگر آن که با دانه ی فسادناپذیر کلام خدا تولد تازه یافته باشیم. پولس نیز به روشنی به این موضوع اشاره می کند: "زیرا همان گونه که به واسطه نافرمانی یک انسان، بسیاری گناهکار شدند، به واسطه اطاعت یک انسان نیز بسیاری پارسا خواهند گردید." (رومیان ۵: ۱۹) آیا اکنون پارسا هستیم یا به محض رسیدن به آسمان پارسا خواهیم شد؟ پس از بحثی که در فصل های پیشین داشتیم، از قبل پاسخ را می دانیم. کلام خدا روشن می سازد که:

"او کسی را که گناه را نشناخت، در راه ما گناه ساخت، [۳] تا ما در وی پارسایی خدا شویم." (دوم قرنتیان ۵: ۲۱)

و

"و از اوست که شما در مسیح عیسی هستید، در او که از جانب خدا برای ما حکمت شده است، یعنی پارسایی، قدوسیت و رهایی ما." (اول قرنتیان ۱: ۳۰)

ما اکنون به خاطر کاری که عیسا برای ما انجام داد در همه ی راه های مان

۴ در ترجمه ی NIV آمده: «نخست در پی پادشاهی او و پارسایی اش باشید»
The Expository Dictionary Of Bible Words ۵

از نظر خدا پسندیده هستیم. بار دیگر تاکید می‌کنم که این در ارتباط با پارسایی و عدالت^[7] است نه گام برداشتن در مسیر قدوسیت. پارسا بودن در حضور خدا با تلاش‌های انسانی ما حاصل نمی‌شود بلکه نتیجه‌ی کار شگفت خدا از طریق عیسای مسیح است. واقعا جای تاسف است وقتی می‌شنویم مسیحیان خود را کرم‌های پست یا گناهکارانی بیچاره خطاب می‌کنند؛ در حالی که بخشیده شده‌اند. وقتی می‌شنوم افرادی به این شیوه از خود سخن می‌گویند، قلبم می‌شکند، چرا که بهایی عظیم برای ما پرداخت شده تا نه تنها بخشیده و آزاد شویم، بلکه دوباره در شباهت عیسای مسیح خلق شویم.

پادشاهی از درون، صحبت از طبیعت الاهی است که ما را قدرت می‌بخشد زندگی مقدسی داشته باشیم و در این دنیای کنونی پرثمر باشیم. این قدرت کاملا در زندگی عیسا مشهود بود. او نشان داد که انسان‌ها خلق شده‌اند تا چگونه زندگی کنند، نه در اسارت آتش خواسته‌های جسم سقوط کرده‌ی خود، بلکه برانگیخته با پارسایی و پیش رونده با قدرت روح القدس در محبت، شادی و سلامتی، و فراوانی بخشش، شفا، و بالا کشاندن دیگران به سطح بالاتری از زندگی. این پادشاهی خداست؛ این پادشاهی تنها مقدس بودن نیست، بلکه آوردن روش زندگی الاهی به دنیای مرده و گم شده‌ی ماست.

این را می‌توان به طور کامل از زندگی عیسا دریافت، به سادگی می‌توان اشتیاق او را برای بخشیدن، شفا، آزاد ساختن، حکمت عیان او در موفقیت و زندگی پر معنایش دید. زمانی که انجیل‌ها را می‌خوانیم، می‌توانیم ببینیم که چگونه برای کسانی که در تاریکی‌اند، نور است، مردگان را زندگی می‌بخشد، برای ماتمیان تسلی است، دری برای آزادی است، راهی برای گمشدگان، حقیقت برای حیرانی، شبانی برای جان‌های خسته، منجی درماندگان، بازخردار اسیران و ... او آسمان را به زمین آورد، زیرا می‌گوید: "کسی که مرا دیده، پدر را دیده است" (یوحنا ۱۴: ۹) اکنون این مسئولیتی است که از ما می‌طلبد:

"همان‌گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم" (یوحنا ۲۰: ۲۱)

چه بیان شگفت انگیزی! ما باید همانند عیسا، آسمان را به زمین بیاوریم.

به همین دلیل عیسا مکررا می‌گوید: "آمین، آمین، به شما می‌گویم، هر که فرستاده مرا بپذیرد، مرا پذیرفته، و هر که مرا پذیرفت، فرستنده مرا پذیرفته است." (یوحنا ۱۳: ۲۰) در اصل، این آیه می‌گوید که چه طور باید باشیم یعنی کسی که پیروان عیسا را می‌بیند، عیسا را دیده است، درست همان طور که با دیدن عیسا، پدر را می‌دید.

این چه مسئولیت و چه فرصتی برای هر یک از ماست!

"این جا" در تضاد با "نزدیک"^[۷]

ما به طور اجمالی این را در ارتباط با رسولان در اناجیل می‌بینیم، گرچه این قبل از آمدن پادشاهی در بین ما بود. به عنوان مثال روشی را که شاگردان در آن خدمت می‌کردند در نظر بگیرید: "آنگاه عیسی دوازده شاگردش را نزد خود فراخواند و آنان را اقتدار بخشید تا ارواح پلید را بیرون کنند و هر درد و بیماری را شفا دهند" (متا ۱۰: ۱) به محض آن که عیسا این توانایی خاص (فیض) را بخشید، به آن‌ها فرمان داد که:

"هنگامی که می‌روید، این پیام را موعظه کنید که پادشاهی آسمان نزدیک شده است. بیماران را شفا دهید، مردگان را زنده کنید، جذامیها را پاک سازید، دیوها را بیرون کنید. به رایگان یافته‌اید، به رایگان هم بدهید." (متا ۱۰: ۷-۸)

آن‌ها باید پادشاهی را اعلان می‌کردند. اراده‌ی خدا چنان که در آسمان بود، بر زمین نیز انجام می‌شد. اگر شرایطی در زندگی یک فرد وجود داشت که با استانداردهای آسمان همسو نبود، باید عوض می‌شد. مردم در آسمان به وسیله‌ی دیوها زجر نمی‌کشند. جذام یا امراض دیگر در آسمان وجود ندارد. در آسمان مردم بیمار نمی‌شوند. در آسمان انسان‌ها گرسنه نیستند. قدرتی که رسولان دریافت کرده بودند می‌بایست آنچه را که در زمین در تضاد با آسمان بود، عوض می‌کرد! آیا این را می‌بینید؟ بنابراین آن‌ها با قدرت رفتند و دیوها را اخراج کردند، بیماران را شفا دادند، فقیران را غذا دادند و لباس پوشانیدند و حتا مردگان را زنده ساختند!

عیسا در ارتباط با نیازهای مادی تلاش کرد تا گروهش در همین قدرت

^۷ نویسنده با واژه‌های *hear* (این جا) و *near* (نزدیک) بازی کلامی کرده است.

عمل کنند، اما آن‌ها فرصتی شگفت‌انگیز را از دست دادند. آن‌ها در منطقه‌ای بی آب و علف، دور از شهر و روستا، بدون غذای کافی مانده بودند. تنها نان و دو ماهی یافت شد، و پنج هزار مرد گرسنه [زنان و کودکان را هم باید اضافه کرد] در آن جا بودند. شاگردان از عیسا تمنا کردند تا آن جمعیت را برای غذا روانه‌ی روستاهای اطراف کند. اما پاسخ عیسا این بود:

"شما خود به ایشان خوراک دهید" (مرقس ۶: ۳۷)

خواست عیسا این بود که شاگردان قدرت فیض را برای برطرف کردن نیازهای این جماعت به کار ببندند. هیچ کاستی‌ای وجود نداشت، همچنان که در آسمان هیچ کاستی‌ای وجود ندارد. با این وجود، شاگردان نمی‌توانستند باور کنند که چنین چیزی ممکن است و پاسخ دادند: "آیا می‌خواهی برویم و دو بیست دینار نان بخریم و به آن‌ها بدهیم تا بخورند؟" (۶: ۳۷) آنها هنوز می‌خواستند بر اساس توانایی‌های خودشان عمل کنند، نه به شکل خارق‌العاده که هدیه‌ی رایگان فیض، آن‌ها را به انجامش قادر می‌ساخت. بنابراین عیسا باید به سادگی از قدرت خودش برای غذا دادن به آن جماعت استفاده می‌کرد.

برای شاگردان شفای بیماری‌ها، ضعف‌ها و آزادی مردم از افسردگی و اسارت دیوها امری مسلم بود. آن‌ها در بازگشت از یکی از خدمت‌هایشان گفتند: "سرور ما، حتی دیوها هم به نام تو از ما اطاعت می‌کنند" (لوقا ۱۰: ۱۷) بیماری‌ها و ضعف‌ها شفا می‌یافت، اسیران آزاد می‌شدند و این درست همان طور بود که عیسا گفته بود.

با این وجود لازم است به این نکته توجه کنیم (متا ۱۰: ۷ را بخوانید) که شاگردان تنها باید اعلان می‌کردند که پادشاهی آسمان "نزدیک" است. اما در روز پنتیکاست این پادشاهی آمده بود و دیگر "نزدیک" نبود، بلکه "این‌جا" بود.

پادشاهی خدا اکنون در قلب‌های مردان و زنانی است که تولد تازه یافته و از روح القدس پر شده‌اند، درست به همان شکل در درون عیسا بود و همگامی که بر زمین زندگی می‌کرد، تجلی می‌یافت. این مطلب به طور بسیار واضحی در شام آخر نمود می‌یابد. عیسا درباره‌ی روح القدس سخن گفت: "یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را بپذیرد، زیرا نه او را می‌بیند و نه می‌شناسد؛ اما شما او را می‌شناسید، چرا که نزد شما مسکن می‌گزیند

و در شما خواهد بود" (یوحنا ۱۴: ۱۷) در اناجیل وقتی رسولان فرستاده شدند تا ثمر بیاورند، روح القدس تنها با آن‌ها بود و پادشاهی خدا نزدیک. اما عیسا نشان می‌دهد که پس از آمدن پادشاهی، روح القدس در ما خواهد بود. به همین علت است که عیسا پیش از صعودش به آسمان به همه‌ی ما تعلیم می‌دهد که: "سلام بر شما! همان‌گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم." (یوحنا ۲۰: ۲۱) ما قدرتی در درون داریم تا پادشاهی را در قلب و زندگی مردم درست همانند عیسا، بسط و گسترش دهیم. این به خاطر قدرت فیض شگفت‌انگیزش است.

فیض عظیم

اجازه دهید آنچه را که در کتاب اعمال رسولان به محض آمدن پادشاهی خدا در قلب قوم خدا روی داد، به طور کوتاه بررسی نماییم. در روز پنتیکاست "همه از روح القدس پر شدند" (اعمال ۲: ۴) کسانی که در آن روز پر شدند، شامل ۱۲۰ نفر از شاگردان وفادار عیسا بودند. آنان مرد، زن و به احتمال زیاد بچه‌ها بودند که پادشاهی خدا را در آن روز دریافت کردند. برخی از آنان رسولان، انبیا، مبشران، شبانان و معلمان [پنج قدرت کلیسا] بودند. اما بیش‌تر آن‌ها شاگردان ساده‌ی عیسا بودند.

در آن روز، این ۱۲۰ نفر به زبان‌های دیگری صحبت کردند که هرگز نیاموخته بودند. آن‌ها کار شگفت‌انگیز خدا را اعلان کردند. این قدرت یافتن، باعث شد جمعیت کثیری بایستند و به این مردم ساده که به شکلی فصیح به زبان مادری آن‌ها کلام خدا را موعظه می‌کردند، گوش فرادهند. بالاخره ناظران با تعجب بانگ برآوردند: "معنی این رویداد چیست؟" (آیه ۱۲)

در ادامه می‌خوانیم: "آیات و معجزات بسیار به‌دست رسولان در میان قوم به‌ظهور می‌رسید و ایمانداران همگی یکدل در ایوان سلیمان گرد می‌آمدند." (اعمال ۵: ۱۲) به ویژه یکی از این معجزات خیلی تاثیرگذار بود. پطرس و یوحنا به سمت معبد می‌رفتند. هنگامی که نزدیک ورودی معبد شدند، مردی را که لنگ مادرزاد بود، در آن محل دیدند که صدقه می‌خواست. او از آن‌ها صدقه خواست اما پطرس به او گفت: "مرا زر و سیم نیست، اما آنچه دارم به

تو می‌دهم! به نام عیسی مسیحِ ناصری برخیز و راه برو!" (اعمال رسولان ۳: ۶) پطرس چه داشت؟ پاسخ به سادگی، پادشاهی آسمان است. پطرس قادر بود شرایط زندگی آسمان [سلامتی و شفا و ...] را به زمین بیاورد.

این مرد که از رحم مادر لنگ به دنیا آمده بود، ایستاد و شروع به راه رفتن و جست و خیز کردن و پرستش خدا نمود. زمانی که مردم اثر پادشاهی را بر این مرد دیدند، انبوهی از ایشان پیرامون پطرس و یوحنا جمع شدند و خیلی زود پادشاهی در بین بیش از پنج هزار نفر گسترش یافت و آنان عیسای مسیح را پذیرفتند.

پطرس و یوحنا پس از این اتفاق بازداشت شدند. پطرس، مردی که پیش از مصلوب شدن عیسا به وسیله ی کنیزی به هراس افتاده بود و سه بار خداوندش را انکار کرده بود، در برابر کاهن اعظم و کاهنان ایستاد و با شجاعت خداوندی عیسا را اعلان نمود. آن‌ها از شجاعت پطرس شوکه شدند اما چیزی بر ضد آنچه که او می‌گفت نتوانستند بگویند زیرا مردی که سال‌ها لنگ بود، اکنون در سلامت کامل جلوی آن‌ها ایستاده بود. بالاخره پطرس و یوحنا آزاد شدند.

پس از این ماجرا ایمان داران دعا کردند و از قدرت خداوند حیران شدند. سپس می‌خوانیم:

"رسولان با نیرویی عظیم به رستاخیز خداوند عیسی شهادت می‌دادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود." (اعمال ۴: ۳۳)

آیا متوجه شدید که در این آیه "نیرویی عظیم" با "فیضی عظیم" آمده است؟ بار دیگر می‌بینیم که فیض به عنوان قدرت خدا برای پیشبرد پادشاهی‌اش به کار رفته است. فیض نه تنها هدیه ی بخشش، شریک طبیعت او شدن و قدرت یافتن برای یک زندگی مقدس است، بلکه قدرتی است که خدا برای پیشبرد پادشاهی [ملکوت] می‌بخشد! این قدرتی که خدا بخشیده، کاری را انجام می‌دهد که عیسا انجام داد و حتا بزرگ‌تر از آن. این قدرتی است برای یک زندگی خارق العاده!

در آغاز، باور داشتند که قدرت خدا تنها برای رسولان در دسترس است، نه برای هر ایمان داری؛ همان طور که عیسا در شام آخر به روشنی آن را بیان کرده بود. با این وجود، این درک نادرست سرانجام تغییر کرد. اکنون ما این موضوع را به طور اجمالی در باب ۵ می‌بینیم. به جای آن که تنها

پطرس خبر خوش را بیاورد، همه ی ایمان داران از طریق قدرت فیض شروع به توسعه و پیشبرد پادشاهی نمودند. " و هیچ روزی، چه در معبد و چه در خانه‌ها، از تعلیم و بشارت دربارهٔ اینکه عیسی همان مسیح است، دست نکشیدند." (اعمال ۵: ۴۲) هیچ راهی وجود نداشت که پطرس در یک روز بتواند در همه ی خانه‌های اورشلیم موعظه کند. تلویزیون و رادیو وجود نداشت. پس چه طور چنین کاری ممکن بود؟

پاسخ ساده این است که همه ی ایمان داران در این فیض عمل می کردند. آیه ی بعد می گوید: "در آن ایام که شمار شاگردان فزونی می یافت" (۱: ۶) این نخستین بار است که با واژه ی فزونی^[۸] [تکثیر] روبه رو می شویم. پیش از این زمان وقتی فقط رسولان فیض خدا را به کار می بردند، با واژه ی "اضافه شدن" و "پیوستن"^[۹] روبه رو هستیم. در این جا چند مثال را با هم می بینیم: "در همان روز حدود سه هزار تن بدیشان پیوستند" (۲: ۴۱) و "و خداوند هر روز نجات یافتگان را به جمع شان می افزود [اضافه می کرد]" (۲: ۴۷) و همچنین: "شمار بس فزون تری از مردان و زنان ایمان آورده، به خداوند می پیوستند" (۵: ۱۴)

اما وقتی همه ی ایمان داران شروع به به کار بردن فیض خداوند می کنند، نه فقط واژه ی فزونی [تکثیر] را می بینیم، بلکه واژه ی "به سرعت فزونی گرفتن"^[۱۰] را می بینیم: "پس نشر کلام خدا ادامه یافت و شمار شاگردان در اورشلیم به سرعت فزونی گرفت و جمعی کثیر از کاهنان نیز مطیع ایمان شدند." (اعمال ۶: ۷)

تفاوتی بزرگ بین "اضافه شدن" یا "پیوستن"^[۱۱] و "به سرعت فزونی یافتن" یا "تکثیر عظیم"^[۱۲] وجود دارد. اگر یک خادم در دوران ما، همانند پولس رسول می توانست ده هزار نفر را در ماه به پادشاهی وارد کند [نجات یابد]، پنجاه هزار سال لازم بود که بتواند به همه ی مردم دنیا برسد، این را هم در نظر بگیرید که در این پنجاه هزار سال نه کسی باید به دنیا بیاید و نه کسی بمیرد. البته بسیار تخیلی و غیرواقعی است.

Multiplying ۸

Added ۹

۱۰ این مورد به طور کامل در کتاب «برانگیخته با ابدیت» از همین نویسنده ص ۲۲۷-۲۲۸ آمده است و در این جا نیز تکرار شده است. در متن انگلیسی *great* آمده که عینا در فارسی ترجمه نشده است.

Addition ۱۱

Great multiplication ۱۲

حالا اگر یک مبشر بتواند به نیم میلیون نفر در ماه دسترسی داشته باشد چطور می شود؟ دسترسی به کل جهان هم هزار سال طول می کشید. برای این که به شما توضیح بدهم این دوران چه مدت است باید هزار سال به عقب بازگردیم، زمانی که ایالات متحده ی امریکا وجود نداشت. کریستف کلمب^[۱۳]، شناخته شده نبود چرا که هنوز به دنیا نیامده بود، لویی چهاردهم^[۱۴] - پادشاه فرانسه- و ریچارد شیردل - پادشاه انگلستان^[۱۵] هم هنوز به دنیا نیامده بودند و کسی آن ها را نمی شناخت. هزار سال زمان بسیار طولانی ای است، با این وجود این مدتی است که [یک خادم] می تواند به کل دنیا دسترسی پیدا کند، با این فرض که در این هزاره نه کسی متولد شود و نه کسی بمیرد. همان طور که می بینید، برای یک فرد بشارت به کل جهان امری محال است، حتما اگر به بیش از نیم میلیون نفر در ماه بتواند بشارت دهد.

در جنبه ی متضاد، بیایید فردی را در نظر بگیرید که در زیر قدرت فیض کار میکند و در طی یک ماه به فرد دیگری بشارت داده و او را وارد پادشاهی خدا می کند. سپس در ماه بعد این دو نفر، دو نفر دیگر را می آورند و ماه بعد، این چهار نفر، هر کدام به یک نفر بشارت می دهند و ماه بعد این هشت نفر، هر کدام به یک نفر و ... و این کار هر ماه ادامه می یابد. در این پروسه ی تکثیر، همه ی مردم امریکا طی یک سال و ده ماه می توانند ایمان بیاورند! جلوتر برویم، فقط طی ۲ سال و نه ماه، کل جمعیت کره زمین وارد پادشاهی خدا خواهند شد! فکرش را بکنید، با فرض این که هیچ فردی نتواند در ماه بیش از یک نفر را به ملکوت خدا بیاورد، کل جهان پیغام انجیل را در کم تر از سه سال بدون نیاز به تلویزیون، رادیو و اینترنت خواهند شنید! به راحتی دست یافتنی است، و این تکثیر عظیم [یا به سرعت فزونی گرفتن] است! و این دقیقا همان چیزی است که در کلیسای نخستین شاهدش هستیم. به همین دلیل است که در نهایت می خوانیم:

"اما بعضی سرسختی می کردند و ایمان نمی آوردند و پیش روی همگان، «طریقت» را بد می گفتند. پس پولس از آنها کناره گرفت و شاگردان را با خود برداشته، همه روزه در تالار سخنرانی تیرانوس به بحث و گفتگو پرداخت. دو سال بدین منوال گذشت و در این مدت، همه ی یهودیان و یونانیانی که در

۱۳ Christopher Columbus دریانورد و کاشف ایتالیایی قاره ی امریکا

۱۴ King Louis XIV پادشاه فرانسه، ملقب به لویی بزرگ، (۱۷۱۵-۱۶۴۳)

۱۵ King Richard The Lion Heart پادشاه انگلستان و از جنگاوران جنگ های صلیبی، (۱۱۹۹-۱۱۵۷)

ایالت آسیا بودند، کلام خداوند را شنیدند." (اعمال ۱۹: ۹-۱۰)

هر فردی که در قاره‌ی آسیا ساکن بود، تنها طی دو سال کلام خدا را شنید! وقتی درباره‌اش فکر می‌کنید، واقعا حیرت آور است. هر فردی! بیا بیا اندکی درباره‌ی این ادعا فکر کنیم. کتاب مقدس نمی‌تواند درباره‌ی چیزی گزافه‌گویی کند. غلو کردن، یعنی اعلان چیزی بیش‌تر از واقعیت. اگر من از یک سفر ماهیگیری بازگردم و بگویم: "من همه‌ی ماهی‌های دریاچه را گرفتم"، در واقع نوعی بیان است برای این که بگویم روزی بزرگی در ماهیگیری داشتم. با این وجود گرفتن تمام ماهی‌های دریاچه به هیچ وجه صحت ندارد. این یک بزرگ‌نمایی و گزافه‌گویی یا غلو است. صادقانه بگویم، یک دروغ است اما کلام خدا نمی‌تواند دروغ یا گزافه‌گویی باشد. بنابراین اگر گزارش شده که همه‌ی مردم طی دو سال کلام خدا را شنیدند، پس معنایش "همه‌ی مردم" است.

پولس در همان مدرسه هر روز تعلیم می‌داد، بنابراین به هیچ وجه ممکن نبوده که "همه‌ی مردم" [یونانیان و یهودیان ساکن آسیا] بتوانند در آن مدرسه‌ی کوچک و طی این دوره‌ی کوتاه [دو سال] کلام را شنیده باشند. جمعیت آسیا در آن عصر به طور تقریبی یازده میلیون نفر برآورده شده است! آن‌ها به تعلیمات پولس از طریق ماهواره و تلویزیون کابلی دسترسی نداشتند. آن‌ها به برنامه‌ی زنده‌ی رادیویی او گوش نمی‌دادند. پس حقیقتا چگونه چنین امری اتفاق افتاده بود؟ پاسخ بدهی است: اکنون ایمان داران دریافته بودند که خدا به آن‌ها فیض را نه فقط برای نجات و داشتن زندگی مقدس بخشیده، بلکه فیض را به آن‌ها بخشیده تا پادشاهی را پیش برند. و آن‌ها این کار را می‌کردند!

به سادگی ایمان داران

اگر ایمان دارانی که رسول، نبی، مبشر، شبان و معلم نبودند پس از باب پنجم اعمال پی‌گیری نماییم، درخواهیم یافت که آن‌ها نیز اکنون در زندگی خارق‌العاده گام برمی‌داشتند و راه‌های پادشاهی را بر زمین آشکار می‌ساختند. اگر شرایطی در زندگی مردم وجود داشت، راه‌های آسمان

تناسب نداشت، این ایمان داران صاحب فیضی بودند که می توانستند آن شرایط را دگرگون سازند. خواه آزادی و رهایی مردم از طریق نجات و رستگاری بود، خواه شفای بیماری ها و ضعف ها یا اخراج دیوها یا خیلی ساده می توانست نشان دادن حکمت برتر آسمان نسبت به فرهنگ سقوط کرده باشد، این پیروان عیسا آن را انجام می دادند و پادشاهی خدا را پیش می بردند.

استیفان مردی امین از اعضای کلیسای اورشلیم بود که در خدمت غذا کار می کرد. او یک ایمان دار عادی بود که همچون یک پیش خدمت کار می کرد. ببینید کتاب مقدی درباره ی او چه می گوید:

"استیفان پر از فیض و قدرت بود و معجزات و آیات عظیم در میان قوم به ظهور می آورد." (اعمال ۶: ۸)

"فیض عظیم" نه فقط بر رسولان برای پیشبرد ملکوت [پادشاهی] قرار داشت، بلکه در اعضای ساده ی کلیسا به همان اندازه وجود داشت. این خواست خدا بود، پس اکنون نیز اراده ی اوست و همیشه خواست و اراده ی او خواهد بود! استیفان در کلیسا یک رسول، نبی، مبشر، شبان یا معلم نبود. او یکی از شاگردان عادی و معمولی عیسا مسیح بود، هیچ فرقی بین او و من و شما نیست. اما او در آن قدرت عظیم یعنی فیض خداوند عمل می کرد [آن را به کار می برد] و معجزات بسیاری در میان قوم به ظهور می آورد. نه تنها استیفان کارهای معجزآسا می کرد، بلکه به همان اندازه مردی حکیم نیز بود. برخی از متعصبان کنیسه با او به مناظره پرداختند و از طریق فیض خداوند، استیفان، حقیقت را به شکلی درخشان بیان کرد: "ولی در برابر حکمت و روحی که استیفان با آن سخن می گفت، یارای مقاومت نداشتند." (اعمال ۶: ۱۰) او به سادگی می توانست پاسخ بگذارد و اعتراف کند: "هی بچه ها، من الاهدان یا رسول نیستم. لازمه که در این باره با یکی از شبانان صحبت کنید" اما او نیازی به این کار نداشت، زیرا او صاحب فیض بود، یعنی قدرت خدا که ما را قادر می سازد با نیازهای لحظه ای برخورد کنیم.

اجازه دهید باردیگر کلمات پولس را که در فصل های قبل گفتم، تکرار کنم: "و خدا قادر است هر نعمت را برای شما بس فزونی بخشد تا در همه چیز همواره همه نیازهایتان برآورده شود و برای انجام هر کار نیکو،

به فراوانی داشته باشید." (دوم قرن‌تین ۹: ۸) در این جا پولس می گوید نه تنها به اندازه ی کافی فیض در اختیار ماست (قدرت خدا) بلکه فراوانی ای در آن است که در هر شرایطی که لازم است طریق های آسمان را به زندگی مردم در این جا بر روی زمین بیاوریم، بتوانیم این کار را انجام دهیم! و این وعده در مورد همه ی ایمان داران معتبر است. استیفان هرگز یکی از رهبران کلیسا نبود، و حتا خادم تمام وقت هم آن گونه که امروزه می داینیم، نبود. او یک ایمان دار ساده بود که دور خود را به عالی ترین شکل ممکن با فیض خداوند به پایان رسانید. این ها کلمات پایانی او پیش از عزیمت اش از زمین به آسمان بودند:

"در آن دم گوشهای خود را گرفته، نعره ای بلند برکشیدند و همگی با هم به سوی او حمله بردند و او را کشان کشان از شهر بیرون برده، سنگسار کردند. شاهدان جامه های خود را نزد پاهای جوانی سولس نام گذاشتند. چون استیفان را سنگسار می کردند، او دعا کرده، گفت: «ای عیسی ای خداوند، روح مرا بپذیر!» سپس زانو زد و به آواز بلند ندا درداد که «خداوندا، این گناه را به پای ایشان مگذار.» این را گفت و بخت." (اعمال ۷: ۵۷-۶۰)

شگفت انگیز است. این کارگر رستوران [خدمت غذا دادن] سنگسار شد، او آن قدر فیضی عظیم داشت که آزادانه قاتلاننش را ببخشاید، درست همان طور که عیسا قاتلاننش را بخشید. او قادر به این کار بود زیرا هیچ عدم بخشش در آسمان یعنی پادشاهی در بین ما، نیست. استیفان تعلیم یافت، معجزات شگفت انگیزی به ظهور رسانید، در شباهت مسیح راه رفت و پادشاهی خداوند را پیش برد. او همه ی را با قدرت فیض خدا انجام داد! اما او یکی از پیروان ساده ی عیسی مسیح بود.

همین مورد برای مرد عادی دیگری به اسم حنانیا صادق است. کتاب مقدس درباره ی او می گوید: "در دمشق شاگردی حنانیا نام می زیست. خداوند در رؤیا بر او ظاهر شد و گفت: «ای حنانیا!» پاسخ داد: «بله خداوندا.»" (اعمال ۹: ۱۰) هیچ جای کلام نیامده که او رسول، نبی، مبشر، شبان یا معلم کلیسا بوده باشد. او بیش تر شبیه یک تاجر، یک بازرگان یا پیشه ور، معلم مدرسه، فروشنده ی یک فروشگاه، آرایشگر، یا چیزی شبیه آن بود. اما گوش کنید کلام درباره ی او چه می گوید:

"پس حنانیا رفت و به آن خانه درآمد و دستهای خود را بر سولس

گذاشته، گفت: «ای برادر، سولس، خداوند یعنی همان عیسی که چون بدین جا می‌آمدی در راه بر تو ظاهر شد، مرا فرستاده است تا بینایی خود را بازیابی و از روح القدس پر شوی.» همان دم چیزی مانند فلس از چشمان سولس افتاد و او بینایی خود را بازیافت و برخاسته، تعمید گرفت. " (اعمال ۹: ۱۷ - ۱۸)

ای ایمان دار ساده، کسی که هرگز در تمام عهد جدید دوباره چیزی از او نمی شنویم، مطیعانه حضور پیدا می کند و بر چشمان پولس دست می گذارد و بینایی پولس بازمی گردد. چه کار شگفت انگیزی! حنانیا عطیه ی خاصی نداشت یا به عنوان کسی که کارهای معجزآسا می کند، در کلیسا مشهور نبود. او خیلی ساده، نیاز به دسترسی به فیض لازم برای انجام مسئولیتش در پیشبرد پادشاهی خدا داشت. همه ی ما این فیض را داریم، این فیض به طور رایگان در عیسیای مسیح به ما داده شده است. عیسا آن را به خوبی روشن و شفاف می سازد. تا زمانی که پادشاهی در ماست، می توانیم باعث پیشبرد آن شویم، فرقی نمی کند تاجر باشیم یا زن خانه دار، پزشک، معلم مدرسه، تکنیک، دانش آموز، سیاستمدار، سرمایه گذار یا صاحب بنگاه املاک، شغل ما مهم نیست. او به همه ی ما ماموریت داده تا پادشاهی او را گسترش دهیم:

" آنگاه بدیشان فرمود: «به سرتاسر جهان بروید و خبر خوش [۱] را به همه خلائق موعظه کنید. هر که ایمان آورد و تعمید گیرد، نجات خواهد یافت. اما هر که ایمان نیاورد، محکوم خواهد شد. و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود: به نام من دیوها را بیرون خواهند کرد و به زبانهای تازه سخن خواهند گفت و مارها را با دستهایشان خواهند گرفت، و هرگاه زهری کشنده بنوشند، گزندگی به آنها نخواهد رسید، و دستها بر بیماران خواهند نهاد و آنها شفا خواهند یافت.» " (مرقس ۱۶: ۱۵-۱۸)

توجه کنید که عیسا به طور خاص می گوید "ایمان داران" قدرت خواهند یافت^[۱] [آیات همراه شان خواهد بود]، همان قدرت یا فیضی که استیفان به کار می برد تا معجزات حیرت آور به ظهور آورد و پادشاهی خدا را پیش برد. در ترجمه ی دیگری می خوانیم: "هر که به من ایمان داشته باشد،

۱۶ در ترجمه ی TEV آمده: *believers will be given the power to perform miracle*

قادر به انجام کارهای شگفت انگیز است" (آیه ۱۷)^{۱۷}. عیسا نمی گوید فقط "رسولان" و "خادمان تمام وقت". این قدرت برای همه ی ایمان داران است، همچنان که برای استیفان، حنانیا، چهار دختر فیلیپس (اعمال ۲۱: ۹ را نگاه کنید)، ایمان داران اورشلیم، ایمان داران آسیا و ... و من و شما و همه ی کسانی که به عیسیای مسیح به عنوان خداوند و منجی ایمان داشته و از روح القدس پر شده اند. بله، این قدرت برای همه ی ماست.

امیدوارم که موضوع برایتان شفاف و روشن باشد. فیض، قدرت حاضر خداست که به ما توانایی می بخشد تا در عصر حاضر زندگی خداپسندانه ای داشته باشیم و آنچه را که برای پیشبرد پادشاهی خدا لازم است، انجام دهیم. فیض به ما قدرت می بخشد تا به ماورای توانایی های خود برویم. خدا به پولس گفت: "اما مرا گفت: «فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می رسد.» پس با شادی هر چه بیشتر به ضعفهایم فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح بر من ساکن شود." (دوم قرنتیان ۱۲: ۹)

فیض به ما قدرت می بخشد تا فراتر از توانایی هایمان در هر بخشی از زندگی خدا را خشنود سازیم و به شکلی خارق العاده زندگی نماییم. علت این که خدا چنین برنامه ریزی ای کرده ساده است: او همه ی جلال را به دست می آورد، نه ما. به کلیسای مقدونیه نگاه کنید. آن ها پول کافی برای هدیه دادن نداشتند، اما تسلیم توانایی خود نشدند. گوش کنید پولس چه طور به وابستگی آن ها به فیض خداوند مباحثات می کند:

"اکنون ای برادران، می خواهیم شما را از فیضی که خدا به کلیساهای مقدونیه عطا کرده است، آگاه سازیم. زیرا در همان حال که ایشان به سبب زحماتی توانفرسا، در بوتۀ آزمایش قرار داشتند، از شادی بی حد و فقر بسیارشان، سخاوتی بیکران جاری گشت. چرا که در حد توان خویش - و من شاهدم که حتی بیش از آن - خود پیشقدم شده" (دوم قرنتیان ۸: ۳-۱)

ایمان داران مقدونیه به اندازه ای که می توانستند بخشیدند، اما آن ها در این حد متوقف نشدند و به وسیله ی فیض خداوند هدایایی قابل توجه و فراتر از توانایی شان دادند؛ و خداوند همه ی جلال را به دست آورد! فیض ما را ماورای توانایی هایمان قدرت می بخشد. به همین دلیل است

۱۷ ترجمه ی CEV، هیچ کدام از این ترجمه ها در فارسی موجود نمی باشند. تنها ترجمه ی انجیل شریف می گوید: «به ایمان داران این نشانه های قدرت داده خواهد شد تا حدی با این دو ترجمه همسویی دارد.»

که خارق العاده است! بله، چه قدر آن را در زندگیم دیده‌ام و در زندگی آدم‌های بی‌شمار دیگری. من مدت بیست سال است که به طور تمام وقت در سفر بوده‌ام، بعضی مواقع به جز سه روز در ماه، دور از خانه بوده‌ام. بچه‌های ما الان بین دوره‌ی نوجوانی و دهه‌ی بیست سالگی هستند، و همه‌ی آن‌ها عاشق خدا هستند و او را با تمام وجود و قلبا خدمت می‌کنند. همسر من هرگز تا به این اندازه عاشق یکدیگر نبوده‌ایم و ازدواج مان بسیار مستحکم است. مردم اغلب به من نگاه می‌کنند و می‌پرسند: "چه طور این کار را انجام می‌دهی؟ چه طور بیش از سیصد هزار کیلومتر در سال سفر می‌کنی و می‌توانی به نوشتن کتاب هایت هم ادامه دهی، سرحال باشی و خانواده‌ای سالم داشته باشی؟" تنها لبخندی می‌زنم و می‌گویم: "فیض خدا!"

من ضعف‌هایم را می‌شناسم و می‌دانم جدا از فیض او کاملاً به درد نخور و بی‌فایده‌ام. پیش از آن که شغل مهندسی‌ام را برای ورود به خدمت خداوند ترک کنم، مادرم به من گفت: "جان، من فکر می‌کنم این یک هوس است. تو این را هم مانند باقی چیزها چند سال بعد رها خواهی کرد!" اما او تا حدی حق داشت، چراکه پیش از مواجه شدن با فیض شگفت‌انگیز خداوند، من در همه‌ی موارد چنین وضعیتی داشتم. این فقدان قدرت در جایی ماندن [ثبات] حتا در روابط من نیز بارز بود، تا آن جایی که وقتی ازدواج کردم، نگران بودم که روزی از همسرم خسته شده و مایل به ترک او باشم. اما خلافت حقیقت دارد: من اکنون بیش‌تر از پیش عاشق همسرم هستم در حالی که بیش از سه دهه از ازدواج مان می‌گذرد. من امروز برای خدمت بیش از بیست و پنج سال پیش که واردش شدم، آتش اشتیاق دارم. چه طور چنین چیزی امکان‌پذیر است. من در اعماق قلبم آموخته‌ام که ضعف خود را در برابر فیض او فراموش کنم. فیض مجانا به من بخشیده شده، پس اکنون می‌توانم آنچه را که در غیر این صورت محال بود، انجام دهم. می‌توانم به ماورای توانایی‌ها و قابلیت‌های انسانی‌ام بروم تا به واسطه‌ی فیض او کارهای خارق العاده انجام دهم. همه‌ی جلال متعلق به اوست!

غم انگیز است که فیض خدا برای بسیاری از مسیحیان به "بیمه‌ی آتش سوزی" تقلیل یافته است. خیر! فیض هدیه‌ی رایگان خداست که ما را می‌بخشد، نجات مان می‌دهد، دوباره خلق مان می‌کند، و به ما قدرت می‌بخشد تا زندگی مقدسی داشته باشیم. همچنین قادرمان می‌سازد تا

با فراتر رفتن از مرزهای توانمندی مان پادشاهی او را در بین انسان‌ها گسترش دهیم. درست به همان سان که فیض، ما را از مرگ ابدی رهانید، قدرت مان می‌بخشد تا در همه‌ی جنبه‌های زندگی به شکلی خارق العاده زندگی کنیم.

اکنون به مهم‌ترین پرسش این کتاب می‌رسیم: چرا همه‌ی فرزندان خدا در قدرت چنین فیض شگفت‌انگیزی زندگی نمی‌کنند؟ خودتان را برای پاسخ آماده سازید.



تأملاتی برای سفری خارق العاده

آیا احساس می‌کنید که در این باور که می‌توانید به عنوان یک ایمان‌دار کارهای بزرگ تری از مسیح کنید، مشکل دارید؟ دلیلی برای پاسخ خود بیاورید.

در کدام بخش از ضعف‌هایتان بیش‌ترین نیاز را به فیض خداوند دارید؟ فکر می‌کنید مسیح شما را خوانده تا چگونه پادشاهی‌اش را پیش ببرید؟

فصل دوازدهم

دسترسی

فیض خداوند به همه‌ی ما هدیه شده است. با شایستگی یا تلاش نمی‌توانیم آن را به دست بیاوریم، بلکه به رایگان به ما بخشیده شده است. مهم‌تر از همه این که همه‌ی فیضی که در فصول پیش بررسی کردیم، در دسترس هر یک از ماست. لطفاً در دام این استدلال غلط نیافتید که این فیض در اختیار برخی از افراد است؛ خیر، در دسترس همه‌ی ماست. با در نظر گرفتن این مطلب، باید پرسیم: "کجای [این رابطه] قطع است؟ چرا بسیاری از مسیحیان زندگی‌شان به همان شکلی است که پیش از آزادی به وسیله‌ی فیض خدا داشتند؟ چرا تنها شهادت‌های اندکی از قدرت فیض وجود دارد؟ پولس رسول پاسخ روشنی به این پرسش می‌دهد:

"پس چون از راه ایمان پارسا شمرده شده‌ایم، میان ما و خدا به واسطه‌ی خداوندمان عیسی مسیح صلح برقرار شده است. ما توسط او، و از راه ایمان، به فیضی دسترسی یافته‌ایم که اکنون در آن استواریم، و به امید سهیم شدن در جلال خدا فخر می‌کنیم." (رومیان ۵: ۱-۲)

واژه‌ی کلیدی در این آیات، "دسترسی" است. واژه‌ی یونانی‌ای که در این جا به کار رفته prosagoge است که با استناد به چندین فرهنگ واژگان

یونانی، معنای "دسترسی" را می‌دهد. فرهنگ وبستر^[۱] آن را "توانایی، حق یا اجازه‌ی نزدیک شدن، ورود، صحبت کردن یا استفاده کردن" معنا می‌کند. واژه‌ی مترادف آن "اجازه‌ی ورود"^[۲] است.

به راه‌های مختلفی که ما در این دنیا استفاده می‌کنیم، فکر کنید. شما تلاش می‌کنید تا اطلاعات مهمی را از کامپیوتر به دست بیاورید، اما دسترسی به آن‌ها منع شده^[۳]، زیرا کلیدواژه^[۴] را نمی‌دانید. آرزو دارید تا وارد کاخ سفید شده و بتوانید رییس جمهور را ببینید، اما از دسترسی به آن منع شده‌اید زیرا اجازه‌ی امنیتی را ندارید. شما کاپیتان تیم بیسبال دبیرستان هستید و به تجهیزاتی برای تمرین احتیاج دارید. این تجهیزات در داخل انبار قفل شده‌ی دبیرستان است، اما به آن دسترسی ندارید. پس باید چه کار کنید؟ مربی را پیدا کنید که کلید دسترسی به اتاق تجهیزات را دارد.

بیاید راه دیگری را برای روشن شدن این واژه بررسی نماییم. می‌گویند که شما نیاز به آب تازه‌ی زیادی دارید زیرا چاه تان شروع به خشک شدن کرده است. شهر مخازن بزرگ ذخیره‌ی آب دارد که میلیون‌ها لیتر آب تازه در آن‌ها موجود است و درست در پایین خیابان واقع شده‌اند. شما به عنوان یک شهروند حق داشتن تمام آب مورد نیازتان را از آن مخازن دارید، اما به آن دسترسی ندارید. یک لوله‌ی اصلی از شهر، آب نامحدودی را به نزدیکی خانه‌ی شما می‌آورد. پس چه کار باید کرد؟ به سادگی به انجمن شهر بروید و اجازه‌ی یک انشعاب از لوله‌ی اصلی را بگیرید. پس از انجام این کار به یک فروشگاه ابزار آلات بروید و مقداری لوله‌ی PVC خریداری کنید. یک گودال در حیاط خانه تان بکنید و با آن لوله‌ی PVC، خانه‌ی خود را به آن آب اصلی متصل نمایید. آب به خانه‌ی شما جاری می‌شود، زیرا اکنون "دسترسی" دارید.

به بیان ساده، ایمان خط لوله‌ی فیض است. یک بار دیگر ببینید پولس چه می‌گوید: "ما توسط او، و از راه ایمان، به فیضی دسترسی یافته‌ایم که اکنون در آن استواریم". اجازه دهید از مثال آب واژه‌ی خودم را در این آیه جایگزین نمایم تا موضوع روشن‌تر شود: "ما توسط او و از راه لوله‌ی ایمان، به همه‌ی آب فیضی که نیاز داریم، دسترسی یافته‌ایم."

Webster's ۱

Admittance ۲

Access is denied ۳

Password ۴

ایمان عنصر تعیین کننده در بهره بردن یا بهره نبردن از فیض است. این مطلب به این معناست که فیضی که با دقت در فصول پیشین در موردش بحث کردیم، با هیچ راهی غیر از ایمان قابل دسترسی نیست! این موضوع را به یاد داشته باشید و اجازه دهید این حقیقت مهم را تکرار کنم: "فیض قدرتی است که برای خشنود ساختن خدا به آن نیازمندیم". بنابراین به ما گفته شده است: "بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت." (عبرانیان ۱۱: ۶)

در ترجمه‌ای دیگر آمده: [۵] "بدون ایمان خشنودی و رضامندی خدا محال است". چرا؟ بدون ایمان ما هیچ لوله‌ای نداریم و نمی‌توانیم به فیض دسترسی داشته باشیم که ما را قادر می‌سازد خدا را خشنود سازیم. به خاطر داشته باشید که ما نمی‌توانیم با توانایی و قابلیت‌های خود، خدا را خشنود سازیم؛ فقط از راه فیض این امر میسر است.

کلام فیض او

هر آنچه را که در این زندگی بدان نیازمندیم، در کلام خدا وجود دارد. ما این را از گفته‌های واپسین پطرس می‌دانیم:

"قدرت الهی او هر آنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است. این از طریق شناخت او میسر شده که ما را به واسطه جلال و نیکویی خویش فراخوانده است. او به واسطه اینها وعده‌های عظیم و گرانبهای خود را به ما بخشیده، تا از طریق آنها شریک طبیعت الهی شوید و از فساد که در نتیجه امیال نفسانی در دنیا وجود دارد، برهید." (دوم پطرس ۱: ۳-۴)

دو حقیقت مهم در این جا به چشم می‌خورد. نخست، همه‌ی چیزهایی که مربوط به زندگی خارق العاده است، در وعده‌های گران بهای کلام او یافت می‌شوند. دوم، همه‌ی آنچه که برای یک زندگی خداپسندانه لازم است، در یک کلمه می‌توان خلاصه کرد: "فیض". پس در اصل پطرس به ما می‌گوید که کلام خدا، فیض خدا را دربردارد. درباره‌ی ایمان داران

[نخستین] می خوانیم: "پس پولس و برنابا مدتی طولانی در آنجا ماندند و دلیرانه برای خداوند سخن گفتند، خداوندی که بدیشان قدرت انجام آیات و معجزات می بخشید و بدین گونه پیام فیض خود را تأیید می کرد." (اعمال ۱۴: ۳) نویسنده به طور ویژه از عبارت "پیام [کلام]^۶ فیض" استفاده می کند. پطرس در ادامه ی اعمال رسولان در آخرین نصیحت اش به کسانی که بسیار دوست شان داشت، می نویسد:

"«اکنون شما را به خدا و به کلام فیض او می سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع کسانی که تقدیس شده اند، میراث بخشد.»
(اعمال ۲۰: ۳۲)

بار دیگر به عبارت "کلام فیض" توجه کنید. به عبارت دیگر، همه ی فیض قدرت بخش خدا برای دریافت همه ی برکات روحانی، به تمامی در کلام او گنجانده شده است. به همین دلیل است که می خوانیم عیسا "همه چیز را با کلام نیرومند خود نکه می دارد" (عبرانیان ۱: ۳). نمی خوانیم با "قدرت کلامش" بلکه با "کلام نیرومندش"، اگر مورد اول بود، فقط معنایش این بود که کلام او قدرتمند است. اما به روشی که روح القدس این بخش را نوشته به روشنی بیان می دارد که همه ی قدرت او، همه ی فیض او در کلام او قرار دارد!

فیض به خاطر این که زیبا هستیم به ما داده نمی شود، یا به خاطر این که خدا را دوست داریم، یا شاید چون صادقیم و یا به سختی در مینیستری مان کار می کنیم، شاید هم چون خالصانه می خواهیم خدا را خشنود سازیم، یا دورو بر افراد پارسا هستیم، یا هر چیز دیگری. همه ی فیض در کلام او قرار دارد و برای آن که کلام او فعال شده یا برایمان قابل دسترس برای هدیه ی رایگان فیض باشد، نیازمند ایمان است:

"زیرا به ما نیز چون ایشان بشارت داده شد. اما پیامی که شنیدند، سویی برایشان نداشت، زیرا با آنان که گوش فرادادند به ایمان متحد نشدند."
(عبرانیان ۴: ۲)

این آیه از فرزندان اسرائیل سخن می گوید. به طور استعاری، برکت آسمانی با همه ی توان از کنار خانه ی آن ها می گذشت، اما آنها لوله ی

۶ در متن انگلیسی «کلام فیض» آمده که به منظور نویسنده نزدیک تر است. در ترجمه ی قدیمی نیز «کلام فیض» آمده است.

PVC [ایمان] برای اتصال به آن نداشتند. بنابراین آن‌ها برکات شگفتی را که خدا برای داشتن یک زندگی خارق العاده برایشان تدارک دیده بود، دریافت نکردند، زیرا باور نداشتند. به همین سادگی!

نویسنده‌ی کلام ما را با قوم اسرائیل مقایسه می‌کند. برکات فیض از کنار خانه‌ی ما می‌گذرد، حتا عظیم‌تر از آنچه برای اسرائیلیان فراهم شده بود. با این وجود اگر لوله‌ی ایمان خود را به آن متصل نسازیم، از فیض هیچ منفعتی عایدمان نمی‌شود، زیرا به آن دسترسی نداریم.

نجات از مرگ

ببایید به برخی از جنبه‌های فیض که در این مختصر بررسی کرده‌ایم، نگاهی بیاندازیم. کتاب مقدس بیان می‌کند: "«زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه‌ی خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد.» (یوحنا ۳: ۱۶) خدا عیسا را داد تا جریمه‌ی همه‌ی بشر را بپردازد. پطرس با دقت و استادی بیش تری در این باره می‌گوید: "برخلاف گمان برخی، خداوند در انجام وعده‌اش تأخیر نمی‌ورزد، بلکه با شما بردبار است، چه نمی‌خواهد کسی هلاک شود بلکه می‌خواهد همگان به توبه‌ی گرایند." (دوم پطرس ۳: ۹) نه فقط فیض خداوند نجات را از طریق عیسا مسیح فراهم نموده است، بلکه او می‌خواهد همه‌ی آن را دریافت کنند. این قلب و آرزوی اوست که همه از مرگ ابدی نجات یابند.

با این وجود، واقعیت این است که همه نجات نمی‌یابند. در حقیقت، بر طبق گفته‌ی عیسا، اکثریت انسان‌ها نجات نخواهند یافت. عیسا می‌گوید:

"از در تنگ داخل شوید، زیرا فراخ است آن در و عریض است آن راه که به هلاکت منتهی می‌شود و داخل‌شوندگان به آن بسیارند. اما تنگ است آن در و سخت است آن راه که به حیات منتهی می‌شود، و یابندگان آن کم‌اند." (متا ۷: ۱۳-۱۴)

چرا تنها اقلیتی از انسان‌ها وارد آسمان می‌شوند و اکثریت خود را در جهنم ابدی خواهند یافت؟ وقتی عیسا با چنان درد عظیمی خود را قربانی کرد تا انسان‌ها وارد پادشاهی خداوند شوند، چرا تنها اندکی آن را خواهند

یافت؟ کلام برای آن‌ها هیچ سودی ندارد زیرا با ایمان درنیامیخته است. کلمات یوحنا ۳: ۱۶ را به یاد بیاورید: "هر که به او ایمان آورد، هلاک نگردد." به گفته‌های پولس توجه کنید:

"زیرا به فیض و از راه ایمان نجات یافته‌اید - و این از خودتان نیست، بلکه عطای خداست" (افسیسیان ۲: ۸)

فیض، هدیه‌ی جاودانی خداوند است؛ این تنها ابزاری است که با آن می‌توانیم بخشوده شده، تازه شویم و رهسپار آسمان شویم. با این وجود واضح است که تنها از طریق لوله‌ی ایمان قابل دسترسی است: "زیرا ما بر این اعتقادیم که انسان از راه ایمان و بدون انجام اعمال شریعت، پارسا شمرده می‌شود." (رومیان ۳: ۲۸) بدون لوله‌ی ایمان، هیچ فیضی وجود ندارد، حتا با وجود آن به فراوانی تدارک دیده شده است.

پولس می‌گوید: "اما چگونه کسی را بخوانند که به او ایمان نیاورده‌اند؟ و چگونه به کسی ایمان آورند که از او نشنیده‌اند؟ و چگونه بشنوند، اگر کسی به آنان موعظه نکند؟" (رومیان ۱۰: ۱۴) مردم باید "کلام فیض او" را بشنوند تا ایمانی نجات بخش پیدا کنند.

اما شنیدن با گوش‌های جسمانی تنها نقطه‌ی آغاز است، زیرا پولس ادامه می‌دهد: "اما همگان بشارت را نپذیرفتند" (آیه ۱۶). چرا همه‌ی کسانی که می‌شنوند، ایمان نمی‌آورند؟ دلایل مختلفی وجود دارد، با این وجود، پولس دلیل ابتدایی آن را چنین بیان می‌کند:

"پس ایمان از شنیدن پیام سرچشمه می‌گیرد و شنیدن پیام، از طریق کلام مسیح میسر می‌شود." (آیه ۱۷)

توجه کنید که پولس به دو گونه‌ی شنیدن اشاره می‌کند. نخستین مورد، شنیدن از طریق گوش جسمانی است، دومی شنیدن با قلب است. عیسا موکداً تکرار می‌کند: "هر که گوش شنوا دارد، بشنود." (متا ۱۱: ۵؛ ۱۳: ۹، ۴: ۳ مرقس ۴: ۹، ۲: ۳، ۷: ۱۶؛ لوقا ۸: ۸، ۸: ۱۴؛ ۳۵) همه‌ی کسانی که مخاطب عیسا هستند، می‌توانند بشنوند، اما این شنیدن قلبی است که مدنظر عیسا است، زیرا قلب جایگاه ایمان است.

قلب ما زمانی که شریف، آزاد، گرسنه و خواستار پاسخ باشد، می‌شنود (لوقا ۸: ۱۵ را نگاه کنید). تحت این شرایط وقتی کلام فیض موعظه می‌شود، آن را می‌پذیریم، زیرا فقط کلام خداست که می‌تواند هسته‌ی وجودی ما را

بشکافد: " زیرا کلام خدا زنده و مؤثر است و بُرنده‌تر از هر شمشیر دو دم، و چنان نافذ که نفس و روح، و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا می‌کند، و سنجشگر افکار و نیت‌های دل است. " (عبرانیان ۴: ۱۲) واژه‌ی نافذ یعنی گذشتن از میان و ورود به سرنوشت مقدر. تنها کلام خدا می‌تواند از ذهن آگاه، عقل و درک، احساسات عبور کرده و به هسته‌ی وجود ما نفوذ کند؛ جایی که ایمان حقیقی کاشته می‌شود. دانستن این موضوع باعث می‌شود اهمیت موعظه‌ی دقیق و صرف کلام خدا و نه سنت‌ها، اصول رهبری، فلسفه‌ها، تصورات ما از خدا و ... را دریابیم.

تنها کلام خدا می‌تواند برای تولید ایمان حقیقی به درون قلب انسان‌ها نفوذ کند.

گواه ایمان

بسیار مهم است که در قلب خود بشنویم. زیرا با آگاهی ذهنی، گرمای احساسی یا رضایت عقلی نجات نیافته‌ایم. بلکه "در دل است که شخص ایمان می‌آورد" (رومیان ۱۰: ۱۰) این ایمان راستین است که در هسته‌ی وجودی ما سرچشمه می‌گیرد. برخی این مفهوم را پیچیده کرده‌اند، اما کاملاً ساده است. ایمان، عمیقاً باور دارد که خدا هر آن چه را که می‌گوید، انجام خواهد داد، و باعث پذیرش و متعاقب آن عمل اطاعت می‌شود. هماهنگی کلام و اعمال ما به سادگی گواهی بر این هستند که قلب ما به آنچه خدا گفته [کلامش] چسبیده است. همین است، سهل و ساده، اما فهمیدنش برای برخی خیلی سخت است.

بیباید خیلی کوتاه هماهنگی و یکی بودن اعمال و گفتار را مورد بحث قرار دهیم، زیرا این دو بیانگر و گواهی بر این هستند که فرد به فیض دسترسی دارد.

ابتدا باید گفت ایمان زبانی دارد. پولس می‌نویسد: "پارسایی در ایمان می‌گوید..." (رومیان ۱۰: ۶) و در جای دیگر: "در کتب مقدس آمده که «ایمان آوردم، پس سخن گفتم.» با همین روح ایمان، ما نیز ایمان داریم و سخن می‌گوییم." (دوم قرنتیان ۴: ۱۳) بنابراین ایمان حقیقی به شکلی مطمئن سخن می‌گوید.

عیسا می گوید:

"به خدا ایمان داشته باشید. آمین، به شما می گویم، اگر کسی به این کوه بگوید، "از جا کنده شده، به دریا افکنده شو" و در دل خود شک نکند بلکه ایمان داشته باشد که آنچه می گوید روی خواهد داد، برای او انجام خواهد شد." (مرقس ۱۱: ۲۲-۲۳)

توجه کنید که عیسا تاکید می کند که ایمان راستین در خداوند در توافق با آنچه که باور دارد سخن می گوید، این زبان ایمان است. در واقع واژه ی "می گوید" یا "گفتن"، سه بار در این آیه ۲۳ تکرار شده است، اما واژه ی "ایمان داشتن" یک بار توسط عیسا بیان شده است. او تاکیدش را بر زبان ایمان می گذارد. ایمان واقعی بر طبق آنچه که باور دارد سخن می گوید، به همین دلیل عیسا می گوید: "زبان از آنچه دل از آن لبریز است، سخن می گوید" (متا ۱۲: ۳۴) با سخن گفتن از آنچه که می دانیم درست است، ایمان مان را اثبات نمی کنیم، بلکه بی اختیار از آن چه پیش تر باور داشتیم، حرف می زنیم. همان طور که مزمورنویس می نویسد: "... ایمان داشتم، پس گفتم...." (مزمور ۱۱۶: ۱۰) باور ابتدا می آید، در پی آن شهادت کلام. پولس تصریح می کند: "سخن می گوئیم، زیرا باور داریم". زیر فشار یا وقتی آگاهانه فکر نمی کنیم، آنچه از دهان ما خارج می شود، آن چیزی است که حقیقتا باور داریم. این گواه داشتن ایمان و یا فقدان آن است.

این حقیقت به روشنی در یکی از تجربیات شاگردان با عیسا تصویر شده است. او تمام روز اصولی را از کلام خدا و ایمان تعلیم داده بود. سپس از شاگردان پرسید: "آیا همه ی این مطلب را درک کردید؟"

شاگردان پاسخ دادند: "بله، خداوند" (متا ۱۳: ۵۱) خواه آن ها درک کرده بودند یا خیر، قرار بود آزموده شوند، زیرا روح القدس در قلب عیسا گذاشت که از دریای جلیل عبور کنند، خداوند می خواست مردی را که در اسارت دیوها بود، در آن سوی دریا آزاد کند. عیسا گفت: "به آن سوی دریا برویم". شاگردان که چند نفرشان ماهیگیرانی ماهر بودند و بارها از این دریا گذشته بودند، وارد قایق شدند و سفر آغاز شد. عیسا که از روز پرمشغله ای که داشت، خسته شده بود، در عقب کشتی خوابید.

طوفانی عظیم با بادهای سهمگین بلند شد. قایق از آب پر شد، و ساحل در هیچ کجا به چشم نمی خورد. این ملوانان باتجربه، نتیجه گرفتند که سرنوشت

بدی در انتظارشان است.

اکنون واکنش آن را ببینید: "اما عیسی در عقب قایق، سر بر بالشی نهاده و خفته بود. شاگردان او را بیدار کردند و گفتند: «استاد، تو را باکی نیست که غرق شویم؟»" (مرقس ۴: ۳۸) آن‌ها از فراوانی قلب‌شان حرف می‌زدند. آن‌ها به جای زبان ایمان، با زبان احساسات طبیعی و انسانی حرف می‌زدند، زیرا ایمانی نداشتند. نکته‌ی غم‌انگیز این بود که عیسا به آن‌ها گفته بود: "به آن سوی دریا برویم". او نگفته بود "هی بچه‌ها، بیایید قایقی بگیریم، تا نصفه‌ی راه برویم و بعد غرق شویم!"

آن‌ها حرف او را با گوش‌های خود شنیده بودند اما نه با گوش قلب‌شان. به همین دلیل است که او بلند می‌شود و به طوفان و باد فرمان می‌دهد: "ساکت شو! آرام باش!" (آیه ۳۹). سپس به سمت آن‌ها می‌چرخد و می‌گوید: "چرا این چنین ترسانید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟" (آیه ۴۰) عیسا می‌دانست که آن‌ها هیچ ایمانی ندارند، به همین دلیل در زیر فشار از دهان‌شان هیچ کلمه‌ای که هم‌نوای زبان ایمان باشد، خارج نشد. آن‌ها از فراوانی دل خود سخن و بدون ایمان سخن گفتند. آن‌ها به فیضی که برای عبور از دریا لازم داشتند، دسترسی نداشتند. آن‌ها به جای آن‌که از طریق قدرت خداوند در سطحی خارق العاده به فراتر از عملکردهای عادی بروند، بر اساس توان انسانی خود عمل کردند و تحت تاثیر شرایط قرار گرفتند.

در این جا نتیجه قابل توجه است. آن‌ها گفته بودند که همه‌ی آموزه‌های آن روز عیسا را فهمیده‌اند. اما وقتی فشار افزایش یافت، آنچه حقیقتا در دل‌شان بود، بیرون زد. آن‌ها در توفان حرف زدند، اما زبانی که به کار بردند، زبان ایمان و زبان خارق العاده نبود. آن‌ها همانند فردی عادی در چنین شرایطی سخن گفتند.

عمل همسوی با ایمان

در ارتباط با عمل همسو با ایمان، یعقوب موضوع را به خوبی روشن می‌سازد: "کسی خواهد گفت: «تو ایمان داری و من اعمال دارم!» ایمانت را بدون اعمال به من بنما و من ایمانم را با اعمالم به تو خواهم نمود." (یعقوب

۲: ۱۸) اجازه دهید این کلمات را با بازگشت به مثال مخزن آب، بازتر کنم. مدرکی که اثبات می‌کند به خط لوله وصل شده‌ایم. این است که آب از شیر خارج شود. شما می‌توانید با جسارت در آشپزخانه تان کنار سینک ظرف شویی بایستید و ادعا کنید خانه تان را به لوله‌ی اصلی آب وصل کرده‌اید، با این وجود، وقتی شیر را می‌چرخانید هیچ آبی خارج نمی‌شود، حقیقت این است که شما به منبع وصل نشده‌اید.

این مطلب در ارتباط ایمان و فیض نیز صدق می‌کند. شما می‌توانید به دفعات ادعا کنید: "من به وسیله‌ی فیض نجات یافته‌ام" و از نیکویی خدا بگویید، از محبت حرف بزنید و عبارت مسیحی دیگری را به کار ببرید. اما بدون وجود اعمالی همسو نظیر شیوه‌ی زندگی که خدا را خشنود می‌سازد، ایمان تان طبل توخالی است. به همین دلیل مهم است که عیسا می‌گوید: "بنابراین، آنان را از میوه‌هایشان خواهید شناخت." (متا ۷: ۲۰) یعقوب در ادامه می‌نویسد:

"برادران من، چه سود اگر کسی ادعا کند ایمان دارد، اما عمل نداشته باشد؟ آیا چنین ایمانی می‌تواند او را نجات بخشد؟... کسی خواهد گفت: «تو ایمان داری و من اعمال دارم!» ایمانت را بدون اعمال به من بنما و من ایمانم را با اعمالم به تو خواهم نمود. تو ایمان داری که خدا یکی است. نیکو می‌کنی! حتی دیوها نیز این‌گونه ایمان دارند و از ترس به خود می‌لرزند! ای نادان، می‌خواهی بدانی چرا ایمان بدون عمل بی‌ثمر است؟ مگر اعمال جد ما ابراهیم نبود که پارسایی او را ثابت کرد، آنگاه که پسر خود اسحاق را بر مذبح تقدیم نمود؟ می‌بینی که ایمان و اعمال او با هم عمل می‌کردند، و ایمان او با اعمالش کامل شد... پس می‌بینید با اعمال است که پارسایی انسان ثابت می‌شود، نه با ایمان تنها... بله، همان‌گونه که بدن بدون روح مرده است، ایمان نیز بدون عمل مرده است." (یعقوب ۲: ۱۴ و ۱۸-۲۲ و ۲۴ و ۲۶)

کلمات نیرومندی است، اما ما باید آن‌ها را مراعات نماییم. کتاب یعقوب یکی از کتب الهامی عهد جدید است؛ درست همانند کتاب‌های غلاطیان، رومیان یا دیگر رساله‌های و اناجیل. یعقوب ما را از پذیرش ذهنی‌ای که منجر به بی‌قدرت شدن زندگی مسیحیان و بدتر از آن فریب می‌گردد، محافظت می‌کند. او ما را از موافقت عقلی با کلام خدا که بدون هیچ شیری به لوله و منبع اصلی یعنی فیض متصل شده، حفظ می‌کند. اگر هیچ میوه‌ی پارسایی یا تقدس در زندگی فرد نباشد، به همان شکل که فرد مرده هیچ

روحی ندارد، ایمان نیز مرده است. در چنین شرایطی باور راستین از قلب فرد ناشی نشده است.

یعقوب از ابراهیم سخن می‌گوید که "پدر همه‌ی ما" خوانده شده (رومیان ۴: ۱۶)، پدر ایمان. ابراهیم صاحب یک پسر وعده شده است، اما سال‌ها زمان برد تا او به ایمانی مستحکم رسید. نام اصلی او ابرام بود. اما به محض آن که او به ایمان و یقین رسید که خدا در وعده‌اش نیکوست، تحت فرمان خدا، نامش را از ابرام به ابراهیم تغییر داد، یعنی "پدر قوم‌های بسیار".

می‌توانید تصور کنید مردم درباره‌ی ابراهیم چه فکر می‌کردند؟ در نود و نه سالگی گفت: "بچه‌ها، نام من دیگر ابرام نیست، بلکه اکنون "پدر قوم‌های بسیار هستم". حتماً به او خندیدند و فکر کردند به خاطر سن‌اش این حرف‌ها را می‌زند. "بیچاره پیرمرد، احتمالاً عقلش را از دست داده است!" اما آنچه که آن‌ها می‌گفتند و فکر می‌کردند، کوچک‌ترین اهمیتی نداشت، زیرا ابراهیم در قلب خود باور داشت - بنابراین کلام و عمل او در یک راستا بودند.

ابراهیم پیش از رسیدن فرزند وعده، آنچه را که باور داشت، گفت و آنچه که به آن باور داشت، وای کلام امان او بود که با اعمال ایمانش درهم آمیخته بود و موجب بروز قدرت فیض در زندگی‌اش می‌شد. با دقت آنچه را که درباره‌ی او گفته شده بخوانید:

"چنانکه نوشته شده است: «تو را پدر قوم‌های بسیار گردانیده‌ام.» و در نظر خدا چنین نیز هست، خدایی که ابراهیم به او ایمان آورد، او که مردگان را زنده می‌کند و نیستیها را به هستی فرامی‌خواند. با اینکه هیچ جایی برای امید نبود، ابراهیم امیدوارانه ایمان آورد تا پدر قوم‌های بسیار گردد، چنانکه به او گفته شده بود که «نسل تو چنین خواهد بود.» او بی‌آنکه در ایمان خود سست شود، با واقعیت بدن مرده‌ی خویش روبه‌رو شد، زیرا حدود صد سال داشت و رحم سارا نیز مرده بود. اما او به وعده‌ی خدا از بی‌ایمانی شک نکرد، بلکه در ایمان استوار شده، خدا را تجلیل نمود. او یقین داشت که خدا قادر است به وعده‌ی خود وفا کند." (رومیان ۴: ۱۷-۲۱)

می‌توانیم ببینیم که عمل ابراهیم نشان از ایمانش دارد. او ابتدا عملی انجام نمی‌دهد تا خودش را متقاعد کند و بعد ایمان بیاورد. خیر، نخست

ایمان می آورد و در پی آن کلامی مطمئن و عملی همسو با آن بروز می یابد. سال ها بعد، ابراهیم بار دیگر ایمانش را به اثبات می رساند. خدا به او می گوید به سرزمین موریآ برو و اسحاق را قربانی کن. می توانید تصور کنید این درخواست تا چه حد سخت می توانست باشد؟ ابراهیم بیست و پنج سال برای پسری که محبوبش بود، صبر کرده بود و حال خدا از او می خواست پسرش را به مرگ بسپارد؟! اما ببینید چه نوشته شده است:

"پس صبح زود، ابراهیم برخاسته، الاغ خود را زین کرد و دو تن از نوکران خویش را با پسرش اسحاق برگرفته، همیزم برای قربانی تمام سوز شکستو بسوی جایی که خدا به او گفته بود، روانه شد." (پیدایش ۲۲: ۳ هزاره ی نو)

چه ایمان شگفت انگیزی! ابراهیم تردید به خود راه نداد و تامل نکرد؛ صبح روز بعد راه افتاد. چه طور ممکن بود او این قدر سریع آنچه را که برایش بسیار عزیز بود، به مرگ بسپرد؟ چرا او حداقل یک هفته با احساساتش نجنگید تا بالاخره تسلیم شده و به سفر برود؟ پاسخ در واژه های خود او به روشنی آشکار است:

"روز سوم، ابراهیم چشمانش را برافراشت و آنجا را از دور دید. آنگاه به نوکرانش گفت: «شما همین جا نزد الاغ بمانید تا من با پسر بدانجا برویم، و پرستش کرده، نزد شما باز آییم.»" (پیدایش ۲۳: ۴-۵ هزاره نو)

چرا ابراهیم می گوید: "نزد شما باز آییم؟" اگر قرار بود اسحاق را به مرگ بسپارد، چه طور می گوید "ما" برمی گردیم؟ این ایمان اوست که سخن می گوید. او به واسطه ی ایمان به این بیان خدا که وعده بود از اسحاق ملتی بزرگ ایجاد می کند، باور داشت. بنابراین ابراهیم نتیجه گرفت که خدا اسحاق را از میان خاکسترهای قربانی برخواد خیزانید. نویسنده ی عبرانیان به ما می گوید:

"با ایمان بود که ابراهیم هنگامی که آزموده شد، اسحاق را به عنوان قربانی تقدیم کرد؛ و او که وعده ها را پذیرفته بود حاضر شد پسر یگانه ی خود را قربانی کند، همان را که درباره اش گفته شده بود: «نسل تو از اسحاق محسوب خواهد شد.» ابراهیم چنین اندیشید که خدا قادر است حتی مردگان را زنده کند، و می توان گفت که به نوعی اسحاق را از مرگ باز یافت." (عبرانیان ۱۱: ۱۷-۱۹)

ابراهیم مذبح را ساخت، دست و پاهای اسحاق را بست، پسر را روی

مذبح نهاد و چاقویش را بلند کرد، او کاملا برای قربانی کردن اسحاق آماده بود. آن گاه خدا از آسمان او را خطاب کرده: "فرشته گفت: «دست بر پسر دراز مکن و کاری با او نداشته باش! اکنون می‌دانم که از خدا می‌ترسی، زیرا پسرت، آری یگانه پسرت را، از من دریغ نداشتی.»" (پیدایش ۲۲: ۱۲ هزاره نو) عمل همسوی ایمان ابراهیم گواهی بود بر این که او به راستی ترس خداوند در دلش است و به کلام او بالاتر از هر چیز دیگری باور دارد. اعمال او صرفا گواهی بر ایمان او بودند.

به همین دلیل یعقوب درباره ی ابراهیم میگوید:

"می‌بینی که ایمان و اعمال او با هم عمل می‌کردند، و ایمان او با اعمالش کامل شد. و آن نوشته تحقق یافت که می‌گوید: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او پارسایی شمرده شد.» و او دوست خدا خوانده شد. پس می‌بینید با اعمال است که پارسایی انسان ثابت می‌شود، نه با ایمان تنها." (یعقوب ۲: ۲۲-۲۴)

خداوند داستان ابراهیم را برای تعلیم ایمان به ما در عهد جدید برگزید. به همین دلیل پولس می‌نویسد که "این فقط برای ابراهیم نیست، برای ما نیز هست" (رومیان ۴: ۲۳-۲۴ را بخوانید). این اصول برای ما نیز بسیار کاربرد دارد، زیرا ایمان واقعی فقط از خود حرف نمی‌زند، عملی همسو و منطبق دارد و در نهایت قدرت فیض را آشکار می‌سازد.

دنبال کردن نمونه ی ابراهیم

بیابید یک بار دیگر به قیاس لوله ی آب بازگردیم. آنچه را که ما واقعا خواستارش هستیم، لوله ی ایمان نیست بلکه آب فیض است که از شیر خارج می‌شود. لوله صرفا یک مسیر گذر است که آنچه را واقعا به آن نیاز داریم می‌آورد. بنابراین هدف نهایی ایمان نیست، بلکه نتیجه ی ایمان یعنی فیض است. به وسیله ی فیض بخشیده شده‌ایم، به شباهت او تبدیل یافته‌ایم و برای زندگی پارسایانه قدرت یافته‌ایم و می‌توانیم با نیروی آن آسمان را به زمین بیاوریم. به طور خلاصه، فیض قدرت داشتن یک زندگی خارق العاده

را می بخشد که خدا را خشنود می سازد.

کسانی که بر پایه ی شریعت زندگی می کردند و پولس مجبور بود با آن ها مدام برخورد کند، فکر می کردند که پارسایی از طریق کارهای ما به دست می آید. اگر کارهای خوب می کردیم، فرامین موسا را نگاه می داشتیم و از قوانین خدا تخطی نمی کردیم، اجازه و شایستگی ورود به آسمان را می یافتیم. از آن جایی که این کار به جز برای عیسا برای همه غیرممکن است، این تعلیم قدرت و آزادی فردی را می ربود.

این طرز فکر می تواند بر زندگی مسیحیان نیز سایه بیافکند. ممکن است افراد باور کنند که به واسطه ی فیض خدا از جهنم نجات یافته اند، اما از طرف دیگر به اشتباه باور دارند که تنها اگر تمام فرامین خدا را از طریق قدرت خودشان حفظ کنند، می توانند برکات او را دریافت نمایند. البته این نوع نگرش مجددا افراد را در صندلی راننده می نشاند، زیرا انگار با تلاش و نیکویی است که می توانیم شایسته ی برکات خدا گردیم.

این نگرش، قانون زده است و ما را از ایمان راستین و قدرت فیض باز می دارد. این واپس گرایی از آن چیزی است که در مورد ابراهیم شاهد بودیم. او نخست ایمان آورد، سپس برای آن زندگی قدرت یافت. پولس خطاب به کسانی که به دام قانون زدگی می افتند، می نویسد: " آیا تا این حد نادانید که با روح آغاز کردید و اکنون می خواهید با تلاش انسانی به مقصد برسید؟" (غلاطیان ۳: ۳)

ایمان راستین می داند که پارسایی و خدایسندانه بودن، محصول فیض است که تنها به وسیله ی ایمان به آنچه خدا گفته (کلام مکشوف او) قابل دسترس است. اگر باور داشته باشیم، پیامدش قدرت یافتن است و مادامی که انتخاب کنیم تا نه بر حسب جسم بلکه بر حسب روح یعنی جایی که فیض در آن است، زیست نماییم، زندگی مان خدا را خشنود می سازد و در نتیجه برکات جاری می شوند. کفایت از جانب خداست، وگرنه تلاش های انسانی ما [هیچ گاه] کافی نخواهد بود. می دانیم که قدرت یافته ایم و به آن وابسته ایم. می دانیم که توانایی ای داریم که بدون فیض قابل دسترسی نیست.

تقلای خودم

زمانی که مردی جوان بودم، پدرم مرا برای دیدن فیلم ده فرمان با بازی چارلتون هوستون برد. در طول فیلم دچار الزام وحشتناکی شده بودم. من یک نوجوان شورشی بودم که زندگی خدایسندانه‌ای نداشتم و فیلم، گناه مرا آشکار می‌کرد. وقتی صحنه‌ای از فیلم را دیدم که در آن زمین دهان باز کرد و داتان و دوستان شورشی اش را بلعید و به درون جهنم افکند، وحشت کردم.

مثل یک دیوانه توبه کنان برای گناهان بسیارم از سالن نمایش بیرون آمدم. تصمیمی جدی گرفتم که از آن روز به بعد زندگی خدایسندانه‌ای داشته باشم. در نتیجه زندگیم عوض شد؛ البته برای حدود یک هفته. پس از این مدت، دوباره به همان رفتارهای گذشته‌ام بازگشتم. چرا نتوانستم آن گونه که می‌خواستم زندگی کنم؟ پاسخ ساده است؛ من به وسیله‌ی فیض نیرومند نشده بودم. توبه بود اما فیض نبود. زیرا هنوز زندگی را از راه ایمان به عیسی مسیح نسپرده بودم. من هنوز همان طبیعت گناه آلود را داشتم.

چند سال بعد، عیسی مسیح را به عنوان خداوند زندگی پذیرفتم. من حقیقتاً ایمان آوردم و زندگی‌ام را به او سپردم. اکنون می‌دیدم که بعضی چیزها و الگوهای رفتاری در زندگی‌ام عوض می‌شوند. با این وجود هنوز در بسیاری از بخش‌ها، زندگی مسیحی بدون قدرتی داشتم، زیرا نمی‌دانستم چه چیزی در درون من است. درباره‌ی طبیعت تازه‌ام نمی‌دانستم و آگاه نبودم که در مسیح از نظر خدا پارسا شمرده شده‌ام. تنها می‌دانستم بخشیده شده‌ام و دیگر به برزخ و جهنم نخواهم رفت.

پس از مدتی، اهمیت زندگی خدایسندانه و مقدس را آموختم. از آن جایی که در خشنودی خدا اشتیاق و تعصب زیادی داشتم، شروع به مطالبه‌ی یک زندگی مقدس از خودم و دیگران نمودم. این کار یک کابوس و خرابکاری صرف بود. من نزدیکانم را معذب می‌کردم و بسیاری از آن‌ها از من دوری می‌کردند. من ناملایم، قانون زده، افراطی و فاقد حس شفقت بودم. من در روح شروع کرده بودم اما اکنون تلاش می‌کردم با نیروی خودم کار را کامل کنم.

با گذشت زمان خدا از طریق کلامش بر من آنچه را که در این فصل نوشتم، اشکار ساخت. دریافتم که قدرت و کفایت از اوست، نه از من. درست همان طور که پس از مشاهده‌ی فیلم ده فرمان نتوانستم زندگی مقدس و خداپسندانه‌ای داشته باشم، به عنوان یک ایمان دار نیز نتوانستم بدون دسترسی به فیض از طریق ایمان، خدا را به شکلی شایسته خدمت نمایم. به طور خلاصه، من تلاش می‌کردم تا بدون قدرت فیض، زندگی خداپسندانه‌ای داشته باشم، و نتوانستم. خدا در کلامش می‌گوید که قوم او از "عدم معرفت" هلاک شده یا به اسیری رفته‌اند. (هوشع ۴: ۶ و اشعیا ۵: ۱۳ را بخوانید) من معرفتی نسبت به قدرت فیض نداشتم زیرا فیض در قلب من هستی و اصالت وجودی نداشت، بنابراین، قطعا به قدرت آن که عاجزانه نیازمندش بودم، دسترسی نداشتم. بدون ایمان قادر نبودم زندگی‌ای داشته باشم که خدا را خشنود سازد، با وجود این که به خون عیسا باور داشتم که مرا از همه‌ی گناهانم پاک ساخته و به من اجازه‌ی ورود به آسمان را داده است. همانند بسیاری دیگر، من می‌دانستم یک مسیحی هستم که به وسیله‌ی فیض نجات یافته‌ام، اما بسیار عادی زندگی می‌کردم و در خیلی جنبه‌ها، زندگی شکست خورده‌ای داشتم.

ما باید با این حقایق روبه رو شویم، ما نمی‌توانیم با توانایی خود زندگی خداپسندانه‌ای داشته باشیم، و قادر نیستیم با نیروی خود خدا را خشنود سازیم. ما باید نمونه‌ی ابراهیم را به یاد داشته باشیم. او تصمیم گرفته نه بر اساس شرایط طبیعی‌ای که به او دیکته می‌کردند قادر به انجام آن کار نیست، زندگی نکند، بلکه بر اساس آنچه خدا گفته بود، عمل کرد. ابراهیم ایمان داشت. این همه‌ی کاری بود که او می‌توانست انجام دهد، و این بیش از اندازه است. همان طور که برای ساره و ابراهیم به دنیا آوردن یک فرزند غیرممکن می‌نمود. برای من و شما هم انجام نقشه‌ی خدا برای زندگی مان در سطح توانایی‌های خودمان، شدنی نیست. تنها راه حل، به سادگی فروتن ساختن خویش و ایمان داشتن است. وقتی چنین می‌کنیم، با سادگی ایمان به قدرت عظیم و برتر عیسا متصل می‌شویم. این تفاوت کسی است که از اسارت‌ها و بستگی‌های دنیا جدا شده و فردی که هنوز اسیر آن است؛ فرد نخست ایمان دارد، دومی ندارد. بدون ایمان، تحصیل رضامندی و خشنود ساختن خدا غیرممکن است. بدون ایمان و فیض، به شکلی عادی و معمولی زندگی خواهیم کرد نه خارق‌العاده.



تاملاتی برای سفری خارق العاده

آیا تجربه‌ی قدرت کلام خدا را در زندگی تان داشته اید؟ برخی را به عنوان نمونه بنویسید.
فکر می‌کنید اگر در وسط آن توفان سخت دریای جلیل شما در آن قایق نشسته بودید، چه واکنشی نشان می‌دادید؟
به چه روش‌هایی می‌توانید لوله‌ی ایمان را به زندگی تان باز کنید تا فیض خدا آزادانه تر جاری شود؟

فراتر از درک

فیض اگرچه رایگان بخشیده می شود، اما از طریق ایمان قابل دسترسی است و از طریق ایمان به آن متصل می شویم. اگر این حقیقت را در قلب و فکر خود جای دهید، از هدایت غلط با احساسات نادرست، شرایط متضاد یا دروغ های دشمن اجتناب خواهید کرد. خلاصه این که مهم نیست چه قدر زیبا، مشتاق، فعال و بی ریا هستیم، همه چیز فقط به ایمان ما به کلام خدا ربط دارد.

"زیرا در انجیل، آن پارسایی که از خداست به ظهور می رسد، که از آغاز تا به انجام بر پایه ایمان است. چنانکه نوشته شده است: «پارسا به ایمان زیست خواهد کرد.»" (رومیان ۱: ۱۷)

تمام گام های ما در مسیحیت، از روزی که به خانواده ی الاهی می پیوندیم، تا روزی که او را رودر رو می بینیم، همه مربوط به ایمان ما به کلام خدا و قرار دادن آن در جایگاهی است بالاتر از آنچه می بینیم، می شنویم و تجربه می کنیم. توجه کنید که مدام تکرار می کنم "همه مربوط است." من غلو نمی کنم، در واقع همه چیز مربوط به ایمان است. به همین دلیل به ما گفته شده: "اما شخص پارسای من به ایمان زیست خواهد کرد." (عبرانیان ۱۰: ۳۸)

خدا فیض را به فروتنان می بخشد

شاید پرسید: "اما فروتنی چه می شود؟" آیا کتاب مقدس نمی گوید: "اما فروتنان را فیض می بخشد" (یعقوب ۴: ۶)؟ چه کسی فروتن است؟ کسانی که ایمان دارند و خواسته های خدا را برتر از احساس، افکار یا خواسته های خود قرار داده و اطاعت می کنند. به ما گفته شده:

"اینک جان مرد متکبر در او راست نمی باشد، اما مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود." (حقیوق ۲: ۴)

کتاب مقدس غرور و ایمان را در تقابل با هم تصور می کند. این آیه می توانست این گونه نوشته شود: "اینک جان مردی که فروتن نیست، در او راست نمی باشد، اما مرد عادل به ایمان زیست خواهد کرد." واضح است که فروتنی و ایمان در کنار هم قرار دارند و در نتیجه غرور و بی ایمانی نیز در کنار هم قرار می گیرند. به خدا ایمان نداشتن بهتر از این است که بگوییم او را بهتر از خودش می شناسیم و به قضاوت خود بیش تر اعتماد داشته باشیم. بی ایمانی هیچ چیز دیگری نیست به جز پوشاندن غرور. اجازه دهید موضوع را روشن کنم. زمانی که اسرائیل در بیابان بودند، جاسوس ها ماموریت یافتند تا رفته و شرایط سرزمین وعده را برای فرزندان اسرائیل تحقیق کنند. خدا به موسا گفت: "مردانی بفرست تا سرزمین کنعان را که به بنی اسرائیل می دهم، تجسس کنند." (اعداد ۱۳: ۲ فزاره نو)

دوازده رهبر (از هر قبیله یک نفر) فرستاده شدند، با این وجود ده نفر از آن ها خیلی فروتن و ۲ نفر بسیار مغرور بودند (شوخی می کنم)! گروه، پس از چهل روز بررسی از سرزمین وعده بازگشتند. ده مرد فروتن ابتدا جلو آمده و گفتند: "ما آن سرزمین را تجسس کردیم، به درستی که شیر و شهد از آن جاری است. به میوه ای که از آن جا آورده ایم، نگاه کنید! اما آن ها لشکری نیرومند از غول ها دارند، آن ها جنگاورانی ماهرند که سلاح هایی به مراتب بهتر از ما دارند. باید با حقیقت رودر رو شد: ما فقط یک گروهیم که تازگی از بردگی آزاد شده ایم. ما باید به فکر زن و بچه هایمان باشیم. چه طور می توانیم اجازه بدهیم عزیزان مان مورد ظلم قرار گیرند. ممکن است به آن ها تجاوز کنند یا شکنجه شوند. و به یقین کشته شوند؟ ما باید پدران و همسران خوبی باشیم و این حقایق را به تو گزارش کنیم؛ غیرممکن است

آن سرزمین را بگیریم." (اعداد ۱۳ و ۱۴ را بخوانید) جماعت، حکمت و فروتنی این مردان را ستودند و حتا برایشان دست زدند. مطمئنم که بسیاری از پدران و مادرانی که گزارش آن‌ها را شنیدند، از رفتار فروتنانه و ملایم آن‌ها بسیار سپاس گزار بودند. مردم اسرائیل با گفتن این حرف خودشان را راحت کردند: "ما خیلی خوشحالیم که این مردان قبل از ما رفتند. چه رهبران بزرگی! آن‌ها خودخواه نبودند، حاضر نشدند تا ما در سختی بیفتم. اگر آن‌ها چنین احساسی نداشتند، چه بر سر ما می‌رفت؟"

ناگهان رهبران "مغرور"، کالیب و یوشع حرف آن‌ها را قطع کردند و گفتند: "یک دقیقه صبر کنید! دارید چه کار می‌کنید؟ لازم است ما همین الان برویم و آن سرزمین را فتح کنیم. ما قادریم این کار را انجام دهیم! ما کلام خدا را داریم که این سرزمین را به ما وعده داده است. باید برویم!" می‌توانید تصور کنید که آن ده رهبر دیگر به حرف‌های کالیب و یوشع چه واکنشی نشان می‌دادند؟ "درباره‌ی چه حرف می‌زنید؟ ساکت شوید، ای آدم‌های خودنما! عقل‌تان را از دست داده‌اید؟ همه‌ی ما آن لشکریان و جنگجویان را دیدیم. ما یک مشت برده‌ایم و برای آن‌ها هیچ هستیم. شما زن و بچه‌های ما و رفاه و سعادت قوم‌مان را در نظر نمی‌گیرید. شما متکبر، کله‌خر و آرمان‌گرا هستید!"

جمعیت نفس‌راحتی کشیدند. اوه، خدا را شکر به خاطر این افراد حکیم که محکم هستند و عقب نکشیدند. ما بسیار خوش شانسیم که اکثریت رهبران‌مان فروتن و محتاط‌اند. می‌توانید تصورش را بکنید اگر همه مثل کالیب و یوشع خودنما بودند، چه بر سر ما می‌آمد؟

ناگهان خدا به میان آمد و گفت: "تا به کی این قوم مرا خوار می‌شمارند؟ و تا به کی با وجود تمام آیاتی که در میان ایشان به عمل آورده‌ام، به من ایمان نمی‌آورند؟" (اعداد ۱۴: ۱۱ هزار نو) مشخص است که خدا از آنان راضی نبود. آنچه که فروتنی به نظر می‌آمد، به هیچ وجه فروتنی نبود. در واقع ناباوری آن‌ها، غرور بود. آن‌ها همه چیز را بر پایه‌ی توانایی‌های خود محاسبه کرده بودند. خدا در جای دیگر از طریق ارمیای نبی می‌گوید: "ملعون باد کسی که به انسان توکل دارد و بشر را اعتماد خویش سازد... مبارک باد کسی که بر خداوند توکل دارد و خداوند اعتماد او باشد" (ارمیا ۱۷: ۵، ۷) ده تن از جاسوسان دیدند که آن‌ها چه قدر بزرگ و غول هستند

و پیش بینی خود را در جنگ بر پایه ی نیروی انسانی گذاشتند. اما یوشع و کالیب دیدند که خدا در برابر دشمنان چه بزرگ است و تمام برآورد خود را بر پایه ی قدرت خدا گذاشتند. این دو تن در نهایت مبارک شدند؛ و آن ده تن ملعون گشتند. بنابراین کدام یک از رهبران حقیقتاً فروتن بودند و کدام مغرور؟ در چشم خداوند، آن ده نفر مغرور بودند و فقط آن دو نفر فروتن بودند.

فروتنی اصیل، داشتن ایمان به خداوند است، زیرا باید به توانایی او تکیه کنید نه خودتان. به همین دلیل خدا می گوید: "اینک جان متکبر در او راست نمی باشد. اما مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود."

استوار شده در ایمان

برای هر یک از ما مهم است که در "ایمان استوار" شویم. (کولسیان ۲: ۷) اگر در ایمان خود مستحکم شده باشیم، به سادگی از قلب و مقصود خدا جنبش نخواهیم خورد. ماموریت پولس برای کسانی که به نزدشان فرستاده شده بود - که مطمئناً شامل ما هم می شود- این بود که "هر کاستی ایمان شما را برطرف سازیم" (اول تسالونیکیان ۳: ۱۰) در ترجمه ی دیگری کلمات پولس به این شکل آمده است: "تا هر کاستی و عدم کمالی را در ایمان تان مرمت کرده و نیکو بسازم" این همان هدفی است که مرا به نگارش این کتاب برانگیخت، من مکاشفات عهد جدید را در این ارتباط که در مسیح که هستیم و چه توانایی هایی داریم، با دقت ردگیری می کنم. وقتی منظم و با قاعده این پرده برداری از فیض را می خوانید، هویت خودتان را کشف می کنید و من مطمئن هستم، ایمان تان مستحکم خواهد شد.

یک مثال می تواند در روشن تر شدن موضوع ما را یاری دهد. تصور کنید به عنوان پسر یک پادشاه متولد شده اید، سرنوشت شما گذاشتن تاج پادشاهی و حکومت است، اما بلافاصله پس از تولد، کسانی شما را می دزدند و به ناحیه ی دورافتاده در حاشیه ی شهر می برد، بسیار دور از قصر. وقتی این افراد رذل شما را بزرگ می کنند مدام در گوشت تان می خوانند که در فقر به دنیا آمده اید و فردی ساده لوح، شکست خورده و مهم تر از همه یک

برده هستید. چه چیزی رخ خواهد داد؟ اگرچه اصل و نسبی شاهانه دارید، اما همچون یک برده رشد می‌کنید، زندگی می‌کنید، عمل می‌کنید، حرف می‌زنید و فکر می‌کنید.

سال‌ها می‌گذرد، پدرتان پادشاه، گروه‌هایی جست و جو برای شما فرستاده است. یک روز، بعد از دو دهه جست و جو در سراسر امپراتوری، یکی از گروه‌های جست و جو شما را پیدا کرده و آزادتان ساخته و به سوی قصر روانه تان می‌کند، جشنی عظیم برپا می‌شود زیرا وارث تاج و تخت به جایی که استحقاقش را دارد، بازگشته است. از حالا به بعد در مکان درست زندگی تان، تعلیمات فشرده‌ای گذاشته می‌شود تا الگوهای رفتاری شما را از یک برده به یک وارث تاج و تخت تغییر دهند. آیا می‌توانید روز اول خود را در قصر تجسم کنید؟ از تخت بلند می‌شوید و وارد باغ و اسطبل سلطنتی می‌شوید تا برای صبحانه‌ی خود غذا جمع کنید. به محض بازگشت با میوه، سبزیجات و شیر که در دستانتان گرفته‌اید، ملازمان تان می‌پرسند: "چه می‌کنید سرورم؟"

شما پاسخ می‌دهید: "فقط می‌خواستم صبحانه بخورم"
آن‌ها پاسخ دهند: "اما شما خدمتکارانی برای انجام این کار دارید؛ شامل سرآشپز سلطنتی، که بهترین غذاها را در این سرزمین تهیه می‌کند." بعد به اتاق خود می‌روید تا تخت و اتاق را مرتب کنید و لباس‌هایتان را در وان حمام بشویید. یک بار دیگر ملازمان تان از شما می‌پرسند: "چه می‌کنید سرورم؟"

"دارم اتاقم را مرتب می‌کنم و لباس‌هایم را تمیز می‌کنم."
آن‌ها می‌گویند: "اما شما خدمتکارانی دارید که اتاق و لباس تان را تمیز می‌کنند."

زمانی که اسیر بودید، در این موارد انتخاب دیگری نداشتید، این تنها راهی بود که اجازه داشتید مطابق آن زندگی کنید. شما مجبور بودید غذای ارباب‌های ظالم خود را بیاورید، پس مانده‌ی غذای آن‌ها را بخورید و لباس‌هایتان را تمیز کنید و حتی نمی‌توانستید به لباس‌های خودتان توجهی کنید. به عنوان یک برده کمترین احترام را تجربه کرده بودید. رفتار روز نخست تان در قصر وحشتناک بود، اما به سادگی تغییر کرد. زیاد دشوار نبود که به ملازمان تان اجازه دهید برایتان آشپزی و نظافت کنند. اما آنچه که سال‌ها در لایه‌های وجودی شما تزریق شده، عوض کردنش کاری

به مراتب سخت تر است. این سطح فرآیند فکری شماسست، هنوز باید به لایه های ژرف تری رسوخ کرد و آن را تبدیل کرد. روشی که فکر می کنید، برخوردارتان با مردم، و تصمیم هایی که می گیرید همه باید عوض شوند. باید روی همه ی این ها کار کرده و تغییرشان داد. ذهنیت بردگی شما باید لایه لایه برداشته شود و با ذهنیت شاهانه جایگزین شود. اگرچه وارث تاج و تختید، اما هنوز در بسیاری سطوح بهمان رفتاری ادامه می دهید که تعلیم تان داده اند [اربابان و دزدان]. اگر قرار است همچون یک شاهزاده فکر کنید، ضمیر و باطن تان باید از نو برنامه ریزی شود. به شما باید هویت جدیدتان را بیاموزند و باید یاد بگیرید چه منابعی به عنوان شاهزاده در اختیارتان است. این کار به زمان و پشتکار نیاز دارد.

این دقیقا همان چیزی است که پولس بیان می کند. هر یک از ما در بردگی زاده شدیم تا "عادی"^{۱)} زندگی کنیم، اکنون آزاد شده ایم تا به شکلی خارق العاده فکر کرده و ایمان داشته باشیم. خواست پولس این بود که: "هر کاستی ایمان شما را برطرف سازم" (اول تسالونیکیان ۳: ۱۰) اگر باور داشته باشیم که تفاوتی بین ما و آن هایی که به وسیله ی فیض خدا آزاد نشده اند، وجود ندارد، آن گونه زندگی می کنیم که آن ها زندگی می کنند؛ یعنی به شکلی "عادی"! ما به شکلی که تعلیم یافته ایم زندگی می کنیم، اسیر سیستم دنیا. اما اگر اجازه دهیم کلام خدا چگونگی تصورمان نسبت به خودمان را دگرگون سازد، و حقیقتا از دل ایمان داشته باشیم، آن گاه شروع می کنیم به زندگی ای شبیه پادشاهی آسمان؛ یعنی ورود به قلمرو خارق العادگی!

خدا تصویری را که از خود داریم، اصلاح می کند و ما را دوباره تعلیم می دهد تا به درکی از خود برسیم که در ذات و جوهر ما وجود دارد. کلام او می گوید:

"اما شما ملتی برگزیده و کاهنانی هستید که پادشاهند؛ شما امتی مقدس و قومی متعلق به خدایید، تا فضایل او را اعلام کنید که شما را از تاریکی به نور حیرت انگیز خود فراخوانده است." (اول پطرس ۲: ۹)

همچنین به ما گفته شده:

"و از جانب عیسی مسیح، آن شاهد امین و نخستزاده از میان مردگان و فرمانروای پادشاهان جهان. بر او که ما را محبت می کند و با خون خود ما را از گناهانمان رهانیده است، و از ما پادشاهی ای ساخته و کاهنانی

که خدمتگزار خدا و پدرش باشند، بر او جلال و قدرت باد، تا ابد. آمین."
(مکاشفه ۱: ۵-۷)

و در جای دیگر می‌گوید:

"و روح خود با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خداییم. و اگر فرزندانیم، پس وارثان نیز هستیم، یعنی وارثان خدا و هم‌ارث با مسیح. زیرا اگر در رنجهای مسیح شریک باشیم، در جلال او نیز شریک خواهیم بود." (رومیان ۸: ۱۶-۱۷)

شما وارثان پادشاه این جهانید! شما یکی از افراد خاندان سلطنتی هستید. شما جدا شده‌اید تا به عنوان پسران و دختران خدا حکم برانید. ما باید این را بدانیم و در قلب خود ایمان داشته باشیم، زیرا تنها به این وسیله می‌توانیم به قدرت طبیعت الهی دسترسی داشته باشیم و پدر آسمانی خود را جلال دهیم.

تمام این‌ها در ارتباط با باور حقیقی درباره‌ی خودمان است، زیرا اگر باور نداشته باشیم، نمی‌توانیم به فیض شگفت‌انگیز که خدا برایمان تدارک دیده، دسترسی داشته باشیم.

عظمت قدرت او

اجزاه دهید، همان‌طور که نقش ایمان را در آوردن پادشاهی خدا بر زمین دیدیم، نگاهی دقیق‌تر به نقش ایمان در قدرت طبیعت تازه به ارث‌برده‌مان بیاندازیم پولس با شجاعت بیان می‌کند: "اما به فیض خدا آنچه هستم، هستم..." (اول قرنتیان ۱۵: ۱۰) چه بیانی! گفتن این عبارت که "من هستم"، به این معناست که شما با اطمینان می‌دانید چه کسی هستید. این زبان ایمان است، نه شک، نه حیرانی و نه سردرگمی.

شما با اطمینان حرف می‌زنید، چون در درون تان می‌دانید که حقیقت دارد. و در نتیجه می‌توانید بگویید: "من هستم" و با گفتن این حرف در واقع می‌گویید: "شما می‌توانید مرا هر چه که دوست دارید خطاب کنید، می‌توانید تهمت بزنید که گذشته‌ی پستی داشته‌ام و خانواده‌ی من افراد بی‌اهمیتی بوده‌اند؛ می‌توانید بگویید من محکوم به شکست هستم. هیچ کدام از این‌ها برایم اهمیتی ندارد، زیرا می‌دانم چه کسی هستم. اطمینان من بر پایه‌ی آنچه

انجام داده‌ام یا آنچه شایسته‌اش هستم، نیست. من این را با ایمان دریافت کرده‌ام و من با عیسا یک هستم و این همه به خاطر فیض خداست." پولس نه فقط خودش در قدرت این آگاهی زندگی می‌کرد بلکه وجدانه دعا می‌کرد تا این باور در قلب همه‌ی مسیحیان قرار بگیرد. او به خدا التماس می‌کند که چشمان قلب ما را بگشاید تا:

"تا چشمان دلتان روشن شده، امیدی را که خدا شما را بدان فراخوانده است، بشناسید و به میراث غنی و پرچال او در مقدّسان پی‌ببرید، و از قدرت بی‌نهایت عظیم او نسبت به ما که ایمان داریم، آگاه شوید. این قدرت، برخاسته از عمل نیروی مقتدر خداست که آن را در مسیح به‌کار گرفت، آن هنگام که او را از مردگان برخیزانید و در جایهای آسمانی، بر دست راست خود نشانید،" (افسسیان ۱: ۱۸-۲۰)

دعای پولس بسیار ژرف است. او می‌گوید قدرتی نامحدود و غیرقابل اندازه‌گیری در ما که ایمان داریم وجود دارد. واژه‌ی کلیدی "ایمان" است. به عبارت دیگر، این قدرت تنها در دسترس کسانی است که ایمان دارند. پولس در اصل دعا می‌کند که: "از خدا می‌خواهم به شما این توانایی را ببخشد که بدانید به وسیله‌ی فیض خداوند چه کسی هستید. چرا؟ چرا که اگر ایمان داشته باشید به قدرت و نفوذ این جهان غالب خواهید آمد." یوحنا نور بیش تری به دعای پولس با گفتن این کلمات می‌تاباند:

"محبت به خدا همین است که از احکام او اطاعت کنیم و احکام او باری گران نیست. زیرا هر که از خدا زاده شده است، بر دنیا غلبه می‌یابد و این است غلبه‌ای که دنیا را مغلوب کرده است، یعنی ایمان ما." (اول یوحنا ۵: ۳-۴)

دلیلی که فرامین خدا سنگین نیست یا آن قدر مشکل نیستند، این است که از طریق فیض به ما قدرت و توانایی حفظ آن‌ها بخشیده شده است. قوانین خدا دیگر همانند دوران عهد عتیق بازدارنده نیستند، بلکه قدرت یافته‌ایم تا با خوشی در طریق‌های او زندگی کنیم و این توانایی تنها از طریق ایمان قابل دسترسی است. به همین دلیل یوحنا می‌گوید که "ایمان" غلبه و پیروزی است که دنیا را مغلوب ساخته. دنیایی که بی‌ایمانان را به اسیری و بردگی گناه کشانده است. برای همین به ما گفته شده: "با ایمان زندگی می‌کنیم، نه بر اساس آنچه می‌بینیم، می‌شنویم، می‌چشیم، لمس می‌کنیم یا می‌بوییم. هر آنچه در برابر کلام خداست، چیزی است که باید تغییر کند. تنها کلام

خدا جاودانی است، پس تمرکز ما بر آن چیزی است که او می‌گوید، نه بر شرایطی که مدام دستخوش تغییرند.

با این وجود، موضوع بسیار فراتر از آزادی از بردگی است. پولس همچنین با اشتیاق دعا می‌کند که ما "امیدی را که خدا ما را به آن فراخوانده، بشناسیم و به میراث غنی و پر جلال او در مقدسان پی ببریم." او دعا می‌کند ما دریابیم که نه فقط از بردگی گناه آزاد شده ایم، بلکه وارث پادشاهی آسمان نیز گشته ایم. به همین علت است که او بیان خود را این گونه ادامه می‌دهد که همان قدرت نامحدود و بی‌قیاسی که عیسا را از مردگان برخیزانید به ما داده شده است. تصور کنید چه قدر شگفت انگیز است.

واژه یونانی قدرت، *dunamis* است. این واژه را نیرو، توانایی و قدرت معنا کرده‌اند. فرهنگ واژگان انگلیسی-یونانی تاثیر^[7] این واژه را این گونه تعریف می‌کند: "قدرت ساکن در چیزی به واسطه ی طبیعت خودش" این معنا، همراستای دعای پولس است. این یک قدرت وراثتی و ذاتی است. در انجیل یوحنا می‌خوانیم: "از پری او ما همه بهره مند شدیم، فیض از پی فیض" (۱۶:۱) فیض خدا به ما طبیعتی تازه بخشیده که هیچ کاستی ای نسبت به کمال او ندارد، و قدرت ذاتی این طبیعت تازه همان قدرتی است که عیسا را از مردگان برخیزانید. این حقیقت فراتر از درک و تصور ماست! همان قدرتی که عیسا را از مردگان برخیزانید در ما ساکن شده است. به همین دلیل است که ارواح شریر از کشف شما نسبت به فیضی که به شما بخشیده شده، می‌هراسند. به همین دلیل است که دشمن به شدت در تلاش است تا فیض را به "بیمه ی آتش سوزی" یا "یک پوشش بزرگ" تقلیل دهد. اگر دریابید کیستید، برخواید خواست و تهدیدی بزرگ برای کارهای شریر خواهید بود. شما خارق العاده خواهید بود و خوشی عظیمی برای پدر آسمانی تان خواهید آورد.

اکنون می‌توانید دریابید که چرا عیسا می‌گوید: "آن که به من ایمان داشته باشد، او نیز کارهایی که من می‌کنم، خواهد کرد. و حتا کارهای بزرگ تر از آن خواهد کرد." (یوحنا ۱۴:۱۲) ؟ او به ما می‌گوید: " اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، هر آنچه می‌خواهید، درخواست کنید که برآورده خواهد شد. جلال پدر من در این است که شما میوه بسیار آورید؛ و این‌گونه شاگرد من خواهید شد." (یوحنا ۱۵:۷-۸) وقتی که ما آن گونه که

عیسا زندگی کرد، زندگی کنیم، خدا جلال خواهد یافت؛ او با رنج کشیدن ما به خاطر عدم توانایی هایمان که عیسا بهایی عظیم برای آزادی ما از آن ها پرداخت، جلال نخواهد یافت. ما آفریده شده ایم تا در زندگی حکومت کنیم، بله، در زندگی حکم برانیم. به واژه های پولس گوش دهید:

"زیرا اگر به واسطه نافرمانی یک انسان، مرگ از طریق او حکمرانی کرد،
چقدر بیشتر آنان که فیض بیکران خدا و عطای پارسایی را دریافت
کرده اند، توسط آن انسان دیگر، یعنی عیسی مسیح، در حیات حکم
خواهند راند." (رومیان ۵: ۱۷)

معنای این آیه این است که ما باید به بالاتر از سطح عادی برویم. ما دیگر نباید در وضع موجود و طبیعی زندگی کنیم. ما افرادی تاثیرگذاریم نه پیرو و تاثیرپذیر! اگر معلم هستید، باید خلاقانه ترین و نوآورترین راههای دانش ارتباطی را پیدا کنید. معلمان دیگر باید از ابتکار و استعداد شما شگفت زده شوند. اگر طراح هستید، ایده های خلاقانه ی شما باید تازه، میخکوب کننده و عالی باشند. شما باید در حیطه ی خود رهبر و پیشرو باشید. به عنوان یک تاجر باید به ایده های بکر برسید و استراتژی بازایی تان شما را در راس نمودار فروش قرار دهد. باید ببینید چه چیز سودآور است و چه چیز نیست. باید بدانید چه وقت بخرید و چه وقت بفروشید. دیگران باید سرشان را بخاراند و فکر کنند چرا شما موفق اید. اگر یک زن خانه دار هستید، باید با ادراک ترین، دلسوزترین و حکیم ترین فرد در بین همسایگان تان باشید. دیگرانی که به واسطه ی فیض نجات نیافته اند، باید برای نصیحت و مشورت نزد شما بیایند. اگر فرزندان بیماری دارند، باید بر آن ها دست بگذارید تا به نام عیسا شفا یابند. در اصل به عنوان حاکمان زندگی، به نیازهای مردم با قدرت فراوان و عظیمی که در ماست، رسیدگی می کنیم. این پیروزی و غلبه ای است که بر دنیا غالب می آید و باعث می شود "باایمان" در این زندگی حکم برانیم!

چرا نباید ایمان داشته باشیم؟ چرا ایمان تا این حد بغرنج و پیچیده شده؟ چرا نباید به عنوان یک فرد پیروز از زندگی ای خداپسندانه لذت ببریم و در همه ی بخش اجتماع پیشتاز نباشیم؟ چرا نباید خلاق ترین، مبتکرترین، پیروزترین، و حکیم ترین افراد در زمین باشیم؟ چرا نباید با دلسوزی بیماران را شفا داده و اسیران را آزاد سازیم؟ این دعای پولس برای این است که

ما به مکاشفه‌ای از این قدرت متحیرکننده برسیم و بدانیم اگر ایمان داشته باشیم در اختیار ماست. به همین دلیل در ادامه می‌گوید:

"جلال باد بر او که می‌تواند به وسیله آن نیرو که در ما فعال است، بی‌نهایت فزونتر از هر آنچه بخواهیم یا تصور کنیم، عمل کند. بر او در کلیسا و در مسیح عیسی، در تمامی نسلها، تا ابد جلال باد! آمین."
(افسسیان ۳: ۲۰-۲۱)

آیا این واژه‌ها را دریافتید؟ "او می‌تواند بی‌نهایت فزون‌تر از هر آنچه بخواهیم یا تصور کنیم، عمل کند" آیا می‌توانید صفاتی را که پولس برای توصیف عظمت آنچه خدا می‌تواند در ما و از طریق ما انجام دهد، بشنوید؟ و جالب‌تر، زیرا این فقط قدرت او نیست که هرازگاهی از تخت اش داده شود یا به ندرت توسط برخی از فرشتگان جاری شود. این تنها قدرتی خاص نیست که بر رسولان قرار گرفت تا زمانی که مسیح آن‌ها را فرستاد، بیماران را شفا دهند و مردگان را زنده کنند. نه، این قدرت اوست که در ما کار می‌کند و در ما ساکن است. این قدرت به واسطه‌ی روح او در طبیعت ما قرار گرفته است. وقتی در قلب خود به این مکاشفه برسیم، آن گاه در زندگی حکم خواهیم راند و بر قدرت‌ها و تاثیرات دنیا، غالب خواهیم آمد. به فراوانی میوه خواهیم آورد و به عنوان فرزندان عزیز خدا، او را سرمشق قرار می‌دهیم. کلمات پولس در ترجمه‌ی دیگری [AMP] به مراتب قوی‌تر و تاثیرگذارتر است:

"اکنون بر او که ... به وسیله‌ی [عمل] نیروی [خودش] که در ما فعال است، قادر است [مقصود او را تحقق بخشد] و بی‌نهایت فزون‌تر از هر آنچه [جرات و شهامت داشته باشیم که] بخواهیم و یا فکر کنیم [بی‌نهایت فراتر از بالاترین دعاها، خواسته‌ها، افکار، امیدها و رویاهای ما] عمل کند، جلال باد."^[۲] (افسسیان ۲: ۲۰-۲۱)

چه قدر این واژگان شگفت‌انگیزند، فقط بی‌نهایت فزون‌تر نه، بلکه بسیار بالاتر و ماورای آنچه بخواهیم یا فکر کنیم. پولس می‌گوید: "بی‌نهایت فراتر از بالاترین دعاها و خواسته‌ها، افکار و امیدها و رویاهای ما. لحظه‌ای صبر کنید و در این مورد تامل کنید. بی‌نهایت فراتر، از مرز درک ما گذشتن است، بی‌نهایت فراتر، ورود به قلمرو خارق‌العاده است! پس چرا نباید شاهد

۳ ترجمه مستقیماً از متن AMP انجام شده است.

عملکرد بی درنگ این قدرت در بین مسیحیان باشیم؟

خدا قادر است؟

پاسخ را می‌تواند در یک یک واژه‌ی کوتاه که پولس مورد تاکید قرار می‌دهد، یافت: "می‌تواند" ^۴! بگذارید از طریق مثالی درباره‌اش بیاندیشیم. می‌گویند که توفان و تندبادی شدید از شهر شما عبور کرده است. ویرانی در همه جا وجود دارد و برق هم قطع شده. بدتر از همه، آب سالم هم موجود نیست.

ارتش بلافاصله با کامیون حجم زیادی آب اشامیدنی می‌آورد. آن‌ها اعلام می‌کنند که "می‌توانند" [قادرند] هر مقدار آبی که می‌توانید حمل کنید، به شما بدهند. همه‌ی شما باید کانتینرهای خالی بیاورید و همه‌ی آن را با آب پر کنید. جالب است ببینید مردم چه واکنشی نشان می‌دهند. یک مرد با یک لیوان که از یک فروشگاه محلی پیش از توفان تهیه کرده بود، به سمت تانکرها می‌آید. او از آن جا با کمتر از یک لیتر آب از آن جا می‌رود. دیگری با یک ظرف بزرگ‌تر می‌آید و با نزدیک به ۴ لیتر آب از آن جا می‌رود. سپس نفر دیگری می‌آید که با خودش یک سطل آورده، او آنجا را با نزدیک به ۲۰ لیتر آب ترک می‌کند. بالاخره مردی می‌آید که یک وان بزرگ را عقب وانت‌اش گذاشته، او با ۱۵۰ لیتر آب تازه از آن جا می‌رود.

آن مرد با وان پر از آب به سمت خانه‌اش می‌راند، او در همسایگی مردی است که با لیوان آب به خانه برگشته بود. وقتی این مرد می‌فهمد که همسایه‌اش ۱۵۰ برابر او آب به دست آورده، خشمگین می‌شود. او به همسایه‌های دیگر، شهر و بالاخره ارتش شکایت می‌کند: "چرا به من آب بیش‌تری ندادید؟ چرا همسایه‌ی من آب بیش‌تری گرفت؟"

ژنرال مسئول عملیات پاسخ ساده‌ای به مرد می‌دهد: "ما اعلام کردیم که می‌توانیم [قادریم] هر مقدار آب که می‌توانید حمل کنید به شما بدهیم. چرا تو یک ظرف بزرگ نیاوردی؟"

این همان چیزی است که پولس با ما مطرح می‌کند. خدا "می‌تواند"

۴ این واژه در ترجمه‌ی AMP، «قادر بودن» (able) آمده، عنوان مبحث نیز از همین واژه آمده است. اما در ترجمه‌ی فارسی «می‌تواند» آمده است.

به وسیله‌ی آن نیرو که در ما فعال است، بی نهایت فزون تر از هر آنچه خواهیم یا تصور کنیم، عمل کند. پس ظرفی که ما می‌توانیم فکر کنیم یا خواهیم چه قدر است، و البته این با ایمانی که در قلب‌مان داریم، مطابقت دارد. مهم نیست فکرتان چه قدر بزرگ باشد و یا درخواست‌تان تا چه حد دور از دسترس، قدرت او در ما "می‌تواند"، "بیش تر" از آن انجام دهد. پس در اصل فکر ماست که قدرت خدا را که در ما ساکن است، محدود می‌کند.

اوه، ما چه قدر کم از آن قدرت استفاده کرده‌ایم و چه قدر از آن دوریم! چرا در مقیاس بزرگ تری فکر، تصور و دعا نمی‌کنیم؟ پاسخ ساده است: زیرا ایمان ما توسعه نیافته است. ما وعده‌های او را بررسی و باور نکرده‌ایم. ما تحت نفوذ و تاثیر دنیا، به جای کلام الهام شده‌ی خدا، بیش تر با احساسات، استدلال‌ها و تجربیت‌مان حرکت کرده‌ایم.

چرا موعظه‌هایمان از روی منبرها تا به این حد عادی و معمولی و حتا همچون شکست خورده‌هاست، در حالی که خدا چنین فیض عظیمی را از طریق ایمان در دسترس ما نهاده است؟ دشمن به شکلی خستگی‌ناپذیر می‌جنگد تا ما را از فیض راستین بازدارد. او هر کاری در توانش است می‌کند تا واعظان، خادمان، نویسندگان، شبانان و دیگر مسیحیان را مجاب کند تا از درک، تجربه‌های شخصی صحبت کنند و از زندگی کسانی نمونه بیاورند که در سطحی بسیار پایین تر از میراث‌شان زندگی کرده‌اند. این گروه آنچه را که برای درک و استدلال انسان‌ها توجیه پذیر و منطقی است و در گذشته تایید شده، اعلام کرده و تعلیم می‌دهند.

این یک اشتباه محض و آشکار است! ما باید به شباهت خداوند از جلال به جلال رشد کنیم. اگر دشمن بتواند ما را در اسارت تجربه‌های پیشین‌مان قرار دهد و آنچه را که کلام خدا به راستی بیان کرده باور نداشته و بروز ندهیم، آن گاه شیطان می‌تواند ما را از تبدیل شدن به افرادی قدرتمند و پرثمر بازدارد. او می‌تواند کلیسا را نیز از تجربه‌ی جلالی که خدا برایش می‌خواهد، بازدارد.

امروزه، به جای آن که کلیسا قدرت بزرگ تری از آنچه در کتاب اعمال توصیف شده، داشته باشد، به نظر می‌رسد بیش تر شبیه یک کلوپ اجتماعی است. در چنین وضعیتی، با وجود آن که ما مردمی هستیم که می‌خواهیم به دیگران کمک کنیم، اما آن را به آنچه در حد توان خودمان است، تقلیل می‌دهیم. این وضع چه تفاوتی با وضعیت آن ده جاسوس [در زمان موسا]

دارد؟ آن‌ها مشتاق اراده‌ی خدا بودند ولی فقط آنچه را می‌دیدند که با توان‌شان می‌توانستند به دست آورند. آن‌ها می‌پنداشتند که غیرممکن است و بر صدها هزار نفری که از منظر آن‌ها همه چیز را مشاهده می‌کردند، اثر گذاشتند. آن‌ها در نتیجه‌ی فقدان ایمان‌شان، هرگز وارد خواست خدا برای زندگی‌شان [سرزمین وعده] نشدند. آن‌ها در ایمان به خدا مردند اما از سرنوشتی که خدا برایشان رقم زده بود، دور افتادند.

بارها شاگردان می‌خواستند در کارهایی که عیسا می‌کرد، مانند غذا دادن به هزاران نفر، کمک به آسیب دیدگان و شفای بیماران، شراکت داشته باشند. در حالی که استادشان در انتهای قایق خوابیده بود، دل‌شان نمی‌خواست در توفان بمریند. آن‌ها مدام شکست می‌خوردند زیرا تنها در خیال خود با نیروی خودشان می‌خواستند شراکت داشته باشند. اما پس از سه سال و نیم، تغییر کردند.

بهانه برای فقدان قدرت

اعضای کلیسای نخستین با این باور که نیرویی عظیم دارند، مشکلی نداشتند. ما پیش‌تر از ایمان دارانی ساده‌ای مانند استیفان که آزادانه در فیض خدا حرکت می‌کردند، صحبت کردیم. درباره‌ی او گفته شده: "استیفان پر از فیض و قدرت بود و معجزات و آیات عظیم در میان قوم به‌ظهور می‌آورد." (اعمال ۶: ۸) استیفان یکی از رسولان یا حنا شبان نبود. او یکی از اعضای عادی کلیسا بود که به عنوان پیشخدمت در یک رستوران کار می‌کرد!

اگر کلیسای نخستین به چنین شکلی زندگی می‌کردند، چرا ما امروزه این همه درگیر هستیم؟ پاسخ پیچیده نیست: آن‌ها عیسا را به عنوان الگوی خود داشتند. آن‌ها دیده بودند که او چه می‌توانست بکند. بنابراین شیطان نمی‌توانست قوم خدا را مجاب کند که آن قدرت محو و نابود شده است. آن‌ها ایده‌های نادرست یا تجربه‌ی کسانی که می‌توانستند علیه ایشان بجنگند را نداشتند. آن‌ها به سادگی باور می‌کردند.

ما امروزه اجازه می‌دهیم آنچه را که مردم می‌اندیشند یا می‌گویند،

جایگزین حقیقت شود. اکنون این جور چیزها را مدام می شنویم:
"پدر بزرگ جو یک خادم بود و برای شفای کسی دعا کرد، اما آن فرد
مرد."

"عمه ی روت از خدا درخواست می کرد که بچه اش را نجات دهد، اما به
جایی نرسید."

"دوست من - سام- از خدا خواست تا درد پشتش را شفا بدهد، اما بیست
سال است که هنوز از آن درد رنج می برد."

ما این داستان ها را می شنویم و نتیجه می گیریم در کتاب مقدس توضیح
داده نمی شود که چرا قدرت فیض برای هر ایمان داری نیست و یا دیگر
در دسترس نیست. این توضیحات ممکن است ما را آرام کند، اما دروغ اند.
پس به جای آن که شجاعانه در ایمان عمل کنیم، از خدا بیش تر درخواست
نمی کنیم زیرا نمی خواهیم دچار نومیدی یا شکست شویم [چون ایمان
نداریم، از شکست می هراسیم]. چرا باید خودمان را برای درخواست به
زحمت بیاندازیم در حالی که انتظار دریافت نداریم؟ اگرچه وقتی شرایطی
پیش آید که در تنگنا گیر افتاده باشیم، عاقبت درخواست می کنیم، اما این
خواستن بیش تر از سر ناچاری است نه ایمان.

از شاگردان نخستین این عذر و بهانه ها پذیرفته نمی شد. اگر در
ایمان شان شکست می خوردند، عیسا می گفت: "شما ای کم ایمانان"، یا
"شما ای بی ایمانان".

پس از صعود عیسا به آسمان، شاگردی همچون پطرس موارد فراوان
تازه ای را برای یادآوری داشت. فقط یک یا دو سال قبل دیده بود که عیسا
بر روی آب راه می رود و فریاد زده بود: "سرور من، اگر تویی، مرا بگو تا
روی آب نزد تو بیایم" (متا ۱۴: ۲۸) عیسا او را فراخوانده بود و پطرس روی
آب راه رفته بود. اما وقتی توجه اش را بادی شدید به خود معطوف کرد و
چشمانش را از عیسا برگرفت، وحشت زده شد و شروع به غرق شدن در
آب نمود. عیسا او را نجات داد و گفت: "ای کم ایمان، چرا شک کردی؟" (متا
۱۴: ۳۱) دیگران به پطرس می گفتند که کاملاً شکست خورده، اما من موافق
نیستم. شاگردان دیگری هم بودند که به دلیل "نداشتن ایمان" این فرصت
بزرگ را از دست دادند و در قایق نشستند. دست کم پطرس این جرات
را داشت تا با "ایمان اندکش" کمی روی آب راه برود. هرچند به وسیله ی
استادش برای کم ایمانی اش توبیخ شد.

این درس ایمان برای پطرس، خاطره‌ای دور نبود. شبیه ما که آنچه را که در سفرهای یکی دو سال گذشته انجام داده‌ایم، به یاد می‌آوریم. امروز چه اتفاقی می‌افتد؟ چه تعداد هنوز در قایق اند و می‌ترسند که درخواست کنند: "اگر این جسارت و جرات کمک به دیگران از توست، خداوند، فرمان بده تا از قایق بیرون بیایم."

موارد دیگری هست که عیسا به شدت شاگردان را برای نداشتن ایمان توبیخ نموده است. یک بار از کوه پایین می‌آمد که پدري جلوی او را گرفت و او پرسید چرا شاگردانش نتوانسته‌اند پسرش را که قبلا به صرع مبتلا بود، شفا دهند. ببینید عیسا به شاگردانش چه می‌گوید: "ای نسل بی ایمان و منحرف، تا به کی با شما باشم و تحملتان کنم؟" (متا ۱۷: ۱۷) عیسا افراد خود -یعنی شاگردان را- با چنین بیانی توبیخ نمود. می‌توانید تصور کنید که عیسا به شما نگاه کرده و بگوید: "چه قدر باید متحمل توی بی ایمان باشم؟!" آن‌گاه عیسا از شاگردان روی برتافت، پسر مرد را شفا داد و او را به پدرش بازگرداند.

شاگردان گنج شده بودند، به نزد عیسا رفتند و پرسیدند چرا نتوانسته‌اند پسر را شفا دهند. عیسا به سادگی گفت: "از آن رو که ایمان تان کم است" (آیه ۲۰)^[۵] زمانی که عیسا در جسم بین آن‌ها بود، شاگردان نمی‌توانستند یک توضیح روحانی به نظر زیبا را ارائه دهند، شبیه "خب، فیض خدا حقیقتا در مورد این شرایط کاربردی ندارد، زیرا برخی بیماری‌هاست که خدا می‌خواهد با آن‌ها زندگی کنیم تا او بتواند برخی تعالیم را به ما بدهد." چه مضحک! اگر ما حقیقتا باور داریم که خدا می‌خواهد چیزی را از طریق امراض زشت تعلیم دهد، پس چرا هنوز به دکتر می‌رویم و دارو می‌گیریم؟ چرا علیه خدا می‌جنگیم؟ اگر او در حال تعلیم چیزی است، پس با دکتر رفتن و درمان شدن، با درس او نجنگیم. می‌بینید چه قدر این تفکر بی‌معناست! خدا این موضوع را کاملا روشن ساخته: "ای عزیز، دعایم این است که از هر جهت کامیاب باشی و در تندرستی به سربری، همچنان که جانت نیز کامیاب است." (سوم یوحنا ۲) در جای دیگر گفته شده: "ای جان من، خداوند را متبارک بخوان و هیچ یک از همه احسانهایش را فراموش مکن! که همه گناهانت را می‌آمرزد، و همه بیماریهایت را شفا می‌بخشد! (مزمور ۱۰۳: ۲-۳) در همان جمله‌ای که گفته شده گناهان مان

۵ در ترجمه‌ی TEV آمده: «از آن رو که به قدر کافی ایمان نداشتید.»

را می‌آموزد، نوشته شده که همه‌ی بیماری‌های (نه فقط برخی) را شفا می‌بخشد. چرا نمی‌گوییم: "خب، خدا می‌خواهد با نبخشیدن این گناه، درسی به ما بدهد، پس اجازه داده من هنوز اسیر آن باشم؟" چه بی‌معنا! اگر عیسا در میان ما می‌ایستاد، همچنان که بین شاگردان بود، اجازه می‌داد بدانیم باور به این که خدا نمی‌خواهد شفا یابیم، مضحک است.

شاگردان قادر نبودند آن پسر [مصروع] را شفا دهند و عیسا آنچنان که دیدید خطاب‌شان کرد. آن‌ها نمی‌توانستند بگویند "می‌دانی، من دایی فرد را به یاد می‌آورم، او شبان بود. او به من گفت که شفا درمورد شفای جسمانی نیست بلکه در مورد شفای روحی و عاطفی است"، شوخی می‌کنید؟ احتمالا عیسا پس از گفتن این حرف به آن‌ها نگاهی می‌کرد و می‌گفت: "تا به کی باید متحمل شما باشم؟"

بر اساس این تجربه، شاگردان نمی‌توانستند قدرت فیض را بی‌اعتبار کنند. آن‌ها عیسا را داشتند که مدام به یادشان می‌آورد:

"ایمان تان کجاست؟" (لوقا ۸: ۲۵)

"آیا هنوز ایمان ندارید؟" (مرقس ۴: ۴۰)

"ای سست ایمانان!" (متا ۶: ۳۰)

"ای کم ایمانان، چرا این چنین ترسانید" (متا ۸: ۲۶)

"ای کم ایمان، چرا شک کردی؟" (متا ۱۴: ۳۱)

پس از موقعیت دیگری که فقدان ایمان آن‌ها را روشن ساخت، عیسا خطاب به آن‌ها گفت: "ای سست ایمانان" (متا ۱۶: ۸). او این بهانه‌های آبی‌ای که امروزه می‌تراشیم را تحمل نمی‌کرد. او آن قدر شاگردان را دوست داشت که می‌خواست آن‌ها را از تفکر گمراهی که ایمان‌شان را تخریب می‌کرد، مصون بدارد.

باید دریابیم که ما درگیر تعالیم و تئوری‌هایی هستیم که ایمان‌مان را دزدیده است. اگر عیسا در کلیساهای امروز امریکا بود، چه می‌گفت؟ احتمالا عیسا را با چهره‌ای مهربان و ملایم تصور می‌کنید که به فقدان ایمان شما می‌نگرد. اما حقیقت این است که "عیسای مسیح دیروز و امروز و تا ابد همان است." (عبرانیان ۱۳: ۸) او یک سرسوزنی هم عوض نشده، و با همان خشونتی که در روی زمین بود، با بی‌ایمانی ما برخورد می‌کند.

روح القدس امروز این جاست، اما صدای او به سادگی می‌تواند خاموش شود. او این جاست تا نه از خودش بلکه آنچه را که عیسا گفته، بگوید. بخش

دشوار همین است، زیرا شما در بین ما نیست، و ما می توانیم بیان محکم و سخت او از حقایق را که از طریق روح القدس به ما می گوید، نادیده بگیریم. چه وحشتناک! بیایید صادق باشیم. آیا نسبت به او [روح القدس] گوش شنوا داریم؟ آیا حقیقتاً همانند کلیسای نخستین با عیسا خدمت می کنیم؟ نمی توانیم از پاسخ به این پرسش های دشوار شانه خالی کنیم.

ایمان در نام او

کلیسای نخستین نمی توانستند به راحتی برای دزدیده شدن ایمان خودشان و دیگران عذر و بهانه بتراشند. قبلاً به این موضوع اشاره کردم، اما می خواهم نگاهی دقیق تر به آن بیاندارم. آیا مرد مفلوجی را که در ورودی معبد گدایی می کرد به یاد دارید؟

"چون او پطرس و یوحنا را دید که می خواهند به معبد درآیند، از آنان صدقه خواست. پطرس و یوحنا بر وی چشم دوختند؛ پطرس گفت: «به ما بنگر!» پس آن مرد بر ایشان نظر انداخت و منتظر بود چیزی به او بدهند. اما پطرس به وی گفت: «مرا زر و سیم نیست، اما آنچه دارم به تو می دهم.» (اعمال ۳: ۳-۶)

پطرس کیسه ای پر از پول نداشت اما چیزی به مراتب بهتر داشت؛ یعنی فیض خداوند. ببینید پطرس در ادامه چه می کند:

"اما پطرس به وی گفت: «مرا زر و سیم نیست، اما آنچه دارم به تو می دهم؛ به نام عیسا مسیح ناصری برخیز و راه برو!» سپس دست راست مرد را گرفت و او را برخیزانید. همان دم پاها و ساقهای او قوت گرفت و از جا جست و بر پاهای خود ایستاده، به راه افتاد. سپس جست و خیزکنان خدا را حمدگویان، با ایشان وارد معبد شد." (آیات ۶-۸)

عیسا به پطرس و دیگران شاگردان خود گفته بود که وقتی پادشاهی خدا می آید، اراده ای او در زمین آن چنان که در آسمان است، انجام می شود. اراده ای او در زمین آنچنان که در آسمان است، انجام می شود. پطرس می دانست که هیچ فرد لنگی در آسمان نیست، پس برای فرمان خدا به

درون خود نگاه کرد و حس کرد خواست او برخیزاندن این مرد است. او به روح‌القدس گوش داد. چند بار روح‌القدس سعی کرده ما را برای خدمت به فردی نیازمند هدایت کند و ما گوش نداده ایم؟

وقتی آن مرد برخاست و شروع به راه رفتن و جست و خیز کردن نمود، جمعیت جمع شدند. پطرس به آن‌ها گفت چگونه این مرد سلامت خود را باز یافته: "آنچه این مرد را، که می‌بینید و می‌شناسید، نیرو بخشیده است، نام عیسا و ایمان به آن نام است. آری، ایمانی که به‌واسطهٔ اوست، این مرد را در حضور شما تندرست ساخته است." (آیه ۱۶)

فیض خدا در نام عیسای مسیح در دسترس است. از این منظر به آن فکر کنید که ما از طریق نام او نجات می‌یابیم: "در هیچ‌کس جز او نجات نیست، زیرا زیر آسمان نامی جز نام عیسی به آدمیان داده نشده تا بدان نجات یابیم" (اعمال ۴: ۱۲)

فیض خداوند از طریق قدرت نام او در اختیار ماست، و این حقیقت در مورد تمام بخش‌های فیض صادق است. یا این وجود، تنها نام عیسا نبود که آن مرد را شفا داد. بلکه ایمانی ویژه در نام مسیح موجب این امر گشت. آن ایمان خود را به قدرت فیض متصل ساخته و از آن نیرو می‌گرفت. به واژه‌های پطرس از ترجمه‌ی دیگری نگاه کنید: "بله، ایمان و دیگر هیچ چیز غیر از ایمان این مرد را در حضور شما شفا نداد و تندرست نساخت."^[۷] می‌بینید، ایمان لوله‌ای است که ما را به فیضی که از خدا نیاز داریم، متصل می‌سازد.

مشکل بنیادی این است که ما ارتباط خود را با جریان فیض قطع ساخته ایم. ممکن است باور داشته باشیم که فیض خدا ما را از تمام گناهان مان و جهنم‌بندی نجات داده، اما بخش‌های دیگری هم در نجات وجود دارد؛ مانند قدرت طبیعت تازه‌ی ما، قدرت گام برداشتن در قدوسیت، و قدرت آوردن اراده‌ی آسمان بر زمین به منظور رفع نیازهای بشر.

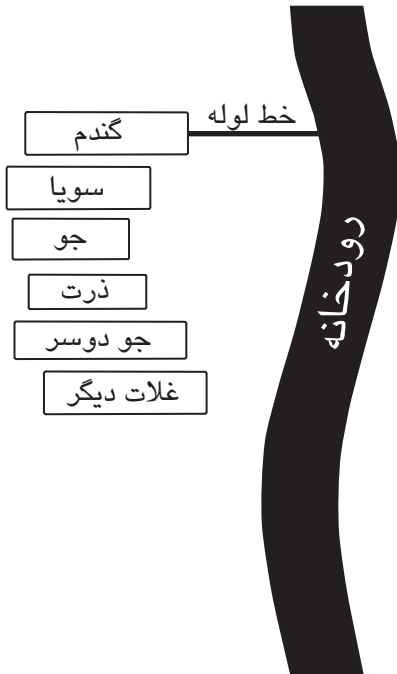
مثالی می‌زنم تا موضوع را روشن‌تر سازم. فرض کنید رودخانه‌ای وجود دارد که از میان چند مزرعه که توسط چند کشاورز مختلف اداره می‌شوند، می‌گذرد. صاحب همه‌ی زمین‌ها، حاکم این منطقه است و این قطعات را به این کشاورزان اجاره داده. ایم منطقه آب و هوای بسیار خشکی دارد، بنابراین آب رودخانه برای هر نوع محصول بسیار ضروری است. هر

۶ مستقیماً از ترجمه‌ی Message نقل‌گرفته است.

کدام از کشاورزان، محصولی متفاوت را مطابق طرح زیر می‌کارند. همان طور که می‌توانید ببینید، یکی از کشاورزان گندم می‌کارد؛ دیگری سویا، فرد دیگر جو، و ... با این وجود تنها یکی از کشاورزان آن قدر حکیم است که لوله‌ای آب از رودخانه به مزرعه‌اش بکشد و محصول خود را با آن آبیاری کند. دیگر کشاورزان مزرعه‌ی خود را به آب رودخانه متصل نمی‌کنند. نتیجه چیست؟ تنها مزرعه‌ی گندم آبیاری می‌شود و طبیعتاً پس از مدتی مزرعه‌ای او شکوفا شده و محصول فراوانی می‌آورد. اما مزرعه‌های دیگر، به بار نمی‌نشینند، زمین آن‌ها بی حاصل است و آخر امر خشک می‌شود.

بالاخره حاکم تمام این سرزمین برای سرکشی به مزرعه‌های مختلف می‌رود. او از کشاورزی که مزرعه‌اش را به رودخانه وصل کرده تعریف می‌کند، اما دیگر کشاورزان را برای به هدر دادن زمینی که به آن‌ها سپرده بود، توبیخ می‌کند: "چرا مزرعه‌ی خود را به رودخانه متصل نکرده‌اید؟ چرا زمین را تلف کرده‌اید؟"

حال مثال خود را کمی تغییر می‌دهیم. به جای مزرعه‌های گندم، سویا، ذرت و ... اکنون مزرعه‌ها را این گونه نام‌گذاری می‌کنیم: "بخشش گناهان"، "زندگی مقدس"، "شفا"، "وسیله‌ای برای رفع نیازهای انسان‌ها" و "حکم‌راندن در زندگی". مزرعه‌ها دیگری هم وجود دارد، اما کم‌کم متوجه آن‌ها می‌شوید. حال به جای منطقه‌ای با چندین کشاورز، قلب یک ایمان‌دار را ترسیم می‌کنیم. در این سناریو نیز فقط مزرعه‌ی "بخشش گناهان" از طریق خط لوله‌ی ایمان به رودخانه‌ی فیض متصل شده است. پس این ناحیه تنها بخش قلب این ایمان‌دار است که آبیاری

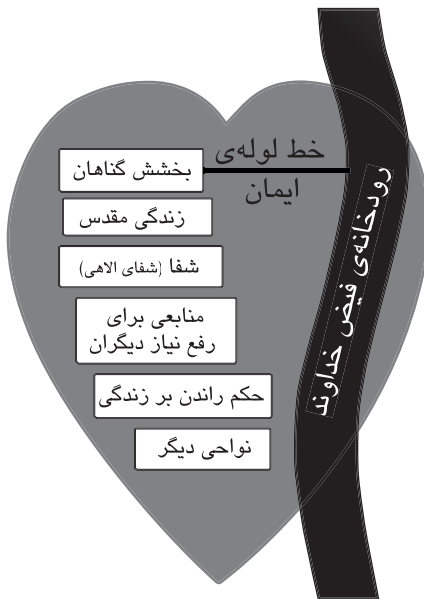


می شود. پس تنها همین ناحیه حاصل خیز می شود و مابقی پژمرده شده و هیچ دانه ای نمی آورند. مانند قبل، چه چیز عامل تعیین کننده ی تفاوت نتایج است؟ چرا با وجود آن که رودخانه از کنار همه ی آن ها می گذشت، تنها یک مزرعه محصول می آورد و مابقی پژمرده می شوند؟ پاسخ خط لوله ی ایمان است. همه ی مزرعه می توانستند با متصل شدن به آب فیضی که در همان رودخانه جاری بود، حاصلخیز شوند، اما تنها یک مزرعه به رودخانه دسترسی پیدا کرد. هر یک از مزرعه ها، بیانگر نقاط مختلف زندگی ماست که فیض بر آن تاثیر گذاشته و تغییرشان می دهد. این ایمان دار شاید قلبش را به روی ناحیه ی "بخش گناهان" فیض گشوده باشد، اما به خاطر بی ایمانی، مانع ورود فیض به دیگر نقاطی که نیازمند قدرت آن هستند، بسته است. هیچ اتصالی از طریق ایمان به قدوسیت، شفا، برطرف ساختن نیاز انسان ها، حکومت در زندگی و مانند آن، وجود ندارد.

در روز داوری که عیسا برای بررسی بخش های مختلف زندگی مان می آید، چه اتفاقی می افتد؟ چه طور می توانیم به او بگوییم برای حمایت از بهانه هایمان به کلام ایمان نداشتیم و قدرت فیض او را بی اثر ساختیم؟ چه طور می توانیم به او توضیح دهیم که فیض کامل او را اعلام نکردیم تا کسانی

که به ما گوش می دهند، بتوانند میوه ی بیش تری بیاورند؟ به او بی که از ما می پرسد: "ای کم ایمان، چرا شک کردی؟" (متا ۲۴: ۳۱) چه باید بگوییم؟

عیسا به روشنی بیان می دارد که: "اگر کسی سخنان مرا بشنود، اما از آن اطاعت نکند، من بر او داوری نمی کنم؛ زیرا نیامده ام تا بر جهانیان داوری کنم، بلکه آمده ام تا آن ها را نجات بخشم. برای کسی که مرا رد کند و سخنانم را نپذیرد، داوری دیگر هست؛ همان سخنانی که گفتم در روز



بازپسین او را محکوم خواهد کرد." (یوحنا ۱۲: ۴۷-۴۸) فکرمی کنید چرا روح القدس این همه مثال و نمونه از توبیخ شاگردان توسط عیسا به خاطر نداشتن ایمان کافی برای شفا، برطرف نمودن نیازهای جماعت، آرام کردن توفان و بسیاری دیگر، در اناجیل آورده است؟ اعمال ما بر اساس کلام او در تخت داوری ارزش گذاری می شود؟ آنچه که عمه میلی، عمو تام، دوست مان جیک یا تجربیات خودمان به ما دیکته کرده اند، در تخت داوری شنیده نخواهند شد. تنها کلام جاودانی خدا درباره ی فیض است که برای اندازه گیری ایمان و اعمال ما در مقابل تخت داوری به کار می رود. به همین دلیل نوشته شده:

"اما اگر برخی از آنان امین نبودند، چه باید گفت؟ آیا امین نبودن آنها، امانت خدا را باطل می سازد؟ به هیچ روی! حتی اگر همه انسانها دروغگو باشند، خدا راستگو است! چنانکه نوشته شده است: «تا حقانیت تو در آنچه گفته ای ثابت گرد و در داوری خود غالب آیی.»" (رومیان ۳: ۳-۴)

بیایید افرادی شکاک نباشیم؛ افرادی که آنچه را خدا می گوید باور ندارند. بیایید افرادی باایمان باشیم، زیرا کلام می گوید: "آنچه که از ایمان نباشد، گناه است." (رومیان ۱۴: ۲۳) به علاوه باور کلام خدا سخت نیست، زیرا چه طور ممکن است او اشتباه کند؟!



تاملاتی برای سفری خارق العاده

- چرا ایمان و غرور در نقطه ی مقابل یکدیگرند؟
- فکر می کنید چرا بسیاری از مسیحیان بدون قدرت زندگی می کنند؟
- در جایی که نیاز به ایستادن در این حقیقت دارید که "خدا قادر است"، با چه چالش ها و مخالفت های درونی ای روبه رو هستید؟

ایمان خستگی ناپذیر^[۱] است

من هرگز یک تغییر در زندگی‌م را در مواجهه با خدا از یاد نخواهم برد. تنها چند سالی بود که ایمان آورده بودم، هنوز مجرد بودم و در آپارتمانی در کارولینای شمالی زندگی می‌کردم. یک شب از خوابی عمیق بیدار شدم، خودم را دیدم که از تخت پریده‌ام و فریاد می‌کشم: "من فقط به دنبال کسی هستم که ایمان دارد"

خودم را تکان دادم تا کاملاً بیدار شوم. به ساعت نگاه کردم و دیدم ۴ صبح است. چند لحظه‌ای طول کشید تا بفهمم کجا هستم و دقیقاً چه اتفاقی افتاده. نور چراغ خواب را به سمت تختم برگرداندم و متوجه شدم که ملافه‌ام خیس عرق است، گرچه می‌دانستم که نه بیمار هستم و نه تب دارم. همچنان که سراسیمه بودم، ترسی مقدس نیز مرا فراگرفت. دریافتم خدا از دهان من سخن گفته است. به محض این نتیجه‌گیری، فکر دیگری به سراغم آمد: "چرا این پیغام ژرف‌تر نبود؟ من می‌دانم او دنبال کسانی است که ایمان دارند!" هنوز بسیار خواب‌آلود بودم، چرخیدم و چراغ را خاموش کردم. دراز کشیدم و فوراً به خواب رفتم.

وقتی صبح از خواب بیدار شدم، آن واژگان در درونم مدام انعکاس

۱ *Relentless*: این واژه معنای «سرسخت یا رام نشدنی و سرسخت» هم می‌دهد که هر چند مناسب‌تر است اما شاید برای درک خواننده نیازمند توضیح بیش‌تری باشد. (مترجم)

می یافت: "من فقط به دنبال کسی هستم که ایمان دارد... من فقط به دنبال کسی هستم که ایمان دارد... من فقط به دنبال کسی هستم که ایمان دارد..." تقریباً اواسط روز وقتی به محوطه‌ی پارکینگ رفتم، ناگهان به مکاشفه‌ای رسیدم. فریاد زدم: "وای، این بسیار عمیق است!"

از آن لحظه شروع کردم به اندیشیدن دو پرسش درباره‌ی دورانی که عیسا در زمین بود: "چه چیز عیسا را بیش تر غمگین می ساخت؟ چه چیز او را بیش تر از همه شادمان می کرد؟"

پس از فکر کردن در این باره دریافتم که وقتی مردم به سادگی باور می کردند و ایمان داشتند او بیش ترین شادی را داشت و وقتی مردم باور نمی کردند آنچه را که می گوید انجام می دهد، بیش تر از همیشه غمگین می شد. به طور خلاصه، فقدان ایمان او را عمیقاً متاثر می ساخت! ایمان باور دارد که آنچه را خدا میگوید همان مقصود اوست، و مقصود او همان گفته‌ی اوست. خدا انسان نیست که دروغ بگوید؛ او کلامش را با نام پرافتخار خود تایید می کند. او به خودش سوگند می خورد، چرا که بالاتر از او وجود ندارد. پس زمانی که به او شک می کنیم، به تمامیت و کمال^[۲] او توهین می کنیم.

خدا به ایمان ما پاسخ می دهد

هر آنچه از خدا دریافت می کنیم، از طریق ایمان است. حقیقتی وجود دارد که دریافته ام بسیاری از مسیحیان از آن بی خبرند: "خدا به نیازهای ما پاسخ نمی دهد، او به ایمان ما پاسخ می دهد!" من می توانم مثال های کتاب مقدسی فراوانی برای روشن شدن این حقیقت بیاورم، اما اجازه بدهید تنها به چند تایی اشاره کنم. در یک روز خاص، عیسا با شاگردانش و جمعیتی انبوه که پیرامون او بودند، در حال ترک اریحا بود. در حالی که در جاده راه می رفتند، مردی کور به نام "بارتیمائوس" را دیدند که در کنار راه نشسته است. وقتی شنید عیساست که از آن جا می گذرد، فریاد کشید و استاد را طلبید. بسیاری از مردم با خشم از او خواستند که ساکت شود و استاد را زحمت ندهد. اما بارتیمائوس بلندتر فریاد کشید. ببینید نتیجه‌ی پافشاری او

در ایمانش چه بود:

«[پس] عیسا ایستاد.» (مرقس ۱۰: ۴۹)

چه شگفت انگیز! عیسا که با عجله برای انجام آنچه فرستاده شده بود [مرگ بر صلیب و رستاخیز] به اورشلیم می رفت که ناگهان متمرکز آنچه که او را فرامی خواند، شد. جمعیت بسیاری او را احاطه کرده بودند و مطمئن بسیاری از آن ها احتیاجاتی داشتند. اما نیازهای آن ها موجب نشد عیسا بایستد و وقفه ای در ماموریت اش ایجاد کند. اما این مرد کور برای عیسا فریاد می کشید و آرام نمی شد. هیچ برخورد و عتابی هم نمی توانست او را خاموش کند. این صدای او بود و نه سکوت دیگران که موجب شد عیسا بایستد. آن گاه عیسا فرمان داد:

«عیسا ایستاد و فرمود: «او را فراخوانید.» پس آن مرد کور را فراخوانده، به وی گفتند: «دل قوی دار! برخیز که تو را می خواند.» (آیه ۴۹)

مشهود است که جمعیت اطراف بارتیمائوس از او حمایت نمی کردند. در واقع مخالف هدف و انگیزش او بودند. اما این موضوع او را پریشان نمی ساخت زیرا بارتیمائوس حاضر نبود از ایمانش دست بکشد. او عبای فقیرانه اش را به کناری انداخت، از جای برخاست و با کمک دیگران به سرعت خود را به عیسا رساند. ببینید عیسا چه می پرسد:

«عیسا از او پرسید: «چه می خواهی برایت بکنم؟» پاسخ داد: «استاد، می خواهم بینا شوم.» (آیه ۵۱)

شوخی نمی کنید؟ این دیگر چه جور پرسشی است؟ از مرد کوری که با همراهان به این دلیل که نمی توانست ببیند، نزد عیسا می ایستد و از او پرسیده می شود، چه احتیاجی داری؟ خب، معلوم است، پس چرا عیسا نیاز به پرسیدن دارد؟ آیا عیسا از نیاز او بی خبر است؟ آیا عیسا او را مسخره ی عام و خاص کرده؟ البته که نه. عیسا به دنبال دیدن گواه ایمان بارتیمائوس است. به خاطر بیاورید که ایمان سخن می گوید.

اگر بارتیمائوس گفته بود: «می دانم درخواست زیادی است که مرا بینا سازید، اما لطفا می توانید آرتروز دستم را شفا دهید؟» آن وقت آرتروز دستش شفا می یافت. می دانم آنچه را که عیسا پس از باز شدن چشمان بارتیمائوس گفته، حقیقت محض است:

"عیسا به او فرمود: «برو که ایمانت تو را شفا داده است.» آن مرد، در دم
بینایی خود را بازیافت و از پی عیسی در راه روانه شد. " (آیه ۵۲)

در ایمان او توانست فیض خدا را لمس نماید. نیازهای دیگری در آن
جمعیت وجود داشت، اما تنها همین یک مورد برطرف شد. ایمان او سخن
گفت و ایمانش از خدا دریافت کرد.

دعایی را برای چند جوان در جلسه ای خاص به یاد می آورم. جلسه ی
جمعه شب بود و بسیاری برای دعا جلو آمده بودند. از آن پرسیدم هرچه به
دنبال چه چیزی برای دعا جلو آمده آمده اند، و همه یک پاسخ داشتند: "از خدا
بیش تر می خواهم". مدت کوتاهی برای هر کدام از آن ها دعا کردم، اما قدرت
و حضور اندکی از خدا را حس می کردم. احساس کردم صدایی می شنویم،
پس باز ایستادم و حس کردم روح القدس می خواهد روش مرا اصلاح کند.
او مرا هدایت کرد تا با این دعاها ی عام برخورد کنم.

نفر بعدی مردی جوان بود، او نزدیک شد و همان درخواست را نمود:
"من از خدا بیش تر می خواهم". او نیز شبیه دیگران، در صورتش یک جور
نومیدی و استیصالی حس می شد و چهره اش گواه این بود که: "اگر لازم
باشد تمام شب دعا خواهم کرد". تشخیص انگیزه های خالص این مرد جوان
سخت نبود. بااین وجود ما می توانیم قلبی بی ریا داشته باشیم اما ایمان
نداشته باشیم.

من گفتم: "به طور خاص چه چیزی از خدا می خواهی که بیش تر بیایی؟
تا زمانی که دقیقا خواسته ات را از او معین نکنی، برای تو دعا نخواهم کرد."
سیمای او بلافاصله دگرگون شد. حال به نظر اندکی آشفته می رسید
و نمی توانست حرفی بزند. او داشت درخواست کلی اش را از خدا درک
می کرد.

بباید این را با آنچه در داستان بارتیمائوس دیدیم، مقایسه نماییم.
همه ی کسانی که در آن روز عیسا را احاطه کرده بودند. از خدا بیش تر
می خواستند. آن ها در جست و جوی همین خواسته به دنبال عیسا بودند، اما
تنها آن مرد کور بینایی اش را بازیافت. آن گاه به آن مرد جوان گفتم: "همین
جا بمان و به این موضوع فکر کن، وقتی دقیقا فهمیدی از خدا چه می خواهی،
آن گاه برایت دعا می کنم". این را به چند نفر دیگر نیز گفتم.
پس از مدتی، این مردان و زنان مجددا با درخواست هایی مشخص پیش

آمدند. ناگهان حضور و قوت خدا بسیار قدرتمند شد. اکنون نیازها برطرف می شد و این جوینگان به درک بزرگ تری نسبت به راه های خدا دست یافتند. حقیقت "بیش تر از خدا" انجام می شد.

اگرچه این جویندگان بسیار ارزشمند و تشنه ی خشنودی خدا بودند، دعایشان بی ثمر مانده بود زیرا ایمان شان در مسیر یک درخواست قطعی و مشخص نبود. اکنون پس از این اصلاح بیش تر شبیه بارتیمائوس رفتار می کردند. مردی که می دانست دقیقاً چه می خواهد و آنچه را که باور داشت بر زبان آورد. بارتیمائوس و این جوانان با شناخت بیش تری از راه های خدا نسبت به دیگران از آن جا رفتند.

دوازده سال خون ریزی

بیاید مثالی کتاب مقدسی دیگری را بررسی نماییم. زنی در جمعیتی که عیسا را تعقیب می کردند، به مدت دوازده سال خون ریزی داشت. بسیاری از پزشکان سعی کرده بودند او را درمان نمایند و به جای آن که بهتر شود، بدتر شده بود:

"پس چون درباره عیسا شنید، از میان جمعیت به پشت سر او آمد و ردای وی را لمس کرد. زیرا با خود گفته بود: «اگر حتی به ردایش دست بزنم، شفا خواهم یافت.»" (مرقس ۵: ۲۷-۲۸)

توجه کنید که او درباره ی عیسا شنیده بود. من با اطمینان گواهی می دهم که می شد این آیه را این گونه نوشت: "او در قلب خود درباره ی عیسا شنیده بود"، زیرا قلب زمین حاصلخیز ایمان است. او پس از شکست پزشکان در درمانش، او نیاز داشت تا در ضمیر خود بشنود. او شنید و ایمان داشت که شفا می یابد. پس بر طبق ایمانش سخن گفت: "اگر حتا به ردایش دست بزنم، شفا خواهم یافت". برعکس جوانان جلسه ی آن جمعه شب، واژه های او بسیار دقیق بودند. ببینید چه اتفاقی افتاد:

"در همان دم خونریزی او قطع شد و در بدن خود احساس کرد از آن بلا شفا یافته است." (آیه ۲۹)

دقیقا همان اتفاقی افتاد که ایمانش سخن گفته بود. به همین دلیل بود که آن جوانان جمعه شب نیز ناگهان شروع به دریافت کردند. آن‌ها ایمان داشتند به طور خاص و مشخص، ایمان‌شان را ابراز داشتند و دریافت کردند. اکنون باقی داستان شگفت‌انگیز آن زن را گوش دهید:

"عیسا درحال دریافت که نیرویی از او صادر شده است. پس در میان جمعیت روی گرداند و پرسید: «چه کسی جامه مرا لمس کرد؟» شاگردان او پاسخ دادند: «می‌بینی که مردم بر تو ازدحام می‌کنند؛ آنگاه می‌پرسی، «چه کسی مرا لمس کرد؟» اما عیسا به اطراف می‌نگریست تا ببیند چه کسی این کار را کرده است.» (آیات ۳۰-۳۲)

عیسا تا زمانی که نیرویی از او بیرون رفت، نمی‌دانست آن زن برای شفا آمده است. این ایمان او اراده‌ی او و تلاش او نبود که زن را پیدا کرده و شفا دهد. همه‌ی این کار توسط زن پیش از آن که عیسا چیزی درباره‌ی این موضوع بداند، برنامه‌ریزی و انجام شد! به همین دلیل برگشت، دنبال او گشت و به محض یافتنش گفت:

"عیسا به وی گفت: «دخترم، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامت برو و از این بلا آزاد باش!»" (آیه ۳۴)

فرصتی از دست رفته

در انجیل می‌توانید به دفعات شاهد پاسخ خدا به ایمان باشید. عیسا در موقعیتی دیگر در خانه‌ای به بسیاری از رهبران تعلیم می‌داد:

"و قدرت خداوند برای شفای بیماران با او بود" (لوقا ۵: ۱۷)

ما عاشق این هستیم که انجیل به طور خاص به ما می‌گوید قدرت خدا حاضر بود تا این رهبران را شفا دهد. در حاشیه باید بگویم که می‌دانیم قدرت هرگز چیزی را تلف نمی‌کند. یک مثال ساده می‌تواند موردی باشد که عیسا باقی مانده‌ی غذاها را در هر دو مورد آن غذا دادن‌های عظیم (چهار هزاروپنج هزار نفر) جمع کرد، زیرا خدا از همه چیز استفاده می‌کند. بنابراین با اطمینان می‌توانیم فرض کنیم که اگر قدرت خدا در آن جا برای شفای

رهبران بود، حداقل یک (یا شاید چند نفر) به شفای جسمانی احتیاج داشتند، اما هیچ کس شفا نیافت. چرا؟ زیرا هیچ یک از آن‌ها ایمانی برای دریافت شفا نداشتند.

باین وجود، همه‌ی آن قدرت تلف نشد، مدتی بعد گروهی مردی افلیج را که بر روی تختی حمل می‌کردند، به آن خانه آوردند، اما به دلیل ازدحام جمعیت نمی‌توانستند داخل شوند. پس مرد را به بام خانه بروند و از میان سفال‌ها مرد را بر روی تخت به نزد عیسا فرستادند:

«چون عیسا ایمان ایشان را دید، گفت: «ای مرد، گناهانت آمرزیده شد!... حال تا بدانید که پسر انسان بر زمین اقتدار آمرزش گناهان را دارد...» - به مرد مفلوج گفت - «به تو می‌گویم؛ برخیز، بستر خود بگیر و به خانه برو!» در دم، آن مرد مقابل ایشان ایستاد و آنچه را بر آن خوابیده بود برداشت و خدا را حمدگویان به خانه رفت. همه از این رویداد در شگفت شده، خدا را تمجید کردند و در حالی که ترس وجودشان را فرارگرفته بود، می‌گفتند: «امروز چیزهای شگفت‌انگیز دیدیم.» (لوقا ۵: ۲۰، ۲۴-۲۶)

عیسا ایمان آن‌ها را دید. وقتی کلام خدا را خدمت می‌کنید، مهم است که ایمان جوینده را ببینید و از دیدن این که فیض خدا را دریافت می‌کنند شادمان خواهید شد. اما باعث تاسف است که بگویم، اغلب ایمانی ندیده‌ام. سیمای افراد اغلب کل ماجرا را برای ما روشن می‌سازد، زیرا آنچه که در چشمانشان دیده می‌شود بازتابنده آن چیزی است که در قلبشان وجود دارد. همان‌طور که عیسا می‌گوید، نور وجودی یک انسان در چشمان اوست.

آن مرد افلیج و کسانی که او را حمل می‌کردند، می‌دانستند که کلام خداوند معتبر است. آن‌ها به احتمال زیاد این عهد خداوند را می‌دانستند که می‌گوید: «ای جان من، خداوند را متبارک بخوان و هیچ یک از همهٔ احسانهایش را فراموش مکن! که همهٔ گناهانت را می‌آمرزد، و همهٔ بیماریهایت را شفا می‌بخشد!» (مزمور ۱۰۳: ۲-۳)

ایمان این مرد مفلوج و دوستانش بر مبنای کلام خدا بود. در سوی دیگر رهبران وقتی دیدند که مرد مفلوج شفا یافته و حتا خدا را جلال می‌دهد، در شگفت شدند، اما حتا یک نفر از آن‌ها نیز شفا را دریافت نکرد، زیرا هیچ یک از ما نمی‌توانیم حتا چیزی را که خدا می‌خواهد به

ما بدهد بدون ایمان دریافت کنیم! اراده‌ی پدر بود که آن رهبران بیمار شفا بیابند، اما نیافتند! خدا زمانی که باور داریم پاسخ می‌دهد، باوری که در اعمال و کلام ایمان ما بازتاب می‌یابد.

دریافت آنچه که از آغاز رد شده بود

یکی از شگفت‌انگیزترین معجزات فیض در انجیل در ارتباط با زنی یونانی اتفاق می‌افتد. او به نزد عیسا می‌آید و مکرراً برای شفای دخترش درخواست می‌کند اما:

"عیسا هیچ پاسخی نداد- [حتا یک کلمه]^[۱۳]" (متا ۱۵: ۲۳)

جالب است! چند نفر از در چنین شرایطی تسلیم و خشمگین، ناراحت و برافروخته شده ایم؟ او برای زندگی دخترش التماس می‌کرد، اما به نظر می‌رسید که نادیده گرفته شده. با این وجود، این زن هنوز رد نشده بود، بنابراین در ایمان بر درخواستش از عیسا ادامه داد. بالاخره عیسا به خاطر تسلیم نشدن زن به سمت او چرخید و گفت:

"بگذار نخست فرزندان سیر شوند، زیرا نان فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن روا نیست،" (مرقس ۷: ۲۷)

می‌توانید این گفته را هر جور که دوست دارید، برداشت کنید، ولی واقعیت این است که عیسا او را سگ خطاب کرد. زن می‌توانست به خاطر توهینی که به او شده بود، عیسا را به نژاد پرستی متهم کرده و غوغا به پا کند. با این وجود، او شخصیت عیسا را می‌شناخت و فوراً پاسخ داد: "بله، سرورم، اما سگان نیز از خرده‌هایی که از سفره صاحبشان می‌افتد، می‌خورند!" (متا ۱۵: ۲۷) او می‌دانست که در حضور پسر خداست و نیکویی او را می‌شناخت و باور داشت که در قدرت هیچ کمبودی ندارد. او مصمم بود، می‌دانست همه‌ی کاری که باید بکند، ماندن و درخواست کردن است و او این را انکار نکرد. او در ایمان ماند، و بنابراین عیسا گفت:

"آنگاه عیسی گفت: «ای زن، ایمان تو عظیم است! خواهش تو برآورده

۳ نویسنده از ترجمه‌ی NLT استفاده کرده که بخش اضافی مربوط به آن است.

شود!» در همان دم دختر او شفا یافت." (آیه ۲۸)

زمانی که او به خانه اش بازگشت، دخترش را کاملاً شفا یافته دید. ما نباید نتیجه‌ی آنچه را که اتفاق افتاد، نادیده بگیریم. آنچه را که عیسیای مسیح - خدای آشکار شده در جسم - در اصل به خاطر یهودی نبودن رد کرده بود، به خاطر پافشاری زن به او داد. پس بار دیگر می بینیم که عیسا یه درخواست پاسخ می دهد نه نیاز، زیرا درخواست نخست زن ناشی از نیاز بود، اما پاسخ او به عدم پذیرش نخستین عیسا، از ایمان سرچشمه می گرفت.

ایمان کلید دریافت هر چیزی است

آیا روشن است که مردم چرا آنچه که فیض قبلاً مهیا کرده، دریافت نمی کنند؟ چرا آن ها در شرایط خارق العاده زندگی نمی کنند؟ یعقوب با صراحت می گوید: "به دست نمی آورید، از آن رو که درخواست نمی کنید." (یعقوب ۴: ۲) از این بی پرده تر و ساده تر می توان گفت. او از درخواستی بی شور و حال و نصفه نیمه صحبت نمی کند. او درباره‌ی خواستن با ایمانی مشخص حرف می زند، همان گونه که در مثال های بالا دیدیم.

اصلی که خدا نه به نیازهای ما، بلکه به ایمان مان پاسخ می دهد، در همه‌ی بخش های زندگی کاربرد دارد؛ چه توانایی گام برداشتن در تقدس باشد، چه زندگی خلاق، دریافت حکمت و یا ایده های الهام شده، و یا دریافت شفا و آزادی از رفتارهای اعتیادگونه، به طور خلاصه برای دریافت هر چیزی از آسمان که برای زندگی ما تدارک دیده شده یا مهم تر از آن رساندن پیام انجیل به همه‌ی دنیا؛ بله، برای همه‌ی این ها ایمان لازم است. ما نمی توانیم به طور موثری خدمت کنیم مگر آن که با ایمان آن را انجام دهیم. در حقیقت، یعقوب آن قدر جسارت دارد که بگوید وقتی به حضور خدای پدر برای هر چیزی می آییم، می بایست:

"اما با ایمان درخواست کند و هیچ تردید به خود راه ندهد، زیرا کسی که تردید دارد، چون موج دریاست که با وزش باد به هر سو رانده می شود. چنین کس نپندارد که از خداوند چیزی خواهد یافت" (یعقوب ۱: ۶-۷)

این بسیار مهم است، پس بار دیگر به این کلمات نگاه کنیم: "چنین کسی نپندارد که از خداوند چیزی خواهد یافت." به عبارت "هیچ چیز دریافت نکردن" فکر کنید. این جمله قطعی است و هیچ استثنا و نقطه‌ی خاکستری‌ای ندارد! خدا می‌خواهد مطمئن شود که ما این مطلب صریح را دریافته ایم: او به ایمان پاسخ می‌دهد، نه به هیچ چیز دیگری!

سخن گفتن به کوه

در سال ۲۰۰۲ بزرگ‌ترین آتش‌سوزی در تاریخ کلرادو رخ داد. بر اساس گزارش آتش‌نشانی، این آتش‌سوزی که آن را "آتش‌هایمن" نامیده بودند، به وسیله‌ی زنی شروع شد که نامه‌ی همسر پیشینش را در منطقه‌ی "آتش‌روشن کردن ممنوع" سوزاند. در یک ماه، بیش از ۵۲ هزار هکتار از زمین‌های ناحیه در شعله‌های آتش سوخته بود. این فاجعه‌ای بسیار بزرگ بود.

در طی بدترین قسمت آتش‌سوزی زمانی که امیدی برای اطفای آتش وجود نداشت، من به مدت یک هفته خارج از کشور مشغول خدمت بودم و مدام اخبار را که حاکی از پیش‌روی آتش به سمت خانه و دفترمان بود، پی می‌گرفتم. لازم به گفتن نیست که من نگران خانه‌مان بودم، چرا که ناحیه‌ی ما تحت هشدار تخلیه‌ی اختیاری قرار گرفته بود. به محض فرود هواپیما مستقیماً به دفترمان رفتم. آنچه در دو طرف جاده‌ی مسیر دفتر می‌دیدم، مرا شوکه کرده بود. ساختمان ما در نزدیکی دامنه‌ی کوه‌های "فرانت رنج"^[۴] قرار داشت که مجموعه‌ای از قله‌های کوچک بود که از شمال تا به جنوب یعنی نقطه‌ی شروع سلسله کوه‌های معروف راکی، امتداد می‌یافت. درست آن سوی فرانت رنج، که کم‌تر از یک کیلومتر با دفتر فاصله داشت، منظره‌ای هولناک دیده می‌شد؛ موجی عظیم از دود و دوده‌ی سیاه رنگ به آسمان برمی‌خاست و خاکستر روی شیشه‌ی جلوی ماشینم می‌نشست؛ درست مثل این بود که به طرف منطقه‌ی جنگی می‌رانم. وقتی وارد محوطه شدم، دیدم بیش‌تر کارکنان در حال حمل وسایلی

از داخل دفاتر به داخل ون های آماده ی حرکت هستند. همه ی کتاب و مواد انبارها روی پالت هایی در محوطه ی پارکینگ روی هم انباشته شده بودند و در کنار آن ها کابینت ها، کامپیوترها، مبلمان و دیگر وسایل به چشم می خورد. تازه یکسال می شد که مینستری مان را به کلرادو منتقل کرده بودیم. بنابراین بسیاری از پرسنل مان را در کلرادو استخدام کرده بودیم. دریافته بودم که آن ها همگی خدا را با شور فراوانی دوست داشته و زندگی خداپسندانه ای دارند، اما اکثریت در بخش دریافت از خدا دچار کاستی بودند. در طول نخستین سالی که با هم بودیم، هر هفته به خاطر ناکارایی ایمان شان، حقایق بنیادین مسیحیت را به آن ها تعلیم می دادم.

پس از پارک کردن اتومبیل ام، به جست و جوی مدیر پرسنل پرداختم که او را نیز در کلرادو به کار گرفته بودم. او بود که تصمیم به تخلیه گرفته بود، به محض پیدا کردنش گفتم: "بارگیری کامیون ها را متوقف کنید و پرسنل را به اتاق کنفرانس فرا بخوانید چون لازم است با آن ها صحبت کنم."

در حالی که پرسنل جمع می شدند، اخبار تازه ای از پیشروی آتش دریافت کردم و فهمیدم که برنامه ی تخلیه در دستور کار است. می دانستم که هنوز برنامه ی تخلیه ی اجباری نبود و در وضعیت داوطلبانه قرار داشت. لبه های پیشروی آتش در کوه به شکلی غیر قابل کنترل به سمت غرب ما می آمدند و تقریباً به ده کیلومتری جاده ی "رمپارت رنج"^[6] رسیده بودند و تنها ۱۲ کیلومتر با دفتر ما فاصله داشتند. به محض عبور آتش از جاده، مسئولین گفتند ناچارند وضعیت تخلیه ی اجباری برای شهر اعلام کنند. آتش با بادی با سرعت نزدیک به دو کیلومتر در ساعت از غرب به شرق می وزید، به سمت دفتر ما در حال پیش روی بود. به خاطر جهت باد، شهر ما - پالمر لیک^[7] - به زودی و بر طبق محاسبات کم تر از یک روز در شعله های آتش می سوخت، مگر آن که معجزه ای رخ می داد. دو مینستری دیگر در پایین جاده، روز قبل دفاتر خود را تخلیه کرده بودند.

به محض آن که کارمندان در اتاق جلسه جمع شدند، کتاب مقدس را گشودم و از انجیل مرقس این سه آیه را بر روی تخته نوشتم:

"عیسی پاسخ داد: «به خدا ایمان داشته باشید. آمین، به شما می گویم، اگر کسی به این کوه بگوید، "از جا کنده شده، به دریا افکنده شو" و در

دل خود شک نکند بلکه ایمان داشته باشد که آنچه می‌گوید روی خواهد داد، برای او انجام خواهد شد. پس به شما می‌گویم، هر آنچه در دعا درخواست کنید، ایمان داشته باشید که آن را یافته‌اید، و از آن شما خواهد بود." (مرقس ۱۱: ۲۲-۲۴)

نخستین چیزی که گفتم این بود: "پرسنل عزیز، این کلمات در انجیل ما به رنگ قرمز نوشته شده است^۷. مفهومش آن است که عیسا آن‌ها را گفته، نه معلمان و واعظان عصر ما یا حتا گذشته. پس لازم است به یاد داشته باشید که این واژه‌ها مستقیماً از دهان خداوند بیرون آمده است." پس از لحظه‌ای که اجازه دادم به موضوع فکر کنند، پرسیدم: "آیا عیسا می‌گوید که ما باید از خدا بخواهیم تا کوه جابه‌جا شود یا ما باید مستقیماً به کوه بگوییم [فرمان بدهیم]؟"

آن‌ها پاسخ دادند: "باید مستقیماً بگوییم" فوراً به یادشان آوردم که دیگر اناجیل در عهد جدید به ما می‌گویند که این کار در نام عیسای مسیح انجام دهیم، اما هنوز مسئولیت با ماست تا به مشکل فرمان بدهیم. ادامه دادم: "چه چیز عیسا را به گفتن این موضوع واداشت؟" پرسنل را به داستان روز پیش در کتاب مقدس بردم؛ زمانی که عیسا در یک درخت انجیر به دنبال میوه‌ای بود. هیچ میوه‌ای پیدا نشد، حتا برگی هم نبود، پس عیسا خطاب به درخت گفت: "مباد که دیگر هرگز کسی از تو میوه خورد!" (آیه ۱۴) کاملاً روشن بود. عیسا مستقیماً با درخت سخن گفته بود.

روز پس از آن، وقتی عیسا و دیگران از کنار همان درخت می‌گذشتند، درخت انجیر را دیدند که از ریشه خشک شده است. پطرس آنچه را که اتفاق افتاده بود، به یاد آورد و گفت: "استاد، بنگر! درخت انجیری که نفرین کردی، خشک شده است." (آیه ۲۱) عیسا آنچه را که روی تخته نوشته بودم، بیان نمود [آیات ۲۲-۲۴]

گزارش این اتفاق در انجیل متا به شکلی خاص‌تر چگونگی پاسخ عیسا به حس کنجکاوی پطرس را نشان می‌دهد:

"عیسی در پاسخ به آنان گفت: «آمین، به شما می‌گویم، اگر ایمان داشته باشید و شک نکنید، نه تنها می‌توانید آنچه بر درخت انجیر گذشت انجام دهید، بلکه هر گاه به این کوه بگویید "از جا کنده شده، به دریا افکنده شو" چنین خواهد شد." (متا ۲۱: ۲۱)

^۷ در برخی از ترجمه‌های کتاب مقدس، گفته‌های عیسا به رنگ قرمز نوشته شده است.

از پرسنل پرسیدم: "آیا مطلب را گرفتید؟ یک بار دیگر به این واژه‌ها گوش کنید: "نه تنها می‌توانید آنچه را بر این درخت انجیر گذشت انجام دهید، بلکه ... " در اصل عیسا می‌گوید: "بچه‌ها، درست همان طور که من برخاستم و به توفان سخن گفتم که آرام شو، و چنین شد؛ درست همان طور که به درخت انجیر گفتم و فرمان دادم که بمیر و چنین شد؛ پس فرزندان من، شما هم می‌توانید چنین کنید."

آن‌ها هرچند می‌توانستند بوی دود و آتش را استشمام کنند و خاکسترهایی که بر پنجره‌ی اتاق جلسه می‌نشست را ببینند، همگی با دقت گوش می‌دادند. من ادامه دادم: "نه تنها لازم است که از خدا درخواست کنیم، بلکه لازم است مستقیماً به این مصیبت فرمان بدهیم و ما باید از قدرت و اقتدار خود به عنوان کسی که با او یک شده و هم‌ارث او گشته و از طریق فراوانی فیض بر زندگی حکم می‌راند، سخن بگوییم. بیایید مزمور ۸ را با هم بخوانیم:

"او را اندکی کمتر از فرشتگان ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سرش نهادی. بر کارهای دستت، او را چیرگی بخشیدی و همه چیز را زیر پاهایش نهادی." (آیات ۵-۶)

"به عنوان سفیران او، ما تنها اندکی از خود خدا کم‌تر هستیم و باید زندگی را آنچنان که در آسمان است به زمین بیاوریم! هیچ ساختمانی در آسمان نمی‌سوزد و خاکستر نمی‌شود! پس اراده‌ی خدا برای این ساختمان که به ما بخشیده، چنین نیست که در شعله‌های آتش بسوزد. عیسا به روشنی بیان می‌کند: "دزد نمی‌آید جز برای دزدیدن و کشتن و نابود کردن؛ من آمده‌ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به فراوانی بهره‌مند شوند." (یوحنا ۱۰: ۱۰) این مرز و حد فاصل هر چیزی است. اگر کاری با کشتن، دزدی و تخریب است، آن هدف دشمن است، اما اگر با روش زندگی آسمان یعنی سرشاری زندگی مرتبط است، پس از خداست."

ادامه دادم: "این آتش از خدا نیست. این تخریب از خدا نیست. این آتش به وسیله‌ی دزد [اشاره به یوحنا ۱۰: ۱۰] و تاریکی شروع شد. نباید از آن فرار کنیم و بگذاریم ساختمان و شهرمان در آتش بسوزد و خاکستر شود. ما باید برویم در برابرش بایستیم و فرمان دهیم که متوقف شود!" دیدم که حالت چهره‌ی پرسنل دگرگون شد، ترس جایش را به هیجان

داد. می توانستم ببینم که ایمان آن ها بیدار شده زیرا برایشان به تدریج روشن تر می شد که آنچه عیسا گفته، درباره ی موقعیتی این چنین است. سپس گفتم: "بسیار خب، لازم است فهرستی از آنچه اتفاق خواهد افتاد و آنچه اتفاق نخواهد افتاد، تهیه کنیم و این همان چیزی خواهد بود که باید دعا کنیم و فرمان بدهیم." شروع کردم به نوشتن فهرست بر روی تخته: نخست، ما موافقیم که ساختمان ما، حتا ذره ای از آن هم در آتش نخواهد سوخت. بعد این اشتباه است که باور کنیم خدا می خواهد ما را نجات دهد اما شاهد ضرر همسایگان مان باشیم. به علاوه ما این همه هزینه بابت این محوطه ی وسیع با چشم انداز زیبای کوهستانی، شهری که با مهارت و ظرافت ساخته شده، و حیات گیاهی آن، نداده ایم که همگی به زغال تبدیل شوند و تمام آن بسوزد. بنابراین این آتش حتا ذره ای از آن چیزی که ما می توانیم پیرامون دفترمان ببینیم را نخواهد سوزاند." این دومین مورد در فهرست ما بود.

سپس گفتم: "ما قرار نیست همه ی وقت، انرژی و پول مان را برای انتقال ساختمان مان از دست بدهیم، به خصوص وقتی می توانیم از فرصت، انرژی و پول برای خدمت به مردم استفاده کنیم. آیا می توانید تجسم کنید که موثر کار کردن در حالی که به خاطر تخلیه ی مکان مان در جایی موقتی فعالیت می کنیم، چه قدر سخت است؟ پس سومین مورد در فهرست مان این است که آتش از جاده ی "رمپارت رنج" عبور نخواهد کرد. ما مجبور به تخلیه نخواهیم شد.

کنار تخته ایستادم و با ماژیکی در دستم ادامه دادم: "ما همچنین نیاز داریم که باد تغییر جهت دهد. لازم است که از شرق به غرب بوزد." این مورد شماره ی ۴ در فهرست بود.

پرسنل حقیقتا وارد جریان شده بودند. به جای آن افرادی را که زیر بار ترس و شکست خم شده اند، اکنون می دیدم انرژی تازه و عزمی جدی بین آن هاست. یک فکر این بود که ما به بارش باران احتیاج داریم تا آتش را خاموش کند. سه هفته می شد که آتش زبانه می کشید و ماموران آتش نشانی به خاطر باد شدید و کمبود باران، موفق به مهار آن نشده بودند. همه موافق بودیم که بارش باران باید شماره پنج فهرست ما باشد.

نکته ی ششم و آخرین مورد این بود که آتش باید اطفاء شود. ما باید به آن دستور می دادیم تا متوقف شود؛ خواه به خاطر کمبود اکسیژن، یا نبودن مواد سوختنی و یا به وسیله ی آب. باید متوقف شود!

در طول این ملاقات، من بیش تر شبیه یک مربی فوتبال که باید تیمش را پیش از شروع مسابقه انگیزه بدهد، پرسنل را تشویق می‌کردم. در این لحظه آن‌ها به قدری هیجان زده بودند که نمی‌توانستند منتظر بمانند و می‌خواستند هر چه سریع‌تر به محوطه‌ی پارکینگ بروند و به آتش فرمان بدهند. دیدن چشمان آن‌ها که از هیجان برق می‌زد، بسیار خوشایند بود. چشمانی که گواهی می‌دادند ایمان‌شان بیدار شده و ترس و نگرانی را از چهره‌هایشان زدوده است. گفتم: "بسیار خب، یک چیز دیگر مانده باید در موردش صحبت کنیم. چه وقت آنچه را که خواهیم طلبید، دریافت می‌کنیم؟" هیچ کس حرفی نزد. به نظر می‌رسید پاسخ منطقی این است که "وقتی آتش متوقف شود"، اما اعضای تیم من بسیار دقیق بودند و به نوعی می‌دانستند که این پاسخ درست نیست. سکوتی ناگهانی آن‌ها را فرا گرفت. اما این به معنای پس رفت موج ایمان‌شان نبود. حتا در سکوت هم می‌شد قوت تازه یافته‌شان را حس کرد. پس از مدت کوتاهی، سکوت را شکستم و با حرارت گفتم: "بار دیگر به آیه‌ای که روی تخته نوشته‌ام نگاه کنید: "پس به شما می‌گویم، هر آنچه در دعا درخواست کنید، ایمان داشته باشید که آن را دریافت‌اید و از آن شما خواهد بود." سپس همان آیه را از روی KJV خواندم: وقتی درخواست می‌کنید، ایمان داشته باشید که آن را دریافت می‌کنید."^{۱۸}

دوستان، عیسا این را به روشنی بیان نمود: "هنگامی که دعا می‌کنیم و فرمان می‌دهیم انجام شود، در صورتی که ایمان داشته باشیم، انجام می‌شود و آنچه را که در خواست کرده‌ایم، دریافت می‌کنیم. تا جایی که به ما ربط دارد، در لحظه‌ای که این شش نکته را اعلام کنیم، انجام می‌شود. آنچه که چشمان مان می‌بیند و احساسات مان می‌گوید، هیچ اهمیتی ندارند. ما یک منبع مهم‌تر برای ایمان داریم؛ کلام خدایمان."

سپس آن‌ها را متوجه آنچه پولس خطاب به قرنیتیان گفته بود، نمودم: "پس نه بر آنچه دیدنی است، بلکه بر آنچه نادیدنی است چشم می‌دوزیم، زیرا دیدنیها گذرا، اما نادیدنیها جاودانی است." (دوم قرنیتیان ۴: ۱۸) آتشی که می‌بینیم، آن چیزی نیست که باید بر آن متمرکز شویم. آنچه را که در این اتاق تعریف کردیم و در محوطه‌ی پارکینگ فرمان می‌دهیم، چیزی است که تمرکزمان را بر آن معطوف می‌نماییم. زیرا آنچه دیدنی است آتش است،

و این موضوعی است که عوض می شود [گذراست]."
به سمت مدیر پرسنلی چرخیدم و از او خواستم تا به موسسه ی حمل و نقل بگوید که نیازی به خدمات آن ها نداریم. سپس به پرسنل اعلام کردم که به محض آن که به آتش فرمان دادیم، آن چه را که در محوطه ی پارکینگ جمع کرده ایم برمی داریم و به داخل ساختمان برمی گردانیم.
با صدای بلند گفتم: "آماده اید برویم و با آتش حرف بزنیم [فرمان بدهیم]؟
آن ها با شور و حرارت پاسخ دادند: "بله!"

با هم به محوطه ی پارکینگ قدم گذاشتیم. سپس به این شکل دعا کردیم:
"پدر، سپاس گزاریم که به ما این ساختمان زیبا را برای خدمت به قوم خود بخشیدی. متشکریم برای این چشم انداز زیبا که با آن ما را برکت دادی. از تو درخواست می کنیم که هیچ چیز از بین نرود و آتش هیچ بخشی از دفتر و آنچه را که می بینیم و در دیدرس ماست، از جمله ساختمان های دیگر و مناظر و درختان را نسوزاند. دعا میکنیم که مجبور به تخلیه ی دفتر خود نباشیم و جهت باد عوض شده و از شرق به غرب بوزد. و در آخر درخواست می کنیم که بارانی سنگین بیارد و آتش را خاموش کند. این را در نام عیسای مسیح می طلبیم."

زمان صحبت کردن با آتش فرارسیده بود: "اکنون روح القدس، ممنونیم که ما را تقویت کردی تا در قدرت و اقتدار نام عیسا بایستیم و به این مصیبت فرمان دهیم." ما انگشت های خود را به سوی ستون دودی که در سمت غرب ما بر فراز کوه ها برخاسته بود، نشانه رفتیم. من رهبری می کردم و گروه هم صدا تکرار می کردند. ما فریاد می زدیم: "آتش، در نام عیسای مسیح با تو سخن می گوئیم. تو ساختمان ما را نخواهی سوزاند، تو شهر ما را نخواهی سوزاند و هیچ منظره ای را که پیش روی ماست، نخواهی سوزاند. فرمان می دهیم از پیشروی باز ایستی و از جاده ی "رمپارت رنج" عبور نخواهی کرد. تو باید خاموش شوی! ما با تو سخن می گوئیم، باد، در نام عیسای مسیح تو باید جهت ات را تغییر دهی. به تو فرمان می دهیم که از شرق به غرب بوزی. همچنین اعلام می کنیم تا بارانی سیل آسا بر روی تو فرو ریزد، ای آتش! ما این را در نام عیسای مسیح اعلام می کنیم!"
همه با تمام وجود دعا می کردند، زیرا ایمان در قلب هایشان طغیان کرده بود. ما همه یک صدا بودیم، یک فکر داشتیم، مقصودمان مشترک بود و متوقف نشدیم. ما می دانستیم که آسمان پشتیبان ماست.

ناگهان جهت باد تغییر کرد. خدا و پرسنل من شاهد این ماجرا هستند! چند روز بود که باد با سرعت از غرب به شرق می وزید. اما اکنون درست به همان سرعت از غرب به شرق شروع به وزیدن کرد. برخی فکر می کردند: "آیا خواب می بینیم؟" ما ایمان داشتیم که چنین چیزی رخ می دهد، اما نه در حالی که در حال صحبت کردن و فرمان دادن بودیم!"

ناگهان، درست زمانی که دعایمان را تمام کردیم، مسئول پذیرش که در ساختمان مانده بود تا تلفن ها را پاسخ دهد، به سرعت به محوطه ی پارکینگ دوید و فریاد کشید: "جهت باد عوض شده!" او مستقیماً به سمت من و مدیر اداری آمده و گفت: "آتش نشان ها شگفت زده اند؛ آن ها گزارش کرده اند که جهت باد ناگهان عوض شده و اکنون از شرق به غرب می وزد!" او یک رادیوی موجی داشت روی فرکانس آتش نشان ها تنظیمش کرده بود. او تمام روز رادیو ها را گوش می داد و شنیده بود که آتش نشان ها با هیجان فریاد می زدند و از تغییر ناگهانی باد که واقع شده بود، حرف می زدند. آن ها می دان ، ستند که این به معنای توقف پیشروی آتش به سمت شهرهاست.

ما به طور ناگهانی شروع کردیم به فریاد کشیدن: "سپاس گزاریم پدر! تو حقیقتاً شگفت انگیزی! تو چه قدر امینی!"

آن شب من در تراس پشتی خانه ایستاده بودم و شاهد دیگر پدیده ها بودم. خانه ی ما چند کیلومتر با دفترمان فاصله داشت و در شرق آن واقع شده بود. باد هنوز از شرق به غرب می وزید، من به سمت دفتر نگاه کردم که متوجه شدم ابرهایی توفانی از سمت غرب می آیند. همسرم را صدا کردم تا به تراس بیاید و گفتم: "لیزا، نگاه کن! چه طور ممکن است در حالی که باد از شرق به غرب می وزد، ابرهای بارانی از غرب بیایند؟" باران به شدت بارید و در چند روز آینده، آتش به طور کامل خاموش شد. این حقیقتاً یک معجزه بود.

از آن روز به بعد، پرسنل ما دیگر همان افراد سابق نبودند. اکنون با شجاعت به نزدیک تخت دعا می آمدند. آن ها عمیقاً می دانستند که: "دعای مرد پارسا، قدرت دارد و بسیار اثربخش است." (یعقوب ۵: ۱۶) ما در اتاق کنفرانس، تخته ی بسیار بزرگی داشتیم که درخواست های هر بخش را روی آن می نوشتیم. بازدیدکنندگان بسیاری در طی دعای صبحگاهی پرسنل ما به دفترمان آمده اند و از ایمان و اشتیاق موجود در دعای هر کدام از گروه ها الهام گرفته اند.

سوال من این است: "به خاطر زندگی نکردن با ایمان چه مقدار برای زندگی دریافت نمی‌کنیم یا مهم‌تر از آن، به دیگری که تحت تاثیر ما هستند، یاری نمی‌رسانیم؟"

چه تعداد از ما مسیحیان با احساسات خود، برانگیخته می‌شویم و با عقل، اطلاعات را پردازش می‌کنیم که باعث می‌شود توانایی باور کردن را در ما بکشد؟ آیا شبیه زن یونانی هستیم که با وجود جواب نگرفتن و حتا رد شدن، باز هم پاپس نکشید؟ آیا شبیه بارتیمائوس هستیم که از گفتن بازنایستاد، حتا وقتی جمعیت به سمت او آمدند و به او گفتند که خاموش شود، شرایطش را بپذیرد، معقول باشد و شبیه مابقی آن‌ها رفتار کند؟ آیا شبیه آن مردانی هستیم که مردی مفلوج را آوردند و نتوانستند نزد عیسا بروند، اما به خاطر عزمشان، از پشت بام بالا رفتند، سفال‌ها را کنار زدند تا از خدا دریافت کنند؟ آیا شبیه زنی هستیم که گفت: "فقط کافیست او را لمس کنم" و جمعیت را کنار زد و در حالی که روی خاک بین پاهای مردم در آن ازدحام می‌خزید تا لبه‌ی ردای عیسا را لمس کند؟

چه نوع ایمانی در ما کار می‌کند؟ آیا برای دریافت کردن مصمم هستید؟ آیا در تعاقب خود سرسخت و مصر هستید؟ یا فقط به آنچه عیسا به عنوان بهایی عظیم برای آزادی ما پرداخت قانع شده‌ایم، دیگر در ایمان خستگی‌ناپذیر و سرسخت نیستیم؟ آیا نسلی هستیم که عیسا از ما می‌پرسد: "اما وقتی پسر انسان آید، آیا ایمان بر زمین خواهد یافت؟" (لوقا ۱۸: ۸)

بلند شدن، نه نزول کردن

اشعیا تصویری گذرا از جلال کلیسای عیسای مسیح که در پیش است، ارائه می‌دهد. او می‌نویسد:

"برخیز و درخشان شو زیرا نور تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است. زیرا اینک تاریکی جهان را و ظلمت غلیظ طوایف را خواهد پوشانید اما خداوند بر تو طلوع خواهد نمود و جلال وی بر تو ظاهر خواهد شد. و امت‌ها بسوی نور تو و پادشاهان بسوی درخشندگی طلوع تو خواهند آمد. چشمان خود را به اطراف خویش برافراز و ببین که جمیع

آنها جمع شده، نزد تو می‌آیند. پسرانت از دور خواهند آمد و دخترانت را در آغوش خواهند آورد. آنگاه خواهی دید و خواهی درخشید و دل تو لرزان شده، وسیع خواهد گردید، زیرا که توانگری دریا بسوی تو گردانیده خواهد شد و دولت اَمّت‌ها نزد تو خواهد آمد. (۶۰: ۱-۵)

اشعیا یک زندگی خارق العاده‌ای را توصیف می‌کند که خداوند آن را کلیسای زنده نامیده است. با این وجود، در طی این سال‌های خدمت افراد بسیاری را ملاقات کرده‌ام که طرز فکر یا باورشان این است که خدا یک روز به زودی کلیسای را با بیداری از بالا نازل می‌کند زنده می‌سازد. گویی منتظر هستیم او ناگهان همه‌ی کارها را بکند، بیداری بیاورد، ما را برخیزاند و به شکلی ویژه قدرتش را بر کلیسا بریزد.

در طول گذر سال‌ها و تأمل بیش‌تر بر این مورد، به این نتیجه رسیده‌ام که او منتظر ماست! او تنها منتظر نسلی است که ایمان داشته باشند. اشعیا می‌گوید جلال خدا بر ما بسیار نیرومند خواهد بود که باعث می‌شود امت‌ها یا گم‌شدگان به سوی نور ما بیایند. آن‌ها دسته‌دسته خواهند آمد و جان‌های بسیاری به پادشاهی جاودانی او رهنمون می‌شوند.

با این وجود، جلال و قدرت او نازل نخواهد شد، بلکه ببینید اشعیا چه می‌گوید: "و جلال خدا بر تو طالع^[۱] گردیده است" این جلال از آسمان فرو ریختنی نیست بلکه از میان ما برخواید خاست [بلند می‌شود/طلوع می‌کند]. آیا می‌توان این‌گونه برداشت کرد که ما به عنوان یک کلیسا ظاهر خواهیم شد و بالاخره شروع به باور خدا خواهیم کرد؟ آیا می‌تواند به این معنا باشد که ایمان ما بالاخره شبیه ایمان کلیسا نخستین و حتماً قوی‌تر خواهد شد؟ آیا ما حقیقتاً آنچه را که عیسا می‌گوید باور داریم و در پی آن با ایمانی خستگی ناپذیر می‌رویم؟ من فکر می‌کنم خدا منتظر ماست! او در این جا نسلی را پیش بینی می‌کند که بالاخره می‌فهمند باید با ایمان زندگی کنند و بالاخره جلال خارق العاده‌ای را که برای همه‌ی نسل‌های گذشته فراهم بوده ولی به خاطر بی‌ایمانی از دستش داده را دریافت و متجلی می‌سازند.

آیا می‌توانید اهمیت ایمان را ببینید؟ آیا اکنون می‌توانید ببینید چرا کتاب مقدس به ما می‌گوید که بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود کرد؟ (عبرانیان ۱۱: ۶ را بخوانید). ما خوانده شده‌ایم تا خارق العاده باشیم. اما

۹ واژه‌ی انگلیسی، *Risen up* است که در تضاد با واژه‌ی *Descend* به معنای «نازل شدن، پایین آمدن و نزول کردن» است.

بدون ایمانی راسخ و رام نشدنی نمی توانیم به آن برسیم! بگذارید از شر کفن هایی که به دور خود پیچیده ایم، خلاص شویم. ما افرادی که متعلق به این جهان اند، نیستیم. ما کاهنانی سلطنتی، قومی مقدس و افرادی متفاوتیم. ما دارای طبیعت الاهی هستیم، پسران و دختران نور هستیم و قدرتی عظیم در درون ماست.

شیطان حریف جلال کلیسایی که اشعیا نبوت می کند، نمی شود. چرا با پافشاری و تمام نیروی خود در پی آنچه که به عیسا تعلق دارد، نرفته ایم؟ او بهای آزادی ملت ها را پرداخته و آن ها میراث او هستند. او اقتدارش را به ما بخشیده تا گمشدگان را نجات بخشیم و به آن ها تعلیم دهیم که چگونه همچون او [عیسا] زندگی کنند. عیسا به ما می گوید:

"آنگاه عیسا نزدیک آمد و به ایشان فرمود: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است. پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید دهید و به آنان تعلیم دهید که هر آنچه به شما فرمان داده ام، به جا آورند. اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم.» (متا ۲۸: ۱۸-۲۰)

اینها واژگان او به من و شماست. تمام قدرت آسمان و زمین به او سپرده شده، اما بلافاصله می گوید: "پس بروید ... " او قدرتش را به ما انتقال داده و از ما انتظار دارد که برویم و آنچه را که بهایش را پرداخته، بر پا داریم. ما اکنون باید در نام او، به جای او و با قدرت او برویم، زیرا با او یک هستیم و "ما در این دنیا همان گونه ایم که او هست" (یوحنا ۴: ۱۷) آیا می توانید درک کنید او چه چیزی را به ما سپرده است؟ ما باید خستگی ناپذیر به پیش برویم و آسمان را به زمین یعنی زندگی خود و کسانی که تحت نفوذ و تاثیر ما هستند، بیاوریم.

آیا ایمان شما در حال برخاستن است؟ لطفا درک کنید که هیچ چیز و هیچ شخص دیگری [جز خود شما] نمی تواند جلوی برخاستن این ایمان را بگیرد و آن را بازدارد، شکستش دهد و بر آن غالب آید. فقط شما هستید که می توانید مانع از برخاستن این ایمان گردید. نیروهای تاریکی نمی توانند ایمان شما را متوقف سازند! عیسا می گوید: " اینک شما را اقتدار می بخشم که ماران و عقربها و تمامی قدرت دشمن را پایمال کنید، و هیچ چیز به شما آسیب نخواهد رسانید." (لوقا ۱۰: ۱۹) او قدرتش را به ما بخشیده، قدرتی که

با هیچ چیز دیگری نمی توان جایگزین اش کرد. او این قدرت را به ما سپرده و روشن ساخته که "هیچ چیز به شما آسیب نخواهد رسانید." اکنون وقتش است، حالا، نه ده سال دیگر، نه حتی یک سال دیگر. اکنون وقت آن است که کلیسا برخیزد و در قدرت خارق العاده ی فیض از طریق ایمانی هستگی ناپذیر و سرسخت، گام بردارد. دست از نگاه کردن به توانایی های خود بردارید، به جای آن بر قدرت و توانایی های او متمرکز شوید؛ قدرت او که در شما ساکن است. او بیش تر از حد نیازمان به ما بخشیده! هیچ محدودیتی در آنچه می توانیم برای دیگران انجام دهیم تا به درون کاملیت زندگی وارد شوند، نداریم.



تأملاتی برای سفری خارق العاده

- آیا خدا به نیازهای شما پاسخ می دهد یا ایمان تان؟ دلیلی برای پاسخ خود بیاورید.
- چرا فکر می کنید ایمان شما برای خدا بسیار مهم است؟
- آیا "کوهی" در زندگی شما وجود دارد که لازم است با آن در نام مسیح "حرف بزنید" [فرمان دهید]؟ اکنون در نام نیرومند و عظیم او این کار را انجام دهید!

فصل پانزدهم

به چه چیزی گوش می دهید؟

بباید آنچه را که تا به این جا درباره اش بحث کردیم، جمع بندی کنیم. هدف نهایی ما در زندگی به عنوان ایمان دار خشنودی خداست. به هیجان آوردن پدر آسمانی اشتیاق هر ایماندار راستینی است. در مقابل نمی توانید چنین انگیزه‌ی مشتاقانه‌ای را در یک ایماندار پرمده‌ا¹⁾ پیدا کنید، زیرا او پرهیزکاری را از دریچه‌ی سود شخصی اش می بیند. این نوع مقاصد پیچیده در کسانی که خارق العاده هستند، وجود ندارد، زیرا آن‌ها زیر بار حفظ خود و دوست داشتن خود شانه خم نکرده‌اند. کسانی که یک زندگی قدرت یافته از فیض دارند، انگیزه‌شان منافع شخصی، طمع و یک زندگی تجملی نیست. آن‌ها زندگی می‌کنند تا خلّاقیت، ابتکار، بصیرت، کاردانی و دیگر منافع زندگی را به بار آورند و قدرت الهی را به کسانی که تحت تاثیرشان هستند، بنمایانند. آن‌ها در رفع نیازهای یک فرد آسیب دیده به طور طبیعی در همه‌ی جنبه‌های زندگی شخصی خود می‌شکفند.

خشنود ساختن خدا با توانایی شخصی‌مان امری محال است. با این وجود: "قدرت الهی او هر آنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است. این از طریق شناخت او میسر شده که ما را به واسطه جلال و نیکویی خویش فراخوانده است." (دوم پطرس ۱: ۳) و این قدرت هیچ

Pretext ۱

چیز دیگری نیست مگر فیض خدا که به ما توانایی انجام آن راستی‌ای را که از ما مطالبه می‌شود، می‌بخشد. پولس تصریح می‌کند که: "زیرا خداست که با عمل نیرومند خود، هم تصمیم و هم قدرت انجام آنچه را که خشنودش می‌سازد، در شما پدید می‌آورد." (فیلیپیان ۲: ۱۳) و داشتن یک زندگی خارق‌العاده آن چیزی است که خشنودی عظیم او را به همراه دارد.

خدا ابتدا این کار را با دادن طبیعتی تازه به ما انجام داد. ما نه تنها بخشیده شده ایم، بلکه خلقتی تازه گشته ایم؛ فرزندان خدا که در شباهت خود عیسی مسیح و به صورت او خلق شده ایم. اکنون از طریق قدرت‌ای طبیعت تازه و در یگانگی با روح القدس، می‌توانیم همچون عیسا، مقدس، قدرتمند و خارق‌العاده زندگی کنیم، و کارهایی را که او کرد، انجام دهیم و میوه‌ی بیش‌تر آوریم.

این فیض شگفت‌انگیز، از طریق فیض در دسترس ماست، و هیچ راه دیگری برای به دست آوردن آن وجود ندارد. ایمان خود لوله‌ای است که فیض را به زندگی ما منتقل می‌کند. اگر تنها به بخشایش گناهان ایمان داشته باشیم، یک زندگی بی‌ثمر و شکست خورده خواهیم داشت [هرچند نجات یافته ایم]. اگر به بخشایش گناهان و دست یافتن به پرهیزکاری ایمان داشته باشیم، آن گاه زندگی پاک‌ی خواهیم داشت اما خود را مردد در استفاده از قدرت ملکوتی که نیازمند آنیم، می‌یابیم و این محظوریت و بدبختی ما را از دست یافتن به آن باز می‌دارد. با این وجود اگر به بخشایش گناهان، زندگی مقدس و دریافت برکات روحانی‌ای که خدا برای ما تدارک دیده، ایمان داشته باشیم، می‌توانیم آنچه را که بدان فراخوانده شده ایم، انجام دهیم. یعنی: "همان‌گونه رفتار کنیم که عیسا رفتار می‌کرد" (اول یوحنا ۲: ۶) و امید بیافرینیم و برای کسانی که در نیازند، راه حل باشیم.

باید به یاد داشته باشیم که عیسا با تمرکز بر یک ماموریت زندگی کرد؛ او با هدف و علتی آمد. او فقط نیامد تا در میان زندگی غوطه ور شود و بر حسب تصادف به مردم در موقعیت‌هایی که پیش می‌آمد، خدمت کند. به حرف‌های او گوش دهید و به واژه‌های "مقصود" و "علت" دقت کنید: "بیا بید به آبادی‌های مجاور برویم تا در آن جا نیز موعظه کنم، زیرا برای همین [مقصود]^[۱] آمده‌ام." (مرقس ۱: ۳۸) و در جای دیگر: "من از این رو [به این

۲ در ترجمه‌ی فارسی واژه‌ی *purpose* (مقصود) نیامده است.

علت^۳] زاده شدم و از این رو [به این مقصود] پسر خدا ظهور کرد تا کارهای ابلیس را باطل سازد." (اول یوحنا ۳: ۸)

سپس عیسا پیش از صعودش به آسمان حرفی شگرف به همه ی ما زد:

"همان گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می فرستم" (یوحنا ۲۰: ۲۱)

او به هر یک از ما می گوید: "همان گونه که من به "علت" و "مقصودی" آمدم- تا حقیقت را شهادت دهم، میوه ی جاودانی بیاورم و کارهای ابلیس را باطل سازم، شما را نیز می فرستم". با به یاد داشتن این موضوع، ببینید که برنابا چه قدرتمندانه اعضای کلیسای انطاکیه را تشویق می کند: "وقتی او به آنجا رسید و فیض خدا را دید، شادمان شد و همه را ترغیب کرد تا با تمام دل به خداوند وفادار باشند" (اعمال ۱۱: ۲۳)

اگر برای دست یافتن به فیض به منظور یک زندگی خارق العاده ایمان نداشته باشیم، آن گاه قادر به آوردن میوه های جاودانی و ابطال کارهای ابلیس نیستیم. ما قادر نخواهیم بود به طور کامل به مقصود و هدف [غایی] خود برسیم. در این صورت چگونه می توانیم خدار را خشنود سازیم؟

افزایش ایمان مان

به همین دلیل است که به ما موکدا گفته شده: "بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت" (عبرانیان ۱۱: ۶) در ترجمه ی دیگری می خوانیم: "لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است"^۴. به واژه ی "محال" توجه کرده اید؟ خلاصه ی کلام: نبودن ایمان به معنای دسترسی نداشتن به فیض است و این یعنی عدم توانایی خشنود ساختن خدا؛ ایمان کم یعنی دسترسی کم به فیض، و این به معنای توانایی اندک در خشنود ساختن خداست؛ ایمان عظیم مساوی است با فراوانی فیض و توانایی عظیم برای خشنود ساختن خدا. همه ی این ها به ایمان ختم می شوند. مدت ها زمان برد تا شاگردان توانستند این حقیقت را درک کنند. به محض آن که

۳ از این رو که در ترجمه ی هزاره نو آمده همان مفهوم را دارد، اما با توجه به دید نویسنده در استفاده از واژه ای خاص مترادف آن نیز آورده شده است.
۴ ترجمه ی قدیمی. نویسنده از ترجمه ی NKJ استفاده کرده که تا حدی به این ترجمه نزدیک است.

به چه چیزی گوش می دهید؟

درک کردند، این حقیقت ناکارایی و کمبودشان را برجسته ساخت و برایشان روشن کرد چرا عیسا ایمان ضعیف شان را تحمل نمی کرد. آن ها در نهایت فریاد برآوردند:

"خداوندا، ایمان ما را بیافزا!" (لوقا ۱۷: ۵)

بالاخره رسولان به اهمیت ایمان پی بردند و من می توانم شادی و لذتی را که به سرورشان از کشف این حقیقت توسط آن ها دست داد، تجسم کنم. پس از سال ها کار صبورانه با این مردان، آن ها بالاخره چیزی را که برای یک زندگی موفق در پادشاهی نیازمند آن بودند، می طلبیدند. این پاسخ او به آن هاست:

"اگر ایمانی به کوچکی دانه ی خردل داشته باشید، می توانید به این درخت توت بگویید از ریشه برآمده در دریا کاشته شود، و از شما فرمان خواهد برد." (آیه ۶)

توجه کنید که عیسا درباره ی یک دانه ی خردل حرف می زند که بسیار کوچک و تقریبا دو میلی متر است. این دانه تقریبا هم اندازه ی دانه ی خشخاش یا یک دانه ی فلفل است. عیسا می گوید که ایمان از چیزی که به ظاهر بی اهمیت و ناچیز است، سرچشمه می گیرد. به همین دلیل است که خیلی ها آن را نادیده می گیرند. آن ها به دنبال چیزی خارق العاده و قابل توجه در فضای عقلانی خود می گردند. آن ها از درک این حقیقت عاجز می مانند که خارق العاده بودن از کلام او که یک دانه است، آغاز می شود.

کاشته شده در دل ما

کلید دست یافتن به ایمان، جای دادن کلام او در وجود و درون ماست "زیرا در دل است که شخص ایمان می آورد" (رومیان ۱۰: ۹). دل [قلب] جایگاه ایمان ماست، بنابراین جایی که دانه باید در آن کاشته شود. عیسا این حقیقت مهم و محوری را در مثل برزگر شرح می دهد. در واقع درک این حقیقت آن قدر مهم است که عیسا می گوید: "آیا این مثل را درک نمی کنید؟ پس چگونه مثل های دیگر را درک خواهید کرد؟" (مرقس ۴: ۱۳)

به زبان ساده، این مثل روشن گر بنیادهای اساسی ایمان است و بدون درک آن اصول پادشاهی [ملکوت] در رازی سربسته باقی خواهند ماند.

مثل کتاب مقدس این گونه است: کشاورزی می رود تا در مزرعه اش بذر بکارد. همان طور که آن ها را پخش می کند، برخی در راه می افتند و پایمال می شوند و پرنده ها آن را می خورند. برخی دیگر بر سنگلاخ افتاده و زود سبز شدند، اما چون ریشه ی محکمی نداشتند، خشک شدند و سوختند. برخی در میان علف های هرز و خارها افتادند، جوانه زدند و رشد کردند، اما علف های هرز نیز با آن ها رشد کردند و در نهایت آن ها را خفه کردند. بالاخره بقیه ی بذرها بر زمین نیکو افتاده و محصولی عظیم به بار آوردند. تعدا شاگردان وقتی با عیسا تنها بودند، از او معنای این مثل را پرسیدند. عیسا پاسخ داد: "معنی مَثَل این است: بذر، کلام خداست" (لوقا ۸: ۱۱)

این نکته دارای اهمیت زیادی است. وقتی عیسا می گوید: "اگر به اندازه ی دانه ی خردل ایمان داشتید"، او به کلامی اشاره می کند که روح القدس با قلب های ما سخن می گوید، خواه از کلام باشد یا از منبعی که با کلام در ارتباط است. همان طور که پیش تر گفتم، دانه هر آنچه را که برای به انجام رساندن سرنوشتش لازم است، در خود دارد. تمام آنچه که برای زندگی و رشد لازم است، خاک است و همان طور که دیدیم، خاک بیانگر قلب [دل] ماست.

خدا می خواهد ملکوتش را بر زمین آشکار سازد و برکات آسمان را به دنیای تاریکی بیاورد. اما او خود را به آنچه که از طریق بدن مسیح یا در نهایت قلب ما ایمان داران می تواند انجام دهد، محدود ساخته است. زمانی که عیسا بر زمین راه می رفت، او به طور کامل به کلام پدر ایمان داشت. هیچ فقدان ایمانی نبود و به همین دلیل است که درباره ی او نوشته شده: "آنگاه گفتم: "اینک من خود می آیم، تا اراده تو را ای خدا به جای آورم؛ در طومار کتاب درباره ام نوشته شده است." (عبرانیان ۱۰: ۷) عیسا خواسته ی پدر را به طور کامل انجام داد. با این وجود او نزد پدر بازگشت و مسئولیت کامل کردن کاری را که شروع کرد، به ما سپرد. اکنون انجام اراده ی پدر یعنی شهادت دادن بر راستی و ویران ساختن کارهای شریر دیگر تنها بر عهده ی یک مرد یعنی عیسا ی مسیح نیست، بلکه از طریق کل بدن است که شامل ایمان داران می شود. تنها شرط این است که ما باید همکاری کنیم، و همه ی این کار در قلب ما آغاز می شود.

اجازه دهید با تفسیر عیسا از این مثل بسیار مهم ادامه دهیم:

به چه چیزی گوش می دهید؟

"بذرهایی که در راه می افتد، کسانی هستند که کلام را می شنوند، اما ابلیس می آید و آن را از دلشان می رباید، تا نتوانند ایمان آورند و نجات یابند." (لوقا ۸: ۱۲)

کلام شنیده می شود اما شیطان می آید و آن را تنها به یک دلیل از قلب افراد بیرون می آورد: او نمی خواهد آن ها به آن کلام ایمان آورند، زیرا ایمان کارهای او را نابود می سازد. پرسشی منطقی در این جا مطرح می شود: "چه طور شیطان می تواند کلام خدا را بدزدد؟" سردهسته ی روش های او استفاده از تجربه های ناکامی و شکست، یاس، سنت های مسیحی ساخته ی بشر، استدلال های انسانی، ایمان غلطی که به آن چسبیده ایم و ... است.

ما باید به خاطر داشته باشیم که شریر با چنگال، دم دراز نشان دار و یک جفت شاخ نمی آید تا بگوید: "من شریر هستم، آمده ام تا کلام خدا را بدزدم!". اگر این گونه می کرد، ایمان آن ها محکم تر و راسخ تر از زمانی که شنیده بودند، می شد. خیر، کتاب مقدس می گوید شیطان زیرک و حيله گر است. روش های ظاهری بسیار عادی دارد و تشخیص آن ها بسیار دشوار است. تلاش او آن است که کلام خدا را غیرعادی و حکمت خود را طبیعی جلوه دهد. این موثرترین استراتژی شیطان است!

یک بار دیگر گفته های عیسا را با دقت بخوانید: "ابلیس می آید و آن را از دلشان می رباید، تا نتوانند ایمان آورند و نجات یابند." پیامی که در قلب ما کاشته می شود، تهدیدی برای تاریکی است، نه آن پیامی که در فکر ماست. وقتی عیسا می گوید: "اگر به اندازه ی دانه ی خردلی ایمان داشتید"، او درباره ی بودن کلام خدا در فکرتان حرفی نمی زند، صحبت او درباره ی قلب شماست. اجازه دهید رومیان ۱۰: ۱۰ را یک بار دیگر تکرار کنیم: "زیرا در دل است که شخص ایمان می آورد". بنابراین تمرکز اصلی در این مثل، نه بر روی دانه بلکه بر روی شرایط زمین یا قلب ماست. وقتی با این نگرش پیش برویم، موضوع روشن تر خواهد شد.

عیسا ادامه می دهد:

"بذرهایی که بر زمین سنگلاخ می افتد کسانی هستند که چون کلام را می شنوند، آن را با شادی می پذیرند، اما ریشه نمی دوانند. اینها اندک زمانی ایمان دارند، اما به هنگام آزمایش، ایمان خود را از دست می دهند." (لوقا ۸: ۱۳)

عبارت کلیدی در این آیه "اما ریشه نمی دوانند" یا در ترجمه ی دیگری "اما عمیقا در آن ها جای نمی گیرد"^{۵۰} است. آن ها با شادی کلام را می شنوند و از نظر ذهنی آن را می پذیرند، و حتا در قلب شان با آن موافق هستند، اما کلام عمیقا در آن ها ریشه نمی دواند و از جهان مادی برایشان حقیقی تر نمی شود. به محض بروز مشکلات یا هر شرایطی که در تقابل با کلام خداست، پاپس می کشند و این به راحتی ایمان سطحی و کم عمق شان را آشکار می سازد. ایمان شان به سادگی از ریشه کنده می شود [چون ریشه ی عمیقی ندارد].

من با افراد بسیاری برخورد کرده ام که سراغم آمده و گفته اند: "جان ما به کلام خدا ایمان داریم، اما نتیجه ای ندارد، و دعاهای ما بدون پاسخ می ماند." آنچه که برای آن ها اتفاق می افتد، بسیار ساده است. اغلب دوره ای وجود دارد که وقتی شروع می شود که ما در اصل به خدا در بعضی مسائل خاص ایمان داریم و تا زمانی که آن کار کامل شود یا به نتیجه ای برسد، ادامه پیدا می کند. من این دوران را "دوره ی ایمان بحرانی" می نامم. این دوره ای است که تکلیف باور تان روشن نیست و می تواند بسته به ایمان تان به هر سویی برود. من به کسانی که می گویند چرا خدا از طریق آن ها کاری انجام نمی دهد، پاسخ می دهم "یک جایی در دوره ی ایمان بحرانی، به جای کلام خدا به مصیبت بیش تر ایمان داشتید." می دانم که شاید این گذاشتن مسئولیت زیادی بر ایمان فردی باشد. اما فکر می کنم شهادت قاطع کتاب مقدس حرف مرا در این جا تایید می کند.

به عنوان مثال، اگر به یاد داشته باشید، پطرس در ابتدا به فرمان "بیا و روی آب راه برو" عیسا ایمان داشت. پطرس مدتی باور کرد، و روی آب راه رفت. فکرش را بکنید، اگر شما قایقی گرفته بودید، به وسط یک دریاچه ی خیلی آرام می رفتید و قدم بیرون می گذاشتید، قطعاً نمی توانستید روی آب راه بروید، حتما فرو می رفتید! اما پطرس روی آب گام برداشت. با این وجود وقتی نگاهش را به مصیبت [توفان] متمرکز کرد، شروع به فرورفتن و غرق شدن نمود. عیسا بعداً به پطرس گفت که او "ایمان اندکی" داشت. او به شاگردانش نگفت که "ایمان نداشت"، زیرا پطرس ایمان داشت، اما ایمانش ریشه ی عمیقی نداشت.

بسیاری در همین وضعیت هستند. درابتدا باور دارند، اما وقتی مصیبت

به چه چیزی گوش می‌دهید؟

بروز می‌یابد، ایمان سطحی و کم عمق شان خودنمایی می‌کند. ما باید عمیقا ایمان داشته باشیم. به توصیف عیسا درباره‌ی آخرین خاکی که دانه‌ها روی آن افتاده بودند، دقت کنید (من برای تمرکز بر این نکته، از مورد سوم گذشتم).

"اما بذرهایی که بر زمین نیکو می‌افتد، کسانی هستند که کلام را با دلی پاک و نیکو می‌شنوند و آن را نگاه داشته، پایدار می‌مانند و ثمر می‌آورند." (لوقا ۸: ۱۵)

به عبارت "پایدار می‌مانند و ثمر می‌آورند" دقت کنید. وقتی عمیقا ایمان دارید، شرایط را متحمل می‌شوید، در برابر سختی‌ها می‌ایستید، در تمام مصیبت‌هایی که در برابر آنچه خدا برای شما آشکار کرده، بروز می‌یابند، ایمان خود را حفظ می‌کنید. به همین دلیل است که شنیدن کلام او با قلب مان تا این حد اهمیت دارد. به محض شنیدن این کلام با قلب مان، در آن ساکن می‌شویم، درباره‌اش می‌اندیشیم، به تصویری که ترسیم نموده متمرکز می‌شویم، و سپس آن را به زبان می‌آوریم.

واژه‌ها تصاویر را ترسیم می‌کنند

درک این نکته که واژگان تصاویر را ترسیم می‌کنند، بسیار مهم است. بسیاری به اندازه‌ی کافی در این ارتباط نمی‌اندیشند و سریع از روی آن می‌گذرند. اگر من می‌گویم "غروب"، شما بلافاصله در ذهن خود یک صحنه‌ی زیبای غروب را مجسم می‌کنید. اگر اقیانوس را دوست دارید و خاطره‌ای از سفری در نزدیکی دریا دارید، در تجسم تان احتمالا خورشید را در وسط ابرهای درخشانی در بالای آب می‌بینید. یا اگر در آریزونا زندگی می‌کنید، احتمالا یک توپ سرخ آتشین را که روی صحرایی سوزان فرود می‌آید، تصویر می‌کنید. اگر در کلرادو زندگی می‌کنید، ممکن است ناپدید شدن خورشید را پشت دندان‌های قله‌های کوهستان راکی با ابرهای درخشان که آرایه‌های رنگ را در صفی منظم بازتاب می‌دهند، در نظر آورید. کلام خدا نیز به همین شیوه در ذهن ما تصاویری را نقش می‌کند زیرا اومی داند چگونه پیغام خود را به ما برساند.

آنچه را که خدا با ابراهیم [ابرام] کرد، در نظر بگیرید. او ظاهر شد و گفت: "ای ابرام، مترس! من سپر تو هستم و تو را پاداشی بس عظیم خواهد بود" (پیدایش ۱۵: ۱ هزاره نو) می‌توانید تصور کنید؟! خدا بر شما ظاهر شود و چنین چیزی بگوید؟ شگفت‌انگیز است!

با این وجود ابراهیم با شک پاسخ می‌دهد: "مرا چه خواهی داد، زیرا بی‌فرزند مانده‌ام؟ ... اینک مرا نسلی ندادی، پس خانه زادم وارث من خواهد بود" (آیات ۲-۳) ابراهیم از زمانی که دوران باروری همسرش گذشته بود، دیگر امیدی به داشتن پسری نداشت. تنها تصویر در قلب او آن چیزی بود که زندگی برای او ترسیم کرده بود. هم تجربه و هم دانش برای او این‌گونه تصویر کرده بودند که وقتی زنی از سنی می‌گذرد، دوره‌ی قاعدگی اش به پایان می‌رسد و دیگر بچه دار شدن برای او غیرممکن است. ساره چند سال پیش از این سن عبور کرده بود. بنابراین پاسخ ابراهیم بسیار طبیعی بود. با این وجود خدا قادر است قوانین دنیای مادی را دگرگون ساخته و آن‌ها را لغو کند، زیرا همه چیز برای او ممکن است. اما ابراهیم متوجه نشده بود، خدا آمده بود و گفته بود: "تو پاداشی عظیم خواهی یافت"، این گفته در نظر مردی پیر، نمی‌توانست معنایی بالاتر از این داشته باشد که همه چیز روزی به خادمش خواهد رسید.

اما می‌بینید خدا چه کرد: "و ابرام را بیرون برده، گفت: «به‌سوی آسمان بنگر و ستارگان را بشمار، اگر بتوانی آنها را بشماری!» آنگاه به ابرام فرمود: «نسل تو نیز چنین خواهد بود.»" (آیه ۵)

من مطمئنم که این اتفاق در همان دقیق آغازین عصر رخ داده است. دانشمندان می‌گویند که بالغ بر هشت هزار ستاره‌ی قابل مشاهده با چشم انسان در شرایط مساعد وجود دارد. با این وجود در خاورمیانه‌ی کهن، جایی که نه آلودگی بود نه رطوبت یا نور شهرها، تعداد ستارگان قابل مشاهده با چشم غیر مسلح از این هم بالاتر بوده است. می‌توانید این مسئولیت را تصور کنید؟ من مطمئنم ابراهیم ساعت‌ها مشغول شمردن ستارگان بود. و در نهایت در اثر خستگی به خواب رفته است.

صبح روز بعد وقتی ابراهیم از خواب برخاست، مطمئنم خدا آن‌جا حاضر بود. می‌توانم صدای خدا را بشنوم که می‌پرسد: "خب، ابراهیم آیا توانستی همه‌ی ستارگان را بشماری؟"

احتمالاً ابراهیم پاسخ داده: "شوخی می‌کنید؟ هیچ راهی ندارد. غیرممکن

است. آن‌ها غیرقابل شمارش اند!" سپس خدا پاسخ داد: "نسل تو نیز این گونه خواهد بود، آن قدر زیاد که نمی توان شمرد!"

خدا در تصور ابراهیم تصویری را خلق کرد. از آن به بعد، هر بار که ابراهیم به وعده‌ی خدا درباره‌ی نسل اش می‌اندیشید، آن آسمان شب با ستارگان بی شمارش را به یاد می‌آورد و در تصورش می‌دید که هر ستاره به صورت کودکی در می‌آید که فریاد می‌زند: "بابا ابراهیم!"

خدا برای گفتن این حقیقت به ابراهیم از تصویر شن نیز استفاده کرد: "به یقین تو را برکت خواهم داد و نسلت را همچون ستارگان آسمان و مانند شنهای کناره‌ی دریا بسیار کثیر خواهم ساخت. نسل تو دروازه‌های دشمنانشان را تصرف خواهند کرد" (پیدایش ۲۲: ۱۷ هزاره نو) بیش‌تر سفرهای ابراهیم از کنار دریا بوده، پس فکر می‌کنم او توانسته این تصویر را به خوبی درک کند. او احتمالاً خاطرات زیادی از احساس گرمای شن‌ها در زیر پاهایش داشته است. آیا ممکن نیست که یک روز پیش از صحبت خدا با او، با خودش فکر کرده باشد: "چه قدر شن‌ها زیادند، درشگفتم که چه تعداد از آن‌ها وجود دارد؟ آن‌ها غیرقابل شمارش اند!" در دنیای ابراهیم، ستارگان و شن نمایانگر امری غیرقابل شمارش بودند، پس به همین دلیل است که خدا به عنوان نمونه از آن استفاده کرده.

اگر امروز ابراهیم زنده بود و یک زیست‌شناس، احتمالاً خدا به او می‌گفت: "نسل تو همچون سلول‌های بدن انسان [بی شمار] خواهد بود." عیسا نیز دقیقاً از همین روش برای در میان گذاشتن کلام خدا استفاده می‌کرد. او به ماهیگیران از ماهی‌داستان می‌گفت، به کشاورزان از کشاورزی، به تجار داستان‌هایی درباره‌ی پول و تجارت می‌گفت و برای جماعت از ازدواج، روابط خانوادگی و دیگر روایت‌های عامیانه، داستان می‌گفت. او از این روش استفاده می‌کرد تا هر فردی بتواند حقیقت را با چیزی در تجربه‌ی زندگی‌اش پیوند زند، خدا امروز هم همان روش را برای من و شما به کار می‌بندد، او از کلمات استفاده می‌کند تا آنچه را که می‌خواهد در تصور ما نقش بزند. از آن جایی که دشمن و خداوند هر دو برای صفحه‌ی قلب شما در رقابت‌اند، قلب یک منطقه‌ی جنگی محسوب می‌شود، زیرا هر آنچه این صفحه را پر سازد و ما باورش کنیم، همان زندگی ما را پیش خواهد برد. کلامی که می‌شنویم و روزانه به آن گوش دهیم، تصویری را در صفحه‌ی قلب ما حک خواهد کرد. به همین دلیل است که عیسا می‌گوید: "به آنچه

می شنوید، به دقت دل بسپارید" (مرقس ۴: ۲۴)

شیطان به فکر شما کلماتی همچون شکست، درماندگی، فقر، بیماری، ناامیدی، عدم توانایی در کمک به دیگران و مانند آن را می گوید. او از این که شاهد باشد شما خود را افرادی عادی می بینید و ناتوان در تجربه ی تغییری الاهی، شادمان می گردد. نگرانی بزرگ ترین ابراز اوست زیرا کاملاً در خلاف جهت ایمان است. نگرانی تصویری می کشد، حتا فیلمی را در صفحه ی قلب شما پیش از وقوع خود اتفاق نشان می دهد. آنچه که از آن می ترسید، صفحه ی شما را نقش می بندد.

خدا درست خلاف این عمل می کند. او از کلماتی استفاده می کند که تصویر امید را ایجاد می کنند. به همین دلیل کتاب مقدس درباره ی ابراهیم می گوید:

"با اینکه هیچ جایی برای امید نبود، ابراهیم امیدوارانه ایمان آورد تا پدر قومهای بسیار گردد، چنانکه به او گفته شده بود که «نسل تو چنین خواهد بود.»" (رومیان ۴: ۱۸ ترجمه قدیمی)

خدا این کلمات را درست پس از ناتوانی ابراهیم در شمارش ستارگان آسمان گفته بود. اکنون تصویری از نسلی بی شمار در قلب او نقش بسته بود. این تصویر جایگزین تصویر پیشین ابراهیم از عدم باروری همسرش و وارث شدن خادمش گشته بود.

چرا پولس درباره ی ابراهیم می نویسد: "در ناامیدی به امید ایمان آورد^{۱۷}؟" امید نخستین، امید طبیعی بود و تجربه ای که ابراهیم پشت سر گذاشته بود، باعث می شد فکر کند که هیچ شانسی برای داشتن فرزندی از ساره وجود ندارد. اما امید دیگری وجود دارد - امید خداگونه، که امید دومی است که پولس به آن اشاره می کند. متأسفانه ما واژه ی "امید" را به "ممکن است" تقلیل داده ایم. وقتی می گوئیم "امیدوارم"، مقصودمان این است که "احتمالاً رخ نخواهد داد، ولی شاید هم بشود". این تصویر کتاب مقدسی از واژه ی "امید" نیست. واژه ی امید در کتاب مقدس به معنای "با اطمینان چشم به راه بودن" است. ابراهیم به امید، به رویا و تصویری که خدا در صفحه ی قلب او نقش بسته بود، ایمان داشت. به خاطر ایمان، ابراهیم خود را "پدر قوم های بسیار" خواند، پیش از آن که او و ساره فرزندی در واقعیت جهان

۱۷ در KJV آمده: «اویی که مخالف امید بود، به امید ایمان آورد.»

به چه چیزی گوش می دهید؟

مادی داشته باشند. او می دانست آن کار [فرزند] قبلاً انجام شده زیرا خدا نمی توانست دروغ بگوید. این مطلب نشان می دهد که چرا نویسنده ی رساله به عبرانیان چنین می گوید:

"ایمان، ضامن چیزهایی است که بدان امید داریم و برهان آنچه هنوز نمی بینیم" (عبرانیان ۱۱: ۱)

امید، تصویری است که کلام خدا بر صفحه ی قلب ما نقش می زند، و ایمان به آن دوام و استحکام می بخشد تا به واقعیت بدل شود. علت آن که بسیاری با ایمان مساله دارند، این است که فاقد امیدند. اگر امیدی نداشته باشید، چیزی وجود ندارد تا ایمان به آن استحکام بیخشد.

روش دیگر برای توصیف این دو واژه، این است که امید را به نقشه ی ساختمان^[۷] و ایمان را مصالح لازم برای ساختن تشبیه کنیم. شما می توانید هزار کیلو میخ، الوار، کاشی، سفال، پنجره، توفال چوبی و سیمانی، لوله و مانند آن داشته باشید. اما بدون یک نقشه ی ساختمانی، نمی توانید چیزی را بسازید. شاید برخی در جواب بگویند: "من می توانم این کار را انجام دهم؛ من آن را در ذهنم می سازم." بله، ممکن است بتوانید اما هنوز نیاز به تصویری در ذهن تان دارید که خانه قرار است چه شکلی شود، و این همان نقشه ی ساختمانی است.

پس اجازه دهید تکرار کنم، اگر امیدی نداشته باشید، یعنی تصویر، شکل، یا نقشه ی ساختمانی ای در قلب تان؛ ایمان تان چیزی را برای ساختن ندارد. به همین دلیل پولس به مسیحیان روم که تحت جفای عظیمی بودند، می نویسد:

"اینک خدای امید، شما را از کمال شادی و آرامش در ایمان آکنده سازد تا با قدرت روح القدس، سرشار از امید باشید." (رومیان ۱۵: ۱۳)^[۸]

این یکی از آیات بی نظیر و محبوب من است، می بینید؟ او را "خدای امید" می نامد! وقت گذراندن با خدا، امید و رویا می آفریند. در ترجمه ی دیگری آمده: "باشد خدا، که منبع امید است، شما را از خوشی و آرامشی که به واسطه ی ایمان شماسست، آکنده سازد و ..."^[۹] می توانید ببینید که چه طور

Blueprint ۷

۸ در ترجمه ی نخستین از CEV استفاده شده که در ابتدای آیه آمده: «دعا می کنم خدا، که امید می بخشد...» و نویسنده با اشاره به ترجمه ی NIV عبارت «خدای امید» را در ادامه شرح می دهد.
Today's English Version ۹

ایمان و امید با هم برای خوشی، آرامش و شادی کار می کنند؟ آیا می توانید ببینید امید از کجا می آید؟ امید از قدرت روح القدس ناشی می شود. او یکی از شخصیت های الوهیت است که می خواهد تصویر حقیقت را در قلب های ما نقش کند و این کار را از طریق کلامی که به ما می گوید، انجام می دهد. قلب مکانی است که جنگی عظیم در آن جریان دارد. روح القدس و دشمن، هر دو می خواهند به صفحه ی تصویر قلب ما دسترسی پیدا کنند. اگر دشمن دسترسی پیدا کند، باور به درماندگی، شکست، شهوت، غرور، بیماری، مرگ، بی ثمری، تباهی و ... را با آنچه دروغ می گوید در قلب شما نقش می زند، و آن گاه شما نیز آن گونه خواهید شد. ایمان به آنچه که امید داریم، استحکام می بخشد و ترس و نگرانی ها را برمی دارد. ایوب میگوید: "زیرا ترسی که از آن می ترسیدم، بر من واقع شد. و آنچه از آن بیم داشتم، به من رسید." (ایوب ۳: ۲۵)

در اوایل بیست سالگی، درست پس از ایمانم، برخی از جنگ هایی که داشتم، بسیار بزرگ بودند. در ذهنم تصاویر سکسی و منحرف را می دیدم. این تصاویر با شنیدن صحبت دیگران، دیدن فیلم، برنامه های تلویزیونی و آگهی های تبلیغاتی تقویت می شدند، اما اغلب این تصاویر منجر کننده ناگهان به سراغم می آمدند. من با این افکار زجر می کشیدم و ترس وجودم را آکنده بود. با خود می گفتم: "آیا بالاخره با زنی که با او ازدواج می کنم یک رابطه ی سالم جنسی خواهم داشت؟ آیا برای من ممکن است به زنی با افکار درست و سالم نگاه کنم؟ چه طور می توانم با این گناه در زندگیم به دیگران خدمت کنم؟ آیا من فردی غیرطبیعی هستم؟"

سپس یک روز دریافتم که کلام خدا می گوید: "زیرا هر چند در این دنیا به سر می بریم، اما به روش دنیایی نمی جنگیم. چرا که اسلحه جنگ ما دنیایی نیست، بلکه به نیروی الهی قادر به انهدام دژهاست." (دوم قرنتیان ۱۰: ۳-۴) پولس از چه دژهایی صحبت می کند؟ پاسخ این جاست:

"ما استدلالها و هر ادعای تکبرآمیز را که در برابر شناخت خدا قد علم کند
ویران می کنیم و هر اندیشه ای را به اطاعت از مسیح اسیر می سازیم."
(دوم قرنتیان ۱۰: ۵ ترجمه قدیمی)

اولین واژه ی مورد اشاره ی پولس، خیالات¹⁷ [تصورات] یا تصاویری

است که در صفحه‌ی تصورات و خیالات ما نقش شده است. مورد بعدی شناخت غلط و مورد آخر اندیشه‌های غلط است (به این دو موضوع در فصل آینده می‌پردازم) پولس تصریح می‌کند که دژها بخشی از جنگ روحانی هستند، نه جنگ مادی. برای شکست دادن تصورات و خیالات غلط و جانشین ساختن شان با امید الاهی، باید از اسلحه و شمشیری روحانی یعنی کلام خدا استفاده کرد.

به محض آموختن این حقیقت، مسیر جنگ به نفع من عوض شد. می‌دانستم آینده‌ام در امنیت است. شروع کردم به جنگ با استفاده از کلام خدا. من مستقیماً خطاب به تصاویر حرف می‌زدم و به آن‌ها فرمان می‌دادم تا در نام عیسا نابود شوند، و از آنچه خدا برای زندگی جسمانی من بیان نموده بود، سخن می‌گفتم. این جنگی فکری بود، اما می‌دانستم آن دژ فرو خواهد ریخت و با تصاویر سالم جایگزین خواهد شد.

به محض غالب آمدن در این جنگ، با مورد دیگری روبه‌رو شدم. در آغاز بیش‌تر جنگ در ارتباط با زندگی شخصی‌ام بود. همان‌طور که بالغ‌تر می‌شدم، جنگ نیز به فراسوی این مرزها و جایی که قرار بود به دیگران برسم، کشید. این مهم‌ترین منطقه‌ی جنگی است که دشمن می‌خواهد آن را تصاحب کند، زیرا این‌جا، جایی است که شما بر دیگران اثر می‌گذارید. عیسا به پطرس نگاه کرد و گفت:

«ای شمعون، ای شمعون، شیطان اجازه خواست شما را همچون گندم غربال کند. اما من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود. پس چون بازگشتی، برادرانت را استوار بدار.» (لوقا ۲۲: ۳۱-۳۲)

زمانی که من خدمت را در میدوست^(۱) شروع کردم، یک کشاورز به من کمک کرد تا آنچه را که عیسا به شمعون [پطرس] گفته بود، دریابم. من یاد گرفتم که اگر دانه‌ی گندم در زمان اشتباهی الک [غربال] شود، می‌تواند آن قدر زیان‌بار باشد که آن دانه‌ها دیگر محصول نیابند. وقتی این توضیح را شنیدم، دریافتم که عیسا به پطرس می‌گوید: "شیطان می‌خواهد توانایی‌های تو را برای بازتولید و ثمرآوردن، از تو بگیرد."

شیطان حقیقتاً نگران نیست که مبادا شما زندگی مسیحی آسوده‌ای داشته باشید، پول فراوانی به دست بیاورید، از آنچه به دست می‌آورد

لذت ببرید، و یک روزی به آسمان بروید. آنچه او بیش تر از آن می ترسد این است که شما بازتولید داشته باشید. به محض آن که وارد این قلمرو می شوید، با او به عنوان شیری درنده و مبارز روبه رو می شوید.

من می توانم کتابی کامل درباره ی جنگ های روحانی ای که خودم و لیزا در طی دوران خدمت مان داشته ایم، بنویسم؛ جنگ هایی که هر فرد دیگری هم که در مسیر نجات جان دیگران است، با آن روبه رو ست. به یاد دارم شبی در سال ۱۹۸۸ سه ماه پس از این که من شروع به موعظه ی تمام وقت کرده بودم، لیزا با برانگیختگی گفت: "من نمی دانستم که این همه شیاطین وجود دارند!"

جنگ هایی که ما با آن ها روبه رو هستیم، گاه بسیار سخت و پرنموند ولی اغلب آهسته و زیرکانه هستند. اجازه دهید به جنگی زیرکانه در زندگی خودم اشاره کنم که به زیبایی می تواند آنچه را که در ارتباط با صفحه ی تصورات ماست، توصیف کند.

تلاشی ماهرانه برای غربال کردن

در سال ۱۹۹۲، یک روز صبح خدا با من سخن گفت تا کتابی را بنویسم. این یکی از آن موارد ملاقات الاهی بود که نمی توانید هرگز فراموشش کنید. من از زبان انگلیسی در مدرسه متنفر بودم و امتحان ورودی کالج ملی در درس واژه شناسی مردود شدم. و به همین دلیل مهندسی خواندم. پس زمانی که خداوند به من گفت بنویس، واقعا حس کردم مرا اشتباه گرفته است. مدت ده ماه ناطاعتی کردم و ننوشتم. سپس در طی دو هفته، دو زن به ملاقات من آمدند و دقیقا همان پیغام را آوردند: "جان بیور، اگر آنچه را که خدا به تو بخشیده تا بنویسی، ننویسی، آن پیغام را به فرد دیگری خواهد داد و تو برای ناطاعتی ات داوری خواهی شد. وقتی نفر دوم نیز همین پیغام را گفت، ترس خدا بر من قرار گرفت و من فوراً کاغذ و قلم را برداشتم.

من نخستین کتابم را نوشتم، اما هنوز با افکارم در جنگ بودم: "چه کسی این را چاپ خواهد کرد؟" من به خوبی شناخته شده نبودم، در کلیساهایی با یکصد عضو یا کمی بیش تر موعظه کرده بودم و در شهری کوچک با نزدیک

به سه هزار نفر در میدوست، شبان جوانان بودم. حتا نمی‌توانستم تصور کنم که چه طور ممکن است پیغام من چاپ شده و به دست مردم برسد. اما خدا سخن گفته بود. بنابراین ادامه دادم. من یک نسخه‌ی خطی از کتاب را به یک موسسه‌ی انتشاراتی مسیحی تحویل دادم که در همان شهر محل سکونت کار می‌کردند. هفته‌ها گذشت و هیچ چیز نشنیدم. بالاخره زنگ زد و مردی که جزو مدیران بود، گفت: "ما نمی‌خواهیم کتاب شما را چاپ کنیم، چون بیش از حد موعظه‌گونه است." اگر این گفته تحملش خیلی سخت نبود اما چند روز بعد دوستی که کتاب را خوانده بود، به من گفت: "جان، تو بیش از حد از کتاب مقدس استفاده میکنی."

من با دلسردی می‌جنگیدم. واژه‌های آن دو نفر تصویری از شکست و درماندگی را در تصور من نقش کرد. آن زمان مطلب را کاملاً درک نمی‌کردم، اما اکنون می‌دانستم این نقشه‌ی دشمن بود تا مرا از بازتولید بازدارد. شیطان می‌خواست مرا غربال نماید. اما خدا با من حرف زده بود و من حس می‌کردم که کتاب مردم را لمس خواهد کرد. یک انتخاب پیش رویم بود: یا باید اجازه میدادم واژه‌های آن دو نفر تصویری از شکست و درماندگی را در قلب من حک کند یا باید به امیدی که در کلامی که خدا با من سخن گفته بود یافت می‌شد، تکیه می‌کردم. من تصمیم گرفتم به کلام خدا ایمان داشته باشم و علیه تصویر درماندگی بجنبم و کلام خدا را به جای آن بنشانم. بیش‌تر این تصویر تازه در دعاهاى خلوتم اتفاق افتاد، آن هم با همسر من که در این مسیر حمایت می‌کرد و بزرگ‌ترین مشوق من بود.

با ناشران دیگر تماس گرفتم و آن‌ها نیز از انتشار کتاب سر باز زدند. از آن جایی که از قبل تصمیم گرفته بودم تسلیم نشوم و هیچ ناشری هم دستنوشته‌های مرا نخواست، خودم آن را چاپ کردم.

در طی سال بعد، کتابم را در کلیساهای کوچکی که موعظه می‌کردم، فروختم، اما هنوز پیغامم به توده‌ی مردم نرسیده بود. به هر حال کتاب بعدی‌ام را نوشتم و دوباره خودم آن را منتشر کردم، اما همان اتفاق در سال بعد هم افتاد و کتاب در همان محدوده فروش رفت.

سال آینده، سومین سال پس از صحبتی که خدا با من داشت، شروع به نگارش کتاب دیگری کردم. موضوع این کتاب، غلبه بر رنجش‌ها بود. باردیگر فرآیند طولانی نوشتن آغاز شد و برنامه داشتم که باز خودم آن را منتشر کنم. من مصمم بودم که اطاعت کنم و توجهی به تعداد کتاب‌های

اندکی که به فروش می‌رفت، نداشتم. خدا به من گفته بود بنویس و آن کتاب‌ها بسیاری را لمس خواهند کرد. من اجازه نمی‌دادم امیدم خفه شود. در همان دوران، دوستی را به همراه یکی از دوستانش که مدیر جدید انتشاراتی بود که در شهرمان کار مرا رد کرده بود، برای ناهار دعوت کردم. صحبت با مقدمه چینی‌ها و حرف‌های کوتاهی شروع شد. ناگهان آن ناشر درباره‌ی مینستری ما پرسید. من توضیح دادم که من و لیزا به کلیساهای مختلف سفر کرده و موعظه می‌کنیم. همچنین به او گفتم که دو کتاب را نیز خودمان منتشر کرده‌ایم. حس کنجاوی او تحریک شد و پرسید که آیا طرحی برای نوشتن کتاب جدید دارم. به او گفتم که در حال حاضر مشغول کار روی سومین کتابم هستم و او درباره‌ی موضوع و سرفصل‌های کتاب پرسید. برخی را با او در میان گذاشتم و او سوال‌های بیش‌تری پرسید. بالاخره گفت: "ما تنها بیست و چهار کتاب در سال منتشر می‌کنیم، و همه‌ی آن‌ها کار نویسندگان جاافتاده یا خادمان ناخته شده‌ی بین‌المللی هستند، پس طبیعتاً نمی‌توانیم کتاب شما را چاپ کنیم. اما من این پیغام را دوست دارم!"

من گفتم: "چه عالی!" و بحث‌مان را در مورد سرفصل‌های کتاب ادامه دادیم.

در نهایت او با هیجان گفت: "من می‌خواهم این کتاب را چاپ کنم، اما لازم است که از مالکان موسسه هم اجازه بگیرم چراکه این کتاب خارج از روند عادی کار ماست."

آن موسسه کتاب مرا چاپ کرد و نام آن کتاب "دام شیطان"^{۱۲} بود. در طی شش ماه نخست، کتاب فروش بسیار کمی داشت و به نظر می‌رسید که شکست خورده. من علیه این افکار می‌جنگیدم که چرا سیصد ساعت را روی هر یک از کتاب‌هایم صرف کرده‌ام، در حالی که اندکی از مردم آن‌ها را خوانده‌اند.

من می‌توانستم بگویم: "اگر فقط یک زندگی برای همیشه عوض شود، این کار ارزش‌اش را دارد" و با گفتن آن خودم را راحت کنم، اما باید هنوز با ناامیدی و تصویر شکست می‌جنگیدم. من باور به کلام خدا را برگزیده بودم و در جایی که امیدی نبود، امید را انتخاب کرده بودم. من افکار یاس‌آلود را پس می‌زدم و آن را با آنچه خدا گفته بود، جایگزین می‌کردم. من تصویری

از این کتاب‌ها داشتم که توسط مردم در سراسر جهان خوانده خواهد شد و خدا بود که این تصویر را در صفحه‌ی قلب و ذهن من نقش کرده بود. در طی این دوره، شبانی نزد من آمد و گفت: "جان، خدا به من نشان داده که تو صد هزار جلد کتاب خواهی فروخت!" باید فکر کنید که کلام نبوتی او مرا به هیجان آورد، زیرا تا آن روز حداکثر دو هزار نسخه فروخته بودم، اما این طور نبود. من از کلام او آشفته شدم. من تصویر میلیون‌ها نسخه کتاب در ذهنم بود. فقط نباید اجازه می‌دادم که امیدم از دست برود.

اندکی بعد، به عنوان مهمان به یک برنامه‌ی تلویزیونی ملی مسیحی دعوت شدم. من تعهد داشتم که بیست و پنج دقیقه به همراه مجری و همسرش درباره‌ی زندگی، خدمت و کتاب "دام شیطان" صحبت کنم. اما هیچ گفت و گویی در کار نبود. من شروع کردم به صحبت کردن و مجری و همسرش ساکت شدند. گویی خدا آن استودیو را به تصرف خود درآورده بود. من به مدت چهل دقیقه سرفصل‌های "بخش‌ها" را مورد بحث قرار دادم و هیچ وقفه‌ای در حرف‌های من رخ نداد.

روز بعد، همه‌ی کتاب‌فروشی‌های امریکا، همه‌ی کتاب‌ها را فروخته بودند و در پایان هفته ناشر تمام نسخه‌ها را تمام کرده بود و بیش از بیست هزار سفارش دیگر نیز داشت. آن‌ها مجبور بودند سریع‌تر کار کنند. حال، در زمان نگارش این کتاب، کتاب‌های من در میلیون‌ها نسخه به فروش رفته و به بیش از شصت زبان دنیا ترجمه شده‌اند. من در هیبت و ترس خدا ایستاده‌ام، اما از همه آگاه‌ترم که کسی که این کتاب‌ها را نوشته، روح‌القدس بوده است، نه من. نام من روی آن‌هاست، زیرا اولین نفری بودم که آن‌ها را خواندم!

وقتی به گذشته نگاه می‌کنم، درشگفت می‌مانم که دشمن چه طور پیوسته سعی در غربال من شنبیه‌گندم داشت، اما به شیوه‌ای بسیار ماهرانه و زیر پوستی. افکار یاس آور بسیاری وجود داشت و حرف‌هایی که می‌توانستند به سادگی تصویری دلسردکننده در من ایجاد کنند و در نهایت مرا از نوشتن دور سازند. خدا به من تصویری از مردم سراسر دنیا را نشان داد که پیغام‌هایی را که به من سپرده بود [تا بنویسم] می‌خوانند. او کسی است که مرا از این موقعیت عبور داد!

به چه چیزی گوش می دهید؟

اجازه دهید تکرار کنم - کلید اصلی، قرار دادن کلام خدا در ذات و درون مان است: "زیرا در دل است که شخص ایمان می آورد." (رومیان ۱۰: ۱۰) به همین دلیل است که پولس با تاکید زیاد از ما می خواهد: "که خیالات و هر بلندی را که خود را به خلاف معرفت خدا می افرازد، به زیر می افکنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می سازیم." (دوم قرنتیان ۱۰: ۵ ترجمه قدیمی) و در این امر پیشتاز باشیم. توجه کنید که او صرفاً از "خیالات" [تصورات/تصویرها] نمی گوید، بلکه به همان نسبت روی اندیشه ها، افکار و معرفت نیز تاکید می کند، زیرا اندیشه ها و شناخت [دانش/معرفت] نیز می توانند تصاویری غلط در قلب ما حک کنند. ما باید به خاطر داشته باشیم که قلب، جایگاه ایمان است؛ جایی که دانه باید کاشته شود. به همین دلیل به ما گفته شده: "دل خویش را با مراقبت تمام پاس بدار، زیرا سرچشمه امور حیاتی است." (امثال ۴: ۲۳ ترجمه هزاره نو)

پولس به ما می گوید دانشی را که می خواهد خود را بالاتر از کلام خدا قرار دهد، باید ویران کنیم [و به زیر بکشانیم]. ما می توانیم از قلب مان با حفاظت از آنچه دارد فرمان می شود، حفاظت کنیم، زیرا قلب ما نمی تواند به درستی ایمان بیاورد، مگر ذهن خود را با معرفت و دانشی مناسب تغذیه کرده باشیم. به همین دلیل عیسا به رهبران خودسر آن دوران می گوید:

"وای بر شما ای فقیهان! زیرا کلید معرفت را غصب کرده اید. خود داخل نمی شوید و داخل شوندهگان را نیز مانع می گردید." (لوقا ۱۱: ۵۲)

توجه کنید که معرفت، کلید ایمان است. تغذیه شدن با معرفتی ناسره و نامناسب، ایمانی نامناسب به بار می آورد و پیامدش بازداشتن ما از نتایجی است که از ما خواسته شده.

من افراد بسیاری را دیده ام، و مقصودم تعداد بسیار زیادی از مسیحیان است که بسیار خالص و صادق اند اما مسیرشان از ایمان شان جداست. تعداد بی شماری به جای معرفت صحیح از کلام خدا بر مبنای منطق انسانی، استدلال های جمعی، تجربیات گذشته یا احساسات خود با خدا گام برمی دارند و زندگی می کنند. دیدار با افرادی که از شنیدن مطالبی که با مشورت های کلام خدا در تضاد است، نه تنها تکانی نمی خورند، که برای آن

می‌جنگند. علت آن است که آن‌ها به صورت ریشه‌ای، دروغ و کذب را باور کرده‌اند. آن‌ها خودشان را با این منطق توجیه می‌کنند: "من بی‌ریا هستم. امکان ندارد اشتباه کنم!" اما حقیقت این است که شما می‌توانید قلبی خالص و بی‌ریا داشته باشید اما به طور جدی از نظر فکر در اشتباه باشید. حقیقت مسلم این است که خطای اندیشه‌ها و تفکرات تان شما را از حقیقتی که قلب‌تان می‌خواهد، باز می‌دارد. قوم یهود نیز چنین بود. پولس بر خویشان خود تاسف می‌خورد و می‌گوید:

"زیرا دربارهٔ ایشان می‌توانم شهادت دهم که برای خدا غیرت دارند، اما نه از روی معرفت." (رومیان ۱۰: ۲)

به کلمات او دقت کنید: "برای خدا غیرت دارند"، نه "برای خودشان" یا "برای انسان‌ها" یا حتی "برای قوم خود". خیر، آن‌ها عمیقاً برای خدا غیرت داشتند، برای خداوند ما عیسی‌ای مسیح که آسمان و زمین را آفریده است. جای هیچ سوالی باقی نمی‌ماند، آن‌ها خدا را دوست داشتند و خود را برای خدمت به او وقف^[۱۳] کرده بودند، اما تلاش‌ها و خلوص‌شان بر مبنای معرفتی راستین نبود.

یهودیانی که پولس درباره‌ی ایشان می‌گوید، کلید معرفت را در ذهن‌شان نداشتند، و در نتیجه نمی‌توانستند دانه‌های قلبی‌شان را دریافت کنند [دانه‌ها بار نمی‌آوردند/دانه‌ها کاشته نمی‌شد]. بنابراین ایمان نجات بخش نداشتند و بدون آن نمی‌توانستند به فیض نجات بخش دسترسی داشته باشند. یک بار کل واژه‌های پطرس را کنار هم ببینیم: "زیرا دربارهٔ ایشان می‌توانم شهادت دهم که برای خدا غیرت دارند، اما نه از روی معرفت. زیرا به سبب ناآگاهی از آن پارسایی که از خداست، و از آن‌رو که در پی اثبات پارسایی خویش بودند، در برابر آن پارسایی که از خداست، سر فرود نیاوردند." (رومیان ۱۰: ۲-۳)

آن‌ها به دنبال اثبات پارسایی خویش بودند. آن‌ها ایمان راستین را از دست داده بودند. معرفت ناصحیح آن‌ها را از تدارک عالی عیسا بازداشته بود. همین مساله در مورد ما نیز صادق است. ما نیز می‌توانیم از برکات مسیح بازمانیم، زیرا نمی‌توانیم به خاطر معرفت غلط، دانه‌ی ایمانی که عیسا به آن اشاره می‌کند را بکاریم. به همین دلیل پولس با تمام وجود

۱۳ devoted: در ترجمه‌ی TEV این واژه به مفهوم وقف کردن آمده است.

می نویسد:

"از همین‌رو، از روزی که این را شنیدیم، از دعا کردن برای شما باز نایستاده‌ایم، بلکه پیوسته از خدا می‌خواهیم که با عطای هرگونه حکمت و فهمی که از روح است، شما را از شناخت اراده خود آکنده سازد؛ تا رفتار شما شایسته‌ی خداوند باشد، و بتوانید او را از هر جهت خشنود سازید: یعنی در هر کار نیک ثمر آورید و در شناخت خدا رشد کنید" (کولسیان ۱: ۹-۱۰)

معرفت صحیح در افکار ما به معنای اطلاعات درستی است که قلب ما را تغذیه می‌کند [مکانی که دانه‌ی ایمان در آن کاشته شده است]. به همین دلیل است که عیسا به ما هشدار می‌دهد: "سپس ادامه داده، گفت: «به آنچه می‌شنوید، به دقت دل بسپارید. با همان پیمان‌ه که وزن کنید، برای شما وزن خواهد شد، و حتی بیشتر. زیرا به آن که دارد، بیشتر داده خواهد شد و از آن که ندارد، همان که دارد نیز گرفته خواهد شد.»" (مرقس ۴: ۲۴-۲۵) چه طور ممکن است دانه‌ی ایمان در قلب ما جای بگیرد اگر به منطق انسانی، استدلال یا تجربه‌هایی که در تضاد با کلام لغزش ناپذیر او هستند، گوش دهیم.

درونداد نادرست، منجر به نتایج ناخواسته می‌شود

اجازه دهید از مثالی استفاده کنم تا چگونگی ارتباط فکر به قلب را درک کنیم. به شما می‌گویند مالک صدها هزار هکتار زمین هستید. یک روز تصمیم می‌گیرید یک دریاچه‌ی مصنوعی بزرگ در مایملک خود بسازید تا بتوانید آن را از ماهی قزل‌آلا پر سازید^[۱۴]. رویای شما این است که بگذارید ماهی‌ها بالغ شوند، و به محض بالغ شدن، دریاچه را برای یک مسابقه‌ی ماهیگیری به روی عموم به صورت سالانه باز کنید. وقتی دریاچه آماده می‌شود، شروع به تحقیق و انتخاب بهترین شرکت سرویس خدمات آبزیان می‌کنید. به سمت دفتر مرکزی شرکت می‌روید و پول خوبی برای پر کردن دریاچه از ماهی قزل‌آلا می‌پردازید. با این وجود، یک کارمند جدید در آن شرکت هست

۱۴ نویسنده *smallmouth bass* آورده که نوعی ماهی معروف در حوالی کوه‌های راکی است.

که اشتباه فاحشی می کند. به جای ماهی ای که شما انتخاب کرده اید، او گربه ماهی را برای دریاچه ی شما می فرستد.

چهارسال صبر می کنید تا قزل آلاها کاملا بالغ شوند. پس از صرف کلی وقت، پول و تلاش برای این رویا بالاخره زمانش می رسد. شما روز مسابقه را تعیین و آن را آگهی می کنید. بزرگ ترین ادعای شما که مسابقات را جذاب تر می سازد، این است که در دریاچه تنها ماهی قزل آلا وجود دارد. هیچ ماهی دیگری در این دریاچه نیست، زیرا شما خودتان شخصا بر تمام مراحل نظارت داشته اید. و از آن جایی که این یک دریاچه ی مصنوعی است و هیچ رودخانه ای به آن نمی ریزد، غیرممکن است که ماهی های نامرغوب و دیگری در دریاچه ی شما وجود داشته باشد.^[۱۰]

روز مسابقه فرامی رسد. با توجه به شرایط ویژه ی شما، مردم از همه جا و از صدها مایل آن طرف تر آمده اند تا در این مسابقه، ماهیگیری کنند. شما با هیجان شاهدید که شرکت کنندگان قایق های خودشان را به دریاچه می اندازند. شدیداً هیجان زده اید تا ببینید بالاخره قزل آلاها تا چه اندازه بزرگ شده اند.

کم تر از یک ساعت سپری می شود. با دیدن بازگشت زودهنگام قایق ها اندکی دچار سردرگمی می شوید. بر چهره ی مردان هیچ لبخندی نمی بینید. به جایش ناامیدی، خشم و عصبانیت در چهره هایشان موج می زند. چه اشتباهی رخ داده؟ اولین شرکت کننده ای که پا به ساحل می گذارد، بانزجار گربه ماهی ای را بالا می برد. او نعره زنان می گوید: "تو آگهی دروغ دادی. تو اعلان کرده بودی در این دریاچه فقط قزل آلا وجود دارد. نه تنها هیچ قزل آلائی پیدا نشد، بلکه هر چه گرفتیم، این گربه ماهی لعنتی بود!" آن ها پول خودشان را پس می گیرند. شما چند سال زحمت و وقت و پول تان را به هدر داده اید. نیت خوبی داشتید، بی ریا بودید، اما به دقت مراقب نبودید که دریاچه تان از چه پر می شود.

این مساله درارتباط با ایمان ما نیز صدق می کند. ما می خواهیم زندگی ای داشته باشیم که خدا را خشنود سازد، می خواهیم ایمانی داشته باشیم که به دنیای خشک و گمشده خدمت کند. اما ذهن خود را با منطق انسانی، استدلال های غلط ناشی از تجربیات گذشته، الهام از کتاب های رهبری یا احساسات دمدمی مبنی بر بی ایمانی پر کرده ایم، در حالی که می بایست آن

۱۰ گربه ماهی معمولاً کابوس ماهیگیران است.

را با معرفت صحیح و راستین کلام خدا پر می ساختیم. تالاب یا فکر ما با گربه ماهی پر شده است. انتظار داریم قلب ما چه از آن بیرون بکشد؟ پس پرسشی که باید مطرح کنیم این است: چه دانه‌هایی در زندگی ما انبار شده؟ چه نوع معرفتی را جذب کرده ایم؟ به چه نوع تعلیمی گوش سپرده ایم؟ آیا قزل آالی ارزشمند است یا گربه ماهی ناخواستنی؟ چه طور مسیحیت ما می تواند معنادار باشد در حالی که مسیح چنین پرثمر و خارق العاده زندگی می‌کرد و رسولان همان کارها را می‌کردند اما ما به عنوان یک کلیسا چنین عادی و معمولی زندگی می‌کنیم و از آن چیزی که به ما بخشیده شده تنها ثمر ناچیز و اندکی می‌آوریم؟ اگر صادق باشیم، این سوال باید آسایش ما را به هم بریزد. گویی هنوز به کلیسا می‌رویم، اما پاپس کشیده ایم و قلب مان از امید زندگی ای چون مسیح و کلیسای نخستین تهی گشته. ما به نوعی زندگی خداپسندانه ای داریم و بی ریا و خالصیم، اما فاقد قدرت هستیم. علت همه ی این ها، در این است که ما به حقیقت گوش نمی‌دهیم تا در نتیجه ی آن دانه های ایمان در قلب مان جای بگیرند.

خبر عالی این است که لازم نیست در این وضعیت بمانیم. عیسا مسیح دیروز (در خدمت خودش و در کلیسای نخستین)، امروز (در زمان ما) و تا ابدالابد (برای نسل های بعد) همان است. او صبورانه منتظر کلیساست تا برخیزد و بدن مسیح در زمین شود. او ناامید نشده است. او هرگز ناامید نشده و نخواهد شد. طبیعت الاهی به ما بخشیده شده است! ما دارای ظرفیتی خارق العاده هستیم! اما باید ذهن مان را با معرفت درست تغذیه کنیم؛ چیزی که بالاخره در قلب ما جای می‌گیرد، و باید عمیقا ایمان داشته باشیم. آن گاه به تمام مصیبت ها و سختی ها خواهیم گفت: "از ریشه کنده شو"، و آن مصیبت از ما اطاعت خواهد کرد. هرچند این نتایج پایانی نیست، بلکه شروعی است با آنچه که ذهن مان را با آن تغذیه می‌کنیم. به همین علت پولس با تاکید می‌گوید:

"و دیگر همشکل این عصر مشوید، بلکه با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید. آنگاه قادر به تشخیص خواست خدا خواهید بود؛ خواست نیکو، پسندیده و کامل او." (رومیان ۱۲: ۲)

به عبارت "با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید"^{۱۶}، دقت کنید. مردم

۱۶ نویسنده با استناد به ترجمه ی CEV آورده: «بلکه اجازه دهید خدا روش های فکری شما را دگرگون سازد»

به چه چیزی گوش می دهید؟

این عصر با معرفت و دانشی عمل می کنند که در آن ها به وسیله ی قدرت هوا [شیطان] قرار گرفته؛ کسی که "هم اکنون در سرکشان عمل می کند"، (افسیان ۲: ۲). شیطان نمی خواهد شما بدانید که در عیسای مسیح چه کسی هستید، زیرا او خواستار آن است تا شما همچون مسیحیان فعلی، بی ثمر بمانید. او نمی خواهد شما از "آن نیرو که در ما فعال است" باخبر شوید. (افسیان ۳: ۲۰ را بخوانید).

ما باید به خاطر داشته باشیم همان نیروهایی که بر یهودیان عصر پولس تاثیر گذاشتند تا مردم را از معرفت تمام مسیح که برای آن ها تدارک دیده بود، بازدارند، امروز نیز کار می کنند تا کلیسا را از باور و ایمان درست و راستین بازدارند. این نیروهای شریر از دانه ی ایمان می هراسند؛ پس اگر آن ها بتوانند با افکار شیرین مذهبی و تعالیم بی ثمر و بی قدرت مسیحی ذهن تان را پر سازند، آن گاه قادر خواهند بود شما را از تخریب قلمروشان بازدارند.

زمانی که فکرتان همسو و همنوای کلام خداست، آن گاه ایمان درونی ما نیز با آن همسو خواهد بود. پولس با شجاعت و جسارت به کلیسای دیگری می نویسد: "باید طرز فکر شما نو شود، و انسان جدید را در بر کنید، که آفریده شده است تا در پارسایی و قدوسیت حقیقی، شبیه خدا باشد." (افسیان ۴: ۲۳-۲۴) من و شما آفریده شده ایم تا همشکل خدا باشیم. ما باید از خدا سرمشق بگیریم (افسیان ۵: ۱ را بخوانید)! همه ی این مسیر با تفکر درست آغاز می شود، اگرچه این جایی نیست که در آن به اوج برسید. فرآیند، زمانی کامل می شود که ما همسوی کلام خدا می اندیشیم و آن فرایند فکری همچون دانه ای در قلب ما کاشته می شود و ریشه ای ژرف و محکم می دواند.

بنابراین باید: "طرز فکر شما شود" (افسیان ۴: ۲۳)!



تاملاتی برای سفری خارق العاده

دشمن تلاش می کند تا چه تصاویری را در صفحه ی ذهن و تصورات شما ترسیم کند؟

در چه بخش هایی از زندگی تان نیاز به امید بیش تری دارید؟
چه طور می توانید دانه های نیکوی بیش تر خدا [کلام] را در قلب تان بکارید؟

فصل شانزدهم

جسم

من تا این لحظه بسیار کم به جسم اشاره کرده‌ام. اما با این قصد این کار را کردم زیرا بسیاری از ایمان داران برای توجیه کمبود ایمان یا عدم دینداری [قدوسیت] بلافاصله به ضعف جسم خود متوسل شده و آن را تقصیر کار می‌دانند. آن‌ها بیش از حد به تسلط جسم‌شان اعتقاد دارند. در این فصل می‌بینیم که چه طور باید این طرز فکر غلط را برای داشتن یک زندگی خارق‌العاده تخریب کرد.

برای انجام این کار اجازه بدهید ابتدا ساختار یک شخص را مورد بررسی قرار دهیم. انسان به شباهت خدا آفریده شده است. در ارتباط با الوهیت، نخستین و مهم‌ترین نکته، یگانگی خداست. عیسا می‌گوید: "بشنوای سراییل، خداوند خدای ما، خداوند یکتاست." (مرقس ۱۲: ۲۹) پولس در تایید این نکته می‌گوید: "زیرا تنها یک خدا وجود دارد، و این خدا ختنه‌شدگان را بر پایه‌ی ایمان و ختنه‌ناشدگان را نیز بر پایه‌ی همان ایمان، پارسا خواهد شمرد." (رومیان ۳: ۳۰)

اگرچه خدا یکی است، اما به شخص یکتا در الوهیت وجود دارند. در خلقت انسان: "خدا گفت: انسان را به صورت خودمان و شبیه خودمان بسازیم" (پیدایش ۱: ۲۶ هزاره نو) به واژه‌ی خودمان^[۱] توجه کنید. پطرس شهادت

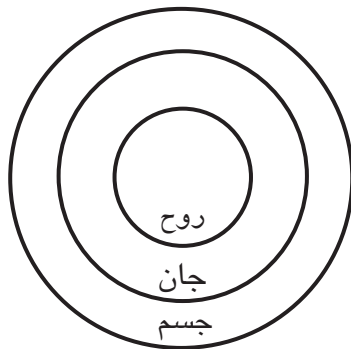
۱ در انگلیسی *us* و *our* آمده است.

می دهد که: "چگونه خدا عیسای ناصری را با روح القدس و قدرت مسح کرد" (اعمال ۱۰: ۳۸) پدر، پسر و روح القدس هر کدام به وضوح قابل تشخیص و دارای هویت مستقل هستند. این مورد بار دیگر در تعمید عیسا روشن می شود: "چون عیسی تعمید یافت، بی درنگ از آب برآمد. همان دم آسمان گشوده شد و او روح خدا را دید که همچون کبوتری فرود آمد و بر وی قرار گرفت. سپس ندایی از آسمان در رسید که «این است پسر محبوبم که از او خشنودم.»" (متا ۳: ۱۶-۱۷) بار دیگر، پدر، پسر و روح القدس هرکدام به طور خاص شناخته می شوند. در مورد خدا بودن هر کدام، جای هیچ پرسشی نیست که خدای پدر، خداست. او می گوید: "من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی. من کمر تو را بستم هنگامی که مرا نشناختی." (اشعیا ۴۵: ۵۰)

ما می دانیم که عیسای مسیح خداست زیرا پولس می نویسد: "به یقین که راز دینداری بس عظیم است: او در جسم ظاهر شد، به واسطه روح تصدیق گردید، فرشتگان دیدندش، بر قومها موعظه شد، جهانیان به او ایمان آوردند، و با جلال، بالا برده شد."^[۲] (اول تیموتائوس ۳: ۱۶) یوحنا تایید دیگری بر خدا بودن او ارائه می دهد: "در آغاز کلام بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود... و کلام، انسان خاکی شد و در میان ما مسکن گزید و ما بر جلال او نگرستیم، جلالی درخور آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی." (یوحنا ۱: ۱ و ۱۴)

و بالاخره می دانیم که روح القدس خداست، زیرا او: "روح خدا" است. (اول قرنطیان ۲: ۱۴ و بسیاری از ارجاعات دیگر). کتاب مقدس می گوید: "روح خدا مرا آفریده، و نفخه قادر مطلق مرا زنده ساخته است." (ایوب ۳۳: ۴)

در شکلی مشابه، اما نه دقیقاً یکسان انسان نیز دارای سه شخصیت [ثلیث] است. اگرچه ما سه شخص دارای هویت در یک نفر نیستیم، اما یک روح داریم، صاحب یک جان هستیم و در یک بدن



تصویر نخست

^۲ در ترجمه هایی دیگر به جای او، واژه ی خدا آمده است.

مادی زندگی می‌کنیم. این مطلب در نوشته‌ی پولس به روشنی دیده می‌شود:

"خدای آرامش، خود شما را به تمامی تقدیس کند و روح و جان و تن شما تا آمدن خداوندمان عیسی مسیح، بی‌عیب محفوظ بماند." (اول تسالونیکیان ۵: ۲۳)

پولس تمامیت ساختار ما را با روح، جان و تن [بدن] مشخص می‌سازد. برای ساده کردن موضوع و درک آن می‌توانیم انسان را شامل سه دایره ببینیم که همه درون یکی خلق شده‌اند و شامل دایره‌ی بیرونی، میانی و مرکزی است. لایه‌ی بیرونی بیانگر تن [بدن] است، لایه‌ی میانی، جان و لایه‌ی داخلی یا هسته، روح می‌باشد. (به تصویر شماره ۱ نگاه کنید)

لایه‌ی خارجی، جسم ماست؛ بخشی از وجود ما که از طریق حواس پنج‌گانه با دنیای مادی در ارتباط است. لایه‌ی میانی بیانگر جان ماست. برخی سعی دارند با سهل‌انگاری زیاد جان را صرفاً فکر، خواست و حواس ما تعریف کنند. اگرچه جان شامل این موارد است اما ترکیبی به مراتب پیچیده‌تر است. جان یک انسان چیزی که او را یگانه می‌سازد، و در واقع جوهره‌ی قابل تغییر فرد است.

دایره‌ی داخلی، نمایانگر روح ماست. روح ما، منبع زندگی و وجود ماست. اگر روح یک فرد از بدن او خارج شود، بدن تخریب می‌شود. زمانی که خدا انسان را آفرید، عناصری از زمین را که پیش‌تر آفریده بود، در او قرار داد و بدن یا تن را شکل داد. به محض تکمیل تن، خدا "در بینی او نفس حیات دمید و آدم موجودی زنده شد" (پیدایش ۲: ۷ هزاره نو) روح ما که به عنوان دایره‌ی میانی تصویر شده، جایگاه زندگی ماست.

نکته‌ی اصلی تصویر کردن سه دایره‌ی جسم (خارجی)، جان (میانی) و روح (داخلی)، این است که هم دایره‌ی داخلی (روح) و هم خارجی (جسم) می‌توانند بر دایره‌ی میانی (جان) تاثیر بگذارند. درک این حقیقت برای زندگی خارق‌العاده، حیاتی است، زیرا جان ما تعیین‌کننده‌ی مسیری است که طی خواهیم کرد. کمی آن را عمیق‌تر بررسی می‌کنم.

درارتباط با شخص نجات نیافته، روح او مرده است. این به معنای عدم وجود روح نیست، بلکه به این معناست که چراغ خاموش است [جریان الکتریسیته برقرار نیست، هرچند وجود دارد] و ارتباطی با خدا وجود ندارد، چرا که روح در منطقه‌ای سقوط کرده قرار دارد. بنابراین فرد نجات نیافته کاملاً تحت تاثیر جسم است و با ذهنی کنترل می‌شود که کاملاً با خدا

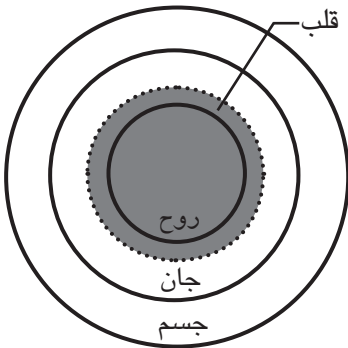
بیگانه است. راه‌های خدا برای آن‌ها نامناسب و بیگانه است؛ آن‌ها حقیقتاً در تاریکی هستند.

اما به محض آن که فرد تولد تازه می‌یابد، روح او هویت تازه‌ای می‌یابد و توسط خدا زنده می‌شود. اکنون ارتباط الهی از طریق روح جاری است. کلام می‌گوید: "روح آدمی چراغ خداوند است..." (امثال ۲۰: ۲۷). همچنین گفته شده: "اما انسان نفسانی امور مربوط به روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا در نظرش جهالت است، و قادر به درکشان نیست، چرا که قضاوت درست دربارهٔ آنها تنها از دیدگاهی روحانی میسر است." (اول قرنتیان ۲: ۱۴) مسیحیان از طریق روح‌شان مستقیماً با خدا ارتباط دارند، اما این جان آن‌هاست که تعیین می‌کند به چه توجه و اعتنا دارند، خواه جسم، خواه روح. با نگاهی به فصل‌های پیشین، اکنون این پرسش منطقی بروز می‌یابد که: "پس تکلیف قلب چیست؟ قلب کجای تصویر دایره هاست؟" پاسخ به این پرسش، تصویرسازی ما را واقعی‌تر می‌سازد، زیرا دایره‌ها خیلی ساده مرزهای روح و جان را از هم تفکیک کرده بودند. با دقت این واژگان را بخوانید:

"زیرا کلام خدا زنده و مؤثر است و بُرنده‌تر از هر شمشیر دو دم، و چنان نافذ که نفس و روح، و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا می‌کند، و سنجشگر افکار و نیت‌های دل است." (عبرانیان ۴: ۱۲)

نویسنده به مکانی اشاره می‌کند که در آن نفس [جان] و روح، نقطه‌ی اشتراکی به نام قلب دارند. روح و جان چنان نزدیک به هم تنیده‌اند که فقط کلام خدا در آن خط انفصال نفوذ کرده و آن‌ها را از هم جدا می‌سازد^[۳]. پس از ساعت‌ها مطالعه و تعمق در کتاب مقدس، شخصاً باور دارم که مکانی که جان و روح درهم ادغام می‌شوند، قلب است. بنابراین قلب شامل هر دوست. در ارتباط با جان، قلب شامل ژرف‌ترین و درونی‌ترین افکار، باورها، مقاصد و انگیزه‌های ماست؛ و در ارتباط با روح در برخی جنبه‌ها بصیرت [شهود]^[۴] و وجدان^[۵] را دربرمی‌گیرد. بنابراین اگر بخواهیم قلب خود را در نمودار دایره‌ای خود ترسیم کنیم، باور دارم که شبیه تصویر زیر خواهد بود [تصویر ۲].

۳ در ترجمه‌ی AMP که نویسنده نیز به آن اشاره می‌کند، دقیقاً این مفهوم آمده است.
Intuition ε
Conscious ο



تصویر دوم

روح و جان همان طور که در این جا تصویر شده در جایی با یکدیگر ملحق شده‌اند که من آن را قلب نامیده‌ام. این جا مکانی است که روح و جان در هم تنیده‌اند و فقط کلام خدا قادر به جدا ساختن آن است. در ترجمه‌ی ویموث^[۶] آمده: "آن [کلام] رسوخ می‌کند تا روح و جان را از هم جدا سازد". تفکر دیگری که این شدت نزدیکی را تایید می‌کند، حقیقت مرگ است. به محض آن که بدن می‌میرد،

روح به همراه جان، زندگی را ترک می‌کند و به خانه‌ی ابدی اش می‌رود. به همین ترتیب وقتی پولس از آسمان دیدن کرد، روح و جان او به همراه هم به این سفر رفتند. اما در ارتباط با جسمش، پولس شفاف توضیح نمی‌دهد. در کلام خودش می‌خوانیم: "شخصی را که در مسیح است، می‌شناسم که چهارده سال پیش به آسمان سوّم رفته شد. نمی‌دانم با بدن به آسمان رفت یا بیرون از بدن، خدا می‌داند." (دوم قرنتیان ۱۲: ۲) جان او با روحش در هم تنیده شده به این تجربه رفت، اما بدنش نه.

نجات سه گانه

پیش از ادامه‌ی بحث در ارتباط با چگونگی عملکرد و رابطه‌ی جسم و جان و روح، خوب است که نخست نقشه‌ی خدا را برای نجات هر یک از آن‌ها نشان دهیم. بیایید ابتدا با روح آغاز کنیم، بعد با جان ادامه دهیم و در نهایت به بدن [جسم] برسیم.

همان طور که من به طور مبسوط در این کتاب به آن پرداخته‌ام، روح یک شخص در لحظه‌ی دریافت و پذیرش عیسی‌ای مسیح به عنوان خداوند، خلقتی نو می‌شود. روح فرد به شباهت خدا ساخته شد. این موضوع با نوشته‌ی

یوحنا تایید می‌شود: "زیرا ما در این دنیا همان گونه‌ایم که او هست" (اول یوحنا ۴: ۱۷) او به طور مشخص به ایمان دارانی اشاره می‌کند که اینجا بر روی زمین زندگی می‌کنند، نه به کسانی که پیش‌تر پاداش خود را گرفته‌اند. فردی که حقیقتاً به وسیله‌ی روح خدا تولد تازه یابد، در روحش در همین جا و هم اکنون به کمال می‌رسد.

در لحظه‌ای که ما فرزند خدا می‌شویم، فرایند نجات جان ما آغاز می‌شود. جان به وسیله‌ی کلام خدا و اطاعت نسبت به آن، نجات یا تبدیل می‌یابد. یعقوب می‌نویسد:

"برادران عزیز من، توجه کنید: هرکس باید در شنیدن تند باشد، در گفتن کند و در خشم آهسته!... پس هرگونه پلبیدی و هر فزونی بدخواهی را از خود دور کنید و با حلم، کلامی را که در شما نشانده شده و می‌تواند جانهای شما را نجات بخشد، بپذیرید. به‌جای آوردن کلام باشید، نه فقط شنونده آن؛ خود را فریب مدهید!" (یعقوب ۱: ۱۹ و ۲۱-۲۲)

توجه به این نکته مهم است که یعقوب خطاب به "برادران" در مورد نجات جان‌شان می‌نویسد، نه به بی‌ایمانان. کلام او نشان می‌دهد که جان ایمان‌دار در لحظه‌ی تولد تازه همانند روح او کامل نمی‌شود. این یک موضوع پیچیده نیست، زیرا اگر جان ما کامل بود، دیگر مشکلی در کلیسا نداشتیم. ما باید هنوز روی تکمیل جان خود کار کنیم!

یعقوب به نشانده شدن و اطاعت از کلام به عنوان دو عنصر اساسی در فرآیند نجات جان، تاکید می‌کند. جان ما تنها بخشی از وجود ماست که در آن درجه‌ی نجات را تعیین می‌کنیم. ما با شنیدن، باور کردن و اطاعت در تسریع بخشیدن به فرآیند نجات جان کمک می‌کنیم یا بالعکس آن را کند می‌سازیم. تبدیل یافتن جان برای داشتن زندگی‌ای خارق العاده بر زمین و خوب به پایان رساندن [مسئولیت خود] به عنوان ایمان داران بسیار ضروری و حیاتی است. همانند مفهوم نجات روح، درباره‌ی این منظر از نجات هم [نجات جان] پیش‌تر به طور مفصل بحث کرده‌ایم. پس جلوتر می‌رویم و به جسم یا بدن می‌رسیم.

آخرین جنبه‌ی نجات، نجات بدن یا جسم است. توضیح پولس را در این ارتباط با دقت بخوانید:

"اینک می‌دانیم هر گاه این خیمه‌ی زمینی که در آن سکونت داریم فرو ریزد،

عمارتی از خدا داریم، خانه‌ای ناساخته به دست و جاودانه در آسمان. و براستی که در این خیمه آه می‌کشیم، زیرا مشتاق آنیم که مسکن آسمانی خود را در بر کنیم، چرا که با در بر کردنش، عریان یافت نخواهیم شد.
(دوم قرن‌تیان ۵: ۱-۳)

این کلمات به ما نیرو و امیدی شگرف می‌بخشد. توجه کنید که پولس فقط به یک اشاره بسنده نمی‌کند بلکه خود دل‌مشغول این حقیقت است که ما بدن‌هایی جاودان خواهیم داشت. در جای دیگر پولس می‌گوید: " زیرا این بدن فسادپذیر باید فسادناپذیری را بپوشد و این بدن فانی باید به بقا آراسته شود." (اول قرن‌تیان ۱۵: ۵۳) بدن‌های ما با بدن عیسا فرقی نخواهد داشت، زیرا کتاب مقدس می‌گوید: "پس اگر در مرگی همچون مرگ او، با وی یگانه شده‌ایم، به یقین در رستاخیزی همچون رستاخیز او نیز با او یگانه خواهیم بود." (رومیان ۶: ۵) و در جای دیگر می‌خوانیم: " عزیزان، اینک فرزندان خدا هستیم، ولی آنچه خواهیم بود هنوز آشکار نشده است. اما می‌دانیم آنگاه که او ظهور کند، مانند او خواهیم بود، چون او را چنانکه هست خواهیم دید." (اول یوحنا ۳: ۲) برای این که نگاهی کوتاه به آنچه این بدن خواهد بود، بیاندازیم، می‌توانیم بدن عیسا پس از رستاخیز را ملاک قرار دهیم. او همه‌ی ویژگی‌های فیزیکی و جسمانی را دارا بود، ما نیز در بدن‌های جدید خود لذت خواهیم برد. پس بیایید نگاهی سریع بیاندازیم. به محض برخاستن از قبر، خود را به شاگردان ظاهر ساخت و گفت:

" به آنان گفت: «چرا این‌چنین مضطربید؟ چرا شک و تردید به دل راه می‌دهید؟ دست و پایم را بنگرید. خودم هستم! به من دست بزنید و ببینید: شبغ گوشت و استخوان ندارد، اما چنانکه می‌بینید من دارم!»
(لوقا ۲۴: ۳۸-۳۹)

او گوشت و استخوان داشت! با این وجود توجه کنید که او هیچ چیزی دربارهِی خون نمی‌گوید. چرا که خون در تخت رحمت خدا پاشیده شده بود. اکنون آنچه که در رگ‌های او جاریست، جلال خداست. ما نیز گوشت و استخوان خواهیم داشت. اما باور دارم در رگ‌های ما نیز جلال خداوند جاری خواهد بود! ظاهر عیسا تفاوتی با یک فرد عادی نداشت. او شبیه بیگانگان فیلم‌های علمی-تخیلی نبود. مریم فکر کرد او باغبان است (سوحنا ۲۰: ۱۴-۱۵ را بخوانید) و شاگردان راه عمائوس او را با مسافری عادی اشتباه

گرفتند (لوقا ۲۴: ۱۳-۳۵ را بخوانید). او بدنی شبیه بدن های ما داشت، اما بدنی فناناپذیر و کامل. همچنین عیسا قادر بود غذای معمولی بخورد، زیرا از شاگردان پرسید: "آنها از فرط شادی و حیرت نمی توانستند باور کنند. پس به ایشان گفت: «چیزی برای خوردن دارید؟» تکه ای ماهی بریان به او دادند. آن را گرفت و در برابر چشمان ایشان خورد." (لوقا ۲۴: ۴۱-۴۳) او نه فقط یک بار بلکه در موقعیت های دیگر نیز با آن ها غذا خورد (یوحنا ۱-۲۱: ۱۴-۱۴ را بخوانید) خوشحالم که بگویم در بدن های جاودانی ما قادر به خوردن خواهیم بود!

عیسا می توانست در بدن جلال یافته اش حرف بزند، آواز بخواند، راه برود، اشیا را نگه دارد و کارهای یک آدم عادی را انجام دهد، اما می توانست در عین حال از دیوار هم عبور کند و در یک چشم به هم زدن ناپدید شود!

"شامگاه همان روز، که نخستین روز هفته بود، آنگاه که شاگردان گرد هم بودند و درها از ترس یهودیان قفل بود، عیسی آمد و در میان ایشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما!»" (یوحنا ۲۰: ۱۹)

در این دیدار عیسا از توما می خواهد که انگشتش را در دستان او و دستش را بر پهلوی او بگذارد. پس بار دیگر، این مطلب تایید می کند که او گوشت و استخوان داشت، و به همان سرعتی که ظاهر شده بود، توانست ناپدید شود. پس از شکستن نان با مردان، او شاگردان راه عمانوس را ملاقات کرد، می خوانیم:

"در همان هنگام، چشمان ایشان گشوده شد و او را شناختند، اما در دم از نظرشان ناپدید گشت." (لوقا ۲۴: ۳۱)

ما نیز در بدن های رستاخیز کرده قادریم در یک مکان ناپدید شده و ناگهان در مکان دیگری ظاهر شویم. این مطلب توضیح می دهد که ما چگونه قادر خواهیم بود در مسافت های طولانی آسمان و زمین جدید، سفر کنیم. فکرش را بکنید، اورشلیم جدید، خانه ی شهر ابدی ما، بیش از دو هزار کیلومتر طول و عرض دارد. ما چه طور می توانیم در درون آن جابه جا شویم؟ مطمئنا به وسیله ی مونوریل یا هواپیما نخواهد بود. آیا ما درگیر سفرهای بین کهکشانی با کشتی های فضایی خواهیم بود؟ ابداء بدن های ما دیگر محکوم به زمان و مکان نخواهد بود. چه جالب! به محض آن که بدن های فانی خود را ترک می کنیم، کل وجود ما شامل روح، جان و جسم [تن]، کاملا

بازخريد شده و كامل مي شود. پس وقتي خدا را در تختش پرستش مي كنيم، بدن هاي ما خسته نخواهد شد، نياز به استراحت ندارد، مجبور نيست غذا بخورد مگر آن كه ما بخواهيم. ما انرژي نامحدود و توانايي هاي شگفت انگيز جسماني اي خواهيم داشت.

از همه مهم تر و عالي تر، ما قادر خواهيم بود خدا را رودر رو ببينيم. بله، آنچه موسا به خاطر شرايط جسم سقوط کرده اش از آن منع شده بود، ما به سادگي در بدن هاي جديدمان تجربه خواهيم کرد. در كلام آمده: "آن ها روي او را خواهند ديد" (مکاشفه ۲۲: ۴)! جلال او ما را همچون پولس در راه دمشق و يوحنا در جزيره ي پتموس، به روي درنخواهد انداخت. چه شگفت انگيز!

تصميم گيرنده

اما درباره ي جسم مان اين جا و اکنون چه بايد گفت؟ واضح است كه جسم حاضرمان، بازخريد نشده است و هنوز فسادپذير است. اما، ديگر برده ي اميال، شهوات، غرور، خودخواهي و ديگر رفتارهاي جسم سقوط کرده نيستيم، مگر آن كه خود اين بردگي را برگزينيم. ما اکنون از نيروي طبيعت تازه مان كمك مي گيريم و به جاي زندگي مبتني بر جسم، بر اساس اين طبيعت تازه زندگي مي كنيم. عامل تعيين كننده، جان ماست، زيرا اين اوست كه تصميم گيرنده است. اين قطعه اي از پازل است كه بسياري آن را درك نمي كنند.

به اين شكل به موضوع نگاه كنيد: تصور كنيد كه شما يك زنداني جنگي هستيد و سال ها در يك سلول زنداني و در اسارت دشمن بوده ايد. اسم سلول شما، "خواسته هاي ناپسند جسم است". زمان مي گذرد و روزي پادشاه شما براي آزادي شما در نبرد پيروز مي شود. يكي از خادمان او مي رسد و در سلول شما را باز مي كند. مي دانيد كه انتخابي پيش روي شماست: آيا قدم به آزادي اي كه رهبر بزرگ تان براي تان فراهم کرده مي گذاريد يا در همان مكاني كه اين همه سال با آن انس گرفته ايد، مي مانيد؟ پادشاه شما فردي محترم است و شما را مجبور نمي كند كه سلول تان را ترك كنيد. تصميم با

شماست!

پیش از گشودن در سلول، شما حق انتخابی نداشتید و آزاد نبودید. اما اکنون می‌توانید از سلول "خواسته‌های ناپسند جسم" بیرون بروید. اگر تصمیم بگیرید که در سلول بمانید، هرچند جنگ برای آزادی شما با پیروزی به پایان رسیده است، شما در همان مکان اسارت باقی خواهید ماند. جان بخشی از ماست که این تصمیم را می‌گیرد: آیا از زندان بیرون بروم یا در اسارت بمانم؟ این مثال کمک می‌کند تا درک کنیم چه غم انگیز است وقتی مرد یا زنی بازخرید شده و رها شده هنوز در شهوات و امیال جسم خود زندگی می‌کند.

با آگاهی از این حقیقت، اجازه دهید به تصویر دایره‌ها بازگردیم. همان طور که پیش‌تر بیان کردم، دایره‌ی خارجی (جسم)، بخشی از ماست که با دنیای مادی در ارتباط است؛ دایره‌ی داخلی (روح)، تحت تاثیر روح القدس است. پولس می‌نویسد: "اما آن که با خداوند می‌پیوندد، با او یک روح است." (اول قرنتیان ۶: ۱۷) بازایستید و در این واژه‌ها تأمل کنید- ما به معنای دقیق کلمه با روح خدا یک هستیم. به همین سبب به ما گفته شده: "هیچ کس جز به واسطه‌ی روح القدس نمی‌تواند بگوید عیسا خداوند است." (اول قرنتیان ۱۲: ۳) ما نمی‌توانیم خارج از روح القدس به شکلی خارق العاده زندگی کنیم. اما این اهمیتی ندارد چرا که ما از او جدا نیستیم بلکه با او یک شده‌ایم. این جایی است که طبیعت الهی از آن ناشی می‌شود و ما با او یک می‌شویم! امیدوارم عظمت این حقیقت را دریافته باشید. عیسا می‌گوید: «درخواست من تنها برای آنها نیست، بلکه همچنین برای کسانی است که به واسطه‌ی پیام آنها به من ایمان خواهند آورد... تا همه یک باشند، همان‌گونه که توای پدر در من هستی و من در تو. چنان کن که آنها نیز در ما باشند، تا جهان ایمان آورد که تو مرا فرستاده‌ای...» (یوحنا ۱۷: ۲۰-۲۱). "ما"، شامل من و شماست!

عیسا هیچ تفاوتی نداشت، به بیانات او در ارتباط با یگانگی و یک شدنش با روح القدس دقت کنید: "پاسخ عیسی چنین بود: «آمین، آمین، به شما می‌گویم که پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد؛ زیرا هرچه پدر می‌کند، پسر نیز می‌کند.» (یوحنا ۵: ۱۹) و باز شهادت می‌دهد: "اما اگر به‌جا می‌آورم، حتی اگر کلام را باور نمی‌کنید، دست‌کم به آن کارها ایمان آورید تا بدانید و باور داشته باشید که پدر در من است و من در پدر،" (یوحنا ۱۰: ۳۸) و بار دیگر:

"... بلکه پدری که در من ساکن است، اوست که کارهای خود را به انجام می‌رساند." (یوحنا ۱۴: ۱۰)

حال اجازه دهید بپرسم: "پدری که در عیسا ساکن است، کیست؟ این خدای پدر نیست، زیرا عیسا خودش دعا می‌کند: "ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد" (متا ۶: ۹) واضح است که خدای پدر در آسمان است، پس عیسا به کسی اشاره می‌کند که در او ساکن است [و او را متولد ساخته]، یعنی روح القدس. او شخصی از الوهیت است که اسپرم الاهی را در رحم مریم نهاد. حرف‌های فرشته به یوسف را به یاد آورید: "زیرا آنچه در بطن وی جای گرفته از روح القدس است" (متا ۱: ۲۰) خدای پدر عیسا را فرستاد و روح خدا پدری است که در او "ساکن" است. عیسا بیان می‌کند: "من و پدر یکی هستیم" (یوحنا ۱۰: ۳۰) همان طور که عیسا با روح القدس یکی است، پس ما نیز هستیم، زیرا: "آن که با خداوند می‌پیوندد، با او یک روح است" (اول قرنتیان ۶: ۱۷)

قانون موجودیت تازه‌ی ما

اکنون زمان یک مرور کردن سریع است. با توجه به دایره‌ها، جان ما در قسمت میانی واقع شده، زیرا می‌تواند انتخاب کند که دنبال جسم برود یا روح. به یاد داشته باشید که درونداد جسم از جهان مادی می‌آید، اما روح القدس است که بر روح ما تاثیر می‌گذارد. با درک این حقیقت، می‌توانیم توجه مان را به فصل محوری نامه‌ی پولس به رومیان معطوف کنیم. او می‌نویسد:

"پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی نیست، زیرا در مسیح عیسی، قانون روح حیات مرا از قانون گناه و مرگ آزاد کرد" (رومیان ۸: ۱-۲)

قانون روح حیات [قانون موجودیت تازه‌ی ما]^{۱۷} (طبیعت تازه‌ی ما) ما را از قانون طبیعت گناه که در نتیجه‌ی نافرمانی آدم بر نسل انسان آمده بود، رها ساخته است. اجازه دهید مثالی بزنم.
 ۷ نویسنده با استناد به AMP این عبارت را به کار برده است.

ما با قانون مادی‌ای طرف هستیم که آن را جاذبه‌ی زمین می‌نامند. به عنوان یک بیان غیرتخصصی، جاذبه‌ی زمین نیروی کششی است که زمین به هر جسمی در رو و نزدیکی سطح خودش وارد می‌سازد. اگر بخواهم باز هم ساده‌تر بگویم، می‌توان به این شکل توضیح داد که اگر شما به بالای یک آسمان خراش بروید و از آن به بیرون بپرید، با سرعتی بسیار زیاد به پیاده روی پایین برخورد می‌کنید. این حقیقتی مسلم برای تمام اجسام فیزیکی است. همه‌ی انسان‌ها در زیر فشار این قانون هستند.

اما، قانون دیگری هم وجود دارد که در سال ۱۷۰۰ به وسیله‌ی برنولی کشف^[۸] شده که به قانون بالاروی معروف است. به زبان ساده، قانونی است که به یک هواپیما توانایی پرواز می‌دهد. اگر سوار یک هواپیمای جت شوید و با کمک فشار و نیروی موتورهای وقتی به سرعت بالاتر از بلند شدن برسید، از قانون جاذبه آزاد می‌شوید و می‌توانید به آسمان پرواز کنید. بنابراین قانون بالاروی شما را از قانون جاذبه آزاد می‌سازد!

این مثال روشن می‌سازد که قانون روح حیات (قانون موجودیت تازه) چه کاری در رابطه با قانون گناه و مرگ انجام می‌دهد. ما پیش از دریافت طبیعت تازه هیچ هواپیمایی برای پرواز به آسمان دوست داشتنی و آزاد ساختن خود از قانون گناه و مرگ نداشتیم. اما به محض آن که به شناخت و معرفت خدا وارد شدیم، در واقع داخل هواپیمای فیض گشتیم و از طریق نیروی محرکه‌ی ایمان، به سوی آزادی پرواز کردیم. اگر دیگر مانند گذشته اسیر و در دام خواسته‌های لجام گسیخته و ناپسند جسم نیستیم. ما اکنون آزادیم تا در هواپیمای طبیعت نو یافته‌مان بمانیم و به شکلی خارق العاده زندگی کنیم. اجازه بدهید دوباره بگویم: دیگر مجبور نیستیم به هیچ وجه بر طبق جسم زندگی کنیم. ما آزاد هستیم!

اما فرض کنید ما ناگهان تصمیم می‌گیریم موتورهای هواپیما را در ارتفاع سی و نه هزار پایی خاموش و نیروی جنبشی پیش برنده‌ی هواپیما را به نوعی متوقف سازیم. حدس بزنید چه می‌شود؟ جاذبه دوباره وجود دارد. من بار دیگر تحت کنترل آن هستم و با سرعتی سرسام آور به سوی زمین سقوط می‌کنم. وقتی از جاذبه آزاد بودم، جاذبه هنوز وجود داشت. اصل برنولی جاذبه را از بین نمی‌برد، بلکه اثر آن را خنثا می‌سازد.

این موضوع در مورد جسم ما هم صادق است. اگر جان یک ایمان دار

تصمیم بگیرد به جای آن که تحت تاثیر طبیعت تازه از طریق روح القدس باشد، پیوسته به خواسته‌های جسم گوش دهد، هم چون گذشته، جسم کنترل او را به دست خواهد گرفت و ایمان دار نمی تواند خدا را خشنود سازد. ببینید پولس به مسیحیان روم چه می نویسد:

" آنان که نفسانی هستند، به آنچه از نفس است می‌اندیشند، اما آنان که روحانی‌اند، به آنچه از روح است. طرز فکر انسان نفسانی، مرگ است، اما طرز فکری که در حاکمیت روح قرار دارد، حیات و آرامش است." (رومیان ۸: ۵-۶)

در نور این بخش از کلام، بار دیگر به تصویر دایره‌ها فکر کنید. کسانی که در فکر یا جان‌شان به جسم می‌اندیشند، بر طبق آن زندگی خواهند کرد. آن‌ها سوژه‌ای برای امیال، شهوات و آرزوهای این دنیای سقوط کرده خواهند بود، زیرا جان‌شان از منبعی اشتباه تغذیه می‌شود. اما کسانی که اندیشه‌شان از روح‌شان تغذیه میکند، در حیات و آرامش زندگی خواهند کرد.

" زیرا طرز فکر انسانِ نفسانی با خدا دشمنی می‌ورزد، چرا که از شریعت خدا فرمان نمی‌برد و نمی‌تواند هم ببرد، و کسانی که در حاکمیتِ نفس هستند، نمی‌توانند خدا را خشنود سازند." (آیات ۷-۸)

اگر اندیشه‌ها و افکارمان به جای روح‌مان از جسم‌مان تغذیه شود، نمی‌توانیم در قلمرو قانون روح حیات زندگی کنیم، چرا که هنوز اسیر قانون گناه و مرگ هستیم. اگرچه روزی می‌میریم و فرصت رفتن به آسمان را می‌یابیم، اما هنوز زیر قانونی هستیم که همانند دوران بی‌ایمانی ما را اسیر ساخته، ما در داخل سلول‌مان مانده‌ایم و به آن برگشته‌ایم.

این حقیقت توضیح می‌دهد که چرا بسیاری در کلیساها متفاوت از کسانی که در دنیا هستند، زندگی نمی‌کنند: میزان آمار طلاق بالاست، ما ستیزه‌جو هستیم، دعوا می‌کنیم و در تلخی نبخشیدن زندگی می‌کنیم. جذب انجمن‌ها و فرقه‌های خاصی می‌شویم؛ معتاد به پورنوگرافی و مواد می‌شویم، گوش‌مان به فریاد فقرا، بیوه زنان و یتیمان کر شده است. این فهرست پایان ناپذیر است. آیا جالب نیست که پولس می‌گوید آنانی که از نفس و جسم تغذیه می‌شوند، نمی‌توانند خدا را خشنود سازند و هنوز در زیر قانون گناه هستند؟ به همین دلیل پولس چنین ادامه می‌دهد:

"پس ای برادران، ما مدیونیم، اما نه به نفس، تا بر طبق آن زندگی کنیم.
زیرا اگر بر طبق نَفْس زندگی کنید، خواهید مرد؛ اما اگر به واسطه روح،
اعمال گناه‌آلود بدن را بکشید، خواهید زیست." (آیات ۱۲-۱۳)

کاملاً شفاف است که پولس روی صحبت اش به بی ایمانان نیست، بلکه به مسیحیان است، زیرا او از واژه‌ی برادران^(۹) استفاده می‌کند. سوال من این است که چه طور ممکن است ایمان داران چنین گستاخانه بگویند: "من فقط بر طبق نفس [جسم] زندگی می‌کنم؟" این موضوع بی اهمیتی نیست، زیرا پولس می‌گوید اگر در نفس [جسم] ساکن باشیم، خواهیم مرد! همان طور که پیش تر نیز گفتم، تحقیق در این رابطه که معنای واژه‌ی مرگ چیست را به خودتان می‌سپرم. اما هیچ جا در کتاب مقدس وقتی خدا می‌گوید کسی می‌میرد، پایان خوشی ندارد. او این کلمه را به آدم گفت: "زیرا روزی که از آن خوردی به یقین خواهی مرد" (پیدایش ۲: ۱۷ هزاره نو) آدم سال ها پس از نافرمانی اش از نظر جسمی مرد. اما خدا به آدم گفت، روزی که از آن میوه بخوری، خواهی مرد. چه اتفاقی افتاد؟ چه نوع مرگی در زمان تمرزش بر او آمد؟

برگرداندن حیات به بدن های فانی ما

در این جا پرسشی مطرح می‌شود: چه طور می‌توانیم خود را در برابر کشش نسبت به افکار نفسانی حفظ کنیم؟ چه طور می‌توانیم بر تمنای پیروی از تاثیر نفس غالب آییم؟ پولس پاسخ را به ما می‌دهد. پاسخ او دو قسمتی است. نخست و مهم تر از همه این است که در برابر نفسانیات از طریق قدرت عطا شده به وسیله‌ی روح القدس به روح مان، ایستادگی می‌کنیم؛ دوم، ما حداکثر استفاده را از تاثیر شگفت انگیز روح القدس بر بدن مادی مان می‌بریم. پولس می‌گوید:

"اما اگر مسیح در شماست، هر چند بدن شما به علت گناه مرده است،
اما چون پارسا شمرده شده‌اید، روح برای شما حیات است. و اگر روح او
که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از

مردگان برخیزانید، حتی به بدنهای فانی شما نیز حیات خواهد بخشید.
 او این را به واسطهٔ روح خود انجام خواهد داد که در شما ساکن است."
 (رومیان ۸: ۱۰-۱۱)

این یکی از مهم‌ترین بیانات پولس در رساله هایش است. به کلمات او در غالب ترجمه‌ای دیگر گوش دهید^{۱۰}؛ "با روحی که در شما زندگی می‌کند، بدن هایتان نیز چون مسیح زنده خواهد شد!" و در ترجمه‌ای دیگر^{۱۱}؛ "او به وسیله‌ی همان روح حیات که در شما ساکن است، به بدن‌های فانی تان حیات خواهد بخشید." روح القدس نه تنها روح انسانی ما را دوباره آفریده و قدرت می‌بخشد، بلکه حیات را به بدن‌های فانی ما می‌ریزد! چرا این مطلب را زیاد اعلام نکرده‌ایم و درباره‌اش حرف نزده‌ایم؟

زمانی که نجات یافتم، دریافتم که خواهش‌های ناپسند جسمم نه فقط به خاطر طبیعت عیسا که در روح من قرار گرفته بلکه به خاطر تاثیر روح القدس بر بدن مادی من نیز رنگ باخته است. گناه، قدرت خود را از دست داده بود. من پیش‌تر از الفاظ زشت فراوانی استفاه می‌کردم. اما پس از ایمان، دریافتم که دیگر ناسزا نمی‌گویم. پیش از ایمان، عاشق پارتی و مشروب‌خواری بودم. من برای پارتی‌های آخر هفته در کمپ یا کلوپ‌ها زندگی می‌کردم. اما پس از ایمان، میلم برای عیاشی و مشروب‌خواری از بین رفت. آن زمان به هر پارتی شبانه‌ای که در خوابگاه برگزار می‌شد می‌رفتم و می‌دیدم که پسرها دنبال دخترها هستند و تا حد مستی مشروب می‌خورند و خودشان را دست می‌اندازند، در آن لحظات این فکر به سراغم می‌آمد که: چه طور از این چیزها لذت می‌برند، برای آن زندگی می‌کنند و عاشق آن هستند؟

پس از آن که با روح خدا یک شدم، این موضوع برای من تبدیل به واقعیت شد که اگر گناهی می‌کردم، آن را دوست نداشتم، در حالی که قبل از نجات از آن گناه لذت می‌بردم. این اثر قدرت روح القدس در روح تازه‌ی من نبود که در کنار آن حیات را به درون جسم فانی من می‌ریخت. انسان درونی من اکنون زنده شده بود. پیش از نجات، امیال نفسانی جسمم با طبیعت گناه‌آلود روحم تقویت می‌شدند. اکنون طبیعت تازه‌ی من به هیچ وجه تمایلی به گناه نداشت. اکنون از هر چیز که سابقاً تمنای من بود، نفرت داشتم. روح من

The Message ۱۰
NLT (New Living Bible) ۱۱

خواهان پیروی از هدایت روح القدس بود. من در آرزوی دوستی، راه ها و حکمت او بودم. به همین علت پولس ادامه می دهد:

"زیرا آنان که از روح خدا هدایت می شوند، پسران خدایند. چرا که شما روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان باشید، بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به واسطه آن ندا درمی دهیم: «آبا، پدر»" (رومیان ۸: ۱۴-۱۵)

زندگی در مسیح پرماجرا، هیجان انگیز و پر از شگفتی است؛ در یک کلام، خارق العاده است! ما اکنون از قانون گناه و مرگ که زمانی ما را به بردگی گرفته بود، آزادیم. دیگر نباید به دنبال خواسته های جسم سقوط کرده مان برویم. روح ما، همسوی بدن مان، تحت تاثیر زندگی جدید ما در مسیح است. چه نجات شگفت انگیزی!

خوانده شده برای یک زندگی آزاد

پولس در رساله ی خود به غلاطیان نیز به این آزادی حیرت انگیز از جسم اشاره می کند. او می نویسد: "مسیح ما را آزاد کرد تا آزاد باشیم. پس استوار بایستید و خود را بار دیگر گرفتار یوغ بندگی مسازید." (غلاطیان ۵: ۱) ما از قانون یا شریعت گناه و موت به این خاطر که روح مان تازه است و جسم مان به وسیله ی قدرت روح خدا نیرو و انرژی می گیرد، آزاد شده‌ایم. بیایید ایمان مان را به آنچه برایمان تدارک دیده شده حفظ کنیم، در یک زندگی سطح بالا در هواپیمای فیض زندگی کنیم، با ایمان مان تقویت شویم و از اسارت ها که فرزندان تاریکی را به دام می اندازند، آزاد باشیم. پولس هشدار می دهد:

"ای برادران، شما به آزادی فرا خوانده شده‌اید، اما آزادی خود را فرصتی برای ارضای نفس مسازید، بلکه با محبت، یکدیگر را خدمت کنید." (غلاطیان ۵: ۱۳)

این آگاهی را باید با دلسوزی و شور در کلیساهایمان اعلان کنیم. هشدار پولس را می توان به مردی قیاس کرد که مدام جنایت می کند. او در فقر زندگی کرده و ناچار بوده برای زنده ماندن، دزدی کند. به خاطر

سرقت‌هایش سال‌ها در زندان بوده - پنج بار و به مدت بیست و پنج سال، هر بار به خاطر سرقت مسلحانه از یک فروشگاه. به محض آزادی از زندان، دوباره به خاطر اعتیادش به دزدی ظرف چند هفته خودش را مجدداً پشت میله‌های زندان دیده. اکنون به خاطر جنایت‌های مکررش، محکوم به حبس ابد شده است.

سپس یک روز دکتري با دارویی انقلابی از راه می‌رسد که این زندانی را از عادتش به دزدی آزاد می‌کند. در همان زمان یک فرد عالی‌رتبه‌ی دولتی این مرد را عفو می‌کند و پناهگاهی برای او در کشوری دیگر فراهم می‌کند تا زندگی جدیدی را آغاز کند. در این کشور جدید، یک خرده‌فروش شغلی خوب به این مرد می‌دهد و او می‌تواند پول کافی برای پرداخت اجاره و خرید غذا، لباس و دیگر مایحتاجش به دست آورد. این زندانی پیشین، اکنون پول کافی دارد تا حتا چیزی لوکس و گران‌قیمت بخرد. او اکنون کاملاً آزاد است، نه فقط از محکومیتش، بلکه از اجبار و اضطرابش به دزدی.

همه چیز چند سالی خوب پیش می‌رود. اما برخی از دوستان خلافکار سابقش مطلع می‌شوند که او کجاست، پس به آن کشور سفر می‌کنند و او را اغوا می‌کنند. رهبر خلافکاران می‌گوید: "من و رفقایم راهی را پیدا کردیم که می‌توانیم به بانکی بزرگ در شهر جدید تو دستبرد بزنیم و کلی پول به جیب بزنیم. با این کار آن قدر پول گیرمان می‌آید که می‌توانیم تا آخر عمر کیف کنیم و آن بالاها باشیم. هستی؟"

او عاشق زندگی تجملی است، زندگی‌ای که برای آن زحمتی نکشیده باشد. او با خود فکر می‌کند: "چه راه بی‌نظیری برای گذراندن باقی زندگیم!" پس به این او‌باش می‌پیوندد.

چند هفته بعد، آن‌ها کارشان را انجام می‌دهند، اما فردای سرقت دستگیر و همگی محکوم می‌شوند. این مرد کاملاً آزاد بود، اما از آزادی‌اش برای بازگشت به رفتارهای سابقش استفاده کرد، بنابراین آزادی‌اش از او گرفته شد. بار دیگر به واژه‌های پولس دقت کنید: "اما آزادی خود را فرصتی برای ارضای نفس مسازید." این دقیقاً همان کاری است که آن مرد کرد؛ این گفته همچنین نشان می‌دهد که برخی از ایمان‌داران چه می‌کنند و چرا زندگی خارق‌العاده‌ای ندارند. آن‌ها بار دیگر برده‌ی جسم‌شان شده‌اند. به همین دلیل پولس با تحکم فرمان می‌دهد: "بلکه با محبت یکدیگر را خدمت کنید" (آیه ۱۳)

زمانی که در محبت زندگی می‌کنیم، نمی‌توانیم از مسیر دینداری جدا شویم. ما در قلمرو الاهی قرار داریم، اوایی که خود محبت است. ما با روح او همکاری می‌کنیم و آزادی مان رشد می‌کند^[۱۲]. بدون تاثیر و نفوذ روح القدس، جسم ما به سمت خودخواهی، خودمحوری، خودبینی، عشق به خود و دیگر خوی‌های همیشگی‌اش تغییر جهت می‌دهد. به همین سبب پولس ادامه می‌دهد:

"اما می‌گویم به روح رفتار کنید که تمایلات نفس را به‌جا نخواهید آورد. زیرا تمایلات نفس برخلاف روح است و تمایلات روح برخلاف نفس؛ و این دو بر ضد هم‌اند، به‌گونه‌ای که دیگر نمی‌توانید هر آنچه را که می‌خواهید، به‌جا آورید." (آیات ۱۶-۱۷)^[۱۳]

زمانی که درونداد ما از روح ماست که به وسیله‌ی روح القدس دمیده شده، آن گاه تمایلات گناه آلود طبیعت انسانی [انسان نفسانی یا نفس]^[۱۴] را به‌جا نخواهیم آورد. اما بار دیگر دقیق‌تر به آیات بالا نگاه کنید: "انسان نفسانی"، "طبیعت انسانی بدون خدا" نیز عنوان شده است. اما ما بدون خدا نیستیم، زیرا او در ما زندگی می‌کند! اجازه دهید بار دیگر گفته‌ی پولس را به رومیان تکرار کنم: "زمانی که فکر ما روحانی باشد و از روح ما دریافت کند، آن گاه روح القدس حتا بدن‌های فانی شما را حیات خواهد بخشید"^[۱۵]. بدن‌های ما اکنون با حیات پر شده است! این روایتی متفاوت نسبت به کسی است که "بدون خداست" و تحت تسلط جسم و نفس است.

در این جا اجازه دهید بازگردم به بخش آغازین این فصل؛ تعداد زیادی از ایمان داران [برای عذر و بهانه] بیش از حد به قدرت و تسلط جسم‌شان اعتبار و بها می‌دهند. شاید علت آن باشد که آن‌ها به دقت کتاب مقدس را بررسی نکرده‌اند تا این حقایق را کشف کنند و در آن‌ها عمیقا کاشته شود. حقایقی که به وسیله‌ی نویسندگان عهد جدید نگاشته شده است. آن‌ها

۱۲ در ادامه‌ی آیه‌ی ۱۳ در ترجمه‌ی MSG آمده: «... این چنین در ایمان خود رشد می‌کنید.»
۱۳ نویسنده از ترجمه‌ی AMP استفاده کرده است. ترجمه‌ی آیه از AMP به این شکل است: «اما می‌گویم در روح [القدس] [همواره] گام بردارید و زندگی کنید [کنترل و هدایت و توجهتان به روح باشد] آن گاه یقینا خواهش‌ها و تمایلات نفس [طبیعت انسانی بودن خدا] را به‌جا نخواهید آورد. زیرا تمایلات نفس بر خلاف روح [القدس] است و [تمایلات] روح بر خلاف نفس [بی‌خدایی طبیعت انسانی]»

۱۴ با توجه به ترجمه‌ی AMP که در توضیح اضافی آمده: «human nature without God» این مورد در ترجمه‌ی فارسی آیه دیده نمی‌شود.

۱۵ رومیان ۸: ۱۰

نفهمیده‌اند که روح خدا، حیات را در بدن‌های فانی آن‌ها ریخته، و به آن‌ها توانایی گام برداشتن در آزادی کامل را بخشیده است.

مساله دوباره به ایمان برمی‌گردد. اگر باور داشته باشیم که جسم یا نفس مان بر ما تسلط دارد، ما را مغلوب کرده و قدرتمند است، و ما در دست او هستیم، مطابق همین زندگی خواهیم کرد و به دست خواهیم آورد. اما اگر به کلام خدا باور داشته باشیم که می‌گوید روح او زندگی را به درون جسم‌های ما ریخته و ما دیگر تحت تسلط او نیستیم، آن‌گاه بر اساس ایمان مان انجام خواهد شد! بار دیگر می‌بینیم که چرا کلام می‌گوید: "بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت" (عبرانیان ۱۱: ۶) ما همواره باید به یاد داشته باشیم که ایمان درست، زندگی درستی به بار می‌آورد. عکس آن نیز صادق است، ایمان اشتباه منجر به زندگی اشتباه می‌شود. پولس می‌گوید:

"از آن جایی که این زندگی‌ای است که ما برگزیده‌ایم، یعنی زندگی در روح، پس یقین حاصل کنیم که آن را تنها نه همچون اندیشه‌ای در ذهن یا احساسی در قلبی نگاه داریم، بلکه در تمام بخش‌های زندگی مان به آن رفتار کنیم" (غلاطیان ۵: ۲۵)^[۱۷]

بهتر از این ممکن نیست بتوان گفت؛ این آیه خلاصه‌ی تمام آن چیزی است که در دو فصل پیشین بحث کردیم. ما نمی‌توانیم تنها با نگاه داشتن کلام خدا همچون انگاره و آگاهی‌ای در ذهن مان یا احساسی در قلب مان، خارق‌العاده زندگی کنیم. بدون ایمان رسیدن به آن محال است. این مانعی است که بسیاری با آن دست به گریبان‌اند، اما بسیار هم ساده است، آن قدر ساده که یک بچه هم می‌تواند آن را انجام دهد.

پولس در آیه ۲۴ می‌نویسد: "آنان که به مسیح عیسی تعلق دارند، نفس را با همهٔ هوسها و تمایلاتش بر صلیب کشیده‌اند." از طریق قدرت روح‌القدس، همه‌ی هوسها و تمایلات ناپسند نیز مصلوب شده است. اکنون جلال از آن خداست، نه ما. پولس در همین غلاطیان می‌گوید: "با مسیح بر صلیب شده‌ام، و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند؛ و این زندگی که اکنون در جسم می‌کنم، با ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به خاطر من داد." (۲: ۲۰) به واژگان او توجه

۱۶ ترجمه مستقیماً از Message)

کنید: "با ایمان به پسر خداست که ... زندگی می‌کنم." ایمان به روح عیسا که اکنون در ما زندگی می‌کند موجب دسترسی به فیضی است که به جسم ما نیرو می‌بخشد. اکنون دیگر در اسارت "جسمی که خارج از زندگی خداست" نیستیم. ما اکنون با ایمان به قدرت اوئی که در ما زندگی می‌کند، زندگی می‌کنیم. ما آزاد هستیم و می‌توانیم خارق العاده زندگی کنیم!

گام برداشتن در روح

ما باید فعالانه و خلاقانه زندگی کنیم، نه منفعلانه. زندگی خارق العاده از یک طرز فکر تهاجمی^[۱۷] جریان می‌یابد نه یک طرز فکر تدافعی^[۱۸]. کلمات پولس را بار دیگر بخوانیم: "... اما اگر به واسطه روح، اعمال گناه‌آلود بدن را بکشید، خواهید زیست." (رومیان ۸: ۱۳) واژه‌های او منفعلانه نیستند. اگر از روح مان پیروی کنیم که به وسیله ی روح القدس دمیده شده، امیال ناپسند جسم به طور خودکار غیر جذاب می‌شوند. آن قدر شیفته ی زندگی راستین می‌شویم که مرگ [جسم] جذبه اش را از دست می‌دهد.

یک مثال خوب می‌تواند مردی باشد که بسیار فعالانه از افکار، روش برخورد و عشق اش نسبت به همسرش حفاظت می‌کند. او اجازه نمی‌دهد هیچ نوع فکر منفی یا انتقادی به ذهنش راه یابد. در نتیجه، او با اطمینان باور دارد که با جذاب ترین، حکیم ترین، عاشق ترین و زیباترین زنی که می‌توانست در زمین با آن روبه رو شود، ازدواج کرده است. اگر او اینچنین شیفته ی همسرش باشد، اگر زن دیگری سعی در اغوای او داشته باشد، او با خود خواهد خندید و فکر می‌کند: "من هرگز با تو مرتکب زنا نخواهم شد، چرا که من با بهترین فرد ازدواج کرده‌ام! این یک زندگی پیشرو است.

مذهب یا قانون پرستی دقیقاً برعکس است. تمرکز آن‌ها بر چیزهایی است که ما قادر به انجامش نیستیم نه بر واقعیت شگفتی که می‌توانیم داشته باشیم. بهترین زندگی به طور رایگان برای ما تدارک دیده شده، اما قانون گرای، تمرکز شما به پلشتی‌هایی می‌کند که از آن بیرون آمده‌ایم [گذشته ی ما] و مدام به فرد می‌گوید: "بهتر است گناه نکنی؛ تو باید از همه ی چیزهای

Offensive ۱۷ بیش‌تر بیانگر طرز فکر پویا، خلاق و پیشروست.
Defensive ۱۸

ناپسندی که پیش از نجات انجام می دادی، دور بمانی."

متاسفانه ما اکنون تحت شریعت مسیحیت قانون پرستی که به هیچ وجه مسیحیت راستین نیست، قرار داریم، قانونی که می گوید "نباید بکنی!" اگر دوباره به سمت قوانین بازدارنده کشیده شویم، آن گاه نفس یا جسم را نیرومند ساخته ایم، زیرا قانون [شریعت] تمایلات جسم را برمی انگیزد تا بار دیگر برخلاف خدا زندگی کنیم! پولس هشدار می دهد: "نیش مرگ، گناه است و نیروی گناه، شریعت" (اول قرنتیان ۱۵: ۵۶)

اجازه دهید موضوع را روشن کنم. مدت سه سال به عنوان معلم حرفه ای تنیس در یک باشگاه خصوصی تدریس می کردم. من بیست و پنج ساعت در هفته در زمین مشغول آموزش جوانان و بزرگسالان بودم. وقتی صدها بازیکن تنیس را آموزش می دادم، نکته ی جالبی را کشف کردم: اگر به یک کارآموز مدام بگوئید فلان کار را انجام نده، این کار تنها تمایل او را در مسیر انجام این کار افزایش می دهد. به عنوان مثال، مبتدیان تنیس معمولاً گرایش طبیعی به عقب کشیدن و انداختن وزن شان به پای عقبی (تکیه گاه) دارند، به خصوص در زمان دریافت یک ضربه ی سریع و محکم، بی تجربه ها استدلال می کنند که این شیوه به آن ها فرصت بیش تری برای تعادل و تنظیم شدن می دهد. اما این کار همواره موجب یک ضربه ی ضعیف و از دست رفتن امتیاز می شود، به ویژه در مقطع متوسطه تا پیشرفته. دریافته ام که اگر پیوسته به شاگردانم بگویم: "وزنت را روی پای عقب ات نینداز"، پس از زدن یک ضربه ی ضعیف، حتماً آن کار را دوباره تکرار می کنند.

اما اگر به آن ها بگویم: "بسیار خوب، می خواهم که در ذهنت تصویری از حمله به توپ را تجسم کنی، با شدت به سمتش برو، نگذار توپ به سمت تو بیاید، تو به سمتش برو." پس از این که چند بار این حرف را می زنم، آن گاه تعلیم ام را ساده تر می کنم و خیلی ساده می گویم: "به سمتش برو" یا "بهش حمله کن!" با کمال شگفتی آن ها از تکیه کردن به پای عقبی دست برمی دارند و شروع به قدم برداشتن به سمت توپ و ضربات حمله ای می کنند.

با درنظر گرفتن این مثال، یک بار دیگر به کلمات پولس گوش دهید:

"اما می گویم به روح رفتار کنید که تمایلات نفس را به جا نخواهید آورد."

(غلاطیان ۵: ۱۶ هزاره نو)

می توانید ببینید کلمات او منفعلانه نیستند. ما باید با ادامه ی دریافت از

روح مان تحت نفوذ و تاثیر روح القدس، میل به گناه را بکشیم، آن گاه در قانون حیات ساکن خواهیم شد. این کار ما را به سمت قلمرو خارق العاده حرکت داده و در آن حفظ مان می کند.

می خواهم یک نکته ی مهم را پس از این حرف ها روشن کنم. به عنوان یک مربی تنیس من باید به شاگردانم بگویم که چرا ایستادن روی پای عقبی شان، اشتباه است. باید به آن ها هشدار دهم که این کار یک ضربه ی ضعیف را موجب شده که می تواند به قیمت از دست دادن امتیاز تمام شود. من این کار را برای درک موضوع انجام می دهم. من معمولا این را فقط یک یا دو بار می گویم. اما مدام بر واکنش های برانگیزاننده ام تکیه می کنم: "برو به سمت توپ و بهش حمله کن!" این تصویری است که می خواهم در فکر آن ها باشد. پولس و دیگر نویسندگان عهد جدید مدام به پیامدهای کشیده شدن مجدد به سمت جسم و نفس هشدار می دهند. آن گاه این کار را می کنند تا ما موضوع را درک کنیم، زیرا ترس خدا آغاز حکمت است. اما همین نویسندگان تاکید اولیه ی خود را بر زندگی فعالانه در روح قرار داده اند. بار دیگر به واژه های خط دهنده ی پولس گوش دهید: "زیرا آنان که از روح خدا هدایت می شوند، پسران خدایند." (رومیان ۸: ۱۴)

جمع بندی پولس

پس از آن که پولس رسول جنبه های مختلف نجات روح، جان و جسم را به طور مبسوط توضیح داد، همه را به این شکل جمع کرد:

"پس ای برادران، در پرتو رحمت های خدا، از شما استدعا می کنم که بدنهای خود را همچون قربانی زنده و مقدّس و پسندیده ی خدا، به او تقدیم کنید که عبادت معقول شما همین است. و دیگر همشکل این عصر مشوید، بلکه با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید. آنگاه قادر به تشخیص خواست خدا خواهید بود؛ خواست نیکو، پسندیده و کامل او." (رومیان ۱۲: ۱-۲)

من دو عبارت را مشخص کرده ام: "بدن های خود را ... به او تقدیم کنید" و "با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید"^{۱۹}. در اصل، هر کدام آنچه را که در

۱۹ نویسنده از ترجمه ی NLT استفاده کرده که در آن عبارات تا حدی متفاوت اند، اما از آن جا که از نظر مفهوم تفاوتی ایجاد نمی کند، همان ترجمه ی هزاره نو، مورد استفاده قرار گرفته است.

دو فصل گذشته مورد بحث قرار دادیم، پوشش می دهند. عیسا همه چیز را انجام داده، او کار را به کمال رسانده، بهای کامل آزادی ما را پرداخته است. خب، حالا سهم ما چیست؟ کل مطلب به این دو عبارت خلاصه می شود:

نخست، چه طور باید در عمل "بدن های خود را همچون قربانی زنده و پسندیده ی خدا به او تقدیم کنیم"؟ وقتی یک قربانی به خدا تقدیم می شود، به طور کامل وقف او می شود. به عبارت دیگر، به محض دادن، آن را پس نمی گیریم، زیرا دیگر به ما تعلق ندارد. اگر هدیه ی مالی به خداوند بدهم، جرات ندارم به این فکر کنم که با کلیسا یا مینستری تماس بگیرم و بخواهم که پول را به من بازگردانند، زیرا دیگر به من تعلق ندارد. این همان چیزی است که بدن های خود را وقتی به عنوان یک قربانی تقدیم می کنیم، انجام می دهیم. اما قربانی ما همانند پول، یک قربانی مرده نیست، بلکه زنده است، و به این دلیل که بهایی عظیم برای آزادی ما پرداخت، آیا این چیز زیادی است؟ ما دیگر نباید این بدن را متعلق به خود بدانیم، بلکه متعلق به اوست. ما می دانیم که مباشر یا ناظریم بر آنچه که متعلق به اوست و از آنچه که متعلق به اوست [خدا]، برای انجام خواست او به کار می بریم. اما چه طور بدانیم که خواست او چیست؟ پاسخ این است: "رفتارها و عرف این دنیا را سرمشق قرار ندهید بلکه اجازه دهید خدا با نوکردن ذهن تان شما را دگرگون ساخته و به انسانی جدید بدل سازد." ما چه طور می توانیم بدون گوش کردن و باور به آنچه که کلامش می گوید، او را خشنود سازیم؟ چه طور می توانیم در قلمرو روح ساکن باشیم اگر فکر ما هنوز خود را تسلیم افکار و راه های انسان مادی و نفسانی می سازد؟ چه طور می توانیم فکر روحانی داشته باشیم اگر همچون گذشته و پیش از نجات مان بیاندیشیم؟

یک دگرگونی کامل نسبت به روش های فکری و نگرش ما باید رخ دهد. ما باید برای دریافت نگرش او، کلام او را بخوانیم، در غیر این صورت هنوز در لعنت این دنیا سیر خواهیم کرد.

بر اساس تجربه دریافتی ام وقتی با قلب و ذهنی باز کلام را می خوانم، مجرای اثرگذاری روح بر جان خود را باز می کنم. انگار گذرگاه روح بر جانم پاک شده و من قادر به شنیدن تعالیم روح القدس هستم.

دریافته ام که در چنین شرایطی بهتر می بینم، بهتر فکر می کنم و به نظر می رسد که در بدنم نیروی زندگی بیش تری جریان دارد. اگر کلام خدا را نشنویم، خواه از طریق خواندن کتاب مقدس، دعا، گوش دادن به پیغام های

الاهی دیگران، خواندن کتاب‌های مسح شده، یا هر طریق دیگری، آن گاه به نظر می‌رسد گویی تاثیرات دنیا دوباره به نرمی وارد می‌شوند و من خودم را مطابق و هم‌نوای عرف‌ها و روش‌های دنیا می‌یابم.

بسیار دوستانه می‌گویم؛ ما اهمیت شنیدن کلام خدا را دست‌کم می‌گیریم. و "از آن جایی که این زندگی است که ما برگزیده ایم، یعنی زندگی در روح، پس باید یقین حاصل کنیم که آن را نه همچون اندیشه‌ای در ذهن یا احساس در قلب نگه داریم، بلکه در تمام بخش‌های زندگی مان به آن رفتار کنیم." [یا "اگر به روح زیست می‌کنیم، به روح نیز رفتار کنیم" (غلاطیان ۵: ۲۵)] در غفلت از این حقیقت در حیرت می‌شویم که "چرا نمی‌توانم زندگی موفق مسیحی‌ای داشته باشم؟ چرا خارق العاده، دست نیافتنی است؟ چرا جسمم بر من حکم می‌راند؟ چرا نمی‌توانم کاری را که باید بکنم، انجام دهم؟ چرا ایمان داران کتاب اعمال رسولان، زندگانی متفاوتی با من داشتند؟" کتاب مقدس به ما می‌گوید، چرا: "زیرا چنان که دردل خود فکر می‌کنید، خود او همچنان است." (امثال ۲۳: ۷ ترجمه قدیمی)
پولس با قوت ما را ترغیب می‌کند تا:

"شما آموختید که باید به‌لحاظ شیوه زندگی پیشین خود، آن انسان قدیم را که تحت تأثیر امیال فریبنده دستخوش فساد بود، از تن به‌در آورید. باید طرز فکر شما نو شود، و انسان جدید را در بر کنید، که آفریده شده است تا در پارسایی و قدوسیت حقیقی، شبیه خدا باشد." (افسیسیان ۴: ۲۲-۲۴)

ما باید راه‌های گذشته را با عوض کردن ذهن و طرز فکرمان بیرون کنیم. بیش‌ترین خلاقیت، نوآوری، قدرت و حکمت موجود در جهان، اکنون در ماست. این حقیقت باید برای ما از زمینی که روی آن راه می‌رویم و آبی که می‌نوشیم، واقعی‌تر شود. این صرفاً یک پذیرش ذهنی نسبت به آنچه او گفته، نیست بلکه به این معناست که ما به معنای دقیق کلمه به فکرهای خداوند وارد می‌شویم. خود را آنچنان می‌بینیم که او ما را می‌بیند. دیگر بر اساس توانایی‌های خود زندگی نمی‌کنیم بلکه با اطمینان می‌دانیم، روح مسیح از طریق ما [و در ما] زندگی می‌کند. این حقیقت در ذات و جوهره‌ی ما تبدیل به باور و یقین شده است. ما "انسان جدید را پوشیده ایم".
این کار را بکنید، مهم نیست شرایط چیست، دنیا، دوستان به ظاهر خوب

۲۰ ترجمه از MSG و هزاره نو. (ترجمه‌ی دوم را مترجم اضافه نموده است)

یا اشخاص نجات نیافته به شما چه می گویند. شما در ماورای هر شک و تردیدی می دانید که اکنون یک فرد خارق العاده هستید و خدا در زندگی شما جلال می یابد.



تاملاتی برای سفری خارق العاده

- جان - که یا تحت تاثیر روح ماست یا جسم ما- برای آن که چگونه زندگی کنیم، "تصمیم گیرنده" است. وضعیت "تصمیم گیرنده ی" شما چگونه است؟ آیا به سوی خداوند متمایل است یا به سوی روش های دنیا؟
- در کدام بخش از زندگی تان برای فرار از اسارت گناه و تجربه ی آزادی الاهی، مشکل دارید؟
- چه روش هایی را در زندگی تان می توانید پیش ببرید تا در روح [القدس] پیشرو باشید؟

فصل هفدهم

حکومت شکوهمند خدا^[1]

در فصل پایانی، می‌خواهم یک بار دیگر توجه خود را به واژگان بسیار شناخته شده‌ی خداوندمان معطوف نمایم:

«پس شما این‌گونه دعا کنید: «ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدّس باد. پادشاهی تو بیاید. اراده‌ تو، چنانکه در آسمان انجام می‌شود، بر زمین نیز به انجام رسد.» (متا ۶: ۹-۱۰)

یک روز ناگهان فکری به ذهنم خطور کرد: عیسا به فراوانی از پادشاهی سخن می‌گوید. وقتی انجیل را با این تفکر خواندم، دیدم که پادشاهی را بیش از اندازه در گفته‌هایش به کار برده است. در واقع، این عبارت در بیش از یک صد آیه‌ی اناجیل آمده است.

همان طور که در فصل ۱۰ بیان کردم، عیسا هنگامی که از پادشاهی خدا سخن می‌گوید، درحقیقت به "حکمرانی خدا" اشاره دارد. واژه‌ی یونانی که در بیش‌تر موارد در اناجیل برای پادشاهی خدا به کار رفته، Basileiatoutheos است. Theos اشاره به خدا دارد و Basileia به معنای "سلطنت، حکومت، حکمرانی" است. Basileia از واژه‌ی یونانی‌ای مشتق می‌شود که برای

۱ *God's Imperial Rule*: می‌توان «حکومت پادشاهی خدا» نیز ترجمه کرد، اما با توجه به توضیحات متن، عبارت «حکومت شکوهمند خدا» مناسب‌تر است.

مفهوم "بنیاد" و "شالوده" به کار می رود. برخی از پژوهش‌گران این ریشه‌ی معنایی را ترجیح می دهند. زیرا سردرگمی‌ای که در اشتباه گرفتن آن با معنای "رژیم سلطنتی"^[۲] رخ می دهد را می زداید. آن‌ها اعتقاد دارند بهترین ترجمه "حکومت شکوهمند خدا" یا "قلمرو [ملکوت] خدا"^[۳] است.

من عاشق واژه‌ی شکوهمند [سلطنتی، پادشاهی] هستم. یکی از معانی آن "قدرت مطلقه" است. مترادف‌های آن: سلطنتی، باشکوه، خسروانی، شاهانه، باهبت و مجلل است. وقتی در ادامه واژه‌ی "پادشاهی" یا "حکومت شکوهمند [پادشاهی، شاهانه] خدا" را می بینید، به تمام این معانی بیاندیشید.

عیسا می گوید: "ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد، حکومت شکوهمند [پادشاهی] تو بیاید، اراده‌ی تو چنان که در آسمان انجام می شود، بر زمین نیز به انجام رسد." پادشاهی خدا آمده است! اما نه به شکل فیزیکی بر روی زمین، چنان که اشعیا نبوت کرده بود که در آینده عیسا برای همیشه حکومت خواهد کرد و تسلط شیطان برای همیشه برداشته خواهد شد. این پادشاهی در ماست، قوم خدا، ما، قلمرو او را در هر جایی که هستیم، گسترش می دهیم. با دانستن این مطلب بیایید بار دیگر حرف‌های پولس به رومیان را ببینیم:

"زیرا اگر به واسطهٔ نافرمانی یک انسان، مرگ از طریق او حکمرانی کرد، چقدر بیشتر آنان که فیض بیکران خدا و عطای پارسایی را دریافت کرده‌اند، توسط آن انسان دیگر، یعنی عیسا مسیح، در حیات حکم خواهند راند." (رومیان ۵: ۱۷)

با آگاهی بیش تر از آنچه عیسا در دعایش تحت عنوان "حکومت شکوهمند [پادشاهی] خدا" عنوان کرده، می توانیم عبارت "در حیات حکم خواهند راند" پولس را بهتر درک کنیم. در ترجمه‌ی NIV آمده: "حکومت خواهند کرد"^[۴] و در ترجمه‌ی Weymouth "همچون پادشاه حکومت خواهند کرد"^[۵].

ارتباط این دو آیه‌ی کلیدی چیست؟ ما باید این نکته را در ذهن داشته باشیم که "زمین ... از آن اوست" (مزمور ۲۴: ۱) اما خدا حکومت بر آن را به انسان واگذار کرد. مزمورنویس می نویسد: "آسمانها، آسمانهای خداوند

۲ Monarchy: یا «سلطنت مطلقه»

۳ God's Domian: یا «ملکوت خدا». این همان عبارتی است که در ترجمه‌ی قدیمی به کار رفته است.

۴ Reign in life

۵ Reign as king in life

است، اما زمین را به بنی آدم بخشیده است." (مزمور ۱۱۵: ۱۶)

آدم خراب کرد و همه را زیر تسلط شیطان قرار داد. اما عیسا به عنوان یک انسان، با پیروزی آن را بازگرداند. اکنون اقتدار و قدرت به جایگاهی بازگشته که خدا از ابتدا قصد داشت. یعنی در دستان مردان و زنان. اما برعهده‌ی ماست که این اقتدار را اجرایی کنیم. اگر این کار را نکنیم، همچنان حکومت در دستان آن فاسد قرار خواهد داشت.

این جا با حقیقتی مهم روبه رو می شویم؛ مردان و زنان خداجوی تعیین شده‌اند تا اراده‌ی خدا را بر زمین به انجام رسانند! تمام داستان‌های انجیل این حقیقت را به تصویر می کشند.

اجازه دهید تنها به یک مورد اشاره کنم: در این واقعه عیسا را می بینیم که به عنوان یک انسان در قایقی وسط دریای جلیل ایستاده و به توفان فرمان می دهد تا بازایستد. خدا نمی خواهد عیسا و دیگر مردان بمیرند، اما وقتی عیسا خواب بود، خدا به شکل ماوراطبیعی توفان را آرام نساخت. او به عیسا - یعنی یک انسان - احتیاج داشت تا بایستد و بر آن تسلط یابد.

نمونه‌هایی از این اصل مهم حتا در عهد عتیق نیز رخ می دهد. به عنوان مثال، الیشع به پادشاه اسراییل گفت تا با تیر زمین را بزند تا نشانه‌ای باشد برای آزادی از دست سوری‌ها. پادشاه فقط سه بار زمین را زد. الیشع خشمگین شد و گفت: "می بایست پنج شش مرتبه زده باشی، آن گاه ارامیان را شکست می دادی تا تلف می شدند، اما حال ارامیان را فقط سه مرتبه شکست خواهی داد" (دوم پادشاهان ۱۳: ۱۹)

خداوند می خواست اسراییل، سوریه را نابود کند، اما خواست او به انجام نرسید، زیرا یک مرد او را محدود ساخت. شاید درک این موضوع سخت باشد. اما به خاطر امانت و کمال خدا، او خود را محدود ساخته، زیرا حاضر نیست اقتداری را که سپرده، بازپس گیرد. این مثال‌ها بسیارند.

"زیرا خداوند یهوه کاری نمی کند، جز این که کسی سر خویش را به

بندگان خود انبیا مکشوف می سازد" (عاموس ۳: ۷)

عبارت "کاری نمی کند" را مشاهده کنید. در عهد عتیق به محض آن که خدا نقشه‌اش را مکشوف ساخته، چه اتفاقی در ادامه افتاده؟ خواه نبی یا فرد دیگری که نبی مسئولیت را به او سپرده، سخن گفته، یا خواست خدا را به انجام رسانده. به یاد داشته باشید که در آن روزها انبیا کسانی بودند

که خدا اراده اش را بر آن‌ها مکشوف می‌ساخت. اما در دوران عهد جدید، عیسا درباره ی یحیای تعمید دهنده گفت که او بزرگ‌ترین انبیای تا آن زمان است. سپس ادامه داد و گفت که اما کوچک‌ترین در پادشاهی آسمان از یحیا بزرگ‌تر است (متا ۱۱: ۱۱ را بخوانید). چه طور چنین چیزی ممکن است؟ زیرا ما می‌دانیم که پادشاهی در میان ماست! اکنون هر یک از ما به عنوان دختران و پسران خدا می‌توانیم نقشه ی خدا را برای انجام اراده ی او بر زمین بشنویم. ما افرادی خارق‌العاده هستیم که بر زندگی در عیسای مسیح حکم می‌رانیم [حکومت می‌کنیم].

با جمع بندی همه ی این موارد اکنون می‌توانیم دعای خداوند را این گونه بخوانیم: "ای پدر ما که در آسمانی، ای یهوه صباوت، حکومت پادشاهانه و شکوهمند تو بیاید، پادشاهی و اقتدار تو بر زمین به انجام رسد؛ قلمرو پادشاهی [ملکوت] تو به وسیله ی مقدسانی که از طریق فیض بیکران تو حکم می‌رانند، برقرار شود." می‌بینید که اکنون خارق‌العاده است!

تجلی ملکوت آسمان

بگذارید به طور خلاصه سفرمان را مرور کنیم. بالاترین هدف ما خشنودی خداست، اما ما ظرفیت لازم برای انجام این کار توسط خود را نداریم. اما همان طور که از ابتدای کتاب بحث کردیم، ما مسیحیان نباید به توانایی هایمان تکیه کنیم، زیرا به ما فیض فراوان خدا داده شده است. فیض تنها بخشش گناه نیست، بلکه موارد بیش تری را شامل می‌شود. فیض ما را از اسارت طبیعت گناه آلود مرده مان آزاد ساخته و باعث می‌شود دوباره متولد شویم، و همان طبیعت عیسای مسیح را مالک شویم. در نتیجه نه تنها می‌توانیم پاک و خداگونه زندگی کنیم، بلکه می‌توانیم همان ثمرات عیسا را به بار آوریم و حکومت شکوهمند و پادشاهی خدا را به این دنیای تاریک بیاوریم.

عیسا در زندگی حکم می‌راند، ما نیز همین کار را می‌کنیم!

آیا این حقیقت شگفت‌انگیز را درک کردید؟ عیسای مسیح به عنوان یک انسان هر آنچه را که آدم در باغ عدن به شیطان سپرده بود، پس گرفت. این

کار در آینده با برگرداندن زمین و مقام ساکنانش به کمال، به اوج خواهد رسید. اما پیش از وقوع این امر، پادشاهی خدا از قبل با نیروی کامل در درون قلب‌ها و زندگی فرزندان خدا عمل خواهد کرد. همه‌ی ما باید این کار را این‌جا انجام دهیم، باور داشته باشیم، و فیض خدا را به کار بریم تا ملکوت او را برقرار سازیم.

درست همان‌طور که عیسا حکومت شکوهمند خدا را به صحنه‌ی زندگی ما آورد، ما نیز باید همان کار را بکنیم. در این‌جا چند مثال را ببینید:

- شمعون در تجارت و بازرگانی ماهیگیری خود مشکل داشت، اما در اولین ملاقات با عیسا و در روزی که کاملاً شکست خورده بود، به دریا رفت و با عظیم‌ترین صیدی که تا به حال داشت، بازگشت.
- عروسی قانا داشت به هم می‌خورد [به خاطر نبودن شراب]، عیسا نه تنها عروسی را نجات داد، بلکه آن را بهتر هم نمود.
- جامعه دیگر مجبور نبود نگران بیوه زنی ناامید پس از زنده شدن پسرش توسط عیسا باشد. وقار و شان آن زن دست نخورده باقی می‌ماند و میراث و نسل او ادامه می‌یافت.

- به محض آن که زکی با عیسا روبه‌رو شد، جامعه امن‌تر و ثروتمندتر شد؛ در جامعه دزدی و فقر کم‌تر شد زیرا دزدی که اکنون تک‌ریم شده بود، دیگر از مشتریانش باج نمی‌گرفت. اما ماجرا به همین‌جا ختم نشد. او چهار برابر آنچه را که گرفته بود، به کسانی که متضرر شده بودند، بازگرداند. این یک تحول اقتصادی بود.

در موقعیتی دیگر، مرد دیوانه‌ای که نمی‌شد در زندان تنها رهاش کرد، اکنون اخبار پر جلال [خداوند] را اعلام می‌کرد، و ملکوت و پادشاهی خدا را در ده شهر پخش نمود و زندگی پرثمری داشت.

ما می‌توانیم ادامه دهیم و باز ادامه دهیم و حتا فراتر از آنچه در انجیل نوشته شده، نمونه بیاوریم، زیرا یوحنا می‌گوید همه‌ی کتاب‌های جهان گنجایش همه‌ی کارهای خارق العاده‌ای را که عیسا به انجام رسانید، ندارد. او نقشه‌ی خدا را برای آوردن ملکوت بر زمین آشکار ساخت. او به ما نشان داد چگونه در زندگی حکم برانیم.

این تنها به عنوان یک الگو نیست، بلکه یک فرمان است و ما به آن متعهدیم. نه آن که همه‌ی ما شبان و معلم باشیم، زیرا هر کدام عطیه و خواندگی متفاوتی داریم. ولی در هر جای زندگی که قرار گرفته‌ایم، باید

خارق‌العادگی را بروز دهیم. تجارت ما باید رونق بیابد، حتا زمانی که دیگران در گرفتاری‌اند. جامعه‌ی ما باید امن تر، شادتر، کامروا تر شود. پرسنل ما باید به سرعت افزایش پیدا کنند. موسیقی ما باید تازه و بکر باشد نه تقلیدی از موسیقی‌های دنیوی [جامعه‌ی بی‌دین]. همین مورد باید در ارتباط با طراحی‌های گرافیکی و معماری ما نیز صادق باشد. خلاقیت ما باید الهام بخش باشد و در تمامی سطوح مورد توجه قرار گیرد. کارآیی و اجرای ما چه در ورزش، چه سرگرمی، چه هنر، مدیا یا هر بخش دیگر باید برجسته باشد. شهرها و ملت‌های ما باید شکوفا شوند در حالی که بر آن پارسایان و افراد درستکار حکم می‌رانند. مدارس ما باید عالی باشند در حالی که معلمانی امین و درستکار دارند. خلاصه‌ی کلام، وقتی فردی خارق‌العاده درگیر کار است، آن جا باید فراوانی خلاقیت، بهره‌وری، آسایش خاطر، ابتکار و نبوغ وجود داشته باشد. این‌ها همه در آسمان یافت می‌شود و باید در زمین نیز باز نمود یابد. ما حقیقتاً باید در این دنیای تاریکی، نور باشیم. ما نمونه‌هایی لحظه‌ای را از این خارق‌العادگی در عهد عتیق می‌بینیم، البته در مقیاسی به مراتب کوچک تر. یوسف پریشانی عظیمی را به خاطر تنفر برادرانش متحمل شد. اما ما چیزهای زیادی از دوران بردگی او یاد می‌گیریم:

"خداوند با یوسف بود، پس او مردی کامروا شد و در خانهٔ سرور مصری خود ماند. و سرور یوسف دید که خداوند با یوسف است، و در هرآنچه می‌کند، خداوند او را کامیاب می‌گرداند. پس لطف او شامل حال یوسف شد و یوسف او را خدمت می‌کرد. فوتیفار او را بر امور خانهٔ خویش برگماشت و هرچه داشت به دست او سپرد. از زمانی که فوتیفار یوسف را بر امور خانه و تمام اموال خویش برگماشت، خداوند خانهٔ آن مصری را به سبب یوسف برکت داد. برکت خداوند بر همهٔ اموال فوتیفار، چه در خانه و چه در مزرعه، بود." (پیدایش ۳۹: ۲-۵ هزاره نو)

فوطیفار به فراوانی برکت یافت، تنها به این دلیل که یوسف برای او کار می‌کرد، آن هم نه به عنوان یک کارمند و الامقام، بلکه به عنوان یک برده! یوسف حتا پس از تهمت ناروایی که به او زدند و به زندانش انداختند، نه فقط مبارک باقی ماند، بلکه محیط پیرامونش نیز کامروا شد. بالاخره زندانیان او را به عنوان مسئول خود برگزیدند و می‌خوانیم: "و رئیس زندان با آنچه

به دست یوسف سپرده بود، کاری نداشت، زیرا خداوند با یوسف بود، و او را در هر چه می‌کرد، کامیاب می‌ساخت." (آیه ۲۳) زندگی خارق العاده در هر جایی که او ساکن بود، حتا در سلول زندان نیز همراه او بود!

نمونه‌ی دیگر عهد عتیقی، روایت دانیال و دوستان اوست. آن‌ها در حکومت بابل به کار گمارده شدند، قوی‌ترین ملت دنیا. آن‌ها پسران خارجی و غریبه‌ای بودند که هیچ تعلیم رسمی هم نداشتند. اما پس از مصاحبه با هر کدام، آن‌هایی که مسئول بودند دریافتند که آن‌ها "ده برابر بهتر" از همه‌ی مشاوران شاه هستند. (دانیال ۱: ۲۰ را بخوانید) آن‌ها روش‌های جدید و روندهای اجرایی جدید را ارائه دادند که به سرعت در آن جامعه مورد پذیرش واقع شد. آن‌ها افرادی خارق العاده بودند.

می‌توانیم مثال‌های دیگری نیز ذکر کنیم، مانند دانیال، یعقوب، روت، استر، ارمیا و ... اگر این موارد در مقیاس محدودی تنها برای کسانی که در عهد عتیق به پادشاهی خدا نزدیک بودند اتفاق افتاد، چه قدر بیش‌تر باید تبدیل به هنجار و معیار زندگی کسانی شود که پادشاهی خدا در درون آن‌هاست؟ ما امید جهان هستیم، نمک زمین. ما باید به واسطه‌ی فراوانی فیض بر زندگی حکومت کنیم. ما باید خارق العاده زندگی کنیم.

نیروی بازدارنده

شاید بپرسید: "آیا خدا ما را برگزیده تا بر دنیا در همه‌ی بخش‌های آن اعم از دولت، آموزش، سرگرمی، تجارت، مدیا و بازار مسلط شویم تا زمانی که عیسا بازمی‌گردد در آنچه ما برای او آماده ساخته‌ایم، قدم بگذارد؟" خیر، این چیزی نیست که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد. عهد جدید به وضوح سیمای جهان پیش از آمدن مسیح را در تاریکی، بی قانونی و شرارت ترسیم می‌کند. این همان چیزی است که پولس در نامه‌ی خود به کلیسای تسالونیک‌ی درباره‌ی بازگشت ثانویه‌ی مسیح می‌نویسد:

"مگذارید هیچ‌کس به هیچ طریقی شما را فریب دهد. زیرا تا نخست آن عصیان واقع نشود و آن مرد بی‌دین که فرزند هلاکت است به‌ظهور نرسد، آن روز فرا نخواهد رسید. او با هر آنچه خدا خوانده می‌شود و مورد

پرستش قرار می‌گیرد، مخالفت می‌ورزد و خود را بالاتر قرار می‌دهد، تا آنجا که در معبد خدا جلوس می‌کند و خود را خدا معرفی می‌نماید. آیا به یاد ندارید هنگامی که با شما بودیم اینها را به شما می‌گفتم؟ شما می‌دانید که اکنون چه چیزی مانع است و سبب می‌شود که او تنها در زمان مناسب خود ظهور کند." (دوم تسالونیکیان ۲: ۳-۶)

این بخش از کلام همانند بخش‌های دیگر نشان می‌دهد که سیستم دنیا درست پیش از آمدن مسیح که دشمنان خدا را نابود خواهد کرد و حکومت و پادشاهی خود را بر زمین برقرار می‌کند، در فساد و تباهی است (مکاشفه ۱۹: ۱۱ و ۲۰: ۶ را بخوانید) اما می‌بینید چیزی به عنوان بازدارنده‌ی آن مرد [دجال] که فرزند هلاکت است و عصیان کامل نسبت به خدا در او ساکن است، عمل می‌کند. در حقیقت، اگر به خواندن ادامه دهیم می‌بینیم که فقط ضد مسیح [دجال] باز داشته نمی‌شود بلکه بی‌دینی و شرارت نیز باز داشته می‌شود.

"زیرا سرّ بی‌دینی هم‌اکنون نیز عمل می‌کند، اما فقط تا وقتی که آن که تا به حال مانع است از میان برداشته شود." (آیه ۷)

واژگان پولس تنها بیانگر دوران ضد مسیح [دجال] نمی‌باشد، بلکه دربرگیرنده‌ی همه‌ی عهد جدید است که یقیناً شامل زمان ما نیز می‌شود. بنابراین خواه دجال امروز ظهور کند یا ۵۰ سال بعد، این کلمات یقیناً اکنون کاربرد دارند. برخی مانع شرارت یا بی‌دینی هستند. خب، آن‌ها چه کسانی هستند؟

نخستین فرض منطقی، روح القدس است. اما او نمی‌تواند باشد، زیرا در دوران حکومت "آن مرد بی‌دین"^[۱] افراد بسیاری خواهند بود که زندگی‌شان را به مسیح می‌سپارند و کتاب مقدس نشان می‌دهد که هیچ‌کس نمی‌تواند بدون حمایت روح القدس بگوید "عیسا خداوند است" (اول قرنتیان ۱۲: ۱۳ را بخوانید) بنابراین "آن مانع" نمی‌تواند روح القدس باشد.

تنها یک امکان دیگر وجود دارد و آن کسی نیست جز بدن مسیح. به محض آن که خداوند برای بردن ایمان داران راستین‌اش یعنی کلیسا می‌آید. (اول تسالونیکیان ۴: ۱۶-۱۷ و اول قرنتیان ۱۵: ۵۱-۵۲ را بخوانید) "او"^[۲]

[بدن مسیح]، برده خواهد شد. عیسای مسیح هرگز "اوبه صورت مونث"^[A] خطاب نشده، بنابراین او [مسیح/بدن مسیح] یک مرد است. اگر ما درباره‌ی حکومت بدن او بحث می‌کنیم، پس باید اشاره به اوی مذكر باشد. از طرف دیگر، در ارتباط با رابطه‌ی ما با عیسا، ما "عروس مسیح هستیم" (افسیسیان ۵: ۲۵-۳۲ را بخوانید)، بنابراین به عنوان مونث دیده می‌شویم. اما در ارتباط با قدرت و اقتدار، "بدن مسیح" هستیم که جنس مذكر است.

حکومت "بدن مسیح" [یا حکومت کردن بدن مسیح] می‌تواند مانع بی‌دینی باشد، درست همان طور که خود عیسا با حکم راندن بر زندگی چنین کرد. خداوند ما می‌گوید: "تا زمانی که در جهان هستیم، نور جهانم" (یوحنا ۹: ۵) آیا عیسای مسیح هنوز در جهان است؟ پاسخ مثبت است، اما نه سر او، بلکه بدن او و آن ما هستیم. هیچ جا در عهد جدید به ما گفته نشده که روح القدس نور جهان است. عیسا می‌گوید: "من نور جهانم" (یوحنا ۸: ۱۲) به ما نیز می‌گوید: "شما نور جهانید" (متا ۵: ۱۴). ما همه یک هستیم - او سر است و ما بدنش هستیم. ما نیز همچون عیسا نور جهان هستیم.

نور مانع تاریکی است؛ راه دیگری وجود ندارد. شما هرگز واژه‌ی "تلالو تاریکی" نشنیده‌اید، بلکه "تلالو نور" شنیده‌اید، زیرا تاریکی نمی‌تواند بر نور غالب آید، اما نور بازدارنده و مانع تاریکی است. اگر سالنی پر از مردم داشته باشیم و به هر یک، لامپی ۶۰ واتی بدهیم، سالن مملو نور خواهد بود. از طرف دیگر، اگر فقط عده‌ی کمی لامپ ۶۰ وات داشته باشند، سالن کم نور و تیره خواهد بود. اگرچه تاریکی نمی‌تواند هرگز مانع نور شود، اما نور می‌تواند به خاطر کمی حضورش تیره شود.

به همین شکل اگر تنها بخشی از بدن مسیح دریابد که در مسیح عیسا هستند و در قدرت فیض گام بردارند، آن گاه دنیا کم نور خواهد بود. این چیزی است که سال هاست ادامه دارد، ما نور اندکی برای جهانیم. اما وضع نباید به همین منوال بماند! من رویایی دارم! رویایی درباره‌ی بدن پرنور شده‌ی مسیح که در برگیرنده‌ی همه‌ی سنین است، شامل مردان و زنان است، آگاه از آنچه خدا در درون‌شان نهاده و به پاخاسته با جلال و قوت او. این ایمان داران به چنان روش خارق العاده‌ای زندگی خواهند کرد که بسیاری به سوی پادشاهی خداوند کشیده خواهند شد، نه صرفاً با موعظه‌هایشان، بلکه با نمایش چگونگی زندگی‌شان و شاهکارهای بی‌نظیر

و برجسته شان. من این رویا را که خدا به من بخشیده باور دارم، زیرا اشعیا نبوت می کند:

"برخیز و درخشان شو زیرا نور تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است. زیرا اینک تاریکی جهان را و ظلمت غلیظ طوایف را خواهد پوشانید اما خداوند بر تو طلوع خواهد نمود و جلال وی بر تو ظاهر خواهد شد. و آمت‌ها بسوی نور تو و پادشاهان بسوی درخشندگی طلوع تو خواهند آمد." (اشعیا ۶۰: ۱-۳)

دقت کنید که دنیا در تاریکی است، و مردم در تاریکی ای ژرف، اما نور و روشنایی خواهد آمد! تالار را تصور کنید که وقتی افراد بیش تری لامپ‌های شصت و اتشان را روشن می کنند، از نور اندک، تبدیل به تالاری درخشان و پرنور می شود.

اشعیا نبوت می کند که جلال خدا در ما طالع گردیده، او نمی گوید نزول کرد. بسیاری از مسیحیان به دنبال یک نمایش غیرعادی از ریزش روح خدا بر کلیسا هستند که بیداری بزرگی را به همراه خواهد داشت. خیر، من باور دارم که خدا منتظر ماست تا برخیزیم، تا دریابیم که اوست که ما را ساخته تا قدرتمند باشیم و قدرتی را که ما قرار داده به کار بریم. به محض این که ما این کار را می کنیم و حقیقتا ایمان می آوریم، بی نهایت درخشان خواهیم شد و تالار تاریک جهان را، نورانی خواهیم ساخت. بی ایمانان به زندگی‌های خارق العاده‌ی ما کشیده خواهند شد. چه روزهای شگفت انگیزی است این روزها که در آن زندگی می کنیم!

در مورد آزمایش‌ها چه؟

در سناریویی که من شرح دادم، آزمایش‌ها و سختی‌ها چه طور جای می گیرند؟ ما می دانیم که با مخالفت‌ها روبه رو می شویم، کتاب مقدس چنین می گوید. آیا ضدیت‌ها ظرفیت و نیروی متوقف ساختن یک زندگی خارق العاده را دارند؟ خیر، سختی‌ها آن طور که به نظر می رسد متوقف سازنده نیستند، بلکه برای فردی خارق العاده یک فرصت به شما می روند. مصیبت و بدبختی ظاهری یوسف، گذرگاهی به سوی خوانندگی عظیمش

بود. تجربه‌ی موسا در چرانیدن گوسفندان در صحرا او را برای شبانی قوم اسرائیل آماده ساخت. او به عنوان پسر فرعون مهارت‌های رهبری را با قوت یاد گرفت. اما به قلب شبان برای مراقبت از قوم خرد شده در اسارتش نیز احتیاج داشت. مصیبت داود، او را آماده ساخت و به سوی سرنوشتش رهنمون ساخت. من می‌توانم با نمونه‌های دیگر ادامه دهم.

پولس به کلیسای نخستین گفت: "باید با تحمل سختی‌های بسیار به پادشاهی خدا راه یابیم." (اعمال ۱۴: ۲۲). بیایید بار دیگر واژه‌های او را بخوانیم و تعریفی را که در این فصل از پادشاهی یاد گرفتیم در آن جای گذاری کنیم: "باید با تحمل سختی‌های بسیار به حکمرانی شکوهمند خدا وارد شویم." به عبارت دیگر، ما بدون مقاومت، وارد حکمرانی در این زندگی و یک زندگی خارق العاده نخواهیم شد.

اگر جنگی وجود نداشته باشد، پیروزی‌ای هم وجود ندارد. اگر مخالفتی نباشد، زمینی جدید برای گرفتن نیست. پولس مدتی در این بخش دیدگاهی اشتباه داشت. عاملی از شیطان، خاری در جسم او نهاد، پولس سه بار نزد خداوند التماس کرد تا آن را از وی بردارد، اما خداوند به او پاسخ داد: "اما مرا گفت: «فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می‌رسد.» پس با شادی هر چه بیشتر به ضعفهایم فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح بر من ساکن شود." (دوم قرنتیان ۱۲: ۹) ضعف پولس ناتوایی جسم‌اش در غلبه بر مخالفت و دشمنی شیطان بود. خدا به سادگی می‌گوید: "آیا درنیافته‌ای که خارق العاده بودن زمانی آغاز می‌شود، که توانایی انسان نمی‌تواند کاری از پیش ببرد؟ در آن هنگام است که فیض من [قوت]، شکاف را پر خواهد کرد. پس چرا باید مقاومت و مخالفت را بردارم؟ تو باید از طریق فیض من بر آن غالب آیی و نابودش سازی!"

به محض آن که این موضوع تبدیل به حقیقتی برای پولس شد، او نوشت:

"اما مرا گفت: «فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می‌رسد.» پس با شادی هر چه بیشتر به ضعفهایم فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح بر من ساکن شود. از همین رو، در ضعفها، دشنامها، سختیها، آزارها و مشکلات، به خاطر مسیح شادمانم، زیرا وقتی ناتوانم، آنگاه توانایم." (دوم قرنتیان ۱۲: ۹-۱۰)

چه تغییر نگرشی! او از "لطف آن را از من برگیر" به "اکنون در این

ضدیت ها، شادم" وارد می شود. او قدرت فیض را کشف کرده بود! به همین دلیل است که چند سال بعد پولس می نویسد: "کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ سختی یا فشار یا آزار یا قحطی یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟... به عکس، در همه این امور ما برتر از پیروزمندانیم، به واسطه او که ما را محبت کرد." (رومیان ۸: ۳۵، ۳۷) ما نه تنها پیروزمندانیم، بلکه برتر از پیروزمندانیم! به عبارت دیگر، همه ی ضدیت ها و سختی ها در چشم کسی که بر زندگی حکم می راند، فرصت است.

سخن آخر

شما را با یک کلام هشداردهنده و یک نصیحت ترک می کنم. پولس به قرنطیان نوشت: "اگر قدرت نبوت داشته باشم و بتوانم جمله اسرار و معارف را درک کنم، و اگر چنان ایمانی داشته باشم که بتوانم کوهها را جابه جا کنم، اما محبت نداشته باشم، هیچم." (اول قرنطیان ۱۳: ۲) اگر دریابیم که در فیض خدا کیستیم و چه قدرت عظیمی در ما ساکن است اما با محبت خالصانه برانگیخته نشویم، نه تنها برای خود خوب نیستیم که برای دیگرانی هم که بر آن ها تاثیر می گذاریم، خوب نیستیم.

عیسا با این دل سوزی و مهر برانگیخته شده بود. این نیرو پیش برنده ی پشت ایمان و فیض او بود. از شما می خواهم کلماتی را که به دل سوزی، مهر و شفقت ربط دارند، در اناجیل جست و جو کنید و ببینید چند بار انگیزه ی عیسا بوده اند. به ما گفته شده: " زیرا در مسیح عیسی نه ختنه اهمیتی دارد نه ختنه ناشدگی، بلکه مهم ایمانی است که از راه محبت عمل می کند." (غلاطیان ۵: ۶) پولس در این نامه به مختونی و یا نامختونی اشاره می کند، یا به عبارتی بر زندگی زیر شریعت یا زندگی در روح. می توان این آیه را این طور نیز نقل کرد:

"زیرا در عیسای مسیح، اگر محبت نداشته باشیم نه عادی بودن سودی دارد، نه خارق العاده بودن، اما آنچه بی نهایت سودمند است، ایمانی است که از راه محبت عمل می کند."

تلاش برای انجام کارهای خدا بر اساس توانایی هایمان، حماقت محض

است، چراکه کتاب مقدس آن را کاملاً آشکار ساخته است. اما چند نفر تلاش می‌کنند با نیروی انسانی و جدا از ایمان، خدا را خشنود سازند؟ از طرف دیگر اگر تمام مکاشفاتی را که در طی سفرمان داشتیم به کار بندیم و تلاش کنیم به شکلی خارق العاده اما جدا از محبت زندگی کنیم، به همان اندازه احمقانه است. با این وجود، زندگی در توانایی فیض، از طریق ایمان، و برانگیخته با محبت و دلسوزی، در چشم خدا و انسان بسیار سودمند است. باشد که شما یکی از افراد خارق العاده در نسل‌مان باشید! لازم است که برخیزید، بدرخشید و حکومت پادشاهی و شکوهمند و پر جلال او را آشکار سازید.

"بر او که قادر است شما را از لغزش محفوظ نگاه دارد و بی‌عیب و با شادی عظیم در حضور پر جلال خود حاضر سازد، بر آن خدای یکتا و نجات‌دهنده ما، به واسطه عیسی مسیح، خداوند ما، از ازل، حال، و تا ابد، جلال و شکوه و توانایی و قدرت باد! آمین." (یهودا ۲۴-۲۵)



تاملاتی برای سفری خارق العاده

این بیان را در نظر بگیرید: "مردان و زنان خداجوی تعیین شده‌اند تا اراده‌ی خدا را بر زمین به انجام رسانند، چه آن را انجام دهند، چه انجام ندهند". نمونه‌های از این موارد را ذکر کنید. اکنون در چه بخش‌هایی از زندگی تان می‌خواهید "از طریق مسیح بر زندگی حکم برانید"؟

چه چیزهایی شما را از خارق العاده بودن بازداشته‌اند؟
در چه راه‌هایی در حال ورود به یک زندگی خارق العاده هستید؟

پیوست

دعا برای ورود به یک زندگی خارق العاده

چه طور می توان یک زندگی خارق العاده را آغاز نمود؟ نخست و مهم تر از همه این است که شما قرار نیست کاری انجام دهید، عیسای مسیح همه کار را برای شما انجام داده. او -کسی که کاملاً بی گناه بود- زندگی شاهانه ی خود را برای شما داد تا شما را به خالق مان، یعنی پدر آسمانی باز گرداند. مرگ او بر صلیب تنها بهایی است که شما را قادر می سازد حیات جاودان را خریداری نمایید.

جنسیت، سن، طبقه ی اجتماعی، نژاد، گذشته، مذهب یا هر چیز مطلوب و نامطلوب دیگری در چشم خدا اهمیت ندارند؛ شما واجد شرایط هستید تا فرزند خدا شوید. او مشتاق و چشم انتظار شماست تا وارد خانواده ی او شوید. این اتفاق خیلی ساده می افتد، کافی است زندگی گناه آلود مستقل از او را انکار کرده و زندگی خود را به خداوندی عیسای مسیح تسلیم نمایید. به محض انجام آن، حقیقتاً از نو مولود می شوید و دیگر برده ی تاریکی نیستید. شما به عنوان پسر یا دختر تازه ی خدا متولد می شوید. کلام می گوید:

"که اگر به زبان خود اعتراف کنی «عیسا خداوند است» و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت. زیرا در دل است که شخص ایمان می آورد و پارسا شمرده می شود، و با زبان است که اعتراف می کند و نجات م ییابد." (رومیان ۱۰: ۹-۱۰)

بنابراین اگر باور دارید که عیسی مسیح برای شما مرد و می خواهید زندگی خود را به او بسپارید و دیگر برای خود زندگی نکنید، با قلبی خالص و بی ریا این دعا را بخوانید و آن گاه فرزند خدا خواهید شد:

"خداوندا که در آسمانی، من می دانم که یک گناهکارم و از معیار و الگوی پارسایی تو بسیار دورم، من شایسته ام تا ابد برای گناهم داوری شوم. سپاسگزارت هستم که مرا در این وضعیت رها نکردی، زیرا باور دارم که تو عیسی مسیح، پسر یگانه ی محبوب خود را فرستادی؛ اویی که از مریم باکره متولد شد تا برای من بمیرد و داوری مرا در صلیب بر خود گیرد. من باور دارم که او در روز سوم از مردگان قیام فرمود و اکنون به عنوان خداوند و منجی من در دست راست تو نشسته است. پس در این روز _____، زندگیم را تماما به خداوندی تو ای عیسی مسیح می سپارم.

عیسا، اعتراف می کنم که تو خداوند و پادشاه منی. از طریق روحت به زندگی من وارد شو و مرا به فرزند خدا تبدیل نما. من تاریکی ای را که زمانی بر خود گرفته بودم، رد می کنم و از امروز به بعد دیگر نه برای خود که برای تو زندگی می کنم؛ تویی که خودت را برای من دادی تا من تا به ابد زندگی کنم. سپاسگزارت هستم خداوندا؛ زندگی من اکنون کاملا در دستهای توست. و بر طبق کلامت، دیگر شرمسار نخواهم شد. در نام عیسا دعا می کنم، آمین!"

اکنون نجات یافته اید، شما فرزند خدا هستید! تمام آسمان در این لحظه ی مهم با شما شادی می کنند. به خانواده خوش آمدید! ترجیح داده ام سه مرحله ی سودمند را بلافاصله به شما پیشنهاد نمایم:

۱. آنچه را که انجام داده اید، با کسی که پیش تر ایمان دار بوده، در میان بگذارید. کتاب مقدس می گوید که یکی از راههای شکست دادن تاریکی، شهادت دادن است (مکاشفه ۱۲: ۱۱ را بخوانید). شما را دعوت می کنم تا با مینستری ما در سایت www.Messengerinternational.org ارتباط داشته باشید. ما مشتاقیم که از شما بشنویم.

۲. به کلیسای خوبی که کلام خدا را تعلیم می دهند، بپیوندید. عضو شوید و خود را در آن سهیم سازید. پدران و مادران، فرزندان خود را در روزی

که آن‌ها را به دنیا می‌آورند، در خیابان نمی‌گذارند و نمی‌گویند: "زندگی کن!" شما اکنون در مسیح نوزاد هستید؛ خدا که پدر شماست، خانواده‌ای برای شما تدارک دیده تا به رشد شما کمک کنند. این خانواده، کلیسای محلی عهد جدید نامیده می‌شود.

۳. تعمید بگیرید!^{۱/} هر چند فرزند خدا هستید، اما تعمید یک اعلام عمومی به دنیای روحانی و مادی است، مبنی بر این که شما زندگی خود را از طریق عیسی مسیح به خداوند سپرده‌اید. در ضمن یک نوع عمل اطاعت است، زیرا عیسا گفته که ایمان داران تازه باید تعمید بگیرند: "پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید دهید" (متا ۲۸: ۱۹)

آرزو می‌کنم در زندگی تازه تان در مسیح، بهترین باشید. مینستری ما برای شما پیوسته دعا خواهد کرد. به آغاز یک زندگی خارق العاده خوش آمدید!

۱ با توجه به شرایط کنونی شاید موارد پیشنهادی نویسنده در حاضر برای بسیاری ممکن نباشد. شما می‌توانید با مطالعه ی کلام و کتاب های مناسب و مشارکت با ایمانداران دیگر و دعا و وفادار ماندن به خداوند هر چه بیشتر در ایمانتان رشد کنید. خدای ما امین است و شما را تنها نخواهد گذاشت.

به میل باطنی خود برای فراتر رفتن از هنجارها و معیارهای عادی پاسخ مثبت بدهید.

آیا ما خواهان دیدن خارق العاده ها، تجربه های شگفت انگیز و کارهای خارق العاده نیستیم؟ با این وجود اغلب ما در اندازه ی متوسط خود ظاهر می شویم. در حالی که عظمت در دستان ماست!

چرا به سمت داستان های پیروزی های قهرمانان بر شرایطی که ناممکن می نماید، کشیده می شویم؟! در شایستگی ما نسبت به فیلم های حادثه ای، ابرقهرمانان و کارهای شگفت انگیز انسان چه چیز نهفته است؟ آیا جز این است که میلی ذاتی و باطنی برای انجام کارهای بزرگ تر و عظیم تر در زندگی مان، وجود دارد؟! شاید اشتیاق ما به گریختن و رها شدن در واقع میلی خدادادی است برای رسیدن به خارق العاده ها.

جان بیور، نشان می دهد که چگونه همه ی ما "خواستار بیش تر" هستیم، و چگونه به شکلی خارق العاده آفریده شده و مقصد ما، زندگی ای است که به هیچ رو عادی نمی باشد. این کتاب، نقشه ی راه سفر تغییر شکل شماست. شما برای زندگی ای آفریده شده اید که بسیار فراتر از معانی معمول موفقیت و کمال است.

آیا زمان آن فرانسیده که به دنبال زندگی خارق العاده باشید؟



جان بیور، فردی است شهره به شجاعت، جسارت و اشتیاق! او حقایق سازش ناپذیر را از طریق برنامه های آموزشی و کتاب های پرفروش خود مانند: "دام شیطان، نزدیک شوید، برانگیخته با ابدیت" عرضه داشته که اکنون در بیش از شصت زبان در دسترس است. او سخنرانی بین المللی است و مجری برنامه ی تلویزیونی "پیام آور" می باشد که از طریق ماهواره به سراسر جهان ارسال می شود. جان و همسرش - لیزا، که او نیز نویسنده و سخنرانی سرشناس است، به همراه خانواده شان در کلرادو- اسپرینگز زندگی می کنند.

Additional resources in Farsi are available for free download at: www.CloudLibrary.org